

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مصباح الهدی

و

نگرش و روش عرفانی اهل محبت و ولاء

تألیف

مهدی طبّ

صفحه شناسنامه

فهرست مطالب

سخنی با خواننده.....	۱۱
توحید.....	۱۷
رزق.....	۳۵
قناعت.....	۴۰
خود را مهمان خدا دیدن.....	۴۵
کاستی‌ها و ابتلائات، غم‌ها و نگرانی‌ها.....	۴۷
تسلیم.....	۶۷
رضا.....	۷۵
شکر.....	۸۳
موت و فنا.....	۸۷
باور و یقین.....	۱۰۰
محبت.....	۱۰۵
ذکر.....	۱۲۸
دنیا و آخرت.....	۱۳۲
بهشت و دوزخ.....	۱۵۴
نقد بودن وعده‌های الهی.....	۱۵۹
غیبت خوبان ناشی از شدت ظهور آنها و غفلت ماست.....	۱۶۵
همه چیز در درون توست.....	۱۶۹
رجعت.....	۱۷۱

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
خداوند نزدیک است.....	۱۷۲
اعتماد و حسن ظن به خدا و اهل بیت علیهم السلام	۱۷۳
مسیر سلوک الی الله.....	۱۸۳
ملاقات و دیدار.....	۲۰۵
تنها خدا را خواستن.....	۲۰۷
مکاشفات و کرامات.....	۲۰۹
نیت.....	۲۱۱
معرفت خدا و اولیا.....	۲۱۷
عجز، فقر و دست خالی دیدن خود.....	۲۱۹
کارساز نبودن تقلاً و فاعلیت عبد در تزکیه و سلوک.....	۲۲۵
اغتنام فرصت.....	۲۲۹
سالک باید چگونه باشد.....	۲۳۱
مجالست.....	۲۵۱
راهبران طریق، اولیای الهی.....	۲۵۲
رفیق راه.....	۲۶۰
جلسات اهل معرفت.....	۲۶۱
استغفار.....	۲۶۴
فراغت از طلبها و بدهیها.....	۲۶۹
دستورالعملها.....	۲۷۱
اهل بیت علیهم السلام	۲۷۷
کربلا، عاشورا، امام حسین علیه السلام ، گریه و سوگواری.....	۲۹۸

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
زیارت اهل بیت علیهم السلام	۳۱۲
امام زمان عجل الله تعالی فرجه	۳۱۸
حق ایمان و اعمال عبادی را ادا کردن	۳۲۶
احکام دین	۳۳۰
نماز	۳۳۲
روزه	۳۳۷
حج	۳۳۹
پرهیز از مقدّس مآبی و قشری گری	۳۴۰
علم و جهل	۳۴۱
علم لدنی	۳۴۵
پرهیز از بحث‌های بیهوده و مجادلات علمی	۳۴۷
صدق	۳۴۹
تنها از خدا خواستن و به خدا اتکا داشتن	۳۶۰
اخلاق	۳۶۵
حیا و ادب	۳۷۳
یگانگی و پرهیز از تفرقه	۳۷۵
حسن ظنّ به خلق	۳۷۷
حسن سلوک با خلق	۳۸۱
خانواده	۳۸۶
امر به معروف، تربیت و اصلاح	۳۹۲
انفاق، ایثار و از خود گذشتن	۳۹۹
مؤمن	۴۰۱

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۴۱۱	معصیت مؤمن
۴۱۸	رغبت و اکراه
۴۲۲	معرفت نفس
۴۲۸	تفکر، تعقل، تذکر
۴۳۲	کتاب نفس خود را بخوان
۴۳۶	قرآن
۴۴۱	نهج البلاغه
۴۴۲	کتاب‌های مفید
۴۴۳	شیطان
۴۴۶	دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام
۴۴۸	اسرار و حقایق گوناگون
۴۶۸	رجاء و بشارت
۴۷۰	خوف و انذار
۴۷۱	جامعه و مشاغل اجتماعی
۴۷۲	مدیریت
۴۷۵	ضمائم و فهرست‌ها
۴۷۶	حدیث معرفت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به نورانیت
۴۹۲	نمایه‌ی آیات قرآن
۵۰۰	نمایه‌ی احادیث معصومین علیهم‌السلام
۵۱۲	نمایه‌ی تعابیر اهل معرفت و عبارات عربی
۵۱۴	نمایه‌ی نام اشخاص

سخنی با خواننده

در اوایل دهه‌ی شصت، خدای متعال توفیق درک محضر یکی از عارفان بزرگوار معاصر شیعی را نصیب مؤلف این اثر نمود و تا اواخر سال ۱۳۸۱ ه‍.ش که آن بزرگوار خرقه تهی کرد و به جَنَّةَ اللَّقَاءِ پرواز نمود به فضل الهی، توفیق مزبور ادامه یافت. آن عارف بزرگوار در اشاره‌ی اجمالی به سرگذشت سیر عرفانی خویش چنین می‌فرمود:

«در ایام جوانی همراه پدرم به نجف اشرف مشرف شده بودم. در آن زمان به شدت تشنه‌ی علوم و معارف دینی بودم و با تمام وجود خواستار این بودم که در نجف بمانم و در حوزه تحصیل کنم، ولی پدرم که مسن بود و جز من پسر دیگری نداشت که بتواند در کارها به او کمک کند، با ماندنم در نجف موافق نبود. در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت التماس می‌کردم ترتیبی دهند که در نجف بمانم و درس بخوانم و آن‌قدر سینه‌ام را به ضریح حضرت فشار می‌دادم و می‌مالیدم که موهایش کنده و تمام سینه‌ام زخم شده بود. حالم به گونه‌ای بود که احتمال نمی‌دادم به ایران برگردم. به خودم می‌گفتم یا در نجف می‌مانم و مشغول تحصیل می‌شوم یا اگر مجبور به بازگشت شوم، همین‌جا جان می‌دهم و می‌میرم. با علمای نجف هم که مشکلم را در میان گذاشتم تا مجوزی برای ماندن در نجف از آنها بگیرم، به من گفتند که وظیفه‌ی تو این است که رضایت پدرت را تأمین کنی و برای کمک به او به ایران بازگردی. در نتیجه نه التماس‌هایم به حضرت امیر کاری از پیش برد و نه متوسل شدم به علما مرا به خواسته‌ام رساند. تا اینکه با همان حال ملتهب همراه پدرم به کربلا مشرف شدیم. در حرم حضرت اباعبدالله علیه السلام در بالاسر ضریح حضرت همه چیز حل شد و هر چه را می‌خواستم، به من عنایت کردند؛ به طوری که هنگام مراجعت حتی جلوتر از پدرم و بدون هرگونه ناراحتی به راه افتادم و به ایران بازگشتم.

در ایران اولین کسانی که برای دیدن من به عنوان زائر عتبات، به منزل ما آمدند، دو نفر آقا سید بودند. آنها را به اتاق راهنمایی کردم و خودم برای آوردن

وسایل پذیرایی رفتم. وقتی داشتم به اتاق برمی‌گشتم، جلوی در اتاق پرده‌ها کنار رفت و حالت مکاشفه‌ای به من دست داد و در حالی که سفره دستم بود، حدود بیست دقیقه در جای خود ثابت ماندم. دیدم بالای سر ضریح امام حسین علیه السلام هستم و به من حالی کردند که آنچه را می‌خواستی، از حالا به بعد تحویل بگیر. آن دو آقا سید هم با یکدیگر صحبت می‌کردند و می‌گفتند او در حال خلسه است. از همان جا شروع شد؛ آن اتاق شد بالای سر ضریح حضرت و تا سی سال عزاخانه‌ی اباعبدالله علیه السلام بود و اشخاصی که به آنجا می‌آمدند، بی آن که لازم باشد کسی ذکر مصیبت بکند، می‌گریستند. در اثر عنایات حضرت اباعبدالله علیه السلام کار به گونه‌ای بود که خیلی از بزرگان مثل مرحوم حاج ملا آقا جان زنجانی، مرحوم آیت‌الله شیخ محمدتقی بافقی و مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی، بدون اینکه من به دنبال آنها بروم و از آنها التماس و درخواست کنم، با علاقه‌ی خودشان به آنجا می‌آمدند.

بعد از آن مکاشفه به ترتیب به چهار نفر برخوردیم که مرا دست به دست به یکدیگر تحویل دادند. اولین فرد آیت‌الله سید محمد شریف شیرازی بود. همراه او بودم تا این که مرحوم شد. وقتی جنازه‌ی او را به حضرت عبدالعظیم بردیم، آیت‌الله شیخ محمدتقی بافقی آمد و بر او نماز خواند. من که دیدم شیخ هم بر عزیزم نماز خواند و هم از مرحوم شیرازی قشنگ‌تر است، جذب او شدم؛ به گونه‌ای که حتی همراه جنازه به قم نرفتم. خانه‌ی شیخ را پیدا کردم و از آن پس با شیخ محمدتقی بافقی مرتبط بودم تا این که او هم مرا تحویل آیت‌الله شیخ غلامعلی قمی - ملقب به تنوماسی - داد. من هم که او را قشنگ‌تر دیدم، از آن پس همراه وی بودم. در همین ایام با آیت‌الله شاه‌آبادی هم آشنا و دوست شدم و با وی نیز ارتباط داشتم. تا اینکه بالأخره به نفر چهارم [آیت‌الله شیخ محمدجواد انصاری همدانی] برخوردیم که شخص و طریق بود. او با سایرین متفاوت بود. چنین کسی از پوسته‌ی بشری خارج شده و آزاد است و هر ساعتی در جایی از عالم است. او دین ندارد و در وادی توحید به سر می‌برد؛ یک استوانه‌ی نور است که از عرش

تا طبقات زمین امتداد دارد و نور همه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام در آن میله‌ی نور قابل وصول است.

اول، اهل عبادت، مسجد رفتن، محراب ساختن و امام جماعت بردن بودم. بعد اهل توسّل به اهل بیت علیهم‌السلام و گریه و عزاداری و اقامه‌ی مجالس ذکر اهل بیت علیهم‌السلام شدم. تا اینکه در پایان به شخص برخوردی و به او دل دادم و از وادی توحید سر در آوردم. خداوند لطف فرمود و در هر یک از این کلاس‌ها افراد برجسته و ممتاز آن کلاس را به من نشان داد، ولی کاری کرد که هیچ‌جا متوقّف نشدم، بلکه تماشا کردم و بهره بردم و عبور کردم تا اینکه به وادی توحید رسیدم. در طول این دوران همیشه یکه‌شناس بودم و به هر کس که دل می‌دادم، خودم و زندگی و خانواده‌ام را قربان او می‌کردم تا اینکه خود او مرا به بعدی تحویل می‌داد و من که وی را بالاتر از قبلی می‌دیدم، از آن پس دور او می‌گشتم.

به هر تقدیر، همه‌ی عنایاتی که به من شد، از برکات امام حسین علیه‌السلام بود. از راه سایر ائمه هم می‌توان به مقصد رسید، ولی راه امام حسین علیه‌السلام خیلی سریع انسان را به نتیجه می‌رساند. چون کشتی امام حسین علیه‌السلام در آسمان‌های غیب خیلی سریع راه می‌رود. هر کس در سیر معنوی خود حرکتش را از آن حضرت آغاز کند، خیلی زود به مقصد می‌رسد.»

بیشترین اهتمام آن عارف گرانیامیه در پرورش و رشد اخلاقی علاقمندان، متوجّه ایجاد تحوّل در نگرش آنها به هستی و زندگی؛ به گونه‌ای که همه چیز را از منظر توحیدی و از مَرّای جمال الهی بنگرند، و نیز منعطف نمودن عشق و محبّت آنان و متمرکز نمودن توجّهشان به خدا و اولیای الهی، به گونه‌ای که از هر چه جز این، چه دنیوی و چه اخروی، فارغ گردند، و نیز ایجاد حسن ظنّ و اعتماد به خدا و اولیای الهی و حاکم ساختن روحیه‌ی تسلیم و رضا بر آنان بود. در محضر آن بزرگوار چنان روح رجاء

و امیدواری به فضل الهی موج می‌زد که هر نومید و مأیوس از نجات و فلاح را شور و نیرو می‌بخشید و به وادی کمال رهنمون و در طریق وصال رهسپار می‌ساخت.

مجموعه‌ای که هم اکنون در دست دارید، نخستین دفتر از نکاتی است که مؤلف، طی قریب به دو دهه، در جلسات آن بزرگوار و از بیانات ایشان استفاده نموده و حتی‌المقدور با همان ادبیات گفتاری ساده و صمیمی و مؤثر ایشان به تحریر در آورده‌است و برای فراهم شدن زمینه‌ی استفاده‌ی بیشتر، نکات متنوع بیان شده طی جلسات سالیان مزبور را به نحو موضوعی دسته‌بندی کرده است. لکن در این زمینه به سه نکته باید عنایت داشت؛ نخست اینکه ذکر هر عبارت در یک بخش الزاماً به این معنی نیست که تنها پیام عبارت مزبور در قالب عنوان آن بخش خلاصه می‌شود، بلکه چه بسا در آن عبارت نکاتی در رابطه با دیگر بخش‌ها نیز وجود داشته باشد که برای پرهیز از حجیم‌تر شدن مجموعه‌ی حاضر، از ذکر مجدد آن عبارت در بخش‌های دیگر اجتناب شده است. دوم اینکه بیانات آن بزرگوار محدود به عناوین یاد شده نیست و لذا اگر توفیق الهی نصیب شد و دفترهای بعدی نیز تنظیم و منتشر شد، خوانندگان گرامی با بیانات ایشان در رابطه با عناوین دیگری نیز آشنا خواهند شد. سوم اینکه همه‌ی نکاتی که مؤلف ذیل عناوین مذکور در این مجموعه، طی سال‌های مزبور از ایشان استفاده کرده نیز در این دفتر نیامده است و در دفترهای بعد، عبارات دیگری در رابطه با همین عناوین نیز ذکر خواهد شد.

در موارد بسیار نادری که مؤلف برای تسهیل فهم و پذیرش مطلب، عباراتی را به متن افزوده است، برای مجزاً شدن از سخنان ایشان، آنها را درون علامت [] قرار داده است. همچنین برخی عبارات توضیحی را درون علامت () آورده است. آیات قرآنی و

احادیث معصومین علیهم السلام نیز که عبارات عربی آنها در متن کتاب آمده است، به تفکیک و به ترتیب الفبا و بر اساس حروف کلمات نخستین آیه یا حدیث، تنظیم گشته و برای بهره‌مندی بیشتر خوانندگان عزیز در نمایه‌های پایان کتاب درج شده است. اما احادیث بسیاری در متن کتاب وجود دارند که صرفاً مضمون آنها به زبان فارسی و بدون ذکر عین عبارت عربی آن احادیث مطرح شده‌اند که این احادیث در نمایه‌های پایان کتاب ذکر نشده‌اند.

متن عربی و ترجمه‌ی فارسی حدیث شریف معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام به نورانیت که مورد عنایت خاص ایشان بوده و در موارد متعددی در فصول مختلف کتاب به فرازهایی از آن استناد شده است، برای استفاده‌ی خوانندگان محترم، در بخش ضمائم کتاب ذکر گردیده است.

امری که آگاهی بر آن موجب فزونی وثوق خوانندگان گرامی به مجموعه‌ی حاضر خواهد شد، این است که متن کامل کتاب پیش از چاپ به محضر آن حضرت تقدیم شد و ایشان پس از مطالعه، ضمن تأکید بر اهمیت محتوای آن در سیر الی الله، رهنمودهایی را ارائه فرمودند که تماماً در کتاب لحاظ شد. بنابراین چنانچه هنگام مطالعه‌ی کتاب، عبارتی از آن به نظر خواننده‌ی محترم اشتباه یا ناقص آید، به احتمال قوی با دقت و تأمل بیشتر در آن عبارت و یاری جستن از مفاهیم سایر عبارات کتاب، مفهوم درست آن آشکار می‌گردد. همچنین مطالعه‌ی سه اثر دیگر نگارنده‌ی کتاب حاضر، به نام‌های شراب طهور، سر حق و ره‌توشه‌ی دیدار می‌تواند به درک صحیح و کامل نکات عنوان شده در کتاب مصباح‌الهدی کمک شایانی کرده و خواننده را از اشتباه و سوء برداشت از نکات مزبور حفظ کند. البته مؤلف احتمال نارسایی در عباراتی از کتاب را در اثر نقص و ضعف در تحریر آن، کاملاً منتفی نمی‌داند.

شیوه‌ای که رعایت آن می‌تواند سبب گردد مطالعه‌ی این مجموعه بیشترین بهره را در سیر الی الله و طی طریق کمال نصیب خواننده سازد، مطالعه‌ی مکرر هر نکته است، به نحوی که هم معانی عمیق‌تر عبارات درک شود و هم آموزه‌های مزبور در دل و جان نفوذ کند و جزئی از وجود مطالعه کننده شود؛ زیرا به فرموده‌ی خود ایشان: «مشکل ما در ندانستن نیست، کمبود و کاستی ما در باور و یقین است و راه نیل به یقین و باور، تکرار و تلقین به خویش است». لذا باید از سریع خواندن کتاب با هدف تمام کردن آن جداً پرهیز نمود. جا دارد خواننده‌ی طالب کمال، پس از یک بار مطالعه‌ی دقیق تمام کتاب، به منظور دستیابی به یک تلقی کلی از مجموعه‌ی مطالب، چند فراز از هر مبحث را با تأمل و دقت مطالعه کرده و در مورد مفاهیم آن به تفکر و اندیشه پردازد و این کار را در مورد همین فرازها، روز بعد و روزهای بعد، تا ده روز و حتی چهل روز، تکرار کند، به نحوی که کاملاً بر جان و روح و قلب و فکر وی بنشیند. پس از آن، چند فراز دیگر از کتاب را به همین ترتیب مورد مطالعه قرار دهد.

در پایان، بر خود واجب می‌دانم ضمن تشکر و سپاس الهی به خاطر توفیقی که در تألیف این مجموعه نصیبم ساخت، از تمامی عزیزانی که پس از مطلع شدن از در دست تهیه بودن آن، با ابراز محبت‌های خود مرا به تسریع در انجام این مهم ترغیب نمودند، به ویژه از دوستانی که هر یک به نحوی در این زمینه مرا یاری کردند تشکر و سپاسگزاری نمایم.

امید است تلاش نگارنده‌ی این مجموعه مقبول درگاه الهی واقع شده و نشر این معارف، مایه‌ی شادی روح پاک صاحب بزرگوار این کلمات شریف گردد و سالکان راه کمال و طالبان کوی وصال را مددی مؤثر بنماید، بمنّه و فضله.

مهدی طیب

توحید

❁ قرآن فرمود: قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ بگو خدا، آن گاه جاهل ها و کفار و اشقیا و ... را بگذار در خوضشان بازی کنند. یعنی آنها را ول کن گردوبازی کنند. خواص با غواص فرق دارد. غواص در دریای توحید فرو می رود و جواهر ایمان و انسانیت بیرون می آورد، ولی خواص می نشیند و برای کلک زدن می بافد. خوض اثر جهل است. هر کس که هر جا می رود، به دنبال این است که عیب پیدا کند و بیرون بیاورد، خواص است و هر کس که می رود حُسن پیدا کند و چیز قیمتی در بیاورد، غواص است.

❁ لَا إِلَهَ يَعْنِي مَنْ نِيسْتُمْ؛ هیچ غیری نیست. الاّ تشدیدش یعنی اگر چیزی باقی مانده است، کاملاً پاک کن، آن وقت بگو الله حالا دیدی که غیر از خدا هیچ کسی و چیزی نیست. هر چه را غیریت دارد و فراموشی دارد، همه را پیامبر اکرم ﷺ باطل کرد.

❁ پیغمبر اکرم ﷺ هیچ فاصله ای بین عبد و مولا باقی نگذاشت. گفت لَا إِلَهَ اِلَّا هُوَ یعنی خود عبد. خود عبد را که فاصله بود، برداشت.

❁ در لَا إِلَهَ هر چه غیر خداست را از دل بیرون کن. در الاّ، تشدید را محکم ادا کن تا اگر چیزی باقی مانده، از ریشه کنده شود و وجودت پاک شود. آن گاه الله را بگو تا همه ی دلت را تصرف کند.

✽ حضرت امیر علیه السلام به هر چیز نگاه کرد، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را دید. در دعای دهه‌ی اوّل ذیحجه است: به عدد لیالی و دهور، به عدد امواج دریاها، به عدد درخت‌ها و خس‌ها، به عدد سنگ‌ها و کلوخ‌ها، به عدد موها و پشم‌ها، به عدد بادها و... لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

✽ سلام نام خداست و سلامّ علیکم یعنی خدا با شماست. چه خوب است که آدمی در همه کس خداوند را ببیند.

✽ وقتی می‌گویی لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نه دنیا می‌ماند، نه عادات و رسوم، نه آبروداری بین اهل دنیا؛ همه از بین می‌رود. لا إِلَهَ یعنی هر چه واله کننده‌ی من است، دور انداختم الاّ الله را. درست دقت کن، اگر می‌ارزد آن را بگو؛ بی‌حساب نگویی که وقتی واله کننده‌ها رفتند، فریادت بلند می‌شود. خداوند به موسی علیه السلام فرمود هر چه را در دستت است بینداز، به ما فرمود بگو لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ یعنی هر چیزی جز خدا که تو را واله کرده، بینداز. نکند مثل امتّ موسی علیه السلام ما هم به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگوییم اجعل لنا إلهًا كما لهم إلهة. یعنی همان‌طور که اهل دنیا چیزهایی دارند که آنها را واله کرده است، به ما هم از آن واله کننده‌ها بدهید.

✽ ایمان و ولایت، امن و آرامش می‌آورد. وادی امن، ایمان است نه سرزمین مکه. مگر ندیدی در مراسم حج در مکه چقدر حاجی را کشتند؟ این امن برای بندگان است که ظالم نباشند؛ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ظلم نپوشانند، برای آنهاست که امن وجود دارد و آنها هدایت‌یافتگانند. هر چند حق کسی را از بین بردن و یا سلی به کسی زدن ظلم است، ولی ظلم بزرگی که به آن توجه نداریم، پوشاندن پیدا و پیدا نمودن پوشیده است. ربّه پیدایی است که هرگز پوشیده

نشود و عبد، پنهانی است که هرگز پیدا نشود. عبد گم شده‌ای است که هرگز پیدا نخواهد شد. هر کس تلاش کند که خود را بیابد، خدا را خواهد یافت و خودش هم چنان گم خواهد بود. عبد از خودش موجودی ندارد که پیدا شود. خدا هم پیدایی است که هیچ وقت پوشیده نخواهد بود. به هر مصنوعی که نگاه کنی، صانعش را نشان می‌دهد. لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ: حَوْل و قُوَّة‌ای نیست مگر از جانب خدا. حَوْل یعنی هیئت ظاهری و قُوَّة یعنی انرژی و نیروی درونی. بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ: با حَوْل و قُوَّة‌ی خداوند بر می‌خیزم و می‌نشینم. اگر هیئت ظاهری و نیروی درونیم مال خداست، پس در عملم چه چیزی مال من است؟ عبد را در این عمل کجا می‌شود پیدا کرد؟ عبد مخفی است که هرگز پیدا نمی‌شود. در قیامت، خورشیدِ توحید سایه‌ای برای کسی نمی‌گذارد. عبد از خود چیزی ندارد که پیدا باشد. لذا پیامبرمان ﷺ فرمود: الْفَقْرُ فَخْرِي: بی‌چیزی و تهیدست بودن مایه‌ی افتخار من است. أَيُّهَا الثَّامُنُ اسْمُ الْفُقَرَاءِ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ: ای مردم، شما در پیشگاه خداوند فقیرید و خداوند بی‌نیاز و ستوده است. همه‌ی ما فخرمان همین نداری و فقر است. اگر در هر امری خدا را فاعل دیدی و به غیر نسبت ندادی، در این صورت لباس ظلم به ایمان خود نپوشانده‌ای. یعنی خدا را باش نه خود را؛ تا به امن و مقام ولایت برسی. به همه چیز از منظر الهی نگاه کن و تنها از او بگو.

✽ از هر چیز تعریف کردند، بگو مال خداست و کار خداست. نکند خدا را بی‌پوشانی و آن را به خودت یا به دیگران نسبت بدهی که ظلمی بزرگ‌تر از این نیست. اگر این نکته را رعایت کنی، از وادی امن سر در می‌آوری. هر وقت خواستی از کسی یا چیزی تعریف کنی، از ربِّ تعریف کن. بیا و از این تاریخ تصمیم بگیر حرفی نرنی مگر از او. هر زیبایی و خوبی که دیدی ربِّ را یاد کن، همان‌طور که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دعای دهه‌ی اوّل ذیحجه می‌فرماید: به عدد همه‌ی چیزهای عالم لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

❁ غیبتی که در احادیث و روایات آن همه گناه بزرگی ذکر شده است، مثلاً گفته شده است که گناه غیبت کننده مثل کسی است که العیاذ بالله هفتاد بار در خانه‌ی کعبه با مادر خود زنا کند، عمل کسی است که خدا را که ظاهر است و هرگز مخفی نشده است، غایب کند و بپوشاند.

❁ شخصی در راه مکه به فضّه، خادمه‌ی حضرت زهرا علیها السلام، برخورد و از او پرسید از کجا می‌آیی؟ گفت: مِنْ اللَّهِ؛ از نزد خدا. به کجا می‌روی؟ گفت: إِلَى اللَّهِ؛ به سوی خدا، یعنی به زیارت خانه‌ی خدا می‌روم. پرسید زاد و راحله‌ات چیست؟ گفت: تقوی. پرسید مرکب سواریت چیست؟ گفت: رجالی، یعنی پاهایم.

❁ چه خوب است که انسان جز از خدا سخن نگوید. همیشه حرفت را ذکر خدا قرار بده و اگر هم خواستی با دیگر انسان‌ها صحبت کنی، با لسان خدا حرف بزن. ان شاء الله دیده‌ایتان باز شود تا فقط با خدا حرف بزنید. فقیر مگر دیوانه است که با فقیری همچون خود حرف بزند؟ خواسته‌ات را از خدا بخواه که غنی است. خلق، آلت و اسبابی در دست خدا هستند و مخلوق اویند.

❁ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْسُوا أَيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ؛ کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ظلم نپوشاندند، آنهایند که برایشان امن وجود دارد و آنها همان هدایت‌یافتگانند. ظلم مورد نظر در این آیه، پوشاندن فعل خداست با فعل خلق، و پوشاندن صفات خداست با صفات خلق، و پوشاندن هستی خداست با صورت‌های خلاق. ایمان یعنی تنها فاعل و تنها صاحب صفت و تنها هست را خدا دیدن و به آن اقرار کردن. ظلم یعنی کارها و صفات و هستی را به خلق نسبت دادن و خدا را ندیدن. کسی که به خدا ایمان بیاورد و ایمانش را با ظلم نپوشاند، به وادی امن راه می‌یابد و هدایت‌یافته‌ی واقعی اوست. پس سعی کنید به خلق که نگاه می‌کنید، خدا را ببینید و

خلق برای شما حجاب از خالق نشوند؛ بلکه نشان دهنده‌ی خالق باشند. [الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كَهَيْهَا الرُّبُوبِيَّةُ: بندگی کردن گوهری است که کنه آن پروردگاری کردن است. ما رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ فِيهِ هَيْجٌ حَيْزٌ مَا نَدِيدُ، مگر این که خدا را پیش از آن و بعد از آن و همراه آن و در آن دیدم. إِنَّمَا تَوَلَّوْا فِتْمَ وَجْهِ اللَّهِ: به هر طرف رو بگردانید، وجه خدا آنجاست. إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ: هرآینه من به طور خالص رویم و توجهم را به سوی کسی متوجه ساختم که آسمان‌ها و زمین را آفرید و من از مشرکان نیستم. كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ وَالْآنَ كَمَا كَانَ: خدا بود و همراه با او چیزی نبود و الآن هم همان‌طور است که بود. هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ كُلُّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: اول و آخر و ظاهر و باطن، همه اوست و او به همه‌ی چیزها داناست. شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: خداوند شهادت می‌دهد که هرآینه جز او خدایی نیست.]

✿ خود به خود بود و هست و خواهد بود.

✿ إِنَّا لِلَّهِ یعنی ما هنر خداییم، نعوذ بالله یعنی ما توی خدا بودیم. این هنر توی خدا بود و حالا آن را ظهور داد و ما خلق شدیم. رجعت یعنی بازگشت انسان به همان جایی که قبلاً بوده است. وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ یعنی به سوی او بازمی‌گردیم. پس جای جدیدی نمی‌رویم؛ قبلاً پیش خدا بودیم و مجدداً به همان جا می‌رویم.

✿ هنرمند هنر خودش را دوست دارد، هنر که نمی‌تواند هنرمند را دوست بدارد. هنر فقط می‌تواند هنرمند را نشان بدهد. خدا مخلوقش را دوست دارد، مخلوق قادر نیست خدا را دوست بدارد. خلق محبوب خدا هستند و خالقشان را نشان می‌دهند.

✽ هر مصنوعی صانعش را نشان می‌دهد. به هر چیز نگاه کنی، سازنده‌ی آن را یاد می‌کنی. قالی را می‌بینی، می‌گویی عجب قالی‌بافی داشته است. ساختمان را می‌بینی، می‌گویی عجب معماری داشته است. خودت را چه؟ اگر خودت را هم جلوی آینه نگاه کنی، یاد خدا می‌افتی. مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ یعنی هر کس نفس خودش را نگاه کند، خدا را دیده است. وقتی یاد خدا افتاد، خدایی می‌شود؛ گوشت و پوستش هم صدا می‌زنند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ذاتش می‌گوید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

✽ عبد ظهور خداست، از خود هستی علی‌حدّه‌ای ندارد که پیدا شود. لذا وقتی به نفس خود نگاه می‌کند، خدا را می‌بیند.

✽ بودِ خدا نگذاشت هیچ بودی ظاهر شود؛ قدرتش نگذاشت هیچ قدرتی ظاهر شود.

✽ یک وقت نگردي خودت را پیدا کنی. خود علی‌حدّه از خدا وجود ندارد که پیدا شود. خدا فرمود: کُنْ باش، شما درست شدید. شما هستی علی‌حدّه ندارید که دیده شود. تا به خودت نگاه کنی، خدا دیده می‌شود. این بدن‌های شما جلوه‌ی خود اوست. شما کجا خودت را پیدا می‌کنی؟ [امیرالمؤمنین علیه السلام] فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ: حمد خدایی را که به صورت خلایقش بر خلایقش تجلّی نمود. [به خودت که نگاه کنی، خدا را می‌بینی. اگر نفست را دیدی، فوراً توبه کن. نگذار بگویی انا، که این لباس ظلم است که بر ایمان خود می‌پوشانی. اگر در سجده‌ی نماز که می‌گویی سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ دیدی که خودت را داری تعریف می‌کنی و بزرگی خدا ظهور کرده است، بگو اللَّهُ أَكْبَرُ. نکند بگویی من، که این ظلمی است که خدا را با آن می‌پوشانی.]

✽ خدا پیدایی است که هرگز پنهان نبوده و نخواهد بود. یا غَائِباً مِنْ فَرْطِ الظُّهُورِ: ای کسی که از شدت پیدایی پنهان می‌باشی. [حضرت ولی عصر عجل الله فرجه در مناجات رجبیه می‌فرمایند: یا باطِناً فی ظُهورِهِ وَ ظاهراً فی بَطُونِهِ وَ مَكُونِهِ ای خدایی که در عین ظهور و پیدایی، پنهان و مخفی هستی و در عین پنهانی و مخفی بودن، ظاهر و آشکاری. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرُ باطنٍ وَ كُلُّ باطنٍ غَيْرُهُ غَيْرُ ظاهرٍ: هر آشکار و پیدایی جز خدا پنهان نیست و هر پنهانی غیر از خداوند آشکار نیست. و می‌فرماید: يَكُونُ ظاهراً قَبْلَ أَنْ يَكُونَ باطِناً: خداوند پیش از آنکه پنهان باشد، آشکار است.] لذا جا دارد گفته شود: عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ: کور باد چشمی که تو را نبیند.

✽ نیستی من ز هستی من است؛ پس هستی من ز نیستی است. یعنی تا وقتی هستی و شئوناتی برای خود قائلم، ارزشی ندارم و چیزی نیستم. اما وقتی هستی و شئوناتی برای خود قائل نیستم، بالارزشم. عبد هر وقت پیدا شود، یک شاهی هم نمی‌ارزد و وقتی گم شد، خیلی ارزشمند است. لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ همین است. اگر این را یافته‌ای، موحد شده‌ای. احد که ظاهر شود، موحدی باقی نمی‌گذارد و همه قاطی می‌شوند. آب همه‌ی موحدها را که گرفتند، شد احد. الْمُؤْمِنُونَ كَنَفَسٍ وَاحِدَةٍ مؤمنان مثل یک شخص واحدند. حضرت امیر علیه السلام فرمود: كُلُّنا مُحَمَّدٌ: همه‌ی ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم. کُلُّنا، دوستان اهل بیت علیهم السلام را هم می‌گیرد. این فرمایشات رنگ و بوی احد دارد.

✽ خدا و پیامبر و ائمه علیهم السلام و مؤمنین همه مؤمنند. الْمُؤْمِنُونَ كَنَفَسٍ وَاحِدَةٍ همه را یکی کرد. این معنی احد در سوره‌ی قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ است. به احد که رسید، خلقت و دنیا و برزخ ختم شد و قیامت صغری آمد. قیامت صغری ظهور حجت خداست و همسایه‌ی قیامت کبری است. خدا در بهشت با مؤمنین هست، ولی در جهنم با اشقیای نیست؛ پس اشقیای

نیستند. جهنم ابدی یعنی نیستی و نابود شدن و رفتن؛ پس اشقیا نمی‌مانند. مؤمن که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ می‌خواند، نیست را نیست می‌کند. هست هم که هست. هست فقط به مؤمنین می‌خورد و بس؛ اشقیا نیستند.

✽ خدا یکی است، یک عبد هم دارد که محمد ﷺ است. حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: کُنَّا مُحَمَّدٌ: همه‌ی ما محمدیم. کُنَّا، مؤمنین را هم شامل می‌شود. پس غیر از محمد ﷺ کسی نیست.

✽ کُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَكُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا: هر روز عاشورا است و هر زمینی کربلاست، مال ولایت است. جَعَلْتُ لَكَ وَلَائَتَكَ الْأَرْضُ كُلَّهَا مَسْجِدًا: تمام زمین را برای تو و امتت مسجد قرار دادم. وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ: و هر جا که باشید، خدا با شماست. و إِنَّمَا تُؤَلُّوا فَنَمَّ وَجْهُ اللَّهِ: و به هر طرف رو بگردانید، وجه خدا آنجاست، مال توحید است. وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي: ولایت علی بن ابی‌طالب قلعه‌ی من است و هر کس به قلعه‌ی من وارد شد، از عذابم در امان است، مال ولایت است و كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي: کلمه‌ی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قلعه‌ی من است و هر کس به قلعه‌ی من وارد شد، از عذابم در امان است، مال توحید است.

✽ کُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَكُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا: همه‌ی روزها عاشورا و همه‌ی زمین‌ها کربلاست. اوّل آرزو می‌کردیم کاش ما روز عاشورا بودیم و همه‌ی عمر آرزو داشتیم به کربلا برویم؛ امّا عاشورا آمد و همه‌ی روزها را گرفت و کربلا آمد و همه‌ی زمین‌ها را تصرف کرد. یعنی مقصد آمد، ما نرفتیم؛ قصد و قاصد را مقصد گرفت. هستی و صفات و افعال خدا، هستی و صفات و افعال همه‌ی خلق را گرفت و غیری باقی نگذاشت. حالا بین دیگر چیزی کسری داری تا برای رفع آن به کمک محتاج باشی؟

❁ در واقع زمان و مکانی وجود ندارد. اگر توجّهمان به زمان و مکان نباشد، زمان و مکانی نیست. جایی که خدا هست و ایمان هست، نه مکانی هست و نه زمانی. مگر ندیدی که فرمود «همه‌ی زمین‌ها کربلا و همه‌ی روزها عاشورا است»؟ اینکه فرمود همه امام حسینید، همه یتیمید، همه اسیرید، همه مظلومید، هر روز خیمه‌ها را آتش می‌زنند و... به این خاطر بود که خودتان تفقّه کنید و آن را بیابید و درک کنید.

❁ امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت ابوالفضل علیه السلام را در کودکی روی زانوی خود نشانده و فرمودند: بگو واحد، گفتند واحد. بعد فرمودند بگو اثنین، گفتند لا، بعد الواحد لا اثنین، نه، بعد از واحد دیگر جایی برای دو نمی‌ماند. حضرت علیه السلام او را بوسیدند. همه‌ی اعداد از واحد تشکیل شده‌اند. یک میلیون یعنی یک میلیون واحد؛ اما احد غیری باقی نمی‌گذارد. [كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُن مَعَهُ شَيْءٌ وَالْآنَ كَمَا كَانَ: خدا بود و چیزی با او نبود و الآن هم همان طور است که بود. لَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا: با خدا احدی را نام نبرید و نخوانید.]

❁ همه‌ی اعداد، هر چه هم که بزرگ باشند، از واحد به وجود آمده‌اند. واحد عدد است. عدد محدود است؛ ولی احد محدود نیست.

❁ گوارا باد شراب توحید بر موحدین. توحید خیلی بزرگ است، ولی احد نیست. در احد، علم و عالم و معلوم، عبادت و عابد و معبود، و محبت و محبّ و محبوب به هم خورد؛ «گشت خرابات و همه شد یکی».

❁ الْمُؤْمِنُ كُلُّ شَيْءٍ. مؤمن همه است، نه اینکه همه مؤمنند. مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله همه‌ی مردم روی زمین است. الْمُؤْمِنُونَ كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ مؤمنین صفات خدا را دارند. خدا صفات را از آنها نگرفته است، هستی خدا همه را گرفته است، نه اینکه هر یک از افراد و چیزها خدا باشد.

❁ هستی و جمال خدا برای کسی هستی و جمال نگذاشت.

❁ کسی نتوانسته از خدا جدا شود. خدا هم از کسی جدا نشده است. چون اگر کسی از خدا جدا شود، او می‌شود فرزند خدا و اگر خدا از کسی جدا شود، خدا می‌شود بچه‌ی او. لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ.

❁ معنای لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ این است که نه او از کسی و چیزی جدا شده است و نه کسی و چیزی از او جدا شده است. هیچ شقی و سعیدی نتوانسته از او جدا شود. پس او همیشه با ماست. وَاللَّهُ مَعَكُمْ و خدا با شماست. لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ در برابر خدا غیری باقی نمی‌گذارد.

❁ إِنْ اللَّهَ مَعَنَا: هر آینه خدا با ماست. ما با خدا نیستیم، او با ماست. او غالب است، ما غالب نیستیم که با او باشیم.

❁ الْمَلِكُ يُؤَمِّدُ اللَّهَ: ملکوت روح شماست و مُلک بدن شماست. ملکوت که معلوم است مال خداست. [فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ: منزّه است خدایی که ملکوت همه‌ی چیزها در دست اوست.] اگر رسیدی به این که بدنت هم مال خداست، [بَارَكَ الَّذِي يَبْدِئُ الْمُلْكَ: بزرگوار و خجسته است خدایی که ملک در دست اوست]، آن وقت قیامت تو رسیده است. قیامت روز ظهور خداست. هر وقت یافتی که مالک ملک تو هم خداست [قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ: بگو ای خدای من تویی مالک ملک]، راحت می‌شوی و هر کار که بکنی، عِنْدَ مَلِكٍ مُّقَدِّرٍ: نزد فرمانروای توانمند عالم هستی.

✽ تعقل و تفکر کنید تا خودتان را ببینید و خدا را بشناسید. با تفکر و تعقل گمشده‌ات را می‌یابی. گمشده در واقع خودت هستی.

✽ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا: همانا با سختی آسانی است. عسر، تاریکی و ظلمت نفس است. اگر درست نگاه کنی، در نفست خدا را خواهی دید.

✽ صبر خیلی چیز بزرگی است. خداوند فرمود: اِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ؛ هرآینه خداوند با صابران است. مع یعنی در همه‌ی ذرات وجودت حضور دارد. نه این که در کنار تو و همراه توست، اصلاً گویی خود توست.

✽ امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: کَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَشَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ کمال توحید در اخلاص به ساحت ربوبی است و کمال اخلاص در نفی نمودن صفات از اوست؛ به آن خاطر که هر صفت به اینکه غیر از موصوف است و هر موصوف به این که غیر از صفت است، گواهی می‌دهد. پس خدا صفت ندارد، صفات خدا همان محمد و آل محمدند (علیهم السلام). کریم و رحیم و غفور و ستّار و... همان محمد و آل محمدند (علیهم السلام). اگر این را قبول کردی، شاید به تدریج دیدی رحیم و غفور و ستّار و... صفات خودت است.

✽ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ اقُومُوا وَاقْعُدُوا. حول، مال جنبه‌ی ظاهری ماست و قوه، مال باطن ماست. حول هیئت ظاهری است و قوه انرژی داخل. اگر حول و قوه هر دو از خداست، پس در فعل ما چه چیزی برای ما باقی می‌ماند؟ وقتی ظاهر و باطن ما از اوست، پس ما چه کاره هستیم؟!

✿ انسان وقتی نمی‌داند حول و قوه‌ی الهی در وجود خودش می‌باشد، به آسمان و زمین می‌زند و از این و آن کمک می‌خواهد؛ ولی وقتی دید در وجود خودش است، خودکار می‌شود.

✿ اگر دیدی از خودت چیزی نداری و هر چه داری از خدا و اولیائش است، آن وقت بفهم که هر کاری می‌خواهی آنها با تو بکنند، باید خودت برای خودت بکنی؛ خودت خودت را ببخش، خودت بر سر خودت دست بکش.

✿ هر کس خودش باید کار خودش را بکند. خودت باید خودت را ببخشی. خودت باید بر سر خودت دست بکشی. محبت، انسان را خودکار می‌کند. محبت رنگ خدایی به انسان می‌زند و وقتی انسان دید که این دستش مال خداست و خواست که خدا بر سرش دست بکشد، خودش بر سر خودش دست می‌کشد.

✿ هر صفت خوبی را هر چه هم که زیاد در وجودت پیاده کنی، باز خدا بالاتر از آن است. شاکر که شوی، خدا شکور است، غفار شوی، خدا غفور است. . . .

✿ فعال بودن خدا جایی برای فاعلیت خلق باقی نگذاشت. توّاب بودن خدا جایی برای تائب بودن خلق باقی نگذاشت. شکور بودن خدا جایی برای شاکر بودن خلق باقی نگذاشت. غفار بودن خدا جایی برای گناه خلق باقی نگذاشت. حُسن خدا جایی برای عیب خلق باقی نگذاشت.

✿ غنای خدا عقب فقر می‌گردد، علمش عقب جهل می‌گردد، هستی‌اش عقب نیستی می‌گردد. حیاتش عقب موت می‌گردد. پس غنایش فقر را از بین برد، علمش جهل را زائل کرد، هستی‌اش فنا را از میان برداشت و حیاتش موت را از بین برد.

❁ ملاقات مؤمن و عیادت او، ملاقات خدا و عیادت خداست.

❁ در حدیث است که: مَنْ زَارَ مُؤْمِنًا فَقَدْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ هر کس مؤمنی را زیارت کند، هرآینه خدا را در عرش الهی زیارت کرده است.

❁ خَيْرُ الزَّيَارَةِ فَقْدَانُ الْمَزُورِ: بهترین زیارت هنگامی است که کسی که به دیدار او رفته/ی، نباشد. علتش این است که این زیارت خالص خواهد بود و بی پرده خدا را زیارت خواهی کرد.

❁ در حدیث است که هشت چیز شما دست خداست؛ موت و حیات، مرض و صحت، فقر و غنا، و خواب و بیداری. چه چیزی باقی ماند که دست خودمان باشد؟

❁ اینکه در حدیث آمده است: يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ دست خدا با جماعت است، یعنی در جماعت این دست خداست که کار می کند. از این طریق خواسته اند فاعلیت خدا را کمی به ما نشان بدهند.

❁ عقد را در دنیا می بندند؛ ولی انعقاد مربوط به عالم بالاست. تا انعقاد نباشد، عقد صورت نمی گیرد. پس همسری را که دارید، اول خدا برایتان بریده بود که عقد شما هم عملی شد. خدا هم که جز خوب برای بنده ی مؤمن نمی بُرد. پس قدر آنچه خدا به شما عطا کرده است را بدانید. ارزش هدیه به هدیه دهنده است. «هر چه از دوست می رسد، نیکوست».

✽ هر وقت در زندگیت گری پیش آمد و راه‌بندان شد، بدان خدا کرده است؛ زود برو با او خلوت کن و بگو با من چه کار داشتی که راهم را بستی؟ هر کس گرفتار است، در واقع گرفته‌ی یار است.

✽ حوادثی که در زندگی برای هر کس پیش می‌آید، کار خداست و قصاص رفتارهای خود اوست و اگر خدا این قصاص را انجام نمی‌داد، حیات انسان‌ها قابل دوام نبود؛ *فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا اُولٰٓئِكَ اِنِىۤ اِلَآلَہٗ* ای صاحبان خرده‌های ناب در قصاص حیات است. *اَمَّا هٰیۤ اَعْمَالُکُمْ تُرَدُّ اِلَیْکُمْ* هرآینه حوادثی که برای شما رخ می‌دهد، اعمال خود شماست که به شما بر می‌گردد.

✽ *مَنْ اَصْبَحَ عَلٰی الدُّنْیَا حَزِیْنًا فَقَدْ اَصْبَحَ عَلٰی اللّٰهِ سَاخِطًا* هر کس نسبت به وضعیت دنیوی/اش محزون باشد، هرآینه بر خدا غضبناک است. این بدان خاطر است که وضعیت دنیوی او را کسی جز خدا به وجود نیاورده است. آیا زشت نیست که بعد از یک عمر نماز و عبادت، بر خدا غضبناک باشیم؟ آیا می‌شود انسان همه‌ی عمر مهمان باشد و باز هم از صاحبخانه پُکر باشد؟ چقدر بی‌وجدان باید باشد که خلُقش از این صاحبخانه تنگ باشد. بیایید و از این صاحبخانه گله نکنید. خصوصاً پیش خلق از خدا گله نکنید که کفر است. اگر خواستید گله کنید، به خود او بکنید.

✽ شکایت خدا را به خدا کردن ایمان محض است. شکایت مخلوق را به خدا کردن شرک است. شکایت مخلوق را به مخلوق کردن کفر محض است.

✽ وقتی قرآن می‌خوانی، درست گوش بده؛ صدای خدا را خواهی شنید. وقتی نماز می‌خوانی، خوب دقت کن؛ خواهی دید خدا حامد و مسبِّح خود است. *الْعُبُودِیَّةُ جَوْهَرَةٌ کُنْهَہَا الرَّبُّوْبِیَّةُ* در کنه فعل عبد، فعل خداست.

✽ خدا در همه‌ی جزئیات زندگی من و شما دخالت دارد. ما کم متذکر خداییم. باید از درون متذکر بود. همه‌ی هنرهایی که داری، مال خداست؛ مال تو نیست. هر چه کرده‌ای را حاشا بزن و بگو «کی بود، کی بود، من نبودم». چه کسی اولاد درست کرد؟ چه کسی به آنها غذا داد؟ چه کسی عبادت کرد؟ چه کسی به دیگران خوبی کرد؟ همه را خدا کرد.

✽ درون آن قدرتی که به تو رزق می‌دهد، اولاد می‌دهد، اراده‌ات را فسخ می‌کند و... خدا را ببین.

✽ قرآن می‌گوید: اگر کار خوبی از تو سر زد، مال خداست؛ ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ و اگر کار بدی سر زد، مال نفس خودت است؛ ما أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ. اما اگر دوباره به کار بدت نگاه کردی و دیدی آن هم خوب است، مثل گناهی که تو را از عجب نجات داد، همه‌ی کارهایت مال خدا خواهد بود. كُلُّ مِنْ عِنْدَ اللَّهِ.

✽ کسی که فعل خود را کار خدا بداند، عجب و ریا برایش بی‌معنی خواهد بود، بلکه به خاطر توفیق طاعت، خود را بدهکار خدا می‌بیند.

✽ هر جا خداوند گفت بکن، تو نکردی؛ هر جا هم گفت نکن، تو کردی. خداوند دید با این روال تو نجات نداری؛ لذا عقلت را از تو سلب کرد و آنچه را به مصلحتت بود، به دست جاری کرد و دوباره عقلت را به تو برگرداند. وقتی به خودت آمدی، تعجب کردی که چطور چنین کاری از تو سر زد. اما آنچه خدا به دستت جاری کرد، به مصلحت تو بود. حتی اگر کار بد و گناهی ناخواسته از تو سر زد، تو را از عجب و غرور و ادعا کردن نجات داد.

❁ فردی مقداری گوشت خرید و به منزل برد و به زنش گفت برای ناهار آبگوشت تهیه کن تا ظهر که از کار برگشتم، بخوریم. زنش به او گفت: بگو ان شاء الله. مرد گفت اینکه ان شاء الله گفتن ندارد، ظهر می آیم و آبگوشت می خوریم. دست بر قضا وقتی ظهر مرد در راه بازگشت به خانه بود، مأمورها او را با یک مجرم فراری اشتباه گرفتند و دستگیرش کردند و به زندان بردند. دو سه روز بعد که فهمیدند اشتباه کرده اند، او را آزاد کردند. مرد به سوی خانه بازگشت و وقتی به خانه رسید و در زد، زنش از داخل خانه گفت: کیستی؟ مرد گفت: ان شاء الله منم. خدا عملاً ان شاء الله را به او آموخت.

❁ پیامبر اکرم ﷺ به حضرت علی ؑ فرمود: «خودم دیدم و از خودم شنیدم و احدی آن را ندیده است؛ دیدم که در قبضه‌ی خدا هستم و همه‌ی خلق هم آنجا هستند و هیچ جایی بهتر و مطلوب‌تر از آنجا نیست». اگر به مشیت الهی تن بدهی، زندگی بر تو شیرین می شود. اما اگر به آن تن ندهی و خلاف آن را بخواهی، یعنی تقلاً کنی که از قبضه‌ی خدا بیرون بیایی، چون ممکن نیست، زندگی بر تو تلخ می شود.

❁ همه در قبضه‌ی خدا هستند. هر کس از صاحبخانه خوشش بیاید، برای او هیچ جا لذت بخش‌تر از آن نیست و اگر هم راه بود که از قبضه‌ی خدا خارج شود، به هیچ قیمتی آن را ترک نمی کرد. هر کس از صاحبخانه خوشش نیاید و نسبت به او عداوت و کینه و حسد داشته باشد، هیچ جا سخت‌تر و عذاب‌آورتر از آنجا برای او نیست و هر چه تقلاً کند، راهی برای بیرون رفتن از قبضه‌ی خدا وجود ندارد، لذا بسیار عذاب می کشد. لَا يُكِنُّ الْفِرَارُ مِنْ حُكْمِكَ خدایا از حکومت تو فرار کردن امکان پذیر نیست.

❁ جلوی پیشانی اسب چند تار موست که اگر آنها را بگیری، اسب با همه‌ی قدرتی که دارد، تسلیم و مطیع شما می شود. اسم این موها ناصیه است. مؤمن ناصیه اش را به

دست خدا می‌بیند و عرض می‌کند: یا مَنْ يَدْرِهِ ناصِيَتِي: ای خدایی که ناصیه‌ام در دست اوست.

✽ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ، اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ: کسانی که اولیایی جز خدا اختیار می‌کنند، خداوند نگاه‌دار آنهاست و تو ای پیامبر بر آنها وکیل نیستی. یعنی ای حبیب من نگران نباش، بالأخره آنها هم جایی جز نزد من ندارند و خودم نگاه‌دار آنهایم. فَلَا يَحْزُنُكَ كُفْرُهُ إِلَى مَرْجِعِهِمْ: (ای حبیب من) به خاطر کفر او محزون نباش، بالأخره به نزد خودم باز می‌گردند.

✽ حضرت علی عليه السلام فرمود: خدا مرا آفرید و به اسلام رساند، اسلام هم مرا به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم رساند. از این به بعد را نیز خدا می‌برد.

✽ زارعی تصمیم گرفت خدا را در کار زراعتش شریک کند تا خدا باران کافی و به موقع بفرستد و به کشت و زرعش برکت بدهد و متقابلاً او هم سر خرمن سهم خدا را جدا کند و بپردازد. سال اوّل زراعتش خیلی پرمحصول شد و وقتی خرمن‌ها را درو کرد و خواست سهم‌ها را تفکیک کند، به خدا عرض کرد: شما که الحمدلله بی‌نیازید، ولی من خانه و زندگی حسابی ندارم، امسال با اجازه‌ی شما من همه‌ی محصول را خودم برمی‌دارم و سال آینده سهم شما را حساب خواهم کرد. سال دوم هم زراعتش خیلی پربرکت شد، ولی باز موقع تقسیم کردن سهمش با خدا گفت: خدایا من یک مقدار خرج‌های ضروری دیگر دارم، امسال هم با اجازه‌ی شما تمام محصول را برمی‌دارم و سال آینده تمام طلب شما را یک‌جا می‌دهم. این داستان چند سال عیناً تکرار شد و زارع هر سال به بهانه‌ای از دادن سهم خدا طفره رفت تا اینکه یک سال بعد از درو کردن خرمن، به ذهنش خطور کرد که بگوید خدایا اصلاً شما شریک نیستی،

ناگهان دید دیوار بزرگی از دور دارد نزدیک می‌شود. خوب که دقت کرد، دید سیل عظیمی به سمت ده می‌آید. از ترس پا به فرار گذاشت و حتی کفش‌هایش هم از پایش بیرون آمد و جا ماند. سیل آمد و همه‌ی زمین کشاورزی و خانه و زندگی او را با خود برد. زارع که به یاد عهدشکنی‌های خودش با شریکش یعنی خدا افتاد، فهمید که لطمه را از کجا خورده است؛ لذا در حالی که پابرنه بود و کفش‌هایش را هم سیل برده بود، سر به آسمان بلند کرد و به خدا عرض کرد فهمیدم چه شد، ولی روزی که می‌خواستیم با هم شریک شویم، من کفش که پایم بود؛ اما سیلی که فرستادی کفش‌هایم را هم برد.

✽ خداوند حاکمِ حکیم است؛ اما محکومِ هیچ حکمی و حکمتی نیست. او فاعل ما یشاء است. حاکم کسی است که محکوم هیچ حکمی نباشد. اما سایرین محکوم حکم و حکمت هستند؛ یعنی باید کارهایشان بر طبق حکمت باشد. ما محکوم حکم قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام هستیم.

✽ خدا و اولیائش محکوم حکم و حکمت نیستند؛ بلکه حکم، محکوم آنهاست.

✽ تو اسم اصغر خدا را به من نشان بده تا من اسم اعظم را به تو نشان بدهم؛ مگر اسم خدا می‌شود اصغر باشد؟

رزق

❁ رزق، مقدر و مقسوم است و رزاق خداست. رزقمان هنر ما نیست و حرص و تقلای ما آن را زیاد نخواهد کرد.

❁ آرام به طرف دنیا بروید، خدا اگر خواست زیادش را می‌دهد. مقدار رزق به تقلای فرد بستگی ندارد.

❁ حتی یک ساعت به فکر رزقت نباش، به دنبال کسب و کار هم که می‌روی، بدان که در رزق، فاعل تام، خدای متعال است، اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِّينُ؛ هرآینه خداوند همان روزی‌دهنده‌ی نیرومند و محکم‌کار است.

❁ رزق دو گونه است؛ یکی آنکه تو را طلب می‌کند و یکی آنکه تو در طلب او هستی و عاقبت به تو نمی‌رسد، جز آنچه در طلب توست. رزق روحی هم همین‌طور است.

❁ خداوند امور دنیای بندگان را خود متکفل و متعهد گردیده و از آنها پرداختن به امور آخرت (شکر عطایای خدا) را خواسته است؛ اما بندگان به تلاش در تهیه‌ی دنیایشان پرداخته‌اند؛ گویا خداوند توانایی برآوردن نیازشان را ندارد، و از آخرت باز مانده‌اند و آن را به خدا محول کرده‌اند.

❁ اگر امور دنیایی خود را به خدا واگذار کنیم، امور اخروی را نیز خدا تأمین خواهد کرد؛ اما اگر بخواهیم امور دنیایی خود را با تقلای خودمان تأمین کنیم، ضمن اینکه

چون رزق مقدر و مقسوم است، تقلائی بیهوده و بی ثمری است، آخرتمان را هم تباه کرده ایم.

❁ تا به حال هر چه خدا برای تو بریده بود، به تو رسیده است و غیر از آن به تو نرسیده است. خیالت راحت باشد که هیچ مال غیر را نخورده ای و فقط رزق خودت را خورده ای. از این به بعد هم همین طور است. اگر به این حقیقت اعتماد کنی و یقین بیاوری، دیگر تقلائی بیهوده و تعدی به دیگران نمی کنی. کار کردنت هم از آن پس تنها به قصد فرمان بردن از خدا خواهد بود، نه به این گمان که کارت سبب رزق تو است.

❁ تا به حال آنچه رزقت بوده، مصرف کرده ای و آنچه رزقت نبوده، به تو نرسیده است. حتی آنچه را از راه حرام تهیه کردی و خوردی، حرص و تقلائی آن را نجس کرد؛ والا اگر صابر بودی، همان رزق از راه حلال همان وقت به دست می رسید. پس زاهد حقیقی تو هستی، چون ذره ای بیش از رزق خود نخورده ای. از این به بعد هم همین طور خواهد بود. پس نه نسبت به گذشته غصه داشته باش و نه نگران آینده باش.

❁ هر چیزی که به تو نرسید، بدان که از اوّل مال تو نبوده است.

❁ غم و شادی های دنیا را اگر منها کنیم، چیزی نمی ماند و طلبی نداریم. تا حالا هر چه بنا بوده، به ما رسیده است و هر چه مال ما نبوده، نرسیده است. بعد از این هم همین طور است. [قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا: بگو جز آنچه خداوند برای ما مقرر نموده، به ما نمی رسد. مَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَكَ وَ مَا أَخْطَاكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَكَ آنچه به تو

رسید، نمی‌شد از تو بگذرد و نرسد و آنچه از تو رد شد و به تو نرسید، نمی‌شد به تو برسد.]

✽ خدا قبل از عالم تشریع، رزقی را برای بنده‌ای مثلاً در روز ماه رمضان بریده است. حالا او در روز ماه رمضان فراموش می‌کند که روزه است و آن غذا را می‌خورد، بعداً یادش می‌افتد که روزه بوده است. نه روزه‌اش باطل است و نه قضا دارد. این خدا بود که این فراموشی را بر او مسلط کرد تا رزقی را که برای او مقدر کرده بود، به او بخوراند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «وقتی خداوند امری را اراده کند، عقل عبد را می‌گیرد و آن کار را به دست او جاری می‌کند، بعد عقلش را به او باز می‌گرداند». بسیاری از خیراتی که خدا به ما رسانده، این‌گونه بوده است و الاً اگر به عقل خودمان بود، آن کار را نمی‌کردیم.

✽ خدا عبادت وعده‌ی بعد را نخواست است؛ ولی ما روزی سال‌های بعد را هم می‌خواهیم، در حالی که معلوم نیست تا یک وعده‌ی بعد زنده باشیم.

✽ اگر غلام خانه‌زادی پس از سال‌ها بر سر سفره‌ی صاحب خود نشستن و خوردن، روزی غصه‌دار شود و بگوید فردا من چه بخورم؟ این توهین به صاحبش است و با این غصه‌خوردن صاحبش را اذیت می‌کند. بعد از عمری روزی خدا را خوردن، جا ندارد برای روزی فردایمان غصه‌دار و نگران باشیم.

✽ دندان طمع دنیا و آخرت را بکن، ولی هر چه خدا عطا کرد، بپذیر.

✽ دوست اهل بیت علیهم السلام دست به دهان است؛ چیزی گیرش آمد، به قدر نیاز می‌خورد و بقیه را می‌بخشد، چیزی ذخیره نمی‌کند.

✽ انسان اوّل غرق طبیعت است و حلال و حرام سرش نمی‌شود و هر چه می‌رسد، می‌خورد. بعد می‌فهمد که حلال و حرامی هست و در پی رزق حلال می‌افتد. بعد می‌فهمد اگر از دنیا به قدر رفع ضرورت استفاده کند، مثل اکل میتة که برای فردی که از گرسنگی در معرض مرگ است جایز می‌باشد، برای او هم جایز خواهد بود. بعد می‌بیند که خدا چنان بر خلقش مسلط است که روزی حرام به آنها نمی‌دهد؛ لذا هر چه خدا برای او پیش آورد را رزق حلال می‌داند و بی‌دغدغه می‌خورد و استفاده می‌کند.

✽ از داده‌های خدا آنچه را که می‌بینی، اندازه دارد، ولی آنهایی را که نمی‌بینی، بزرگ‌تر است و لا حدّ است. ان شاء الله هر چه را لطف فرموده است، خودش نشانمان بدهد. هر چه اندازه‌ی خود ما بزرگ‌تر شود، مقدار بیشتری از عطایای خدا را می‌بینیم. خداوند بغیر حساب داده است؛ یعنی بی‌حدّ و اندازه داده است. از آنچه داده، از ما حساب هم نمی‌کشد. ما هم حساب نمی‌کردیم که چنین روزگاری برای ما پیش بیاید و بی‌حساب به ما بدهد.

✽ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ. همانا خداوند هر کس را که بخواهد، بی‌حساب روزی می‌دهد. بغیر حساب سه معنی دارد: ۱. آنچه را می‌دهد، به این حساب نبوده که در قبال حسناتی باشد که انجام داده‌ای. ۲. از آنچه داده، حساب نمی‌کشد. ۳. بی‌اندازه و بی‌حساب و زیاد می‌دهد.

✽ خدا در مورد روزی که به مؤمنین داده است، از آنها حساب نمی‌کشد و سؤال نمی‌کند، بلکه از دلشان و محبتشان که امانت خدا نزد مؤمن است، سؤال می‌کند که به چه کسی سپرده‌اند. حالا که خدا از روزی سؤال نمی‌کند، تو هم از او سؤال نکن؛ چون دستور دادن به صاحبخانه عیب است. گله و شکایت هم نکن. اگر هم یک وقت از دهانت پرید، زود استغفار کن.

❁ قرآن فرمود: مَنْ قُدِّرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيَنْفِقْ: هر کس روزی‌اش تنگ شد، پس باید (از همان چیزی که دارد) انفاق کند. امیرالمؤمنین علیه السلام هم فرمود: إِذَا أَمَلْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ: هنگامی که فقیر شدید، پس با صدقه دادن با خدا تجارت کنید. صدقه کلید رزق است.

❁ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ: من و علی دو پدر این امتیم. فرزندان بر سر سفره‌ی پدرشان رزق می‌خورند و از پدرشان ارث می‌برند. مگر ندیدی که حضرت امیر علیه السلام به در خانه‌های نیازمندان غذا می‌برد؟ حالا این کار را نمی‌کند؟

قناعت

✿ امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: طوبی لمن ذکر المعاد و عمل للحساب و قنع بالكفاف و رضى عن الله: خوشا بر احوال آن کس که یاد معاد کند و برای (روز) حساب کار کند (و یا بی رویه و بی حساب کار نکند) و به حدی از روزی که کفاف نیازهایش را می کند، قناعت نماید و از خداوند راضی باشد.

✿ قناعت صفتی است که قابل تعریف نیست. قناعت نه به داشتن است و نه به نداشتن. هر کس قناعت داشته باشد، عزیز است و هر کس قناعت نداشته باشد، ولو همه چیز داشته باشد، حاضر است خود را ذلیلانه به هر آب و آتشی بزند. عز من قنع و ذل من طمع: کسی که قناعت پیشه کرد، عزیز شد و کسی که طمع ورزید، خوار شد. شخص قانع به هر چه خدا برای او برساند، راضی است. کسی که به چیزی که مال او نیست طمع داشته باشد، قانع نیست. والله العزة و لرسوله و للمؤمنين عزت تنها از آن خدا و رسولش و مؤمنان است.

✿ اگر کسی قانع باشد، امروز زندگی خیلی ساده است. سابق خیلی سخت بود. آنچه امروز زندگی را بر افراد سخت کرده، برج است نه خرج های واقعی و ضروری؛ آن هم که نهایت ندارد. اما اگر به ضروریات اکتفا کنند، زندگی خیلی ساده می گذرد.

✿ روزه به معنی محروم کردن خود از همه چیز به طور مطلق نیست، بلکه تنها امساک از مفطرات، آن هم از اذان صبح تا اذان مغرب است. در همین فاصله هم خیلی کارها، مثل خوابیدن، روزه را باطل نمی کند. دوست اهل بیت علیهم السلام در دنیا صائم است؛ یعنی یک مقدار لب خواسته هایش را تو می گذاری، لب قبایش را تو می گذاری

که به زمین نکشد و گرد و خاک نکند، یعنی بیش از نیاز واقعی‌اش در دنیا نمی‌خواهد، نه این که مطلقاً از دنیا استفاده نکند. اگر این روزه‌ی مَجَاز را مراعات کند، به حقیقت روزه یعنی به امیرالمؤمنین علیه السلام راه پیدا می‌کند. همه‌ی اعمال عبادی که انجام می‌دهیم، در آغاز راه مَجَاز است، ولی اگر حَقِّش را ادا کنیم، از حقیقت سر در می‌آورد؛ روزه به علی علیه السلام می‌رسد و نماز به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در رابطه با آیه‌ی *اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ* از صبر (روزه) و نماز استعانت بجوئید، فرمودند: *يَا عَلِيُّ أَنْتَ الصَّوْمُ وَأَنَا الصَّلَاةُ* ای علی تو روزه‌ای و من نمازم.

✽ حرص یعنی بیش از نیاز واقعی خود خواستن. حضرت آدم علیه السلام را حرص به اخراج از بهشت و فراق حوا مبتلا کرد. وقتی آدم و حوا از گندم خوردند، در حالی که هیچ احتیاجی به خوردن آن نداشتند و انواع و اقسام غذاهای بهشتی در اختیارشان بود، عورت‌هایشان برایشان آشکار شد. البته قبل از خوردن گندم هم برهنه بودند، ولی چنان غرق توجّه به خدا بودند که خود را نمی‌دیدند، ولی بعد از آن، نگاهشان به خودشان افتاد و از خجالت پا به فرار گذاشتند. تا اینکه درخت انجیر به هر کدامشان دو برگ داد تا جلو و عقب خود را با آن بپوشانند. پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم هم به ما یاد داد که در کفن میت جریدتین بگذاریم؛ یعنی دو تکه چوب انجیر مثل دو عصا زیر بغل میت بگذاریم. در قیامت ملائکه تعجب می‌کنند که این چوب‌ها یعنی چه، ولی خداوند می‌فرماید من فهمیدم. این میت با این چوب‌ها دارد با من حرف می‌زند و می‌گوید همان‌طور که این درخت انجیر پدر و مادرمان را پوشاند، خدایا تو هم مرا بپوشان.

✽ روزی حضرت سلیمان از خداوند اجازه خواست تا به شکرانه‌ی حشمت و سلطنتی که خداوند به او بخشیده است، مهمانی برگزار کند و به همه‌ی مخلوقات سوری بدهد. خداوند اجازه فرمود و سلیمان هم سفره‌ی عظیمی تدارک دید و از همه‌ی مخلوقات دعوت کرد تا یک وعده غذا مهمان او باشند. روز مهمانی، یک ساعت مانده به وقت

پذیرایی، ماهی بزرگی که نامش هَلُوع بود، سر از زیر آب بیرون آورد و به حضرت سلیمان عرض کرد گویا امروز ناهار مهمان شما هستیم. سلیمان گفت آری. هَلُوع گفت: پس قسمت غذای مرا بدهید، چون وقت غذا خوردنم فرا رسیده است. سلیمان از او خواست که صبر کند تا همه‌ی میهمان‌ها بیایند و با هم غذا بخورند؛ اما هَلُوع نپذیرفت و لذا سلیمان قبول کرد که او سهم خودش را زودتر بخورد. هَلُوع دهانش را باز کرد و در یک نفس همه‌ی آنچه را که در سفره بود، بالا کشید و به سلیمان گفت که من با این غذا سیر نشدم؛ آنچه خوردم، نیم قورت بود، در حالی که من باید سه قورت غذا بخورم تا سیر شوم، لذا دو قورت و نیم باقی مانده است. حضرت سلیمان با دیدن این صحنه به سجده افتاد و به عجز خویش در پیشگاه الهی اقرار کرد و از خدا خواست که آبروی او را حفظ کند و برای سیر شدن مهمان‌هایش که در راه بودند، رزق بفرستد. آن‌گاه حضرت سلیمان از هَلُوع پرسید که خداوند هر روز تو را چطور سیر می‌کند؟ هَلُوع عرض کرد برگ سبزی برای من می‌فرستد که با خوردن آن سیر می‌شوم.

قرآن فرمود: **خُلِقَ الْإِنْسَانُ هَلُوعاً: انسان هَلُوع (حریص) آفریده شده است.** لذاست که جز خدا هیچ چیز انسان را سیر نمی‌کند؛ همین که انسان با قلب یاد خدا کرد، سیر می‌شود. به همین خاطر بود که پدر و مادرهای قدیمی در مورد بچه‌های پرخورشان می‌گفتند: مگر خدا سیرش کند والا سیری ندارد؛ چه حرف درستی بود.

❁ **بِسْمِ اللَّهِ** که بگویی، دست تو همان دست خدا می‌شود و با دست خدا که غذا بخوری، سیر می‌شوی.

❁ دندان طمع را باید کند. در دنیا آنچه نیست که نیست، آنچه را هم هست، نیست فرض کن. دندان طمع دنیا را یک‌جا بکن.

❁ در مسافرت اگر دندان طمع را بکنی، سفر خوش می‌گذرد. در دنیا ما مسافریم.

❁ دندان طمع دنیا را بکن. حتّی اگر دیدی هر چه سعی می‌کنی، نماز و عبادات هم درست نمی‌شود، دندان طمع آخرت را هم بکن. طمع فقط به خدا خوب است.

❁ توقّع، صفت خوبی نیست. اصلاً از هیچ کس حتّی خدا و پیامبر ﷺ و امام علیّ علیه السلام هم نباید توقّع داشت. چون متوقّع، منتظر است آن چیزی را که می‌خواهد، به او بدهند و قدر آن چیزهایی را که به او داده‌اند، نمی‌داند و شاکر نیست. متوقّع احسان صاحبخانه را نمی‌بیند، فقط به دنبال خواسته‌ی خودش است و حواسش آنجاست. اما امید خوب است؛ یعنی به کرم و رحمت حق امیدوار است، چه به او بدهند یا ندهند. اگر هم ندادند، گله‌ای ندارد. رفقا هم نباید از همدیگر توقّع داشته باشند.

❁ علی علیه السلام فرمود: إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طَوْلُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ هَمَانَا بِيَشْتَرِينَ بِشَيْءٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ شَيْئاً مِنَ الْآخِرَةِ وَ هَذَا هُوَ الْهَوَى وَ هَذَا هُوَ الْأَمَلُ. چیزی است؛ پیروی هوای نفس و درازی آرزو. اما پیروی هوای نفس؛ از راه حق باز می‌دارد و اما درازی آرزو، آخرت را به فراموشی می‌سپارد.

❁ انسانی که طول امل و آرزوی دراز و زیاد دارد، هر چه را خداوند به او داده و می‌دهد، اصلاً نمی‌بیند، چون حواسش جای دیگر است و به نداده‌هاست.

❁ طمع سبب می‌شود که هر چه را به فرد می‌دهند، نبیند و به خاطر چیزهایی که می‌خواهد و چون برای او ضرر دارد به او نمی‌دهند، دائم اخمش در هم باشد.

❁ خلوت کردن با خدا به این معنی است که به فکر گذشته و آینده‌ات نباشی. قُمْ فَأَعْنِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ: برخیز و فرصت بین دو عدم (گذشته و آینده) را غنیمت بشمار.

✿ اگر گذشته و آینده را رها کنی و در دم زندگی کنی، از هوی و هوس و آمال و آرزو نجات پیدا می کنی. آن وقت سر فراغت پیدا می کنی که خدا و خوبان خدا را ببینی.

✿ پیامبر ﷺ به خداوند عرض کرد اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْمَسَاكِينِ: خدا/یا مرا از مسکینان قرار ده. چون بر خلاف فقیر که هیچ ندارد، مسکین یک شب دارد و یک شب ندارد. یعنی یک شب عطا کن تا با اغنیا شاکر باشم و یک شب مده تا با فقرا صابر باشم.

✿ وقتی به خانه ی فقیرتر از خودت می روی و مهمان می شوی، از خدا شاکر می شوی. وقتی به خانه ی غنی تر از خودت می روی و مهمان می شوی، یا خدای ناکرده خودت خلقت تنگ می شود و از خدا دلگیر می شوی و یا زنت به تو می گوید تو اصلاً به فکر زندگی ما نیستی، اصلاً تو غرضه نداری. در نتیجه رابطه ی بین شما به هم می خورد. پس مصلحت در این است که در امور دنیوی با پایین تر از خودت بنشینی.

خود را مهمان خدا دیدن

✿ ما در دنیا و آخرت مهمان خدا هستیم. آداب مهمانی را باید رعایت کرد. باید در بدو ورود صاحبخانه را ملاقات کرد، بعد هر جا که گفت بنشین، نشست و هر چه پذیرایی کرد، بهره برد و به صاحبخانه فرمان نداد و جز آنچه آماده کرده، نخواست و دل به وسایل و منزل صاحبخانه نبست و آرزوی مالکیت آنها را نکرد.

✿ مهمان تا صاحبخانه را ملاقات نکرده و ندیده است، فکر می‌کند اصلاً مهمان نیست و به دزدی آمده است؛ لذا تا صاحبخانه را نشناخته است، باید خیلی احتیاط کند. اما وقتی که صاحبخانه را شناخت و دید، دیگر هر چه خواست می‌خورد. تنها وظیفه‌ی مهمان این است که هر چه صاحبخانه گفت، بکند و هر چه هم به او داد، بگیرد و نگوید کم است یا چیز دیگری می‌خواهم.

✿ وقتی مهمان می‌شویم خوبست تمام‌عیار مهمان شویم.

✿ ماه رمضان شهرالله و ضیافت‌الله است. اگر همیشه با خدا معامله داشته باشید، همه‌ی ماه‌ها برای شما شهرالله خواهد بود و همیشه خود را در ضیافت‌الله مهمان خدا خواهید یافت و نفستان تسبیح و خوابتان عبادت و اعمالتان مقبول و دعائیان مستجاب خواهد بود.

✿ اَكْرَمَ الضَّيْفِ وَلَوْ كَانَ كَافِرًا: به مهمان، حتی اگر کافر باشد، کرم نما و او را اکرام کن. اگر خود را مهمان خدا دیدی، هر چه باشی، خدای کریم حتماً تو را کریمانه دستگیری می‌کند و اکرام می‌نماید.

❁ اَكْرَمُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ: بزرگ هر قومی خادم آن قوم است. خدا و اولیائش خود را خادم خلق می‌دانند و به خدمت مهمانان کمر بسته‌اند.

❁ اگر در مهمانی یک شب بلایی به تو رسید، شلوغ نکن و آبروی صاحبخانه را حفظ کن.

❁ از مهمان بابت آنچه در مهمانی خورده است، سؤال و مؤاخذه نمی‌کنند. مهمان نه در دنیا و نه در آخرت، حساب و کتاب ندارد. پس صلاح در مهمان شدن است که خیر دنیا و آخرت در آن است.

❁ در مهمانی خدا وقتی صاحبخانه را شناختی، مشاهده‌ی جمال او سیرت می‌کند و دیگر از غذا می‌افتی؛ بدون غذا سیر و بدون ثروت غنی خواهی بود.

❁ هزار غم به دل صاحبخانه است که یکی به دل مهمان راه ندارد. در زندگی خودت را مهمان خدا بدان تا راحت شوی.

❁ در دنیا اگر خودت را مهمان حساب کنی و حق تعالی را میزبان، همه‌ی غصّه‌ها می‌رود. چون هزار غصّه به دل میزبان است که دل مهمان از یکی از آنها خبر ندارد.

❁ مهمان خیلی هوشیار است. هیچ کس مثل مهمان از اسرار صاحبخانه باخبر نیست.

کاستی‌ها و ابتلائات، غم‌ها و نگرانی‌ها

❁ كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا در دنیا همه‌ی روزها عاشورا و همه‌ی جاها کربلاست. دارُ الْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ دُنْیَا خانه‌ای است که آمیخته با ابتلائات است. در دنیا یک نفر خودش گرفتاری دارد، یک نفر غصه‌ی شخص دیگری را می‌خورد و یک نفر غصه‌ی همه را می‌خورد.

❁ گرفتار، همان گرفته‌ی یار است.

❁ الْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ. بلا برای دوستان است. اولین کسانی که به خاطر محبت زیاد بچه را چشم می‌زنند و بچه مریض می‌شود، پدر و مادر بچه‌اند. خدا هم هر وقت به بنده‌اش نظر کند، او را مبتلا می‌سازد.

❁ ابتلائات مال اهل ایمان است و هر چه مراتب ایمان شخص بالا رود، ابتلائاتش هم بیشتر می‌شود. می‌گویند شخصی الاغی داشت و از قضا همین که او نمازخوان شد، الاغش مرد. ناچار او الاغ دیگری خرید و به طویله برد که ببندد. الاغ به او لگدی زد. او هم به الاغ گفت: اگر از این کارها بکنی دو رکعت نماز هم برای تو می‌خوانم.

❁ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: یا علی هر که تو را دوست بدارد، دچار دشمن می‌شود. هر که مرا دوست بدارد، دچار فقر می‌شود و هر که خدا را دوست بدارد، دچار بلا می‌شود. (بلا یعنی بدون اینکه عبد نقشی و تقصیری داشته باشد، او را زیر و رو می‌کند. همان‌طور که در حدیث داریم که دل مؤمن بین دو انگشت (جلال و جمال) خداست و

هر طور که بخواهد آن را زیر و رو می‌کند. یا داریم که عبد در دست خدا مثل جنازه‌ی مرده است بین دو دست مرده‌شوی که به هر طرف بخواهد، آن را می‌چرخاند.

✽ از حضرت امیر و حضرت زهرا (علیها السلام) است که: **فَعَلُّهُ قَوْلُهُ** خداوند با کارهایش با ما حرف می‌زند. هر وقت غصّه دارمان کرد، یعنی با ما کاری دارد. غم پیغام دوست است. غم پیغام اوست. وقتی غم آمد، با او خلوت کن ببین با تو چه کار دارد. «هر در که به هر کجاست شب بر بندند الا در دوست را که شب باز کنند». مقصود از شب، اوقات گرفتاری است.

✽ وقتی که غصّه انسان را می‌گیرد، شب است. خداوند فرمود: **وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً** و ما شب و روز را دو آیت و نشانه قرار دادیم، پس آن‌گاه نشانه‌ی شب را محو کردیم و نشانه‌ی روز را روشن و قابل دیدن قرار دادیم. کسی که با نویسنده‌ی نامه دوست است و محبت دارد، کلماتی را هم که نویسنده برای پوشاندن از اجنبی روی آنها خط زده است، می‌تواند بخواند. دوست، وقتی غصّه آمد، می‌فهمد که خدا به آن وسیله به او گفته است بیا در خانه‌ی ما. این رمز را خصیصین می‌توانند بخوانند.

✽ اینکه خداوند فرموده است: **لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ** تا بر آنچه از دستتان می‌رود، اندوهگین و متأسف نشوید و به خاطر آنچه به دستتان می‌آید، فرحناک نگردید، اگر نبود یقین به اینکه خداست که چیزها را از ما می‌گیرد یا به ما می‌دهد و خداوند خیرخواه و عالم به مصالح بندگان خود می‌باشد، پس وقتی چیزی از دستمان می‌رود، مصلحت ما در نداشتن آن است و وقتی به دستمان می‌رسد، خیر ما در داشتن آن است. اگر این یقین نبود، العیاذ بالله این حرف زور بود.

❁ دوستان اهل بیت علیهم‌السلام مثل گربه‌ی حضرت رضا علیه‌السلام هستند که هر طور پرتابش کنی، بر روی چهار دست و پا به زمین می‌آید، یعنی هر چه بر سر دوست اهل بیت علیهم‌السلام بیاورند، به نفعش تمام می‌شود.

❁ کلیه‌ی ناهمواری‌هایی که بر انسان تحمیل می‌شود، در حقیقت نعمت است. امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌فرمایند: مَا مِنْ بَلَاءٍ إِلَّا وَفِيهِ نِعْمَةٌ تُحِيطُ بِهَا: هیچ بلایی نیست، مگر اینکه نعمتی دارد که محیط بر آن بلاست.

❁ يَا مَنْ عَطَاؤُهُ عَطَاؤٌ وَمَنْعُهُ عَطَاؤٌ: ای خداوندی که عطا کردنت عطا است و دریغ نمودن و ندادن تو هم عطاست. کسی که دهنده و غنی است، این‌گونه است. خوبان این‌گونه‌اند. دوستان اهل بیت علیهم‌السلام و مؤمنین هم همین‌گونه‌اند؛ وقتی می‌دهند که می‌دهند، وقتی هم نمی‌دهند، باز هم می‌دهند. ولی اهل طبیعت عکس این هستند؛ وقتی می‌گیرند که می‌گیرند، وقتی هم می‌دهند، می‌گیرند. اهل آخرت کارشان عطا و دادن است، اهل طبیعت منع و گرفتن.

❁ شاید رحمت و لطف و عطای حق در آنچه نداده، بیشتر از چیزهایی باشد که عطا کرده است.

❁ جوانی که از کودکی پدرش را بسیار اذیت کرده بود، بعد از اینکه بزرگ شد و ازدواج کرد، به یاد اذیت‌هایی که به پدرش کرده بود و خوبی‌هایی که پدر به او کرده بود، افتاد. نزد پدر رفت و به او گفت: من شما را خیلی اذیت کرده‌ام و شما محبت‌های زیادی در حق من کرده‌اید؛ مرا حلال کنید. پدر هم به او گفت حلالیت کردم. مدتی بعد جوان به یاد سیلی‌ای افتاد که روزی پدرش به او زده بود و او به خاطر کودکی از پدر رنجیده شده و کینه‌ی او را به دل گرفته بود؛ اما امروز می‌فهمید

که آن سیلی او را از چه انحراف و خطر بزرگی حفظ کرد. لذا نزد پدر رفت و به او گفت: پدر جان، همه‌ی خوبی‌هایی که تا به حال به من کرده‌ای یک طرف و آن سیلی که آن روز به من زدی یک طرف. امروز می‌فهمم که آن سیلی از همه‌ی محبت‌های دیگری که به من کرده‌ای بالاتر است و به خاطر آن از شما سپاسگزارم.

روزی که فهم انسان باز شود، خواهد دید که ابتلائات و گرفتاری‌هایی که خدا برای او پیش آورده است، چه خیرهایی برای او داشته و خداوند از رهگذر آنها محبتی به او کرده که در خوشی‌ها و نعمت‌ها چنان محبتی به او نکرده است. به همین خاطر است که وقتی خدا پرده را بر می‌دارد، انسان غصّه می‌خورد که چرا به خاطر ابتلائات و محرومیت‌های دنیا غصّه خورده است و آن روز بیش از آنچه برای نعمت‌ها و گشایش‌ها شاکر است، به خاطر محرومیت‌ها و ابتلائات شاکر خواهد بود.

❁ «بوسه و دشنام را تک تک بده تا ببینم زین دو شیرین تر کدام»

❁ امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل که از اصحاب سرّ حضرت و مجذوب محبت ایشان بود، فرمود: **إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةُ دُلِّهَا ظَرْفُنْدُ ظَرْفِ عِلْمٍ، مَعْرِفَتٍ، مَحَبَّةٍ وَ... وَخَيْرُهَا أَوْعَاها: وَبَهْتَرِينَ دُلِّها** پُرظرفیت‌ترین و بزرگ‌ترین آنهاست. با صبر کردن بر ابتلائاتی که خدا برای شخص پیش می‌آورد، دل انسان بزرگ می‌شود.

در سنّ کودکی، وقتی گوسفندی را سر می‌بریدند و شکمش را خالی می‌کردند، بادکنک داخل شکمش را برمی‌داشتیم. ابتدا جای باد شدن نداشت و بسیار کوچک بود، ولی ما آن را بین دو سنگ می‌گذاشتیم و می‌مالیدیم. هر چه بیشتر مالیده می‌شد، لطیف‌تر و نازک‌تر می‌شد و بیشتر جای باد شدن پیدا می‌کرد. آن قدر آن را می‌مالیدیم که آخر کار به اندازه‌ی توپ‌های فوتبال امروزی باد می‌شد و با آن بازی می‌کردیم. البته تا وقتی که تازه بود، می‌شد آن را مالید. خدا و خوبان خدا هم تا من و شما شنگولیم، ما را با سختی‌ها مالش می‌دهند؛ از در و دیوار و از دست پدر و مادر و آشنا

و غریبه آن قدر ناگواری‌ها و سختی‌ها را بر سر ما می‌ریزند، حَقَّمان پایمال می‌شود، مورد بی‌احترامی و اهانت واقع می‌شویم و... تا در اثر تحمُّل آن ابتلائات و سختی‌ها دلمان بزرگ شود.

❁ همه‌ی غم و ناراحتی‌های دنیوی به پنج چیز بر می‌گردد که در این آیه‌ی شریفه ذکر شده است: **وَلَبَلُّوْكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ** و هر آینه شما را با چیزی از ترس و گرسنگی و کاستی در دارائی‌ها و جان‌ها و ثمره‌ها و نتایج می‌آزماییم. غم و غصّه‌های دنیا مال نفس انسان است، نه دل و روح انسان. اینها مربوط به نفس است و این نفس است که از مصائب و گرفتاری‌های دنیوی ناراحت و غصّه‌دار می‌شود. اما روح و باطن انسان، به خاطر ضربه‌ای که به نفس وارد شده و او را کوبیده است، خوشحال و شاد می‌گردد. گریه‌ی پیامبر ﷺ در غم پسرشان ابراهیم، مربوط به نفس ایشان است، یعنی جنبه‌ی خلقی و طبیعت حضرت متأثر و گریان بود و قلب او مملوّ از رضا و خشنودی حق تعالی بود. فرمایش حضرت علی ع: **مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ** تلخی دنیا شیرینی آخرت است، هم این مطلب را تأیید می‌کند. مرارت، مال نفس است و حلاوت و شیرینی مال دل و روح. دل، پرتو الهی است و از این چیزها غصّه‌دار نمی‌شود، لذا دنبال آیه فرمود: **أَوَلَيْكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوَلَيْكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ** بر آنها از جانب پروردگارشان درودها و رحمت نازل شده و آنها همان هدایت‌یافتگانند. بالای تن موجب صحت دل است.

❁ همان وقتی که مغموم شده‌اید و زانوی غم در بغل گرفته‌اید و خود را از همه محروم‌تر می‌بینید، لطف حق بالای سر شماست و فرج نزدیک است. **إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا** همانا با سختی، راحتی است.

❁ لیلی برای سلامتی مجنون که بیمار شده بود، آش نذری پخت و وقتی مجنون هم برای گرفتن آش به در خانه‌ی لیلی آمد، لیلی ظرفش را به زمین زد و شکست. لیلی گفت: این صدقه برای سلامتی توست، تو آمده‌ای بخوری و مریض بمانی؟ عقیقه‌ای هم که پدر و مادر برای بچه‌ی خود می‌کنند، همین‌طور است. خود پدر و مادر و فرزندی که برای او عقیقه کرده‌اند، نباید از آن بخورند. مجنون هم از لیلی مکدر نشد و گفت: «اگر با دیگرانش بود میلی چرا ظرف مرا بشکست لیلی»

پس وقتی دعا کردیم و چیزی را خواستیم و خدا کاسه‌ی ما را شکست و به ما نداد، باید بدانیم که خدا برای رشد خود ما این کار را کرده است و از خدا مکدر نشویم.

❁ خوبان مثل پدری هستند که بچه‌ی نافرمان و متخلفش را از خانه بیرون کرده است و به همه‌ی اقوام و آشنایان هم سپرده است که اگر به در خانه‌ی آنها رفت، به منزل راهش ندهند. منتها خود پدر، در داخل خانه پشت در، به انتظار بازگشت فرزندش ایستاده و آغوشش را گشوده تا وقتی فرزند بازگشت، در آغوشش بگیرد. گاهی اوقات خدا و خوبان خدا با بعضی از دوستانشان این‌گونه رفتار می‌کنند و همه‌ی درها را به روی آنها می‌بندند تا به آنها بفهمانند که جز پیش ایشان جایی نیست.

❁ در حدیث است که لقمان به پسرش گفت: إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ هَلَكَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ؛ هر آینه دنیا دریای عمیقی است که اشخاص بسیاری در آن غرق شده‌اند. در حدیث دیگری امام علی (ع) فرمود: كُلُّنا سَفُنُ النِّجَاةِ وَ سَفِينَةُ الْحُسَيْنِ أَسْرَعُ؛ همه‌ی ما اهل بیت، کشتی نجاتیم، ولی کشتی امام حسین (ع) سریع‌تر است. گاهی حکیم کسی را که قدر کشتی را نمی‌داند و ناآرامی می‌کند، به دریا می‌افکند و چون او را باز می‌گیرد، قدر کشتی را می‌داند.

✿ تاجری همراه با غلامش برای سفر تجاری به کشتی سوار شدند. وقتی کشتی به وسط دریا رسید و در اثر موج دریا به تکان خوردن افتاد، غلام دریاندر شده شیون و بی‌قراری کرد و هر چه به او گفتند کشتی امن است و جای ترس و نگرانی نیست، اثر نکرد. حکیمی که در کشتی بود، به بازرگان گفت: اجازه بده تا او را آرام کنم. تاجر هم موافقت کرد. حکیم دستور داد دست و پای غلام را بگیرند و او را به دریا بیندازند. مقداری که غلام در آب دریا بالا و پایین رفت، حکیم دستور داد او را گرفتند و به کشتی آوردند. غلام وقتی به کشتی بازگشت، قدر کشتی را فهمید و آرام و راضی در گوشه‌ای ساکت نشست.

اهل بیت علیهم‌السلام کشتی‌های الهی‌اند و در دریای متلاطم دنیا مایه‌ی نجات ما می‌باشند. **كُنَّا سَفُنُ النَّجَاةِ** همه‌ی ما اهل بیت کشتی‌های نجاتیم. اگر قدر این نعمت را ندانیم، خدای حکیم ما را از کشتی تسلیم و رضای اهل بیت علیهم‌السلام به دریای ابتلائات دنیوی می‌اندازد و وقتی طعم تلخ غوطه‌ور شدن در دنیا و جدایی از اهل بیت علیهم‌السلام را چشیدیم، دوباره ما را به این کشتی نجات باز می‌گرداند. آن وقت قدر نعمت محبت و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را خواهیم دانست و دیگر تکان‌های ناشی از امواج ابتلائات دنیوی ما را بی‌قرار و ناآرام نمی‌کند.

✿ ابتلا و امتحان، فضل ثانوی خداوند است که انسان را متوجّه ضعف‌های خود می‌سازد و امکان می‌دهد در مسیر رفع آنها گام بردارد. احساس خسارت شکست در امتحان الهی موجب می‌شود انسان گام‌های بلندتری در این مسیر بردارد.

✿ دوستان اهل بیت علیهم‌السلام وقتی در ابتلائات دنیا کمی گرم می‌شوند، گناهانشان پاک می‌شود. در روایت است که بهره‌ی شیعیان از جهنّم تبی است که می‌کنند. دوستان اهل بیت علیهم‌السلام چون حسّاس‌ترند، از مصائب دنیا بیشتر اذیت می‌شوند.

✿ هر وقت بلایی به مؤمن می‌رسد، او را سبک می‌کند. قرآن هم می‌گوید مؤمن بر روی زمین سبک راه می‌رود.

✿ وقتی پدر و مادر از روی محبت، لباس کثیف بچه را بیرون می‌آورند و او را به حمام می‌برند و می‌شویند، بچه گریه می‌کند. خدا هم وقتی با ابتلائات می‌خواهد بنده‌اش را پاک کند و لباس تمیز بر تن او کند، او چون جاهل است، گریه سر می‌دهد و ناله می‌کند.

✿ اگر خود را مثل خرمن گندم باد نمی‌دهید تا خالص شوید، لااقل وقتی که مربیان حقیقی شما را باد می‌دهند، راضی باشید. مصائب و سختی‌ها، ناخالصی‌ها را از بین می‌برد.

✿ آب صاف خیلی خوشگوار است، صدایش هم قشنگ است، خرابی هم ندارد و خلق هم از آن استفاده می‌کنند، زمین هم حالش از آن به جا می‌آید و گل‌های محمدی می‌رویند. آب گل‌آلود صدای بدی دارد، خرابی هم دارد، ولی کمی که جلو رفت، در یک گودال می‌افتد و جلویش بسته می‌شود، آن وقت گل‌هایش ته‌نشین می‌شود و آب صاف می‌شود. ابتلائات گودال‌هایی هستند که خدا برای هر کس که طغیان کند، پیش می‌آورد و جلوی آن را می‌بندد تا صاف شود. تو اگر جلوی غضب و طغیان خود در برابر دیگران را بگیری، نیازی به گودال ابتلائات نخواهی داشت و خدا هم پیش نمی‌آورد.

✿ هرگاه مؤمن طغیان کند و گل‌آلود شود، خداوند گودالی سدّ راه او قرار می‌دهد، تا گل‌هایش ته‌نشین شود و دوباره صاف شود؛ یعنی با حوادث و ابتلائات جلوی او سد می‌زند تا زلال شود.

✽ قرآن آب زلال است. معلوماتی که توأم با محبّت و تقوا نیست، آب گل‌آلود است. آب گل‌آلود را اگر در چاله‌ای بیندازند و جلوش را ببندند، گل‌هایش ته‌نشین می‌شود و آبش صاف می‌شود. موانعی که خدا در زندگی ایجاد می‌کند، برای همین است. البته اگر استغفار کنیم، نیازی به این راه‌بندان‌ها و گیرها نخواهد بود.

✽ وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای صاحبان خردها، برای شما در قصاص، زندگانی و حیات است. روزی نیست که قصاص نباشد. هر کاری که کردی، نتیجه‌ی آن را می‌بینی. هر بدی که بکنی، نتیجه‌ی آن را می‌بینی و همه چیز گل‌هم در می‌رود. اگر مال کسی را خوردی، مالت را می‌خورند و خلاصه اگر قصاص نباشد، همه چیز به هم می‌خورد و حیات از بین می‌رود. برای همین است که: فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ

✽ آنچه از گناهانت را که استغفار می‌کنی، خودت قصاص کرده‌ای و آنچه را هم که استغفار نمی‌کنی، خدا در قالب حوادثی که در زندگی برای تو پیش می‌آورد، قصاص می‌کند.

✽ مشکلات این دنیا عقوبت است. روزی که «بلی» گفت، کمی شل گفت و این مشکلات عقوبت آن است. این عقوبت لطف است، چون با تحمّل، از آن گناه پاک می‌شود و راحت می‌گردد. منتها انسان گنااهش را نمی‌بیند که موجب شد او به سفلی بیفتد. قطعاً چیزی در ما بود که لازمه‌اش این بود که به این سفلی بیافتیم و بعد خدا و خوبان خدا را یاد کنیم و از آن بیرون بیاییم. آیه‌ی قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا: هر کس نفس خود را تزکیه کرد، رستگار شد، نشان می‌دهد که دوستان اهل بیت (علیهم‌السلام) بالآخره پاک می‌شوند و از سفلی نجات پیدا می‌کنند.

❁ هیچ ابتلائی، چه دنیایی و چه آخرتی، به مؤمنی نمی‌رسد، الاّ ضامنش خداست و خدا جبران می‌کند.

❁ اگر کسی نقص یا ابتلاء و کمبودی در زندگی دارد، خداوند متعال حتماً از راه دیگر جبران می‌کند. در سابق مثلاً اگر کسی زلف نداشت و کچل بود، در عوض صدای خوبی داشت، به طوری که بیست نفر زلف‌دار اطراف او بودند.

❁ افراد معدودی که خدا برای عبرت گرفتن دیگران، از بعضی نعمت‌های ظاهری محروم کرده است، در عوض چند چیز قیمتی مخفی در وجودشان به آنها داده است که دیگران از آن خبر ندارند.

❁ امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: ثَلَاثَةٌ مِنْ كُؤُوزِ الْجَنَّةِ كِمَاؤُ الصَّدَقَةِ وَكِمَاءُ الْمَصِيْبَةِ وَكِمَاءُ الْمَرَضِ سه چیز از گنج‌های ایمان است؛ اول صدقه دادن پنهانی در راه خدا، دوم مصیبتی که رو کند و به کسی نگویی (الاّ به انیس)، سوم پوشاندن مرض و بیماری. هر چه مصیبت را بپوشانی، گنجت بزرگ‌تر می‌شود. بزرگ‌ترین عبادات صوم است و صمت.

❁ افضل عبادات صوم و صمت است: أَوَّلُ الْعِبَادَةِ الصَّمْتُ وَالصَّوْمُ. أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الصَّبْرُ وَ الصَّمْتُ وَالْإِنْتِظَارُ الْفَرَجَ یعنی هیچ چیز نخور، دم هم نزن. مؤمن یک عمر روزه است و دم هم بر نمی‌آورد.

❁ در روایت نبوی وارد شده است که بهترین عبادت دو چیز است؛ صوم و صمت. یعنی خواسته و نظریه‌ای از خود نداشته باشی و هر تقدیری خداوند برای تو پیش آورده و بریده، راضی باشی و گله و شکایتی هم اصلاً نداشته باشی و سکوت نمایی.

✿ امیدوارم در دنیا کاستی‌ها را نبینید، اگر هم دیدید، دم بر نیاورید.

✿ خداوند فرمود: هر چی دیدی هیچی نگو، من هم هر چی دیدم هیچی نمی‌گو. یعنی تو در مصائب صابر باش و چیزی نگو، من هم در کوتاهی‌ها و خطاهایت چیزی نمی‌گویم.

✿ هر چه درد را آشکارتر کنی، دوا دیرتر پیدا می‌شود. اگر باادب بودی و چیزی نگفتی، شاید خدا خودش در را باز کند.

✿ لب‌ت را کنترل کن. ولو به تو سخت می‌گذرد، گله و شکوه نکن و از خدا خوبی بگو. حتی به دروغ از خدا تعریف کن و این کار را ادامه بده تا کم‌کم بر تو معلوم شود که به راستی خدا خوب خدایی است و آن‌وقت هم که به خیال خودت به دروغ از خدا تعریف می‌کردی، فی‌الواقع راست می‌گفتی و خدا خوب خدایی بود.

✿ غم، شب مؤمن است و غم‌های بزرگ، لَیْلَةُ الْقَدَرِ شیعه است.

✿ شب برای سالک خیلی خوب و نافع است. هر وقت غمناک شدی، شب است. از شب و فقر و گرسنگی و مریضی و ... فرار نکن، دم هم نزن، که بهترین عبادت صوم و صمت است. دنیا شب است و قیامت روز و برزخ بین‌الطلوعین است. دنیا لیل است. لَیْلَةُ الْقَدَرِ یعنی قدر لیل دنیا را دانستن و از آن بهره بردن. در آن صورت نزدیکی‌های مَطْلَعُ الْفَجْرِ ملائکه به عبد خدا نازل می‌شوند و به او سلام می‌کنند، چون محبت خدا، بلکه خود خدا می‌خواهد در آن قلب پا بگذارد.

✽ هر وقت غصه‌ای آمد، بلافاصله سرت را به سجده بگذار که سبک می‌شوی؛ وَمِنْ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ .

✽ خودت که چراغ شدی، دیگر شبی نمی‌بینی. چند سال است که من شبی نمی‌بینم.

✽ در زمان حضرت نوح علیه السلام پیرزنی بود که با چند فرزند یتیمش در کلبه‌ای که ته دره‌ای قرار داشت، زندگی می‌کرد و حضرت نوح علیه السلام هر وقت از کار ساختن کشتی خسته می‌شد، به کنار کلبه‌ی آن پیرزن می‌آمد و با او حرف می‌زد. وقتی قرار شد طوفان بیاید، نوح علیه السلام به او وعده داد که هنگام طوفان او را خبر کرده و به کشتی سوار می‌کند. وقتی طوفان آغاز شد، نوح علیه السلام آن پیرزن را از خاطر برد. وقتی آب همه‌جا را گرفت، نوح علیه السلام به یاد پیرزن افتاد و تأسف خورد که چرا فراموش کرد او را سوار کند. هنگامی که طوفان فرو نشست، نوح علیه السلام دید در نقطه‌ای دوردست سبزه‌زاری وجود دارد. نزدیک رفت و با تعجب مشاهده کرد خانه‌ی همان پیرزن است و هیچ آسیبی به آن نرسیده است و پیرزن و فرزندانش همه سالمند. از پیرزن پرسید: طوفان که آمد و آب همه‌جا را گرفت، تو متوجه نشدی؟ پیرزن گفت: یک بار که می‌خواستم نان بپزم، دیدم ته تنورم کمی نمناک است، پس این از آثار آن طوفان بوده است.

کسی که با خدا باشد، طوفان حوادث به او زیان نمی‌رساند و حتی وجود آنها را هم احساس نمی‌کند.

❁ به خودت بگو خدا با من است. توجّه به این حقیقت سبب می‌شود مردن هم برای انسان آسان شود، چه برسد به مشکلات کوچک‌تر. این حرفت هم راست است، چون خدا با همه هست.

❁ خدا ما را برای شادی آفریده است نه برای غم. خدای واحد غنی و قوی، محال است مخلوقی را برای ناراحتی و غم بیافریند. اگر این بشارت را که ما را برای شادی آفریده‌اند، باور کردی و به خودت قبولانندی، دیگر غم وجود نخواهد داشت. این مژده مال کسی است که آن را باور کند. همین که فهمیدی دنیا فانی شدنی است و مشکلات و محرومیت‌هایش هم همیشگی و دائمی نیست و بالأخره روزی تمام خواهد شد، نصف غم‌هایش باطل می‌شود. مشقّت و غم دنیا وسیله‌ای است برای خوشی و شادی.

❁ گذشته که گذشت و نیست، آینده هم که نیامده و نیست. غصّه‌ها مال گذشته و آینده است. حالا که گذشته و آینده نیست، پس چه غصّه‌ای؟ تنها حال موجود است که آن هم نه غصّه دارد و نه قصّه.

❁ اهل دنیا یک‌پارچه غمند. دوستان اهل بیت علیهم‌السلام اوّل راهشان گاهی شادی و گاهی غم دارند. خدا و خدایی‌ها یک‌پارچه شادی‌اند.

❁ بچّه‌ی دبستانی که بودم، روزی از کوچه عبور می‌کردم. بچّه‌ها گویا لانه‌ی زنبورها را خراب کرده بودند و زنبورهای عصبانی در پی انتقام بودند که من از همه‌جا بی‌خبر را گیر آوردند و به سرم که برای مدرسه کاملاً موهایش را از ته زده بودم، حمله کردند و تا توانستند نیش زدند. تا به خانه رسیدم، از شدّت سوزش جای نیش زنبورها صدای ناله‌ام بلند شد و پدر و مادرم شروع کردند به نوازش من و مادرم هم مقداری

شیره‌ی انگور جای نیش زنبورها مالید تا زهر آن را بیرون بکشد و سوزشش تمام شود. از شما چه پنهان، اگرچه سوزش سرم ظاهراً مرا ناراحت می‌کرد؛ اما از یک طرف به خاطر اینکه چند روز از رفتن به مدرسه معاف بودم و از طرف دیگر به خاطر نوازش‌های شیرین و دلنشین پدر و مادرم، ته دلم خوشحال بودم و برای اینکه پدر و مادرم بیشتر نوازشم کنند، گاهی اوقات تصنعی آه و ناله‌ام را شدیدتر می‌کردم. خودمانیم رفقا، ما با خدا و اولیائش همین کار را نمی‌کنیم؟ آیا خیلی از این آه و ناله‌ها و نازها که برای خدا و ائمه علیهم‌السلام می‌کنیم، به خاطر لذتی نیست که از نوازش‌های آنها می‌بریم و از این طریق می‌خواهیم نوازش‌های آنها بیشتر شود؟ البته خدا و اولیائش ناز کردن‌های بنده‌ها را هم خریدارند. در حالی که اگر انصاف بدهیم، ناز کردن به آنها می‌آید و ناز خریدن و نیاز کردن به ما.

✽ هر وقت در کارهایتان با راهبندان مواجه شدید، بدانید خدا راهبندان ایجاد کرده است و اگر بخواهید راهبندان برطرف شود، باید با او خلوت کنید و رابطه‌تان را با او اصلاح کنید. حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرمایند: مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ کسی که آنچه بین او و خداست را اصلاح کند، خداوند هم آنچه بین او و مردم است را اصلاح می‌کند.

✽ شیطان با دروغ خود ترس و غصه می‌آفریند. قرآن از قول شیطان در روز قیامت می‌فرماید: وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ: من وعده‌ی خلاف به شما دادم.

✽ یک «عیب ندارد» که مؤمن در برابر مصائب می‌گوید، آتش غم را سرد و همه‌ی غم‌ها را باطل می‌کند.

✿ در زمان‌های سابق بچه‌ها بازی می‌کردند به نام «حمومک مورچه داره، بشین و پاشو خنده داره». دنیا همان حمومک است و هیچ کس ثابت و برای همیشه نمی‌تواند در آن بنشیند. امروز به آنها می‌گویند پشت میز فلان اداره یا داخل فلان ملک و خانه و... بشین و فردا می‌گویند پاشو. این نشستن و بلند شدن هر دو خنده دارند. نکند وقتی گفتند بلند شو، محزون و غصه‌دار شوی. قرآن فرمود: لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ: تا بر آنچه از دستتان می‌رود، غصه‌دار و از آنچه به شما داده می‌شود، خوشحال نشوید. امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم فرمود: زهد در بین همین دو جمله‌ی قرآن است.

✿ حاج ملاّ آقا جان در کرمانشاه، در حالی که چند روز بود چیزی گیرش نیامده بود و به شدّت گرسنه بود، برای خواندن نماز جماعت به مسجدی می‌رود. بعد از نماز، امام جماعت او را می‌شناسد و همراه خود به منزل خویش می‌برد. حاج ملاّ آقا جان خوشحال می‌شود که حتماً میزبان از او پذیرایی می‌کند و از گرسنگی خلاص می‌شود. میزبان حاج ملاّ آقا جان را می‌نشاند و کتابی بر می‌دارد و شروع به خواندن آن برای وی می‌کند. در اثناء گوش‌دادن به مطلب، گرسنگی به حاج ملاّ آقا جان فشار می‌آورد. همین که این‌طور در ذهن وی می‌گذرد، صاحبخانه که مشغول خواندن کتاب بوده به او می‌گوید: در منزل چیزی برای خوردن نداریم، به مطلب خوب گوش بده. و دو مرتبه مشغول خواندن می‌شود. یکی دو بار دیگر این‌طور می‌آید و میزبان نیز می‌گوید: گفتم که، چیزی برای خوردن نداریم، به مطلب خوب گوش بده. آخر الامر حاج ملاّ آقا جان که از غذا خوردن مأیوس می‌شود، به گرسنگی تن می‌دهد و دیگر فشار گرسنگی را هم کمتر احساس می‌کند. آن وقت صاحبخانه برای او رختخواب می‌اندازد و می‌گوید بخواب. صبح مجدداً صاحبخانه کتاب را بر می‌دارد و مشغول خواندن آن برای حاج ملاّ

آقا جان می‌شود که در این بین فرزند صاحبخانه می‌آید و می‌گوید برای صبحانه چیزی نداریم. پدر نیز کتابی به فرزند می‌دهد و می‌گوید این را به مغازه‌دار بده و چیزی از او برای صبحانه‌تان بگیر. حاج ملا آقا جان که به گرسنگی تن داده بود، دیگر فشار گرسنگی را احساس نمی‌کرد.

فشار مصائب و کمبودها تا وقتی احساس می‌شود که به آن تن نداده‌ایم و می‌خواهیم وضع را عوض کنیم؛ اما اگر به آن تن بدهیم و بنا را بر این بگذاریم که وضع تغییر نخواهد کرد و همین هست که هست، عمده‌ی فشار آن از بین می‌رود.

❁ به هر چه از دشواری‌ها که تن دادی، باطل می‌شود. اگر به فقر تن دادی، یا به هر مصیبتی که برایت پیش آید، راضی شوی، زندگی برایت شیرین می‌شود. بسوز و بساز. اصلاً دواى سوز، ساز است. اگر سازش کردی، همه‌ی بلاها و سوزها ساز می‌شود.

❁ کوچک نمی‌تواند خودِ بزرگ را دوست بدارد، بلکه بزرگ را برای چیزهایی که به او می‌دهد، دوست دارد. ما رفتیم از خدا چیزی بگیریم، خدا تور انداخت و ما را گرفت. آن چیزها دانه بود که برای به تور انداختن ما ریخته بود. شکار وقتی به تور افتاد، چون دانا نیست، دست و پا می‌زند تا از تور بیرون رود. ولی پرنده‌ی دانا دست و پا نمی‌زند. به قول خواجه حافظ: مرغ زیرک چون به دام افتد تحمّل بایدش. وقتی صاحب تور می‌آید مرغ دانا را بگیرد، او شروع می‌کند به چه‌چه زدن. صاحب تور می‌گوید تو چرا فرار نکردی و نرفتی؟ او می‌گوید من جان نداشتم، یعنی مُردم. مثل آن دوست حضرت امیر علیه السلام که در شب شهادت حضرت زهرا علیها السلام وقتی به همه گفتند بروید، او از درِ خانه‌ی حضرت نرفت و وقتی امام حسن علیه السلام فرمود: چرا نرفتی؟ گفت: من پای رفتن نداشتم و نتوانستم بروم. حضرت امیر علیه السلام فرمود: پس بگوئید بیاید داخل منزل. وقتی کسی نمی‌تواند گله کند، خدا حامی او می‌شود.

✿ خداوند فرمود: **جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا**: زمین را برای شما گهواره قرار داد. عبد در گهواره است و گهواره گاهی به راست می‌رود و گاهی به چپ، یعنی گاهی فقر است و گاهی غنا، گاهی مرض است و گاهی صحت، گاهی خواب است و گاهی بیداری و بچه را اول بار که در گهواره می‌گذارند، تا گهواره تکان می‌خورد، می‌ترسد و گریه می‌کند؛ اما وقتی با گهواره آشنا شد، هر وقت گهواره از حرکت می‌ایستد، گریه سر می‌دهد و درخواست می‌کند که گهواره را تکان بدهند و آن وقت به خواب راحت فرو می‌رود. عبد هم اگر بداند در گهواره است، همین حال را خواهد داشت.

✿ هنگام بلا، حيله نزن که بدتر می‌شود.

✿ در آتش سختی‌ها، خوب تحمل داشته باشید تا درست پخته شوید.

✿ کثرت، غم‌آور است و توحید، قاتل غم.

✿ وقتی مأنوس آدم همراهش است، پس چرا دیگر جوش می‌زند؟ مأنوست خالقت است، مگر می‌شود تو از او جدا باشی؟

✿ در سیر ایمانی خود، وقتی حجت خدا را ملاقات کردی، به سکون و آرامش می‌رسی؛ به نحوی که اگر آسمان‌ها و زمین زیر و رو شود، تکان نمی‌خوری. صاحب این مسکن امام زمان عجل الله تعالی فرجه است. **الْمُؤْمِنُ كَالْجِبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ** مؤمن مثل کوه پایدار و مستحکم است که بادهای تند آن را تکان نمی‌دهند. قرآن فرمود: **وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا** و کوه‌ها را میخ‌های خیمه‌ی زمین قرار دادیم. وقتی مؤمن روی زمین می‌نشیند، همه را آرام می‌کند. آرامش کوه‌ها و زمین هم به وجود مؤمن است. هر کس با او یگانه باشد و با او بنشیند، هر چه هم

که غصّه و حزن و اندوه داشته باشد، تا با اوست، اثری از آنها در او وجود نخواهد داشت و به او صدمه‌ای نمی‌زنند. مؤمن مثل درخت‌های صحرایی است که تندبادها آن را محکم و استوار کرده است. مؤمن اگر ابتلائات دنیا را به خاطر ایمان تحمل کند و طاقت بیاورد، قوی می‌شود و هنگام بادهای تند حوادث، هر چه هم که حوادث سختی مثل زلزله و سیل و قحطی و گرانی و... بیاید، ذره‌ای تکان نمی‌خورد و آرام می‌نشیند و دیگران به او پناه می‌برند و آرامش می‌یابند.

غصّه‌های دنیا را به کسی نگو. با بزرگان بنشین، غصّه‌ات از بین می‌رود. در مجلس عزای امام حسین علیه السلام بنشین، غصّه‌ات زایل می‌شود. بشر به خاطر فراموش کردن خدا و ضعف ایمان آن قدر ترسو شده است که می‌گویند دو نفر که با هم راه می‌رفتند، صدای شلیک گلوله‌ای را شنیدند. یکی از آنها به دیگری گفت: تیر به تو خورد؟ او گفت نه، اولی گفت پس حتماً به من خورد؛ افتاد و مُرد. اگر رفیقش یک مؤمن قوی بود، می‌گفت به من خورد؛ تو بنشین، چیزی نیست. قیمت انسان به سکون اوست. به خودت کمک کن. چرا هی به این در و آن در می‌زنی و به این و آن می‌گویی؟ یک «عیب ندارد» به خودت بگو. بگو اینکه چیزی نیست. با همین حرف همه‌ی آن غصّه‌ها و ترس‌ها باطل می‌شود.

✽ مسلمین آب قلیلند؛ تا یک آخ می‌شنوند، خراب می‌شوند (نجس می‌شوند). ولی ایمان که آمد، انسان را آب کُر می‌کند. مؤمن بزرگ حکم آب کُر را دارد که نه تنها خودش نجس نمی‌شود، بلکه شیء متنجّس هم در تماس با آن پاک می‌شود. یعنی اگر افراد ضعیف که در اثر حوادث غصّه‌دار و مضطرب شده‌اند، با آنها تماس بگیرند، آرام می‌شوند و غصّه و اضطراب از وجود آنها پاک می‌شود.

✽ اگر کسی ارتباطش با خدا کامل باشد، مرگ و حیات، عزّت و ذلّت و فقر و غنا برایش یکسان است.

✿ باید بی‌غرض و با قلب پاک نگریست تا همه‌ی دنیا را زیبا دید. در عالم فنا قشنگ‌ترین چیزها زشتی‌هاست؛ مثل خال سیاه در صورت سپید یار. نقایص زندگی دنیایان را به منزله‌ی خال سیاه حساب کنید که زیبایی صورت را صدچندان می‌کند. انسان اگر بداند که این مصائب و گرفتاری‌های دنیوی به مانند خال سیاهی در صورت زیبایی است که باعث زیبایی بیشتر می‌شود، چقدر راحت می‌شود و زندگی برایش شیرین می‌گردد.

✿ مؤمن در این عالم مثل سیاح است؛ بی‌غرض تماشا می‌کند، دل نمی‌بندد، نه قصد مالکیت می‌کند و نه در دعوای دخالته می‌کند، اعتراض ندارد، نگاه می‌کند و عبور می‌کند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: *سِيَاحَةُ أُمَّتِي فِي الصُّومِ سِيَاحَةُ أُمَّتٍ مِّنْ دَرُوزِهِ* است.

✿ اهل‌الله سیاح عالم خلقتند؛ در زمین، در آسمان، با ملائکه، با انبیا و با اولیا می‌گردند و تماشا می‌کنند. چون ذی‌نفع نیستند، بی‌غرض تماشا می‌کنند، قشنگ تماشا می‌کنند. دندان طمع دنیا را که کندی، سیاح می‌شوی.

✿ بچه‌ی بزرگ‌تر بهلول کوزه را شکسته بود، بهلول بچه‌ی کوچکش را کتک می‌زد، گفتند: چرا او را می‌زنی؟ گفت: اگر این را نزنم، از آن بچه‌ی بزرگ‌ترم بدتر خواهد بود.

✿ امیدوارم در دنیا هیچ خسارتی نبینید و اگر هم خدا خواست جیبتان را بزند، قشنگ‌های خود را برای این کار بفرستد.

✿ گاهی اوقات، خوبان که می‌خواهند کسی را به خود راه دهند، کاری می‌کنند که همه دست‌رد به سینه‌ی او بزنند و طردش کنند. حتی بعضی وقت‌ها زمینه‌ای فراهم می‌کنند که نسبت ناروا و تهمت‌ی به او وارد شود که هیچ راه نفی و انکاری هم برای او

باقی نماند و آن تهمت در مورد او کاملاً جا بیفتد و صحت آن مسلم شود و در نتیجه همه او را ترک کنند و منزوی نمایند. در این هنگام است که خوبان او را به خویش راه داده و خود را به او معرفی می‌کنند. شاهد این مطلب در قرآن، داستان حضرت یوسف و نحوه‌ی رفتار ایشان در مورد برادر تنی خود، یعنی بنیامین است. حضرت یوسف برای این که بنیامین را نزد خود نگاه دارد، به دست خویش جام طلایی خود را در بار او قرار داد و مأمورانش ندا دادند که جام ملک گم شده است. برادران یوسف گفتند ما دزد نیستیم و برای خرابکاری به اینجا نیامده‌ایم، ولی وقتی یوسف بارهای آنها را تفتیش کرد و جام را از بار بنیامین بیرون آورد، برای بنیامین راه انکار و برای برادرانش راه نفی اتهام و دفاع از او باقی نماند و همه تأیید کردند که بنیامین دزد است و دست رد بر سینه‌اش زدند. بنیامین زندانی شد و بعد از بازگشت برادرانش، یوسف او را به نزد خویش آورد و با هم بر سر یک سفره نشستند. پس اگر برای تو هم چنین وضعیتی پیش آمد و همه دست رد بر سینه‌ات زدند و طردت کردند، توجه داشته باش که عزیز مصر، یعنی امام زمان علیه السلام، برای اینکه کسی را به نزد خویش راه دهد، ممکن است چنین کاری با او بکند.

تسلیم

✿ امور انسان دو قسم است: قسمت اعظم آن جبری و اضطراری است؛ مثلاً این که مرد خلق شده است یا زن؛ در دوره‌ی انبیای سلف به وجود آمده است یا در عصر پیامبر آخرالزمان؛ با پیکری سالم به دنیا آمده است یا نقصی در اعضایش وجود دارد و.... بخش کوچکی از امور انسان اختیاری است؛ مثلاً اینکه نماز می‌خوانیم و روزه می‌گیریم، اختیاری است. این اختیار هم برای این است که به وسیله‌ی آن تشکرِ اموری را که اضطراری است و خدا انجام داده است، به جا بیاوریم. اما در همان اختیاری‌ها خواهیم دید که هر چه تقلاً کنیم، قادر نخواهیم بود حقّ تشکر از خدا را ادا کنیم. میوه و ثمره‌ی خوب استفاده کردن از اختیار، این است که انسان به «نمی‌توانم» برسد. انسان وقتی به اینجا رسید، اختیارش را با دست خود به خدا تقدیم می‌کند و تسلیم خدا می‌شود و در نتیجه، «نمی‌توانم» امور اختیاری‌اش به «نمی‌توانم» امور اضطراری او ملحق می‌شود. البته اینکه می‌گوییم انسان با دست خود اختیارش را به خدا می‌دهد، واقعش این است که خودِ خدا آن را تصرف می‌کند و الاّ در ابتدای کار، انسان حاضر نیست دست از اختیار خود بردارد. در جریان به کار بستن اختیار، خدا به شخص می‌فهماند که هر چه خدا کرده است، بهتر از آن کاری وجود ندارد و هر چه خود او کرده است، هیچ کدام به‌درد خوردنی نیست. در نتیجه، شخص حاضر می‌شود اختیارش را به خدا بسپرد و در همه‌ی امور تسلیم او شود.

✿ «نمی‌توانم» را در کنار همه‌ی کارهایتان بگذارید و الاّ در می‌مانید. بگویید من نمی‌توانم، کار دست خود خداست؛ اگر خدا بخواهد، کار به دست من عملی می‌شود و الاّ نه.

✿ باید بیابیم که در قبضه‌ی خدا هستیم و جایی بهتر از آن هم نیست. اگر به آن تن بدهی، بهترین جاست و اگر تن ندهی، چون امکان بیرون رفتن از آن وجود ندارد، به تو بسیار سخت خواهد گذشت.

✿ چون مؤمن زیرک است و می‌داند به هر حال اراده‌ی خداوند حاکم است، از همان اول تسلیم خواست و اراده‌ی او می‌شود. در حدیث قدسی آمده است: **يَا دَاوُدُ ارْزُقْ وَ تُرِيدُ وَلَا يَكُونُ إِلَّا مَا أُرِيدُ؛ فَإِنْ أَسْلَمْتَ لِمَا أُرِيدُ أُعْطِيَكَ مَا تُرِيدُ وَإِنْ لَمْ تُسَلِّمْ لِمَا أُرِيدُ أَتَعْبُكَ فِيمَا تُرِيدُ ثُمَّ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أُرِيدُ؛** ای داود، من چیزی را اراده می‌کنم و تو هم چیزی را قصد می‌کنی و واقع نخواهد شد، مگر آنچه را که من اراده کرده‌ام. پس اگر به آنچه من اراده کرده‌ام، تسلیم شوی و تن بدهی، هر آنچه را اراده کنی، به تو می‌دهم و اگر به آنچه من اراده کرده‌ام تسلیم نشوی، تو را در راه آنچه اراده کرده‌ای به تعب و سختی می‌افکنم و سپس واقع نخواهد شد، مگر آنچه من اراده کرده‌ام. اگر مؤمن تسلیم خواست او نشود، خداوند آن قدر او را نمدمال می‌کند تا تسلیم شود. اینکه فرمود: اگر به آنچه من اراده کرده‌ام تسلیم شوی، هر آنچه را اراده کنی به تو می‌دهم؛ به این معنی نیست که خدای عالم تابع هوس‌های بنده‌ی جاهل می‌شود، بلکه به این معنی است که چون بنده تسلیم اراده‌ی خداوند شده است، هر چه را خداوند اراده کند، برای او گوارا و مطبوع خواهد بود، به نحوی که گویی خودش آن را اراده کرده است.

✿ یک سال تمام مزارع را ملخ خورد و برای اینکه نکند با دیدن صحنه از مقدّرات الهی مکدّر شوم، حتّی به سر مزرعه‌ام هم نرفتم. یکی از پیرمردهای ده به من گفت: وقتی کارها بر وفق مراد است و روی غلتک افتاده، لازم نیست فکرش را بکنی و برو بگیر بخواب، وقتی هم کارها خراب شده، باز هم فکرش را نکن و بگیر بخواب. دیدم راست می‌گوید و با مزاج من هم سازگار است.

❁ به اصطلاح کشتی گیرهای قدیمی، باید پیش خدا لُنگ انداخت و تسلیم شد.

❁ در تعزیه‌ها کسی که نعش می‌شد، خیلی وضعش خوب بود، چون زحمتی نمی‌کشید و کاری نمی‌کرد؛ دیگران او را روی دوش می‌بردند، او هم از بالا همه را تماشا می‌کرد. در دستگاه خدا خوب است انسان نعش بشود. تو هم نعش بشو، بین چه می‌شود.

❁ وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا وَ جَزِ اندکی از علم به شما داده نشده است. وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ و چیزی نیست، مگر اینکه خزانه‌هایش نزد ماست و جز به اندازه‌ی معینی آن را نازل نمی‌کنیم. حالا که علم نداریم، پس هر چه خدا کرد، صابر باشیم. چون او می‌داند و خودمان نمی‌دانیم چه چیزی برای ما خوب است. اگر پرده کنار رود و به حقایق واقف شویم، بیش از آنچه برای دعاهایی که خدا اجابت کرده شاکریم، برای دعاهایی که اجابت نکرده است، شاکر می‌شویم. چون می‌فهمیم اگر آن دعاها را اجابت کرده بود، چه بلایی بر سر خود آورده بودیم. حالا که این طور است، پس بیایید با خدا توافق کنیم. توفیق یعنی توافق عبد با مولا. عالم باید با جاهل توافق کند یا جاهل با عالم؟ کدام باید تابع دیگری شود؟

❁ هر چه ما به خدا گفتیم، او نکرد؛ هر چه هم خدا گفت، ما نکردیم. عالم باید تابع جاهل شود یا به عکس؟

❁ خدا عالم است و خیرخواه بنده. بنده جاهل است و خواهان هوس‌هایش؛ که اغلب به خیر خودش نیست. با این حساب آیا نباید عبد تسلیم مقدرات الهی شود و بر تشخیص و تمایلات خودش اصرار نرزد؟ پیامبر اکرم ﷺ در جنگ احزاب، وقتی که کار خیلی سخت شد، چوبدستی‌ای که برای فرماندهی جنگ در دست داشتند، به زمین

گذاشتند و به خداوند عرضه داشتند که: **اَللّٰهُمَّ اِنْ شِئْتَ اَنْ لَا تُعْبَدُ لَا تُعْبَدُ**؛ خدایا اگر خودت نمی‌خواهی عبادت شوی، عبادت نخواهی شد. یعنی خدایا هدف ما عمل به رضای شماست و از خود نظریه و خواسته‌ی مستقلی نداریم، اگر مشیتت به شکست ما و نابودی آیین یکتاپرستی قرار گرفته است، ما هم تسلیمیم.

✽ خداوند به حضرت داود پیامبر وحی نمود فلان خانم را برای همسری تو برگزیده‌ام. حضرت داود به سراغ آن خانم رفت و قضیه را مطرح کرد، ولی آن خانم گفت: من چندان عبادت و اعمال صالحی ندارم که لیاقت همسری شما را داشته باشم، خانم دیگری هم‌نام من در همین محلّه زندگی می‌کند که خیلی اهل عبادت است، قاعدتاً اشتباه شده است و آن خانم منظور خداوند بوده است. حضرت داود که به هدایت الهی مطمئن بود، از او پرسید: شما وقتی فقیر می‌شوید چه می‌کنید؟ آن خانم گفت: چون نمی‌دانم فقر برای من بهتر است یا ثروت، لذا کاری نمی‌کنم و به آنچه خدا پیش آورده، تن می‌دهم. حضرت پرسید: وقتی بیمار می‌شوید چه می‌کنید؟ آن خانم گفت: چون نمی‌دانم مرض برای من بهتر است یا صحّت، لذا کاری نمی‌کنم و به همان که خداوند پیش آورده تمکین می‌کنم. حضرت چند فقره از این سؤالات را مطرح کرد و آن خانم هم همین‌گونه پاسخ داد. بعد حضرت داود گفت: با این معرفت و روح تسلیم و رضا که در شما می‌بینم، مطمئناً اشتباهی رخ نداده است و خود شما برای همسری من تعیین شده‌اید.

✽ **قَدَر** یعنی اندازه، و مال فهم ماست. خدا فهم را به همه به یک اندازه نداده است. در **قَدَر**، محاسبات عبد است که با خود فکر می‌کند چه بکنم یا نکنم. **قَدَر** کم و زیاد می‌شود. مثلاً کاری را انجام می‌دهی و در اثر آن ده سال به عمرت اضافه می‌شود. امّا **قضا** مال خداست و حتمی است و کم و زیاد هم نمی‌شود. در قضا ثبت است که عمرت

چقدر خواهد بود و یا چه کار خواهی کرد؛ اما عبد که از آن خبر ندارد، با خود فکر می‌کند که این کار را بکنم یا نکنم، یعنی دچار قَدَر و مقدار است. عبد وقتی تن به قضا داد، راحت می‌شود. عبد دانا از قَدَر به قضا پناه می‌برد و به قضای الهی تن می‌دهد. عبد در قَدَر دعا می‌کند که از قَدَر به قضا برود. هر جا که از قَدَر خسته شدی و عاجز شدی، به قضا پناه ببر و به خدا توکل کن که راحتی در آن است. مولایم اباعبدالله علیه السلام در گودال قتلگاه به خدا عرض داشت: **إِلَهِي رِضًا بِقَضَائِكَ** خدایا به قضای تو رضایت دادم.

مؤمنین دو قسمند؛ یک عده از قَدَر بهره می‌برند و با فکر و تدبیر خود کار می‌کنند و عده‌ی دیگر به قضا تن داده‌اند و خود را محکوم خدا می‌دانند. اگرچه بالأخره قَدَر مغلوب قضا می‌شود و سرانجام همه به قضا تن می‌دهند، ولی بعضی از مؤمنین زودتر به قضا تن داده‌اند و راحت شده‌اند. اهل قرب به قضا تن داده‌اند و به چیزی احتیاج ندارند و آنچه به بهشتی‌ها و جهنمی‌ها می‌رسد هم از جانب آنهاست.

❁ مؤمن مانند بچه‌ی دو سه ساله‌ای است که روی پاهای پدر و در بغل او نشسته است و به این فکر می‌افتد که بلند شود و بازی و جست و خیز کند و به هر جا که دلخواهش است، برود. پدر هم مانع نمی‌شود و ضمن اینکه مراقب اوست، وی را آزاد می‌گذارد. بچه پس از آنکه برخاست و مقداری این طرف و آن طرف دوید، خسته می‌شود و درمی‌یابد که هیچ‌جا بهتر از دامن پدرش نیست؛ لذا دوباره به آغوش او باز می‌گردد و همان‌جا که در آغاز نشسته بود، می‌نشیند. مؤمن نیز پس از آنکه مقداری به اتکای اختیار خود و برای رسیدن به خواسته‌هایش تقللاً نمود و خود را خسته کرد، پی می‌برد که هیچ‌جا بهتر از دامن خدا و اولیائش نیست؛ لذا به اختیار خود به آغوش خدا و اولیائش بازمی‌گردد و به مقدرات الهی تن می‌دهد و به قضای الهی تسلیم می‌شود. ارزش اختیار ما به این است که با اختیار خود، خود را تسلیم خدا و اولیائش کنیم.

✽ اعتبار اختیار ما به این است که با اختیار خود به قضا و قدر الهی تن بدهیم و تسلیم او شویم.

✽ فاضل فضولی می‌کند و در برابر خدا اظهار نظر و سلیقه می‌کند؛ اما عبد تسلیم و ساکت است.

✽ خیر را جبراً به ما داده‌اند. جبر است، ولی جبر لطف؛ نه جبر قهر. خداوند آن قدر احسان می‌کند که چاره‌ای جز تن دادن به بندگی او نمی‌ماند. *الْإِنْسَانُ عَبِيدُ الْإِحْسَانِ* انسان بنده‌ی احسان است. نیمی از امور انسان جبر است و در نیمه‌ی دیگر نیز اختیار ندارد. یعنی خدا آن قدر به او خوبی می‌کند که چاره‌ای جز تسلیم کردن خود به خدا برایش باقی نمی‌ماند.

✽ در خانه وقتی زن و بچه تسلیم پدرند، همسایه‌ها از عیب آن خانه خبر ندارند. وقتی دعوا شد و سر و صدا بلند شد، عیب‌ها برملا می‌شود. پس تا تسلیم بودیم، عیوب پوشیده بود. اسلام هم که آمد، عیب‌ها پوشیده شد. *الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ* اسلام همان تسلیم است. اگر صلح کنیم و با صلح و صفا با خدا رابطه برقرار کنیم که دیگر اصلاً عیبی باقی نمی‌ماند.

✽ پدر خانواده که تسلیم حجت خدا شد، بچه‌ها هم مال امام می‌شوند. لذا خود بچه‌ها در مورد پدرشان می‌گویند: او به ما کاری ندارد، ما هم به او کاری نداریم.

✽ به حکم او تن بده و محکوم او شو تا حاکم شوی. *الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كَهَّهَا الرَّبُّوِيَّةُ* بندگی گوهری است که کنه و حقیقت آن پروردگاری است. اهل حکمت بودن، یعنی محکوم او شدن و تن به حکم او دادن.

❁ در این دنیا تا انسان عبد و تسلیم خدا نشود، نجات ندارد.

❁ یکی از تجّار بازار ورشکسته شد و چک‌هایش برگشت و طلبکارها زیر فشارش گذاشتند و درمانده شد. یکی از دوستانش که از ماجرا مطلع شد، به او گفت من مشکلات را حل می‌کنم؛ از فردا هر یک از طلبکارها که به سراغت آمد، هر چه گفت، بگو شما درست می‌فرمایید. فردا طلبکارها که آمدند و به او گفتند: تو به ما بدهکاری، گفت: شما درست می‌فرمایید. گفتند: این چک‌های تو است که برگشت خورده است، گفت: شما درست می‌فرمایید. گفتند: باید بدهی‌هایت را به ما پردازی، گفت: شما درست می‌فرمایید. خلاصه هر چه به او گفتند، او همین جمله را تکرار کرد. آخر الامر طلبکارها به هم گفتند: این بنده‌ی خدا از شدّت فشار دیوانه شده است و چیزی هم که ندارد که بابت طلب‌هایمان از او بگیریم؛ پس بهتر است از طلب‌هایمان صرف نظر کنیم، بلکه لااقل حالش خوب شود و بتواند زن و بچه‌اش را سرپرستی کند. همه با هم توافق کردند و به او گفتند: ببین، این بدهی‌های تو به ماست. گفت: شما درست می‌فرمایید. گفتند: بین روی همه‌ی آنها قلم کشیدیم و دیگر به ما بدهکار نیستی، گفت: شما درست می‌فرمایید. گفتند: این هم چک‌های تو است که همه را پاره کردیم، گفت: شما درست می‌فرمایید. به این ترتیب تاجر ورشکسته از دست بدهی‌ها و طلبکارها خلاص شد. عصر آن روز همان رفیقش که این کار را به او یاد داده بود به سراغش آمد و از او پرسید: چه کردی؟ او هم ماجرا را تعریف کرد. همان رفیق مبلغ کمی از این تاجر طلب داشت، به او گفت: از دست طلبکارها که نجات پیدا کردی؛ اما حتماً می‌دانی که فلان مبلغ به من بدهکاری. گفت: شما درست می‌فرمایید. گفت: باید این بدهی‌ات را به من پردازی. گفت: شما درست می‌فرمایید. گفت: شما درست می‌فرمایید که برای من پول نمی‌شود، گفت: شما درست می‌فرمایید. گفت: این شما درست می‌فرمایید را خودم به تو یاد دادم، گفت: شما درست می‌فرمایید.

در دستگاه خدا هم خوب است انسان این گونه باشد و هر چه خدا و خوبان خدا به او می گویند و با او می کنند، بگویند شما درست می فرمایید و تصدیق کند و پذیرا باشد. البته خود این را هم خدا و خوبان به او یاد داده اند.

❁ هیچ گاه با مقدرات الهی نجنگ؛ اگر هم می جنگی، خائفانه بجنگ و نه با جسارت و بی پروایی. من هم گاهی از جامعه و عملکرد اشخاص خسته می شوم و فی الواقع در آن موارد حالت تسلیم رضامندانه به مقدراتی که جاری می شود، در من نیست؛ اما این حالت خائفانه است.

❁ تسلیم، مالِ اوّل راه و تفویض، مالِ آخر کار است.

رضا

❁ حضرت موسی علیه السلام به شخصی برخورد که کور و کر بود و دست و پا هم نداشت؛ به یک تکه گوشت شبیه‌تر بود تا انسان. از او پرسید حالت چطور است؟ یعنی دنیا را و ربّت را چگونه می‌بینی؟ آن شخص در پاسخ موسی علیه السلام گفت: کیست در این دنیا که حالش مثل من باشد؟ چشم ندارم، در نتیجه آنچه را خدا راضی نیست نمی‌بینم؛ گوش ندارم، در نتیجه سخنی را که خدا دوست ندارد نمی‌شنوم؛ پا ندارم، در نتیجه به جایی که خدا راضی نیست نمی‌روم؛ دست ندارم، در نتیجه کاری را که خدا نمی‌پسندد نمی‌کنم و کسی را که خدا نمی‌خواهد بزنم نمی‌زنم. پس در همه‌ی عالم کسی نیست که حالش از خوبی به من برسد. موسی از معرفت و رضامندی و شاکر بودن او بسیار متعجب شد. ما هم سعی کنیم کارهای خدا را با حسن ظن تعبیر خوب کنیم تا ان شاء الله به ارزش دادن‌ها و ندادن‌های خدا پی ببریم. شکر حقیقی هر نعمت، درک ارزش آن نعمت است.

❁ کسی که خود را محروم‌ترین افراد می‌داند، اگر اندکی در مورد آنچه خدا به او عطا نموده است فکر کند، خود را غرق در عطا‌های خدا خواهد یافت. مسأله اینجاست که ما کمتر به داده‌های خدا فکر می‌کنیم و بیشتر حواسمان دنبال چیزهایی است که نداریم. آنچه را که خدا به مصلحت ما ندیده و نداده است که هر چه هم تقلاً کنیم، به ما نخواهد رسید و حسرت آن بر دلمان خواهد ماند؛ آنچه را هم داریم که هیچ‌وقت به آن نگاه نکردیم که ببینیم و لذّت آن را ببریم، لذا یک‌پارچه غصّه و حسرت و احساس محرومیت شده‌ایم. همین اعضای سالم بدنمان را فکر کنیم که هر کدامش چقدر می‌ارزد. اگر مثلاً چشم ما در معرض نابینا شدن باشد و همه‌ی دنیا مال ما باشد، حاضر نیستیم همه‌ی آن را بدهیم و کور نشویم؟ سایر اعضا هم به

همین ترتیب. همین بدن سالم را که خدا به ما داده، حساب کنیم روی هم چند قیمت دارد. بالاتر از آن نعمت عقل است که اگر نداشتیم، نه کسی ارزشی برای ما قائل بود و نه حتی در اموال خودمان حق تصرف داشتیم و باید قیم برای ما می گرفتند. نعمت هدایت الهی و محبت خدا و اولیای او که از همه بالاتر. با این همه دارائی دیگر کسی محروم باقی می ماند؟

❁ به آنچه خدا به شما داده است، شاد باشید و برای آنچه نداده، غمناک نباشید.

❁ خیر در آن چیزی است که خداوند برای ما پیش می آورد.

❁ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا: پس هرآینه در سختی، آسانی است. هرآینه در سختی، آسانی است. نفرموده ان بَعْدَ الْعُسْرِ يُسْرًا. در دل عسر یسر خوابیده است، یعنی در همین سختی و ناراحتی، نه پس از آن، شیرینی و راحتی هست. به آنچه خدا برای ت پیش آورده، صابر باش و تن بده و تسلیم باش تا شیرینی اش ظاهر شود.

❁ خانم درشت هیکلی در صحن مسجدالحرام نشسته بود و در حالی که با انگشت به کعبه اشاره می کرد، رو به من کرد و گفت: این از اوّل تا به حال هیچ خوبی به من نکرده است (یعنی خدا). پرسیدم: چرا؟ گفت: شوهرم را که اوّل زندگی از من گرفت، در طول عمر هم یک شب وضعم خوب است و سیرم، شب دیگر گرسنه ام و... گفتم: از چه راهی زندگی ات را می گذرانی؟ گفت: خیاطی. گفتم: بچه هایت را چه می کنی؟ گفت: همه را به خانه ی بخت فرستاده ام. گفتم: سفر چندم است به مکه مشرف شده ای؟ گفت: سفر چهارم است. گفتم: راستی که خیلی رو داری. خیلی از ثروتمندان و خانواده دارها حسرت یک بار آمدن به مکه را دارند و تو چهار سفر است که مشرف شده ای و باز هم از خدا گله داری؟ خنده ای کرد و بلند شد و رفت.

مواظب باشید در ملاقات با خدا و خوبان خدا خلّمان از آنها تنگ نباشد. اگر ذره‌ای انصاف بدهیم و به داده‌های خدا توجّه کنیم، میانه‌مان با خدا صفا می‌شود.

❁ قدیم پلو کم خورده می‌شد. پسر جوانی همیشه در خیال خود شب عروسی‌اش را ترسیم می‌کرد و با خود می‌گفت آن شب پلوی مفصلی خواهم خورد. شب عروسی، پدرش مهمان‌ها را بر سر سفره دعوت کرد و به پسرش گفت: تو سر سفره نرو. پسر بی‌خبر از آنکه غذای مفصلی برای او در حجله قرار داده‌اند تا با عروس خانم بخورند، از اینکه پدرش مانع شده که همراه مهمان‌ها غذا بخورد و شکمی از عزا در بیاورد، به شدّت دلخور شد. آخر شب که مهمان‌ها رفتند، پدرش به او گفت: خوب حالا برو به حجله. پسر که خلّش از دست پدرش به شدّت تنگ بود، با دلخوری گفت: ارواح باباش، هر که پلو را خورده، برود به حجله. نکند ما هم خلّمان از دست خدا و موالیانمان تنگ باشد و وقتی راه وصال و لقاء باز می‌شود و ما را فرا می‌خوانند، مثل آن داماد باشیم؟ وقتی که با خدا خلوت می‌کنیم و بر سجّاده‌ی عبادت می‌نشینیم و یا وقتی که موت می‌آید و به حجله‌گاه مؤمنین می‌رویم، نکند خلّمان از خدا تنگ باشد.

❁ ما بی‌خود به این عالم آمدیم و بی‌خود هم در اینجا هستیم و بی‌خود هم ما را از این عالم می‌برند. یعنی خودمان و دلّمان همراه نبود و نیست. بیایید از این به بعد باخود باشیم؛ یعنی رضا بدهیم به فعل خدا.

❁ خلق بی‌خود به دنیا می‌آیند، بی‌خود در دنیا می‌مانند، بی‌خود از دنیا می‌روند، یعنی خودشان همراهی و موافقت ندارند. اگر صانع و مربّی خود را بشناسند و به او اعتماد کنند و به فعلش رضایت دهند، باخود در دنیا خواهند بود و باخود به آخرت خواهند رفت. یعنی خودشان پذیرای آنچه صانعشان با آنها می‌کند، خواهند بود.

❁ توفیق توافق و همراهی عبد با مولا است. وقتی دیدی خوب خدایی داری و تا به حال هر چه با تو کرده، خوب بوده است و اگر چیزی را مصرانه دنبالش بودی و می‌خواستی، ولی آن چیز برای تو خوب نبود، نگذاشت به تو برسد، با خدا توافق می‌کنی و از آن به بعد با خود خواهی بود و با خود خواهی رفت. تا وقتی رضا و اعتماد به خدا و همراهی با او نباشد، شخص بی‌خود آمده و بی‌خود هست و بی‌خود می‌رود.

❁ خدا شما را آورده و خدا شما را بر می‌گرداند (معاد). بیایید از باطن به خدای خود تسلیم شوید؛ آن وقت گویا خودتان خود را می‌آورید و می‌برید و به شما بیشتر خوش می‌گذرد. اگر تسلیم هم نشوی، تو را می‌برند، ولی به تو سخت می‌گذرد. اما اگر توجّه کنی که او عالم و خیرخواه توست و تو جاهل به مصالح خویشی و بیشتر خواستار هوس‌هایت هستی که اغلب بر خلاف مصالح توست و لذا عقلاً تو باید تابع اراده‌ی او شوی نه او پیرو هوس‌های تو، به مشیت او تن می‌دهی و تسلیم می‌شوی و همان را که او اراده کرده، تو هم می‌خواهی. از آن به بعد هر چه می‌شود، همان است که تو می‌خواهی و گویا خودت انجام می‌دهی. الرَّاضِیُ بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاخلِ فِيهِ مَعَهُمْ: کسی که به کار قومی راضی باشد همچون کسی است که در آن کار با آنها همراه است. به فعل خدا که رضا دادی، گویا خودت شریک در فعل او هستی. نکند بعد از عمری طاعت و عبادت، با خدا در جنگ باشیم. مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِيناً فَقَدْ أَصْبَحَ عَلَى اللَّهِ سَاخِطاً: کسی که از وضعیت دنیوی خود محزون باشد، هرآینه بر خدا غضبناک است.

❁ الرَّاضِیُ بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاخلِ فِيهِ مَعَهُمْ: کسی که به کار قومی راضی باشد همچون کسی است که در آن کار با آنها همراه است. کسی که به فعل خدا رضا شود، خدایی است. وقتی به فعل خدا راضی شدی، مثل این خواهد بود که کارهایی را که خدا با تو می‌کند، خودت می‌کنی. به فعل خدا باید رضا داد.

❁ در جنگ صفین جاسوسان معاویه در لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته‌هایی پخش کردند مبنی بر اینکه معاویه قصد دارد سدّی را که مشرف بر اردوگاه لشکریان حضرت است، بشکند تا آب همه‌ی آنها را ببرد. مالک اشتر مسأله را به عرض حضرت علیه السلام رساند. حضرت علیه السلام فرمودند: نگران نباش، چنین اتّفاقی نخواهد افتاد. شب هنگام، عمروعاص تعدادی مأمور بالای سد برد و دستور داد طبل بزنند و سر و صدا ایجاد کنند که گویا مشغول خراب کردن سد هستند. مالک سراسیمه دستور داد سپاهیان امیرالمؤمنین شکاف درّه را خالی کنند. به محض اینکه درّه خالی شد، لشکریان معاویه درّه را اشغال کردند و مالک متوجّه شد که فریب حيله‌ی معاویه را خورده است و به یاد فرمایش حضرت امیر علیه السلام افتاد، لذا دستور حمله داد و با یک کارزار سخت سپاهیان معاویه را از درّه بیرون راند و دوباره در آن محل مستقر شد. سپس مالک با شرمندگی خدمت حضرت علیه السلام رسید و عرض کرد آیا از من راضی شدید؟ حضرت علیه السلام فرمودند: من از تو راضی بودم، حالا اَرْضی (راضی‌تر) شدم. خوبان به خاطر خطاهای دوستانشان بر آنها خشم نمی‌گیرند و این ما هستیم که باید از آنها رضا شویم و اگر به آنچه آنها با ما می‌کنند راضی شدیم، آنها از ما اَرْضی (راضی‌تر) می‌شوند.

❁ غم، شب است و شادی، روز. غم، زلف سیاه است و شادی، چهره‌ی سفید. غم، آثار جلال است و شادی، آثار جمال. زلف روی صورت را می‌پوشاند و موجب حفظ آن و زیبایی آن می‌شود. اوائل راه، همه روز را طالبند و خواستار شادی و بسط می‌باشند. امّا بعدها معلوم نیست روز بهتر است یا شب، به نحوی که بعضی از عرفا فقر را بر غنا و بیماری را بر صحت و قبض را بر بسط ترجیح می‌دهند. امّا اهل بیت علیهم السلام این‌گونه نیستند و هر کدام را که خدا برای آنها مقدّر نماید، همان را خواهند.

❁ اشخاص ابتدا طالب غنا و سلامتی و رفاهند و اگر خدا به آنها ندهد، چه بسا از خدا مکدر شوند و کافر گردند. بعد که کم کم رشد کردند، خدا گاهی اوقات می‌دهد و گاهی اوقات نمی‌دهد. تا به جایی می‌رسند که فقر را از غنا، بیماری را از صحت و سختی را از راحتی بیشتر دوست دارند. البته معلوم نیست از فقر و غنا و صحت و بیماری و راحتی و سختی کدام یک بهتر است؛ بستگی به اشخاص دارد. لذا وقتی جابر خدمت امام سجّاد علیه السلام رسید و گفت: سختی‌ها و محرومیت‌ها را بیشتر دوست دارم، حضرت علیه السلام فرمودند: ما این‌طور نیستیم؛ هر چه را خدا برای ما پیش بیاورد، ما دوست داریم. به هر حال، بشر اوّل با بشارت به راه می‌آید و بعد آمادگی انذار را پیدا می‌کند. انذار از بشارت بزرگ‌تر است. لطف و محبتی که در انذار نهفته است، بیشتر از لطف و محبتی است که در بشارت‌ها آشکار است.

❁ آنچه خدا برای انسان مقدر کرده و بریده است، چه دنیا باشد، چه آخرت باشد و چه هیچ یک از آن دو نباشد، بهترین چیز است.

❁ اینکه امام رضا علیه السلام دست خالی‌اش را توی دست ما بگذارد، یعنی خودش را به ما داده است و این، برای ما کافی است؛ یعنی ما را قبول کند و به مقام رضا برساند که **لا سَخَطَ بَعْدَ الرِّضَا**؛ بعد از رسیدن به مقام رضا دیگر غضبی وجود ندارد.

❁ اگر از خدا و خوبان خدا رضا شدیم، زنده زنده به بهشت می‌رویم.

❁ اگر کسی میانه‌اش با خدا صفا باشد، خداوند دست روی سرش می‌کشد.

❁ با خدای خودت صلح کن تا به مصلح عالم راه پیدا کنی.

❁ هر کس میانه‌اش با خدایش صفا باشد، گمشده‌هایش را پیدا می‌کند.

❁ وقتی دلت از خدا رضا شود، غنچه‌ی دلت می‌خندد و باز می‌شود. آن وقت عطر و زیبایی آن آشکار می‌شود.

❁ هر وقت دلت خندید، دیگر کارت تمام شده و به مقصد رسیده‌ای. هر وقت باران رحمت آمد و آفتاب محمد ﷺ تابید، خودت را به آن عرضه کن تا گلت بشکفت.

❁ کسی که در سیرش به مقام رضا برسد، در بین راه نمی‌ماند و به مقصد می‌رسد؛ همان‌گونه که شخصی که حضرت رضا علیه السلام را به امامت قبول کند، تا امام دوازدهم را قبول خواهد داشت. در حالی که ممکن است کسی امامان پیش از حضرت رضا علیه السلام را قبول داشته باشد و دوازده امامی نباشد؛ مثل زیدیه و اسماعیلیه.

❁ رضا، بالاتر از یقین و تسلیم است.

❁ برای اینکه انسان رضای واقعی بدست آورد، ابتدا باید رضای تصنعی برای خود به وجود آورد. خوبی‌ها را هر چه به خود تلقین کنید، خوب است. چنان که ائمه علیهم السلام در مورد حلم فرموده‌اند: **إِنْ لَمْ تُكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ**؛ اگر بردبار نیستی، خودت را به بردباری بزن.

❁ گاهی چند نفر دور همدیگر بنشینید و یکی بگوید خدا از لطف و مرحمت با ما چه کرده است! و دیگری بگوید نمی‌دانم در آینده از خوبی با ما چه می‌کند! شاید ملائکه شگفت‌زده شوند، زیرا چنین چیزی خیلی کم دیده‌اند که عده‌ای هستند که گله و شکایت ندارند و از حق تعالی راضی‌اند.

❁ ائمہ ﷺ فرمودند: کُتُبُوا لَنَا زَيْنًا وَلَا تُكُتُبُوا عَلَيْنَا شَيْنًا: زینت و مایہی آبروی ما باشید و آبروی ما را پیش دیگران نبرید. یعنی ہر وضعی دارید، صورتتان را سرخ نگہ دارید. نکند از ما پیش دیگران گلہ کنید.

❁ غصّہ، گریہ یا خندہ، ہر چہ را داری، بہ خدا نشان بدہ. سر جانماز چرا خندہات را بہ خدا نشان نمی دہی و فقط اخم و غصّہات را ارائه می دہی؟ خندہات را بیاور اینجا و اخمت را ببر بہ دنیا. گرچہ بہ دنیا ہم اخم نکن، پیش زن و بچّہات ہم روی خوش نشان بدہ.

شکر

✿ کار خدا عطا و دادن است و کار عبد تحویل گرفتن و شکر کردن.

✿ *الْإِنْسَانُ عَبِيدُ الْإِحْسَانِ: انسان بنده‌ی احسان است.* وقتی انسان احسان خدا را دید، عبد خدا می‌شود. عبد که شد، از خدا رضا می‌شود و تشکر می‌کند.

✿ خودت را هر چه هستی، خوب یا بد، با صدق بر خدا عرضه کن. به فقر و عجز و جهل خودت در برابر خدا اعتراف کن. نعمت‌های خدا بر خودت را برشمار و به عجز خود از شکر آنها اعتراف کن. اگر نعمت‌های مادی و معنوی را بشماری، خود را مدیون همه‌ی اهل آسمان‌ها و زمین می‌یابی و از ادای دین آنها خود را عاجز می‌بینی. آن‌گاه عجز خود را به خدا عرضه کن و از او بخواه که تو را از زیر بار این دین بیرون آورد. آن‌گاه او به تو الهام می‌کند که شکر او را به جا آوری. شکر دو قسم است: شکر نعمت و شکر منعم. *شُكْرُ النِّعَمِ دَرَكُ النِّعَمِ* یعنی این که پی ببری و اقرار کنی که چه چیز خوبی است. *شُكْرُ الْمُنْعَمِ دَرَكُ الْمُنْعَمِ* یعنی اینکه بفهمی و اقرار کنی که این نعمت را خدا به تو داده است.

✿ اگر دست از آرزوهای دور و دراز برداری و به موجودی خود نگاه کنی، انصاف خواهی داد که غرق فضل و عطای خدایی و بابت زحماتی که خلق برای تولید و به دست تو رساندن آنچه در زندگی‌ات داری می‌کشند، به همه‌ی خلق مدیونی و از ادای این دین عاجزی. پس ادای این دین را به خدا که مالک و مولای توست، وامی‌گذاری و

از او می‌خواهی که تو را از زیر این دین بیرون بیاورد و نهایتاً تو بابت همه چیز فقط مدیون خدا خواهی بود و چون در برابر خدا از خودت چیزی نداری که به آن وسیله دینت را به خدا ادا کنی، خداوند هم می‌فرماید: **الْمُفْلِسُ فِي أَمَانٍ مِنَ اللَّهِ مُفْلِسٌ** در امان خداست. تنها کاری که از تو بر می‌آید، این است که سر به سجده‌ی شکر بگذاری.

❁ در همه‌ی آسمان و زمین هیچ کس مثل من نیست. به همه‌ی اهل آسمان و زمین بدهکارم. یک ذی‌روح پیدا نشد که از من طلبکار نباشد. هیچ کاری هم به عنوان تشکر از آنها نتوانستم انجام دهم. به داد چنین کسی جز صانعش که خواهد رسید؟

❁ بگرد و تفحص کن و چیزهایی که خداوند به تو داده است را پیدا کن و شکر آنها را به جا بیاور. البته ما از خودمان هیچ نداریم و هر چه داریم، خدا به ما داده است.

❁ هر جا به نعمتی پی بردی و بر تو آشکار شد، صلوات بفرست و شکرش را به جا بیاور.

❁ هر وقت خدا نعمتی به تو داد، آن را آشکار کن؛ چه مادی و چه معنوی.

❁ اینکه قرآن فرمود: **وَأَمَّا نِعْمَةُ رَبِّكَ فَحَدِّثْ** و اما نعمت پروردگارت را اظهار و ابراز کن. وقتی در درون خودت فکر می‌کنی و به خودت می‌گویی که خدا به من چقدر خوبی کرده است، همین کار حدیث و اظهار و بیان نعمت است.

❁ سلام کردن، نماز، روزه، زکات و همه‌ی عبادات، تشکر از عطا‌های خداست. با تشکر هم نعمت زیاد می‌شود و هم فرد شاکر دوست خدا می‌شود.

❁ کسی که شکر کند، خدا زیاد می‌کند و به او قدرت و حیات بالاتر می‌دهد؛ یعنی پرده را کنار می‌زند و قدرت و حیات بالاتری را که از اوّل در او گذارده بود، به او نشان می‌دهد.

❁ خداوند فرمود: لَنْ شُكْرُكُمْ لَازِيْدَتَكُمْ وَلَنْ كَفَرُكُمْ اِنَّ عَذَابِي لَشَدِيْدٌ اگر شکر کردید، برای شما زیاد می‌کنم و اگر کفران کردید، همانا عذابم سخت است. شکر هر چیزی مناسب خود آن چیز است. شکر پول، کمک کردن و انفاق به فقیر است. شکر علم، تعلیم دادن است، شکر قدرت، گرفتن دست ضعیف است. اینها شکر نعمتند. شکر منعم، یعنی خدا را عبادت کنیم، چون سزاوار عبادت شدن است؛ نه برای اینکه به ما نعمت داده است.

❁ اگر به سختی‌هایی که متدینین در زمان رضاخان و پسرش کشیدند، توجّه کنید، می‌بینید که الآن برای مؤمنین خیلی زمان خوبی است؛ چون همه آزادند کاری را انجام دهند که می‌خواهند. شاکر باشید و خدا را سجده کنید تا خدا خوبی‌های آن را زیاد کند.

❁ اینکه وقتی پس از تحمّل ضایعات و خسارات متعدّدی در یک حادثه جان سالم به در می‌بریم، می‌گوییم خدا رحم کرد، آیا کفران همه‌ی رحمت‌هایی نیست که خداوند از اوّل عمر شامل حال ما ساخته است؟ آیا فقط در همین یک مورد خدا رحم کرد و تا به حال رحم نکرده بود؟ تا وقتی سلامت و آسایش و آرامش نصیب ساخته بود، چرا رحمت الهی را نمی‌دیدید و همین که خطر آمد، دیدی؟

❁ چقدر بی‌انصافی است بعد از اینکه تصادف کرد و دو نفر از بستگانش کشته شدند و دو نفر زخمی شدند، می‌گوید خدا خیلی رحم کرد. ببینم، پنجاه سال که تصادف نکردی و همه سالم بودید، خدا رحم نکرده بود و حالا رحم کرد؟ سال‌ها سلامتی و اعضای کامل و سلامت را پای خدا ننوشتی، ولی وقتی مریض شدی و مدت‌ها درد کشیدی و بهتر شدی، می‌گویی خدا سلامتی داد؟ بزرگی خدا نگذاشت او را ببینی و پای او بنویسی.

موت و فنا

❁ بهترین عمل صالح، موت است. **الْإِنْتِظَارُ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ**: انتظار شدیدتر از موت است.

❁ منزل موت آخرین منزل دنیا و اولین منزل آخرت است.

❁ موت همراه ماست، جسم ما موت است.

❁ موت، همیشه همراه ماست. وقتی می‌خواهیم، گویا می‌میریم و آن را تمرین می‌کنیم. وقتی **نَفْس** را بیرون می‌دهیم، در حقیقت می‌میریم و با **نَفْس** دیگر ادامه‌ی حیات می‌دهیم.

❁ موت خیلی نزدیک است. تا ذکر موت کنیم، مرده‌ایم. **قُولُوا لَا إِلَهَ (موت) إِلَّا اللَّهُ** (حیات) **تُفْلِحُوا**. خداوند می‌فرماید: **خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا** موت و حیات را مثل دو توپ آفرید تا معلوم شود که کدام بهتر بازی می‌کنند. جایزه‌اش **مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ** است. کسی که ایمان به قلبش رسید، مرده است. باید به موت تن داد، نه اینکه فوت کرد. دست از آمال و آرزو که برداشتی، موت است.

❁ تصمیم به موت، موت است.

❁ به **سَرِّ** خودت بگو آرام شو، تا هر چه **نَيْت** و اراده و آمال دارد، برود و تو آرام با خدای خودت بنشینی.

❁ امام سجّاد علیه السلام به خداوند عرضه داشت: **اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي الْجَافِيَ عَنِ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفَوْتِ**: خدایا به من روزی بفرما پهلوی خالی کردن از زیر بار خانه‌ی فریب و دروغین را، یعنی دنیا، و روی آوردن به سوی خانه‌ی جاودانی را، یعنی آخرت، و آمادگی برای موت را قبل از اینکه فوت فرا برسد. موت غیر از فوت است. فوت وقتی است که شخص جان می‌دهد و جنازه‌اش را دفن می‌کنند. موت قطع دلبستگی به دنیا است.

❁ در جوانی اسبی داشتم، وقتی سوار آن می‌شدم و از کنار دیواری عبور می‌کرد و سایه‌ی آن به دیوار می‌افتاد، اسبم به آن نگاه می‌کرد و خیال می‌کرد اسب دیگری است، لذا خرناس می‌کشید و سعی می‌کرد از آن جلو بزند، و چون هر چه تند می‌رفت، می‌دید هنوز از سایه‌اش جلو نیفتاده است، باز هم به سرعتش اضافه می‌کرد تا حدّی که اگر این جریان ادامه می‌یافت، مرا به کشتن می‌داد. اما دیوار تمام شد و سایه‌اش از بین رفت و آرام گرفت.

در دنیا وقتی به دیگران نگاه کنی، بدنت که مرکب توست، می‌خواهد در جنبه‌های دنیوی از آنها جلو بزند و اگر از چشم و هم‌چشمی با دیگران بازش نداری، تو را به نابودی می‌کشد.

بالآخره آن اسب مُرد؛ مُرد که مُرد. چنان مُرد که وقتی به مُرده‌ها نگاه می‌کنم، آنها را مرده نمی‌دانم و هیچ‌کس را مرده نمی‌شناسم.

❁ ادب و تواضع نسبت به خدا و اولیائش و نسبت به برادر ایمانی، موت است.

❁ در تواضع همه چیز هست، «نمی‌دانم» و «نمی‌توانم» همان موت است.

✽ سبب ظهور ادب، اصل ایمان است. هر چه ایمان بیشتر شود، ادب کامل‌تر می‌شود. نهایت ادب موت است. ایمان کامل، موت حقیقی در مقابل حق تعالی است. حقیقتِ **مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا**: قبل از اینکه مرگ به سراغ شما بیاید، تن به موت بدهید، همان تفویض و ادب کامل است.

✽ موت یعنی سکوت. **فَاسْمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا**: به قرآن گوش بسپارید و سکوت کنید.

✽ جان دادن، راحت‌تر از ساکت نشستن است.

✽ راه ایمان، راه موت و فنا است. در این راه به اختیار خودت می‌میری و به مقدرات الهی تن می‌دهی و مشقات دنیا را تحمل می‌کنی.

✽ موت همان تسلیم شدن به اراده‌ی حق و از خود نظریه نداشتن و اعتراض نکردن است. عبد مؤمن بین دو دست جمال و جلال خداوند همچون جنازه‌ی مرده بین دو دست مرده‌شوی است که به هر طرف بخواهد، می‌چرخاند و جنازه ایستادگی و اعتراض و نظریه‌ای ندارد. **الْعَبْدُ كَالْمَيْتِ بَيْنَ يَدَيِ الْمَسْأَلِ**: عبد مثل جسد مرده بین دو دست مرده‌شوی است. **قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُقَلَّبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ**: قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشت‌های خدای رحمان است که هر طور بخواهد، آن را می‌گرداند.

✽ همان‌طور که برای نوزاد، پدر و مادر پیش از تولدش لباس تدارک می‌بینند و تهیه می‌کنند، برای کسی که به موت نائل می‌شود هم لباس تقوا و لباس رضا آماده کرده‌اند.

✽ حبّ دنیا را از دل بیرون انداختن، موت است.

✽ همین قدر که از مردم قطع طمع کردی، همین موت است. طمع به دنیا که آمد، متولد شدی و طمع را که بریدی، به موت نائل شدی.

✽ در دنیا هیچ لذتی بالاتر از موت و تن دادن و آمادگی برای مرگ نیست. أَكْبَرُوا ذِكْرَ هَادِمِ اللَّذَاتِ: هادم اللذات را بسیار یاد کنید. موت آن قدر شیرین است که همه‌ی شیرینی‌هایی که مؤمن در طول عمر چشیده را در کام او بی‌مزه می‌کند.

✽ موت، هادم لذات است. برای اهل دنیا، موت به خاطر تلخی طعمش در کام آنها، از بین برنده‌ی تمام لذت‌ها و خوشی‌های دنیا است. اما برای مؤمن و اهل آخرت، موت آن قدر شیرین است که خوشی‌ها و لذت‌های دنیا، در برابر آن کوچک و محو و منهدم می‌شود.

✽ موت برای دوستان اهل بیت (علیهم‌السلام) آن قدر شیرین و لذیذ است که با نزدیک شدن آن مست می‌شوند. به همین خاطر به آن سكرات گفته می‌شود.

✽ النَّوْمُ أَحْمَقُ الْمَوْتِ: خواب، برادر کوچک موت است. قرآن هم فرمود: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا: خداوند افراد را هنگام مرگشان قبض روح می‌کند و کسی را که مرگش فرا نرسیده است، هنگام خوابیدنش. به همین خاطر مستحب است که هنگام بیدار شدن از خواب این دعا خوانده شود که: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانِي بَعْدَ مَا أَمَاتَنِي وَإِلَيْهِ النُّشُورُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِأَحْمَدُهُ وَأَعْبُدُهُ سِوَا خَدَائِي رَا كِه پَس از آنكه مرا میراند، زنده‌ام كرد و رستاخیز به سوی اوست. سپاس خدایی را كه روحم را به من بازگرداند تا او را سپاس گویم و عبادت نمایم. هر قدر خوابیدن لذت‌بخش و راحتی‌آور است، برای مؤمن موت چندین برابر آن شیرین و راحتی‌آور است.

❁ کسی که به موت رسید، از قیامت سر در می آورد.

❁ نوزاد بعد از تولّد گریه را سر می دهد؛ یعنی اینجا که آمده ام، جای بدی است. لذا بلافاصله راه برگشت را در پیش می گیرد و به موت رو می آورد. هر نفس قدمی رو به موت است. همه رو به موت می روند، منتها غیر مؤمن جان می کند و مؤمن خودش جانش را تقدیم می کند. دائماً توی موت زندگی می کنیم و رو به موت می رویم. وقتی نماز می خوانی، وقتی **اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** می گویی، از مال و از جان و از وقتت که می گذری، همه ی اینها موت است. اگر این کارها را با محبت انجام دهی، از آن لذت هم خواهی برد.

❁ آماده ی مردن شویم. اوّل موت است و بعداً ملاقات. امیرالمؤمنین **علیه السلام** فرمود: **فَمَنْ يُمُتْ يَرْنِي**: هر کس می میرد، مرا ملاقات می کند. تا نمیریم، یعنی تن به موت ندهیم و از آمال و آرزوها دست نکشیم، ملاقات حاصل نمی شود.

❁ این را شنیدی که حضرت امیر **علیه السلام** فرمود: «هر کس بمیرد، من را می بیند»، ولی این را شنیدی که فرمود هر کس که من به او نگاه کنم، جانش را با رضا و رغبت تقدیم می کند و به موت نائل می شود.

❁ وقت جان دادن خیلی خوب وقتی است؛ هنگام تجلّی خداست.

❁ شب اوّل قبر، شب زفاف حقیقی مؤمن است، چون به وصال محبوب می رسد. وقتی مؤمن را در قبر می گذارند، به او گفته می شود: **مَ كُنْ كَمِ الْعُرُوسِ**: بخواب مثل خوابیدن عروس. خدا نکند عروس غمناک به حجله برود. اگر آمال و آرزوها را کم کنیم و تقوا پیشه کنیم، شادمان موت را ملاقات می کنیم.

✽ بسیاری از مردم برای یک شاهی پول دنیا جانشان را می‌دهند. شما که برای ملاقات خدا و خوبان خدا جان می‌دهید، جانتان را خیلی گران می‌فروشید.

✽ آقا سید جمال گلپایگانی وقتی داشت مرحوم می‌شد، با سرور و بهجت اشعار حافظ را با آواز می‌خواند و می‌گفت چهل سال است پشت در ایستاده‌ام و منتظر چنین روزی بوده‌ام، پس امروز که در باز می‌شود، چرا خوشحال نباشم و آواز نخوانم؟

✽ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ مثل اسم عبور است؛ همه‌ی غم‌ها را باطل می‌کند و همه‌ی راه‌بندان‌های به سوی خدا را باز می‌کند.

✽ وقتی با حضرت عزرائیل رفیق شوی، غصّه‌هایت کم می‌شود.

✽ هیچ چیز را مثل موت نمی‌یابی که غم و غصّه‌ها را از بین ببرد و عداوت‌ها و کینه‌ها را از میان بردارد.

✽ موت را که بپذیری، همه‌ی غم و غصّه‌ها می‌رود و بی‌اثر می‌شود.

✽ تا با فطرت تماس نگیری و به ذات احدیت اقرار نکنی، آرامش نمی‌یابی. باید با انبیا و اولیا تماس بگیری تا هم در این دنیا آرام شوی و هم در جهان دیگر. وقتی کسی به موت نائل شود، با فطرت خدایی تماس می‌گیرد.

✽ ذکر موت، دنیا را در نظر کوچک می‌کند و آخرت را بزرگ.

✽ مؤمن از دنیا که می‌رود و به موت نائل می‌شود، از شهوات و غضب که او را گرم می‌کردند، خلاص و کاملاً خنک می‌شود؛ به نحوی که وقتی جنازه‌ی او را با آب سرد دنیا هم می‌شویند، فریاد می‌زند این آب داغ چیست که روی بدن من می‌ریزید؟

✽ امیری به درباریانش گفت یک گوسفند دارم که می‌خواهم آن را به یکی از شما بسپارم که تا سال آینده از آن نگهداری کند و سال بعد بدون اینکه ذره‌ای تغییر کرده و چاق یا لاغر شده باشد، به همین وضع امروز به من بازگرداند. همه گفتند این شدنی نیست، چون اگر به آن علف بدهیم، چاق می‌شود و اگر ندهیم، لاغر می‌شود. فرد دانایی از بین آنها قبول کرد و سال آینده گوسفند را نزد امیر آورد و همه دیدند که ذره‌ای تغییر نکرده است. امیر از او پرسید چه کردی؟ آن فرد دانا گفت: من هر روز هر چه گوسفند علف می‌خواست به او می‌دادم که بخورد، ولی در آخر روز یک بار یک گرگ را از جلوی او عبور می‌دادم و با دیدن گرگ تمام گوشت‌هایی که در اثر خوراکی‌ها بر تن گوسفند اضافه شده بود، آب می‌شد. این است که بعد از یک سال، گوسفند ذره‌ای تغییر نکرده است. خداوند هم با دوست اهل بیت علیهم‌السلام همین کار را می‌کند، یعنی آنچه از لذت‌های دنیوی که می‌برد و احتمالاً گناهانی که در اثر گرایش به دنیا مرتکب می‌شود را با جلوه‌های موت از قبیل فقر و بیماری و آبروریزی و... که هر چند وقت یک‌بار برای او پیش می‌آورد، زائل می‌کند و در نتیجه در پایان عمر او را همان‌طور از دنیا به آخرت منتقل می‌کند که روز اوّل تولّد وارد دنیا کرده بود. البته اگر دوست اهل بیت علیهم‌السلام خودش هر روز مقداری به موت فکر کند، دیگر نیازی به پیش آمدن آن آثار موت در زندگی‌اش نخواهد بود.

✽ در کتاب خوانده بودم و خودم هم در ایام جوانی که زراعت داشتم، تجربه کردم که اگر پوست گرگ را باریک بپزند و با آن الک درست کنند و بذر را با آن الک کنند، زراعت دیگر آفت نمی‌زند. آن قدر گرگ قوی است که آفت‌ها مثل ملخ و سن از زراعتی که بذرش با پوست گرگ تماس پیدا کرده است، می‌ترسند. موت را هم مثل گرگ تصوّر کنید؛ البته جسارت به موت نشود، چون موت بسیار شریف است؛ اما از این نظر می‌توان موت را به آن مثل زد که اگر کسی با موت تماس پیدا کند، دیگر هیچ آفتی به او نخواهد رسید و شیطان و دنیا و نفس، دیگر نخواهند توانست به او آسیب برسانند.

✽ قبل از موت هر چه بگوییم، غیبت است. تا نمیریم، میزان و ترازو را نمی‌بینیم و هر چه بگوییم، به انحراف می‌رود. (علیُّ میزانُ الأعمالِ علیَّ السَّیِّئِ میزانِ اعمال است.) بعد از موت هر چه بکنیم، قشنگ است.

✽ حضرت عیسیٰ علیه السلام فرمود: لَنْ يَلْجَأَ مَلَكَوتُ السَّمَوَاتِ مَنْ لَمْ يُولَدْ مَرْثِيْنِ کسی که دوبار متولد نشده است هرگز به ملکوت آسمان‌ها داخل نمی‌شود؛ یک تولد از رحم مادر و یک تولد از رحم طبیعت. پیامبر ما صلی الله علیه و آله هم فرمود: مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تُمُوتُوا: قبل از اینکه با فرا رسیدن فوت، اضطراراً به موت نائل شوید، به اختیار خود تن به موت بدهید. هر دو سخن اشاره به یک حقیقت است.

✽ آمادگی موت خوب است، نه زود مردن. بعد از این آمادگی، عمر دنیا بسیار پرارزش خواهد بود. حضرت امیر علیه السلام فرمود: یک ساعت دنیا را به همه‌ی آخرت نمی‌دهم. آمادگی باید داشت، نه عجله برای مردن.

✽ الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ: عجله از شیطان است. برای مردن عجله نداشته باشید، ولی سرعت خوب است؛ یعنی آمادگی رفتن را تهیه کنید. سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشت سرعت بگیرید.

✽ جان دادن بهتر از جان کندن است. مؤمن جانش را با محبت تقدیم می‌کند و جان کافر را با زور می‌گیرند. حالا که هر چه دنیایی است، بالأخره رفتنی است، چه بهتر که خود آدم آن را به دوست تقدیم کند و در راه خدا بدهد.

✽ جان اشقیا را می‌کنند، دوستان اهل بیت علیهم‌السلام خودشان جانشان را می‌دهند. بعضی از دوستان اهل بیت علیهم‌السلام چند هزار سال است جانشان را کف دستشان گرفته‌اند که تقدیم کنند و هنوز نوبتشان نرسیده است. آنها التماس می‌کنند تا امانتی را که گرفته بودند، از آنها پس بگیرند. خدا خدایی خودش را در عبد مخفی کرده است و امانت همین است. انسان امانت خدایی را گرفت، چون ظلوم و جهول بود؛ یعنی چون ناقلا بود، نه اینکه ظالم و جاهل بود. حالا دوستان اهل بیت علیهم‌السلام می‌خواهند این امانت را پس بدهند. چند هزار سال انتظار آنها هم ناشی از حالت روحی آنهاست که از بس خالص است، یک ساعتش چند هزار سال است. مثل کسی که چند ثانیه خواب می‌بیند، ولی در عالم رؤیا صد سال حادثه را مشاهده می‌کند.

✽ موت که آمد، نگو فرصت بده سرم را شانه کنم و بعد راه بیفتم. راه بیفت؛ هنگام رفتن، خود باد سرت را شانه می‌کند.

✽ **النَّاسُ نِيَامٌ** یعنی فراموش کارها و اهل طبیعت خوابند. شیعیان خواب‌آلوده‌اند، بین خواب و بیداری‌اند. اهل کمال که به موت تن داده‌اند، بیدارند. **فَإِذَا مَاتُوا اتَّبَهُوا** پس هنگامی که به موت نائل شوند، بیدار می‌شوند.

✽ قرآن کریم فرمود: **هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** آیا آنها که می‌دانند با آنها که نمی‌دانند برابرند؟ یعنی آیا بیدار شده‌ها با کسانی که بیدار نشده‌اند، یکسانند؟ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: **النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا اتَّبَهُوا** مردم در خوابند؛ وقتی به موت نائل شوند، بیدار می‌شوند. کسی که به موت نائل شود، چشمش باز می‌شود و هشیار می‌شود و دستگاه خدا را سیاحت می‌کند. انسان تا بیدار شد، دیگر نان و آب و شکم و فرج می‌روند و تمام می‌شوند. اگر هم می‌خورد، با بقیه همراهی می‌کند. غذاهای دنیا و عبادت‌های ظاهر را دیگر خیلی

احتیاج ندارد؛ او از جای دیگری غذا می‌خورد. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: **سِيَّاحَةُ أُمْتِي فِي شَهْرِ اللَّهِ: سِيَّاحَتِ أُمَّتٍ مِنْ دَرِّ مَهِ خَدَّاسْتِ.** این شهری است که از دنیا نجات پیدا کرده است و دیگر همه‌ی ماه‌هایش شهرالله است. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام شصت و سه سال عمر کرد و در طول این مدّت فقط بیست و چهار من نان جو خورد؛ همین را هم برای همراهی با دیگران خورد و الاّ حیات و بقایش موکول به این خوردن‌ها نبود.

✽ انسان به قبرستان که برود، سبک می‌شود و غم دنیا از او برداشته می‌شود. دیدار مؤمنی که به موت تن داده باشد هم همین‌طور است.

✽ در دوران جوانی روزی به نوجوانی برخوردم که به کمال معنوی رسیده بود و از اهالی دولاب بود و او را می‌شناختم. پرسید از کجا می‌آیی؟ گفتم برای زیارت اهل قبور به قبرستان رفته بودم. وی پاسخ داد شما که به زیارت اهل قبور می‌روید، پس به خانه‌ی ما هم برای دیدن بیایید. او تلویحاً گفت اهل کمال که به موت نائل شده‌اند، حضور در محضرشان اقلّاً آثار و برکات زیارت اهل قبور را که در روایات بشارت داده شده است، دارد.

✽ خود را مهمان خدا ببینید تا به موت نائل شوید.

✽ احسان و محبّت، بُرنده‌تر از شمشیر است و زودتر انسان را شهید می‌کند. اگر به احسان خدا واقف شوی، عاشق او می‌شوی و اگر عاشق شوی، عشق تو را شهید می‌کند. بهترین راه نیل به موت این است.

✽ بهترین ذکر و یاد در این دنیا موت است. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: **أَكْثَرُوا ذِكْرَ هَادِمِ اللَّذَاتِ: هَادِمِ اللَّذَاتِ رَا زِيَادِ يَادِ كُنِيد.**

✽ ایاز به علّت توجّه و علاقه‌ی شدید سلطان محمود به او، به شدّت مورد حسادت مقامات دربار بود. یک بار نزد سلطان سعایت کردند که ایاز هر روز قبل از اینکه به دربار و به حضور سلطان بیاید، به منزلی می‌رود و گویا از کسی دستور می‌گیرد و شب هم که از حضور سلطان مرخص می‌شود، سر راه به همان منزل می‌رود و گویا اخبار دربار را به آن شخص گزارش می‌دهد. سلطان دستور داد آن منزل را تفتیش کنند. مأموران وقتی وارد آن منزل شدند، دیدند تنها یک اتاق خالی دارد که در آن یک پوستین شبانی به میخ آویزان است. خبر را برای سلطان آوردند. ایاز که به خدمت سلطان آمد، سلطان قضیه را از او استفسار کرد. ایاز گفت: آنچه در آن اتاق آویخته است، پوستین شبانی من است که قبل از آشنایی با سلطان بر تن می‌کردم و چوپانی می‌کردم. هر روز قبل از اینکه به دربار بیایم، به آن اتاق می‌روم و آن پوستین را بر تن می‌کنم و به خودم می‌گویم ایاز خودت را گم نکنی و فراموش نشود که تو همان چوپان فقیر و بی‌کسی؛ هر چه داری، از برکت سلطان است. شب هم یک بار دیگر همین را به یاد خودم می‌آورم تا خودم را گم نکنم و حقّ سلطان را فراموش نکنم. خوب است دوست اهل بیت علیهم‌السلام هم روزی یکی دو بار پوستین موت و فنا را بر تن کند و به یاد بیاورد که هر چه دارد، عطای خداست و از خودش هیچ چیز ندارد؛ چه مادی و چه معنوی.

✽ **يُحْيِي وَيُمِيتُ وَيُمِيتُ وَيُحْيِي وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ** زنده می‌کند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می‌کند و او زنده‌ای است که نمی‌میرد. **هُوَ** یعنی انسانی که دو بار مرگ و زندگی را طی کرده است؛ لذا دیگر مرگ ندارد. در حدیث است که موت را در قیامت به صورت گوسفند سیاهی سر می‌برند.

✽ در بهشت موت را سر می‌برند و عدم و فنا را نابود می‌کنند.

❁ وظیفه‌ی ما مردن و کار او حیات دادن است.

❁ موت امری تدریجی است و مراتبی دارد. ممکن است کسی بدنش مرده باشد، ولی خودش هنوز متوجه نشده باشد که مرده است و به تدریج در عالم قبر و برزخ از تخیلات دنیا خلاص شود و موت را بپذیرد. تا چند روز پس از مرگ، برخی علائم حیاتی مثل رشد موها و ناخن‌ها در بدن مرده ادامه می‌یابد. جسد مرده را که دفن می‌کنند، تدریجاً می‌پوسد تا خاک شود. خاک مرده هم مدتی زمان لازم دارد تا به خاک زنده و معمولی تبدیل شود. بنابراین موت مراتبی دارد که به تدریج حاصل می‌شود و ممکن است کسی به مرتبه‌ای از آن نائل شده باشد، ولی هنوز به مراتب بالاتر از آن نرسیده باشد.

❁ این‌طور نیست که تا مؤمن جان داد و دفنش کردند، کار تمام شد. مردن تدریجی است. حتی مو و ناخن‌های مرده تا مدتی در قبر رشد می‌کند؛ وقت جان دادن فقط مغزش خالی می‌شود و تنها یک دستگاهش می‌خوابد؛ اما تا به طور کامل بمیرد، خیلی کار دارد؛ باید پوستش، گوشتش، استخوانش و موهایش همه خاک شوند. وقتی هم که خاک شدند، خاک مرده است و تا به خاک عادی تبدیل شود، زمان زیادی طول می‌کشد. پس مردن امری تدریجی است و از لحظه‌ی تولّد از رحم مادر شروع می‌شود تا به نهایت خود برسد. از همان بچگی پستان مادر را که رها کردی، مُردی. به همین ترتیب در طول عمرت هر چه را رها کردی، مُردی. تا در رحم مادر به بچه جان داده می‌شود، شروع می‌کند به تقلّاً کردن و جان کندن. بعد از تولّد هم در طول زندگی‌اش مشغول تقلّاً کردن است و خودش هم می‌گوید دارم برای مثلاً پول درآوردن یا درس خواندن جان می‌کنم. همه‌ی مردم دنیا دارند جان می‌کنند. شما هم که برای رسیدن به کمال جلوی غذا و خواب خود را می‌گیرید، دارید جان می‌کنید.

✿ هر چه ما خواستیم، خدا گفت نه. اوّل نمی‌خواستیم بمیریم، خدا گفت باید بمیری. بعد که تن به موت دادیم و طالب موت شدیم، خدا گفت تو را برای حیات آفریدم نه برای موت. تن به فنا که دادیم، خدا گفت تو را برای بقا آفریدم، نه برای فنا.

✿ زنده شدن در این دنیا خوب است. روحی که در این دنیا به هنگام عبادت و... به انسان دمیده می‌شود، بسیار بالاست.

✿ هفتاد سال است از موت حرف می‌زنم. از طفولیت از موت حرف می‌زدم. بعضی وقت‌ها در صحبت حاشیه هم می‌روم؛ اما اصل صحبتم موت است.

✿ موت، همچون سوختن پروانه است و فنا، همچون سوختن شمع. پروانه جسد دارد؛ اما شمع آب می‌شود و چیزی از او باقی نمی‌ماند.

✿ جوانی پدر ثروتمندی داشت و پیوسته از او پول می‌گرفت و با رفقای قماربازی می‌کرد و آنها هم پول‌هایش را از او می‌بردند. یک بار جوان به رفقایش گفت: شما که هر چه پول دارم در قمار از من می‌برید، لااقل کمی آرام‌تر بازی کنید تا بازی طول بکشد و من لذّت قماربازی با شما را بیشتر احساس کنم.

✿ ما از خود چیزی نداریم، چیزهایی را هم که خدا و خوبان خدا به ما داده‌اند، خودشان با ما قمار می‌زنند و از ما می‌برند. ممکن است کسی به آنها عرض کند: شما که بالأخره همه را می‌برید، ولی یک کمی آهسته‌تر ببرید تا من لذّت قماربازی با شما را احساس کنم؛ یعنی عمرم طولانی شود تا لذّت عبادت و طاعت و بذل مال و جان در راه شما را بیشتر ببرم. البته این هم قابل تأمل است که آیا جا دارد انسان برای بیشتر لذّت بردن از طاعات و عبادات، آرزوی به تأخیر افتادن موت و ملاقات را بکند؟

باور و یقین

❁ همه‌ی کاستی‌ها و ناقصی‌ها از ضعف باور است. همه‌ی اذکار و عبادات هم برای ایجاد باور است. با اذکار و عبادات، انسان به خود تلقین می‌کند و با تکرار و تلقین، باور و یقین ایجاد می‌شود. تلقین آن قدر شریف است که حتی به مرده هم موقع دفن تلقین می‌خوانند و وقتی که تلقین خواندند، نکیر و منکر می‌گویند کار او درست شد. پس چرا آدم تا زنده است، به خود تلقین نخواند؟ چند وقت در خلوت به خود تلقین بخوانید و بگویید: اِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَعَمَ الرَّبُّ وَاَنْ مُحَمَّدًا ﷺ نَعَمَ الرَّسُولُ وَاَنْ اَمِيْرًا مُّؤْمِنِيْنَ عَلِيَّ بْنَ اَبِيْطَالِبٍ وَاَوْلَادَهُ الْاِئِمَّةَ الْاَحَدَ عَشَرَ نَعَمَ الْاِئِمَّةُ و... هر آینه خدای تبارک و تعالی خوب پروردگاری است و هر آینه حضرت محمد که درود خدا بر او و خاندانش باد، خوب پیامبری است و هر آینه امیرالمؤمنین حضرت علی ابن ابیطالب و یازده امام از فرزندان او علیهم‌السلام خوب امامانی هستند و...

باور، یاور مؤمن است. به خدا و خوبان خدا خوش‌باور باشید. خوش‌باوری به آنها خوب است؛ ولو در اثر آن به ظاهر کلاه سرتان رفت، سجده‌ی شکر کنید. أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَّةُ بیشتر اهل بهشت افراد ساده و زودباورند. کسانی که هر چه خدا به آنها می‌گوید توبه که کردید، گناهتان را آمرزیده‌ایم، باور نمی‌کنند، خود را از آمرزش الهی محروم می‌کنند و به بهشت راه ندارند. لذا در حدیث داریم تنها کسی از حجاج که در روز عرفه در عرفات حضور دارد و بخشیده نمی‌شود، کسی است که شک کند که آیا من هم بخشیده شده‌ام.

❁ اکثر اهل جنت و بهشت انسان‌های خوش‌باور و ساده هستند، چون زودتر به باور و یقین می‌رسند. أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَّةُ بُلَّةُ به معنای احمق و نادان نیست، بلکه به معنای

ساده و خوش‌باور است. بُلّه یعنی الْفَاعِلُ لِلْحَيْرِ الْغَافِلُ عَنِ الشَّرِّ: کسی که کار خیر انجام می‌دهد و از شر غافل است. آفت علم و زرنگی، شکاکیت و دیرباوری است. آیا آن خوش‌باوری و سادگی که انسان را به بهشت برساند، بهتر از آن شکاکیت و ناباوری و زرنگی نیست که انسان را به جهنم ببرد؟

❁ چوپان روستایی ساده‌دلی که متوجه شد دختر شاه که همراه با ندیمانش برای تفریح به ده آمده بودند، به او نگاه می‌کند، سراغ مادرش رفت و به او گفت برو از دختر شاه برای من خواستگاری کن، چون امروز مرا نگاه می‌کرد و فهمیدم خواهان من است. خوب است ما هم در رابطه با خدا و موالیانمان همین‌طور خوش‌باور باشیم و بگوییم آنها ما را می‌خواهند.

❁ نیل به تمام آن فضیلت‌ها و شرافت و ثواب‌هایی که در روایات ذکر شده، به یک چیز احتیاج دارد و آن باور است. اگر باور کردی، مال توست و بهره می‌بری؛ اما اگر حاشیه زدی، محروم می‌شوی. حَتَّى اِثْمُهُ عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند اگر حدیثی را جعل کردند و به ما نسبت دادند که اگر فلان کار را بکنی، فلان ثواب به تو می‌رسد و شما باور کردید و به عشق ما عمل کردید، بر ماست که به شما مزد دهیم (احادیث من بلغ). هر آیه و حدیث را که باور کردی، آن آیه و حدیث یاور تو می‌شود و مال تو است.

❁ بگذار در راه آخرت تشنه و گرسنه شوی، آن‌وقت روایت عوضی و ساختگی را هم، مگر اینکه به جعلی بودن آن یقین داشته باشی، به عشق کسانی که روایت به آنها نسبت داده می‌شود، بگیر و بخور. مبدا تجسس کنی و ایجاد شک کنی. شاهد این سخن احادیث «مَنْ بَلَغَ» است. اگر کسی پیش شما آمد و به دروغ گفت من او را نزد شما فرستاده‌ام و گفته‌ام پانصد تومان به او بدهی و شما هم بدون اینکه مدرک و سندی برای تأیید حرفش از او بخواهی، بر اساس علاقه و محبتی که به من داری، آن

پول را به او بدهی و بعداً که مرا ببینی، به من بگویی آن پولی را که گفته بودید، دادم؛ آیا وظیفه‌ی من نیست که به خاطر این کاری که شما کرده‌ای، از شما تشکر کنم؟ قطعاً آری. آیا لازم است به شما بگویم بی‌خود داده‌ای و چرا از او مدرک نخواستی و از این به بعد هم هر کس گفت از طرف من آمده است، از او مدرک بخواه؟ قطعاً نه. پس می‌بینید در عمل به آن روایت مجعول که مثلاً گفته بود اگر کسی فلان ذکر را بگوید یا فلان عبادت را انجام دهد، خداوند به او فلان ثواب را خواهد داد، شما ضرر نکردید و آن ثواب را خدا به شما می‌دهد. اما کسانی که اهل وسواس و شکند، از بسیاری از ثواب‌هایی که در روایات صحیح هم آمده است، محروم می‌شوند و به خاطر شکشان به آنها عمل نمی‌کنند.

✿ اگر باور تان قوی شود، هر چه را باور کنید، همان هست. اگر باور کنید شیطان رفت و دیگر وجود ندارد، شیطان نخواهد بود.

✿ هر چه می‌توانی در باورت بکوش، در اصلاح نیاتت بکوش. کسی را که باور نکند، به شهر خدا راهش نمی‌دهند. کسی که با باور به شهر خدا برود، دیگر بیرون نمی‌آید. برای چنین کسی همه‌ی ماه‌ها شهرالله است. نور یقین بی‌رنگ است. رنگ‌هایی مثل سفید، سبز، قرمز و حتی سیاه که اشخاص می‌بینند، مربوط به شیشه‌هایی است که از پشت آن نور تابیده است. یقین را نمی‌شود تعریف کرد؛ تنها با علامات و آثارش می‌توان از آن صحبت کرد. مثلاً می‌گوییم کسی که به یقین رسیده، صابر است.

✿ یقین صدا ندارد و تعریفی ندارد. باید آن را از علاماتش شناخت.

✿ در دستگاه خدا اهل یقین نه گریه دارند و نه خنده.

✿ اهل یقین این گونه‌اند که اگر همه‌ی گناهان عالم مال آنها باشد، گکشان نمی‌گزد و می‌گویند خدا هست. اگر هم همه‌ی عبادت‌های عالم مال آنها باشد، غرور آنها را نمی‌گیرد.

✿ در زمان ظهور، شبانه روز و ماه و سال طولانی می‌شوند. چون به یقین نزدیک شده است، زمان آرام حرکت می‌کند. در قیامت، روز متوقف می‌شود و روز قیامت شبی در پی ندارد، چون به یقین رسیده است.

✿ هر چه به ظهور و رجعت و قیامت نزدیک شویم، آفتاب و زمین آهسته‌تر راه می‌روند و روزها بلند می‌شوند. مؤمن آهسته راه می‌رود و عجله ندارد. مؤمن نزدیک ظهور از حرکت می‌افتد.

✿ موت، منزل اول یقین است.

✿ نور سیاه، افضل نورهاست و نشان مرتبه‌ی یقین است و با آن می‌توان بدون نیاز به توجه و چشم، تمام آسمان‌ها و زمین را دید.

✿ مؤمن به یقین که برسد، دیگر تحریک نمی‌شود؛ نه ترس موجب حرکت او می‌شود و نه تشویق او را به راه می‌اندازد. خداوند هم فرمود: **لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ: تَا نَه بَر أَنچَه از دستتان رفته و نه در اثر آنچه بر شما وارد شده، غصّه بخورید. لِكَيْلَا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ: تَا نَه بَر أَنچَه از دستتان رفته غصّه بخورید و نه به خاطر آنچه به دستتان رسیده، شادمان شوید.**

❁ یکی از علمای بزرگ نجف پس از سال‌ها تدریس در حوزه، درس را تعطیل کرد و در را به روی خود بست. به سراغش که رفتند، دیدند بسیار لاغر شده و دماغش تیغ کشیده و حالش منقلب است. از او پرسیدند چرا درس را تعطیل کرده و طلبه‌ها را محروم ساخته است. در پاسخ گفت: این اواخر این احتمال برایم مطرح شده است که اینکه می‌گفتم خدا و قیامتی هست، ممکن است راست باشد و همین احتمال مرا از آنچه عمری خود را به آن مشغول کرده بودم، بازداشته و به این حال افکنده است.

❁ شخصی برای خرید نان به در دکان نانوايي رفت و دید یک صف طولانی جلوی نانوايي تشکیل شده است و اگر بخواهد صبر کند تا صف تمام شود، باید مدت زیادی منتظر بماند، لذا به کسانی که در صف بودند گفت: چرا برای خرید نان در صف ایستاده‌اید؟ یک کوچه بالاتر پلو مجانی می‌دهند. افراد حرف او را باور کردند و صف را رها کردند و به دنبال پلوی مجانی رفتند. اتفاقاً حرف او درست از کار درآمد و در کوچه‌ی بالا واقعاً پلو می‌دادند و کسانی که رفتند، گرفتند. کم کم خود او هم که این حرف را ساخته بود، گفت: نکند به راستی در کوچه‌ی بالا پلوی مجانی بدهند؟ این بود که خودش هم صف را رها کرد و به دنبال پلو رفت. راه خدا هم همین‌طور است؛ اول بدون اینکه خودمان باور داشته باشیم، دیگران را به در خانه‌ی خدا فرستادیم و آنها هم به نتیجه رسیدند. کم کم خودمان هم باورمان آمد و راهی درگاه الهی شدیم.

❁ مسائل اختلافی و احتمالات را برای افراد عادی نگو، چون به یقینشان لطمه می‌خورد و اذیت می‌شوند.

محبت

❁ محبت، اصل دین علوی است. امام باقر علیه السلام فرمود: هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟ الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ وَ الْحُبُّ هُوَ الدِّينُ؛ آیا دین چیزی جز محبت است؟ دین همان محبت و محبت همان دین است.

❁ ایمان، ولایت و محبت یک چیز است.

❁ دین یعنی با دشمن، دشمن بودن و با دوست، دوست بودن.

❁ دوست، دوستِ دوست و دشمنِ دشمن راه نجات می‌روند. دشمن، دشمنِ دوست، دوستِ دشمن و دشمنِ دشمنِ دشمن راه هلاک می‌روند.

❁ امانتی که به آسمان و زمین و کوه‌ها عرضه شد و نتوانستند متحمل آن شوند و سر باز زدند و انسان متحمل آن شد، محبت و ولایت بود.

❁ در آیه‌ی اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَيُّنَ اَنْ يَحْمِلَهَا وَ اَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْاِنْسَانُ؛ ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم؛ از متحمل شدن آن سر باز زدند و از آن ترسیدند و انسان حامل آن شد، مقصود از امانت، ولایت است. با عرض ولایت، همه‌ی موجودات وجود پیدا کردند، ولی این تنها مؤمن بود که آن را پذیرفت و حامل بار ولایت شد.

✽ خداوند در آخرت از آب و نان از مؤمن بازخواست نمی‌کند، بلکه از محبت بازخواست می‌کند که آن را کجا مصرف کردی. *لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (الْوَلَايَةِ):* همانا در آن روز از نعیم (ولایت و محبت) مورد بازخواست قرار می‌گیرید.

✽ خداوند در مورد مالی که به مؤمن داده، سؤال و مؤاخذه نمی‌کند؛ خدا از اراده‌اش، از وجدانش و از دلش می‌پرسد که کجا خرج کرده و به چه داده است. لذا وقتی خواستی به کسی پولی بدهی، خیلی وسواس به خرج نده که آیا او مستحق است یا نه.

✽ دل را باید به دلبر داد؛ به دنیا نباید بفروشیم.

✽ محبت را برای به دست آوردن چیز دیگری خرج نکن که کلاه سرت می‌رود و ضرر می‌کنی. عقب محبت بگرد. خدا محبت را برای خودش و اولیائش و مؤمنین داده است؛ نداده است که با آن چیز دیگری بخری.

✽ گروهی محبت را می‌فروشند برای سیر کردن شکم و فرج خود. اینها چقدر احمقند؟! باید برای خرید محبت از شکم و فرج صرف نظر کنی. قرآن فرمود: *إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ* خداوند جان‌ها و اموال مؤمنان را از ایشان می‌خرد در قبال اینکه بهشت برای ایشان باشد. جنت، حمل ولایت و محبت امیرالمؤمنین است. مؤمنان جان و مال خود را می‌دهند و محبت خوبان خدا را می‌خرند. قدر محبت را بدان. نکند آن را به چیزهای کوچک بفروشی. حب فقط برای خدا و خوبان خداست.

✽ شدآدها و نمرودها و فرعون‌ها نان و آب می‌دادند و محبت مردم را می‌خریدند. اما اشخاص هوشیار همچون سحره گفتند آب و نان و جان ما را بگیر، ولی ما محبتمان را برای جای دیگری در نظر گرفته‌ایم و حاضر نیستیم بدهیم.

✽ قرآن می‌فرماید: *وَأَلْوَاسِقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا: اگر در راه محبت به خدا و اولیائش و تبعیت از اخلاق آنها ثابت‌قدم باشید، آب گوارای ولایت را به شما خواهند نوشاند. وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا: و خداوند به آنها شراب طهور نوشاند.*

✽ مجنون برای دیدن لیلی در مسیری که محل عبور او بود، چند روز به انتظار نشست تا اینکه در نیمه‌های یک شب از شدت خستگی، همان‌طور که بر سر راه نشسته بود، خوابش برد. همان‌وقت لیلی از آنجا عبور کرد و وقتی دید مجنون به خواب رفته است، چند گردو جلوی او گذاشت و رفت. وقتی مجنون بیدار شد و گردوها را دید، فهمید لیلی آمده و رد شده است و با این گردوها با او حرف زده و گفته است تو عاشق نیستی و باید بروی گردوبازی کنی؛ عاشق که خواب به چشمش راه ندارد.

✽ مؤمن در دنیا و آخرت مثل ماهی است و در آب ولایت شنا می‌کند.

✽ محبت خدا و اهل بیت علیهم‌السلام روزی هزار بار محب را شهید می‌کند و دوباره خدا و اهل بیت علیهم‌السلام او را زنده می‌کنند تا باز شهید شود. عبد می‌گوید: *فِي مَوْتِي حَيَاتِي وَ فِي حَيَاتِي قَتْلِي: حیات من در موت من است و کشته شدن من در حیاتی است که پس از موت به من می‌دهی.* محب را خدا خود قبض روح می‌کند. *اللَّهُ يَوْفِي الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا: خداوند هنگام مرگ، جان‌ها را می‌گیرد و به عزرائیل و ملائکه‌ی زیر دستش وانی می‌گذارد.* جان دادن به دوست چقدر راحت و شیرین است. محب جانش نزد محبوب است، ولو ظاهراً زنده است و فوت نکرده است.

❁ مؤمن طالب دوست است؛ به دنیا دنبال دوست آمده است، به آخرت هم سراغ دوست می‌رود. اگر دوست پیدا کنی، دیگر احتیاج به موعظه و نصیحت نداری. کسی که دوست محمد و علی و فاطمه و فرزندانشان علیهم‌السلام باشد، محبتش او را به مقصد می‌رساند.

«مصلحت‌دید من آن است که یاران همه کار بگذارند و خم طره‌ی یاری گیرند»

❁ با محبت و دوستی، همه کار می‌توان کرد و با دشمنی، هیچ کار نمی‌توان کرد.

❁ مرحوم شاه‌آبادی می‌گفت: اگر در یک اتاق شیشه‌ای در دل دریا باشیم، از همه طرف آب دریا و ماهی‌ها را می‌بینیم، ولی عطش ما رفع نمی‌شود. علمی که معلومش پیدا نشده، این‌گونه است و رفع عطش نمی‌کند. اما اگر یک سر سوزن دیوار شیشه‌ای اطاق سوراخ شود، از همان سوراخ همه سیراب می‌شوند. علم وقتی همه چیز را معلوم کرد، یک سوزن از محبت می‌خواهد تا انسان را سیراب کند. اگر شیشه بشکند که نور علی نور می‌شود. در آن صورت همه‌ی کسانی که در اطاقند، رفته‌اند پیش هستی خدا.

❁ یک بو از محبت اهل بیت علیهم‌السلام از همه‌ی ریاضت‌ها و ذکر گفتن‌ها و عبادت کردن‌ها بالاتر است.

❁ محبت، کارش تغییر دادن و رنگ زدن است. مگر نمی‌بینی آن کس که دوستش داری، اخلاق و رفتار تو را عوض کرده و تو مانند او شده‌ای؟ موالیان ما، ما را با محبت خود رنگ الهی می‌زنند.

❁ علی علیه السلام یعنی محبت و محبت یعنی علی علیه السلام. یک ذره از محبت علی علیه السلام اگر به قلبتان بیفتد، شما را دگرگون می کند و بهترین وسیله ی نجات شماست. مقبول واقع شدن اعمال، منوط به محبت است. اگر نماز بدون محبت بخوانی، ملائکه آن را بو می کنند و چون عطر محبت علی علیه السلام را ندارد، آن را بر می گردانند و اجازه نمی دهند بالا برود. اما اگر محبت همراه نماز باشد، ملائکه ی هفت آسمان که آسمان به آسمان عمل را رسیدگی می کنند، آن را به بالا می فرستند.

❁ بیاوید یک شب خدا را با دلمان مهمان کنیم. هر جا که محبت هست، خدا و پیامبر و ائمه علیهم السلام آنجا هستند.

❁ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعًا عِنْدَهُ پناه بر خدا که جز کسی را که متاعمان نزد او باشد، بگیریم. هر که متاع ولایت و محبت نزد او باشد، خدا و اولیائش او را می گیرند.

❁ دوست که دوست خود را بغل می کند، وقتی از او جدا می شود، او را با خود می برد و خودش را به جای او می گذارد. ائمه علیهم السلام هم با دوستشان همین کار را می کنند.

❁ محبت آب است و همه ی خلق تشنه اند؛ منتها آب ها با هم فرق دارند. از آب گل آلود تا نازل ترین آب، همه آیند و هر یک از خلائق یکی از درجات آب است. از محب پول و مقام و دنیا گرفته تا محب خدا و اولیای خدا، همه تشنه ی آیند.

❁ تمام اعضای بدن و حتی فکر انسان مغلوب دل اوست. دل، سلطان بدن است؛ هر جا رفت، فکر و دست و پا هم همانجا می روند.

✽ محبت به هر جا تعلق گیرد، تمام اعضا و جوارح برای آن کار می‌کند.

✽ خداوند می‌فرماید: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ؛ هرگز به برّ و نیکی نایل نمی‌شوید، مگر اینکه از آنچه دوستش دارید، انفاق کنید. وقتی چیزی را که دوست داری، به سوی او می‌فرستی، دلت هم همراه آن پیش او می‌رود. داستان شتر و ناقه‌اش که مولوی نقل کرده، مثال خوبی برای این حقیقت است.

✽ دل هر جا برود، فکر و دست و پا هم به دنبال آن می‌رود. دلت را به سوی خدا و خوبان خدا بفرست، همه‌ی وجودت اصلاح می‌شود. برای اینکه دلت نزد خدا برود، چیزی را که دوست داری در راه خدا بده، دلت هم همراه آن به نزد خدا می‌رود. لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ؛ هرگز به برّ و نیکی نائل نمی‌شوید، تا اینکه از آنچه دوست دارید، انفاق کنید. دلت (محبت) امانت خداست که تنها انسان حامل آن شد، دل را به اهل دل و دلبَر بده. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا؛ خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهلش برگردانید. باید امانت را به صاحبش بازگرداند. الْمَرْءُ يَحْشُرُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ؛ مرد با کسی محشور می‌شود که دوستش دارد. دلت دنبال هر چیزی رفت، همه‌ی اعضا و جوارح هم می‌رود. هر کس با محبوب خود محشور می‌شود.

✽ اعمال هر کس به اندازه‌ی معرفتش قیمت دارد. خلوص عمل، بسته به میزان معرفت است. اعمالی که از محبت سرچشمه می‌گیرد، خلوصش بیشتر است.

✽ مؤمن با نماز و روزه و عباداتی که انجام می‌دهد، به خدا می‌گوید که گرچه در طریق تو فشار زیادی به من وارد می‌شود و درد می‌کشم، ولی با وجود همه‌ی اینها باز هم خواهان توام.

✽ در بازار دنیا می‌گویند فلان جنس آب دارد، نخر. ما می‌گوییم چیزی که آب دارد، بخر؛ چیز خشک نخر. آب، محبت و ولایت است. تقدس خشک را نخر. امر به معروف و نهی از منکر خشک را نخر.

✽ با اینکه غذاها از آب درست شده‌اند، برای اینکه غذاها هضم شود، لازم است بعد از غذاها و در میان آنها آب بخوریم. در امور معنوی هم محبت به منزله‌ی آب است. در کنار علم و تلاش و عبادت و ... که محصول محبت‌اند، خود محبت هم لازم است در کنار همه باشد. یعنی همه‌ی کارهایتان را باید با محبت انجام دهید تا شما را به قرب برساند.

✽ یکی از دوستان اهل بیت علیهم‌السلام که تنگدست بود، چند بار خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسید و عرض کرد فقیرم. حضرت علیه‌السلام فرمودند: تو فقیر نیستی. بار آخر سؤال کرد آخر چطور من فقیر نیستم؟ فرمودند: آیا حاضری همه‌ی دنیا را بگیری و مقداری از محبت ما اهل بیت را بدهی؟ عرض کرد نه آقا جان، محبت شما را با همه‌ی عالم عوض نمی‌کنم. حضرت علیه‌السلام فرمودند: دیدی فقیر نیستی، چه ثروتی عظیم‌تر از این؟

✽ همه چیز مخلوق است غیر از محبت.

✽ اولین چیزی که خدا اراده کرد بیافریند، محبت بود. آنچه سبب شد خدا عالم را بیافریند، محبت بود. مبدأ، محبت است. معاد، محبت است. بین این دو هم محبت است. هم‌ه‌اش محبت است. فرمود: **أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ، أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ، آخِرُنَا مُحَمَّدٌ، كُلُّنَا مُحَمَّدٌ.**

✽ محبت ذات است و ولایت فعل.

❁ محبت سیرشدن ندارد. حتی محبت دنیا سیرشدن ندارد؛ مثل محبت مال و مقام که سیر شدن ندارد.

❁ خلیفه‌ی دوم در دوران حکومتش همراه با تعدادی از لشگریانش از سرزمین یمن عبور می‌کرد، به فکر افتاد اویس قرنی را که پیامبر اکرم ﷺ تا آن حد از وی تعریف می‌کردند، ببیند. در مسیر، کنار نهر آبی چوپان پیری را دید که چهره‌اش در اثر آفتاب شدید سیاه‌رنگ شده بود. از وی سراغ اویس را گرفت. پیرمرد که همان اویس بود، پرسید با اویس چه کار دارید؟ گفتند پیامبر اسلام ﷺ در زمان حیاتش بسیار از او سخن می‌گفت و ما که از صحابه‌ی اویم، می‌خواهیم ببینیم اویس کیست. اویس گفت: اگر شما از صحابه‌ی نزدیک پیامبرید و سال‌ها در کنار او بوده‌اید، به من بگویید کدام دندان پیامبر ﷺ در جنگ احد شکست؟ عمر و همراهانش هر چه فکر کردند، به یادشان نیامد. آن‌گاه اویس دهانش را گشود و دندان شکسته‌ای را در دهان خود نشان داد و گفت: همین دندان بود و همان ساعت که دندان پیامبر ﷺ در منطقه‌ی احد شکست، همان دندان من هم در یمن شکست و افتاد. محبت و یگانگی حقیقی یعنی این.

❁ مودت میوه‌ی محبت است. مودت همان موادی است که دوستان اهل بیت علیهم‌السلام با آن ساخته شده‌اند.

❁ وُد، میوه‌ی محبت است. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا؛ همانا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، به زودی خداوند محبت آنها را در دل‌ها می‌افکند.

❁ رغبت، میوه‌ی محبت است، محبت میوه‌ی معرفت و معرفت میوه‌ی عبادت.

❁ نور ثمره‌ی محبت است.

❁ وقتی حضرت رضا علیه السلام وارد نیشابور شدند، هر یک از علما و شخصیت‌های سرشناس از حضرت علیه السلام تقاضا کردند مهمان آنها شوند و به خانه‌ی آنها تشریف ببرند. حضرت علیه السلام فرمودند: من افسار شتر را رها می‌کنم، در هر منزلی که شتر زانو زد و نشست، من به آنجا می‌روم. یک پیرزن فقیر وقتی این را شنید، به خود گفت شاید شتر حضرت جلوی خانه‌ی من زانو بزند و حضرت علیه السلام به خانه‌ی من تشریف بیاورند، لذا خانه‌اش را آب و جارو کرد و سماورش را آتش کرد و به انتظار نشست. شتر حضرت علیه السلام جلوی خانه‌ی همین پیرزن زانو زد و حضرت علیه السلام مهمان او شدند. قربان این «شاید» که از هزارها یقین بهتر است. این «شاید» مال محبت است. محبت چیست که شایدش از یقین بهتر است؟

❁ تدین و تقدس اولیه که توأم با تدبیر و تکلف و تصنع است، پس از پدیدآمدن محبت، در شخص از بین می‌رود.
عقل حرف از کفر و ایمان می‌زند عشق بیخ کفر و ایمان می‌کند
ولایت که وارد شود، دین از بین می‌رود.

❁ هر چه محبت زیاده‌تر می‌شود، عمل کمتر می‌شود. **ثَبَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ** از عملش بهتر است. مؤمن با نیت، شریک همه‌ی کارهای خیر است. **الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالِدَاخِلِ فِيهِ مَعَهُمْ** کسی که به کار قومی راضی باشد همچون کسی است که با آنها در انجام آن کار همراه باشد.

❁ هر قدر محبت بیشتر شود، چون کیفیت و مغز و اخلاص عمل بیشتر و مقدار آن کمتر می‌شود، عمل و عبادت انسان کمتر می‌شود. اگر محبت کامل شود، فعل و فاعل، که هستی محب است، فانی شده و محبوب جای آن را می‌گیرد و به مقام **بِي يَسْمَعُ وَ بِي يَبْصُرُ** با من می‌شنود و با من می‌بیند، می‌رسد.

✽ هر مؤمنی که محبت و ایمانش بیشتر شد، جرأتش در تقرب به محبوب و مراعات نکردن بعضی از آداب ظاهری بیشتر می‌شود، چون نزدیک‌تر شده است و وحشت و اضطراب کمتری دارد: *بَيْنَ الْأَحْبَابِ تَسْقُطُ الْأَدَابُ* بین دوستان آداب ساقط می‌شود.

✽ ولایت چهارچوب‌ها را می‌شکند و انسان را بزرگ و سینه‌دار می‌کند.

✽ دل مثل غنچه‌ی گل است. خداوند غنچه‌ی ولایت و محبت اهل بیت علیهم‌السلام را در سرّ مؤمنین قرار داده است. این غنچه در آغاز سفت است، آفتاب دنیا نمی‌تواند این غنچه را باز و شکوفا کند. باران رحمت الهی که ببارد و خورشید محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که بتابد، این غنچه می‌خندد و باز می‌شود. این غنچه جز با بوی عطر محمد و آل محمد علیهم‌السلام نمی‌خندد. وقتی غنچه‌ی دل انسان با خدا خندید و از خدا و حقیقت نفس خودش راضی شد، دیگر غم او را نمی‌گیرد. موت غنچه‌ی دل مؤمن را باز می‌کند. با موت، این گل می‌شکفت و زیباییش را آشکار و عطرش را پراکنده می‌کند. هر دلی که خندید، دیگر نه مخلوق او را می‌شناسد و نه او مخلوق را می‌شناسد؛ تنها خدا او را می‌شناسد و او نیز تنها خدا را می‌شناسد.

✽ محبت اهل بیت علیهم‌السلام آتشی است که همه‌ی آتش‌ها را می‌سوزاند. محبت آتش سرد است.

✽ آتش محبت سرد است و آتش جهنم را خاموش می‌کند.

✽ در حدیث *حُبُّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَسَنَةٌ لَا تُضَرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ* محبت علی بن ابی طالب علیه‌السلام حسنه‌ای است که با وجود آن هیچ سیئه‌ای زیان نمی‌رساند. مقصود حبّ

حقیقی است که خیلی چیز بزرگی است. حبّ مجازی مقصود نیست که چند تا علی علی بگوید و گرم شود.

✽ اهل محبت با دل کار می کنند. دل را در اختیار خوبان بگذاری، خلاص می شوی. کار محبت، سوز و ساز است؛ می سوزاند و می سازد. راه محبت، فقر و مرض و تهمت و... دارد. علی علیه السلام فرمود: مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْسَ عَدُوًّا لِلْفَقْرِ حَلِيبًا؛ هر کس ما اهل بیت را دوست بدارد، باید پوستینی برای فقر آماده سازد.

✽ وقتی محبت دنیا، اهل دنیا را از غیر دنیا کور و کر ساخته است، آیا این ادّعای بزرگی است که بگوییم اهل الله و مؤمنین از غیر خدا کور و کردند؟ مؤمنین چشمشان از دیدن غیر خدا، کور است و گوششان از شنیدن حرف های غیر خدایی - همچون تهمت و غیبت - کر؛ و زبانشان از غیر سخنان خدایی و غیر ذکر خوبان خدا، لال؛ و دستشان از انجام کارهای غیر خدایی - مثل زدن بر سر ضعفا - شکسته؛ و پایشان از رفتن به راه های غیر خدایی، لنگ و شکسته است.

✽ مؤمن با محبت جان می دهد و با عشق زنده می شود.

✽ عشق و محبت فرد را شهید می کند. شهید دوست شدن بهتر از کشته شدن به دست دشمن است.

✽ تمام شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام سرانجام با محبت شهید می شوند.

✽ بعضی را ملائک قبض روح می کنند. (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ كَسَانِي) که ملائکه جانشان را می گیرند. بعضی را خود عزرائیل قبض روح می کند. (يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ) ملک

موت جان شما را می‌گیرد.) و بعضی را خود خدا قبض روح می‌کند. (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْإِنْسَانَ حِينَ مَوْتِهِ: خدا هنگام مرگ جان‌ها را می‌گیرد.) عاشق و محب را خود خدا می‌میراند.

❁ در حدیث قدسی است که خدا می‌فرماید: مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَمَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي وَمَنْ عَرَفَنِي أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي عَشَقَنِي وَمَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ وَمَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَمَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَيْ دِمَّتِهِ وَمَنْ عَلَيَّ دِمَّتُهُ فَأَنَا دِمَّتُهُ: آن کس که مرا طلب کند، مرا می‌یابد و آن کس که مرا یافت، من را می‌شناسد و آن کس که مرا شناخت، من را دوست می‌دارد و آن کس که مرا دوست داشت، به من عشق می‌ورزد و آن کس که به من عشق ورزید، من نیز به او عشق می‌ورزم و آن کس که من به او عشق ورزیدم، او را می‌کشم و آن کس را که من بکشم، خون بهای او بر من واجب است و آن کس که خون بهایش بر من واجب شد، پس خود من خون بهای او هستم.

❁ شهید محبت، به غسل و کفن نیاز ندارد؛ خداوند او را در حوض کوثر غسل می‌دهد و با هفتاد جامه‌ی حریر او را دفن می‌کند. هفتاد جامه هفتاد صفت خوب است که اول آنها محبت امیرالمؤمنین علیه السلام است، دیگری صدق است.

❁ الْحُبُّ إِذَا وَصَلَ الشَّعْفُ إِذَا الْوَصْلُ وَإِنَّمَا الْمَوْتُ: محبت وقتی به شغف برسد، یا وصال حاصل می‌شود و یا محب جان می‌دهد و می‌میرد. شغف پرده‌ی سوم دل است. در وادی حقیقت، وصل و موت هم‌زمان واقع می‌شود. به همین خاطر حضرت امیر علیه السلام فرمود: فَمَنْ يَمُتْ يَرْتَبِي: هر کس به موت نائل شود، مرا می‌بیند.

❁ یک اعرابی از پیامبر اکرم ﷺ پرسید قیامت کی فرا می‌رسد؟ حضرت ﷺ فرمودند: برای قیامت چه چیزی آماده ساخته‌ای؟ عرض کرد: نه نمازی، نه روزه‌ای، نه عبادتی و نه عمل صالحی، هیچ چیز دست‌پرکن و قابل عرضه‌ای ندارم؛ تنها چیزی که دارم این است که شما را دوست دارم. حضرت ﷺ فرمودند: الْمَرْءُ يَحْشُرُ مَعَ مَنْ أَحَبَّهُ؛ انسان با کسی که دوست دارد، محشور می‌گردد.

❁ سلطان محمود غلام سیاهی به نام ایاز داشت که خیلی شیفته و علاقمند به او بود. سلطان سالی یک‌بار مهمانی خاصی برگزار می‌کرد که فقط مقامات عالی کشوری و لشگری حضور داشتند و در پایان مهمانی هم به هر یک اجازه می‌داد چیزی از سلطان بخواهند و همانجا دستور می‌داد خواسته‌اش را به او بدهند. یک سال که این مهمانی را برگزار کرد و در پایان، هر یک از مقامات چیزی از قبیل پول و طلا و جواهر و باغ و زمین مزروعی و گله‌ی اسب و گاو و گوسفند از سلطان خواستند؛ در آخر نوبت به ایاز رسید که کنار دست سلطان نشسته بود. همه چشم دوخته بودند که ایاز با توجه به اینکه می‌داند سلطان تا چه حد به او علاقمند است، چه چیزی از او خواهد خواست. سلطان رو به ایاز کرد و گفت: خوب، تو بگو چه می‌خواهی؟ ایاز سرش را پایین انداخت و بعد از لحظه‌ای دستش را روی شانه‌ی سلطان گذاشت، یعنی من خودت را می‌خواهم. همه تو را برای نعمت‌ها و هدایایت می‌خواستند، ولی من خودِ تو را می‌خواهم. دوست اهل بیت ﷺ، خدا و اولیائش را برای خودشان می‌خواهد، نه برای نعمت‌ها و عطاایشان.

❁ خدایا خودت را به ما نشان بده، بگذار قلب ما دچار شما شود و غیر شما از دل ما برود.

✽ خداوند غیور است؛ اگر دل کسی در دام محبت جز او گرفتار شود، خدا یا عیوب آن را آشکار می‌کند تا دل از آن برگیرد یا حادثه‌ای می‌فرستد تا آن را از سر راهش بردارد.

✽ هر وقت در بند محبت چیزی گرفتار شدیم، با خود بگوییم بهتر از این هم هست. این کار را ادامه دهیم تا از خدا سر در بیاوریم.

✽ در آنچه از احسان و لطف و ستر و مدارا که خداوند با شما کرده، تفکر کنید تا به محبت الهی دست بیابید. در حدیث اولی‌الالباب فرمود: **إِنَّ أَوْلَى الْأَبَابِ الَّذِينَ عَمِلُوا بِالْفِكْرِ حَتَّى وَرَوْثُوا مِنْهُ حُبَّ اللَّهِ** هرآینه صاحبان خردهای ناب، فکر خود را به کار انداختند تا اینکه محبت به خدا را از آن ارث بردند.

✽ تحیر بالاتر از شوق و انس است. محبت که خیلی زیاد شد، تحیر می‌آید. پیامبر اکرم ﷺ به خداوند عرضه داشت: **رَبِّ زِدْنِي كُحَيْرًا**؛ خدایا بر تحیرم بیفز.

✽ محبت کن، تا محبوب آسمان و زمین شوی.

✽ همه‌ی انبیا و اولیا تقلاً کردند که خدا را دوست بدارند. اما پیامبر ما ﷺ از همان اوّل لُنگ انداخت و گفت: کوچک که نمی‌تواند بزرگ را دوست بدارد؛ لذا من نمی‌توانم خدا را دوست بدارم. خداوند فرمود: حالا که این را درک کردی و اقرار نمودی، من تو را دوست می‌دارم و تو حبیب منی. پیامبر اکرم ﷺ هم به ما فرمود: «شما هم از من تبعیت کنید تا خدا شما را هم دوست بدارد».

✽ تحبب یعنی من اهل محبت نیستم، ولی تقلاً می‌کنم که خودم را غالب کنم و از شما حُب بگیرم.

✽ حبّ حقیقی از جانب خداست. از بنده بیشتر از تحبّب، یعنی اظهار محبت، بر نمی‌آید و این هم بازتاب حبّ خدا به بنده است.

✽ اصل دین علوی محبت به اهل بیت علیهم‌السلام و دوستان آنها است. آن قدر که موالیان ما، ما را دوست دارند، یک هزارمش ما آنها را دوست نداریم. حبّ و محبت حقیقی از جانب آنهاست و از جانب ما تحبّب و اظهار محبت است؛ مثل تشکر. این حبّ آنها به ماست که به صورت تحبّب به خودشان برمی‌گردد.

✽ درخت طوبی در بهشت در خانه‌ی حضرت زهرا علیها‌السلام است و در خانه‌ی هر مؤمنی یک شاخه‌ی آن سر کشیده است و آن مؤمن هر چه میل کند، از همان شاخه بهره می‌برد. این شاخه همان محبت اهل بیت علیهم‌السلام است که در دل هر مؤمنی قرار دارد.

✽ الله و اله و وکله همه محبت است، محبت امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیها‌السلام ... است. آن کس که واله می‌کند، حضرت زهرا علیها‌السلام است. دیدید با همسر و فرزندان و با خودش چه کردند و او با وجود همه‌ی مصائب، یک بار از خدا گله نکرد.

✽ چگونه می‌شود محبت خدا را بدون حبّ بندگان او در دل داشت؟ در حالی که بندگان خدا از او جدا نیستند، بلکه محبّ خدا به همه‌ی ذرات هستی عشق می‌ورزد.
به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

✽ تعلیم و تعلّم در راه خدا عبادت است و عبادت مقدّمه‌ی معرفت و معرفت مقدّمه‌ی محبت است.

✽ عبادت و اطاعت محبت را زیاد می‌کند. اصل و سرمایه‌ی کل، محبت است.

✽ خود آدم عشق است. عقل نورالله است و عشق را حفظ می‌کند.

✽ عقل را داد تا به هدایت آن به آستانه‌ی عشق و به آستانه‌ی ولایت برسی. به آنجا که رسیدی، قطره‌ی عقل در دریای عشق و ولایت گم می‌شود. بر در آن آستان نوشته شده است: ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ؛ با سلامت و در امنیّت به آن وارد شوید. بر در قبله‌ی صحن امام حسین (علیه السلام) هم این آیه را روی بیرقی نوشته‌اند، بر در بهشت هم این آیه نوشته شده است.

✽ عقل ذره‌ای از محبت است که بیرون زده و نمودار شده است. عقل اندازه می‌دهد و محبت بی‌اندازه راه می‌رود. جنگ محبت و عقل، جنگ زرگری است؛ مثل جنگ‌هایی که بازیگران تعزیه با هم می‌کنند و وقتی که تعزیه تمام شد، با رفاقت و یگانگی با هم بر سر یک سفره می‌نشینند و غذا می‌خورند.

✽ محبت و ولایت، دریاست و عقل قطره‌ای از آن است. اول، این دو برای رشد بشر با هم جنگ زرگری دارند، ولی بالأخره یک روز با هم رفیق می‌شوند و قطره‌ی عقل می‌زند به دریای ولایت و محبت.

✽ فیض کاشانی می‌گوید:

عشق آمد و عقل را به در کرد فرزند نگر چه با پدر کرد
بس عیب نهفته بود در عقل عشق آمد و جمله را هنر کرد

عشق که آمد، خوب و بد کردن‌های عقل به کنار می‌رود.

در طبیعت، عقل، پدر است و عشق، بچه، ولی در حقیقت عشق، پدر و عقل بچه است. همه‌ی آفرینش میوه‌ی محبت است. خداوند در بیان علت ایجاد خلقت فرمود: أَحَبُّتُ أَنْ أَعْرِفَ دَوْسْتِ دَاشْتَمْ که شناخته شوم. پس حبّ پدر است. گرچه در ظاهر حبیب خدا فرزند سایر انبیاست، ولی در حقیقت همه‌ی انبیا فرزند او هستند. لذا فرمود: کُتُبُ نَبِیِّا وَآدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَالطِّینِ من پیامبر بودم در حالی که هنوز حضرت آدم علیه السلام بین آب و گل بود. و فرمود: آدَمُ وَ مَنْ دُونَهُ تَحْتَ لَوَائِیْ: آدم و دیگر پیامبران علیهم السلام در روز قیامت زیر بیرق من خواهند بود.

✽ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ابوالخیر است؛ پدری است که از پسر به وجود آمده است. همه‌ی پیامبران دیگر عقل بودند، پیامبر ما عشق بود. عقل قطره‌ای از دریای عشق است. پیامبر ما رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِینَ است و همه‌ی عالمیان هر چه دارند، از او به آنها رسیده است.

✽ همه‌ی عقل‌های اولین و آخرین را که با هم جمع کنی، می‌شود عشق، می‌شود محبت امیرالمؤمنین علیه السلام و خوبان خدا.

✽ عقل مقدمه‌ی عشق است. سعدی عقلایی سخن می‌گوید و حافظ عاشقانه حرف می‌زند. سعدی مقدمه‌ی حافظ است و شخص را برای بهره بردن از حافظ آماده می‌کند.

✽ عقل تنزیل یافته‌ی عشق است. خود عشق قابل تعریف نیست.

✽ عقل درست می‌کند و عشق خراب می‌کند. انبیا درست می‌کنند و ولایت خراب می‌کند. انبیا احکام آوردند، حدود را مشخص کردند؛ ولایت همه را بر هم زد. پیغمبر اسلام نماز و روزه و زکات و حج و جهاد را آورد و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: منم نماز، منم روزه، منم زکات، منم حج، منم جهاد و هرکس محبت مرا نداشته باشد، اعمالش به

درد نمی‌خورد؛ در نتیجه همه را خراب کرد و خرابات برپا کرد. حضرت امیر علیه السلام فرمود: پیغمبر اکرم آمد و عقل را حاکم کرد و هر چیز را در جای خودش گذاشت وَ اَنَا اُخْرِیْتُ و من همه را خراب می‌کنم. من پیامبر را در درست کردن یاری دادم؛ اما پیامبر، به صورت ظاهر، نبود که در خراب کردن مرا کمک بدهد. در رجعت، پیامبر مرا یاری خواهد کرد.

✽ محبوب خدا شدن بالاتر از محبّ خدا بودن است. کسی که محبوب خدا شود، دیگر کاری از دستش نسبت به خدا بر نمی‌آید، مغلوب و مضطر می‌شود و دست روی دست می‌گذارد و یکسره خدا به او خدمت می‌کند و او غرق در شرم و حیا می‌شود. خداوند وقتی حبیب و محبوب خود یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را آفرید، به او نظر محبت افکند و او غرق در حیا شد و عرق شرم بر جبینش نشست. از هر یک از آن دانه‌های عرق، یک پیامبر خلق شد. وقتی پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم محبوب خدا شد و دید هیچ کاری برای خدا از دستش ساخته نیست، محبتش را متوجّه خلق کرد و همه‌ی آنها را در آغوش محبت خویش گرفت. خدا هم به او فرمود: قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ؛ به مردم بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا محبوب خدا شوید. از این راه انسان محبوب خدا می‌شود. محبوب هر کاری بکند، مجاز است. محب دلش می‌خواهد محبوبش از جای خود تکان نخورد و خودش دائماً به او خدمت کند.

✽ عشق مجاز، پل و قنطره‌ی عشق آخرت است.

✽ عشق مجازی مؤمن را در دنیا شراب می‌کند، ولی مدّتی که گذشت، از عشق حقیقی سر در می‌آورد و سرکه می‌شود. سرکه خوراک علی علیه السلام است. سرکه برخلاف شراب، مزاج را خنک می‌کند.

✽ مادرها که از دست بچه‌هایشان عصبانی می‌شدند، آنها را نفرین می‌کردند و می‌گفتند: خدا به زمین گرم‌تر بزند. چه زمینی از زمین محبت گرم‌تر و چه دعایی از این نفرین بهتر؟

✽ غیر از اشخاص دیوانه، همه عاشقند، منتها عشقشان کم و زیاد دارد. اینکه در هنگام نگاه به چیزها مژه می‌زنند، یعنی محبوب من این نیست.

✽ در دنیا غیر از دیوانه‌ها، همه عاشقند و چون عاشق معتدلند، ولو اغلب عاشق مجازند؛ اما همان عشق هم پیش خدا شریف است. الْمَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ مجاز پلی به سوی حقیقت است. نماز هم که می‌خوانیم، ظاهرش مجاز است. علم و معرفت، هم جنبه‌ی مجازی دارد و هم جنبه‌ی حقیقی. غیر از دیوانه کیست که بدون حب راه برود؟ جز دیوانه بقیه‌ی مردم با مجازشان زندگی می‌کنند و همان مجاز را نباید رها کنند. ائمه علیهم‌السلام فرمودند: «از ما نیست کسی که دنیا را برای آخرت یا آخرت را برای دنیا رها کند». یعنی طبیعتت را تعطیل نکن و راهت را برو، منتها ملایم راه برو. مجاز هم از حقیقت سر در می‌آورد. وقتی هم که شخص برای تأمین مایحتاج زن و بچه‌اش کار می‌کند، برای خداست و خدا او را به راه انداخته است که به زن و بچه‌اش رزق بدهد. منتها ای کاش این حقیقت را می‌دانست و به آن توجه داشت و در نتیجه شنگول و خوش به دنبال کار می‌رفت و نمی‌گفت گرفتار زن و بچه شده‌ام.

✽ در فصل بهار، خصوصاً در مناطق گل‌خیزی مثل اصطهبانات فارس که باغ‌های گل محمدی زیادی برای گلابگیری وجود دارد، بلبل‌ها روی شاخه‌های گل می‌نشینند و آواز می‌خوانند. صبح‌های زود در کوچه‌باغ‌ها، زیر درختان گل، جنازه‌های بلبل‌هایی را می‌توان دید که از سر شب تا صبح آن قدر آواز خوانده‌اند که جان داده‌اند. محبتین در آغاز راهشان، مثل بلبل‌ها محبتشان توأم با شور و غوغاست.

پروانه‌ها در تاریکی شب به گرد شعله‌ی شمع می‌گردند. ابتدا که هنوز چشم پروانه به نور شمع عادت نکرده است، نور شمع چشمش را می‌زند و لذا بعد از مقداری گشتن به گرد شمع، به محل تاریکی پناه می‌برد و چشمش را باز و بسته می‌کند تا دوباره قوت بگیرد و نزد شمع بیاید و گرد شعله‌ی آن طواف کند. سرانجام پروانه خود را به شعله می‌زند و می‌سوزد و جانش را تقدیم شمع می‌کند و جنازه‌ی سوخته‌اش به پای شمع می‌افتد. دوستان اهل بیت علیهم‌السلام در ادامه‌ی راهشان مثل پروانه، بدون سر و صدا گرد شمع وجود اهل بیت علیهم‌السلام می‌چرخند و خود را به شعله می‌زنند و جانشان را تقدیم محبوبشان می‌کنند و جسد سوخته‌ای از آنان بر جا می‌ماند.

شمع در تاریکی شب بدون سر و صدا و در سکوت می‌سوزد و روشنایی می‌دهد و آب می‌شود و جنازه‌ای هم از آن بر جا نمی‌ماند. اهل بیت علیهم‌السلام در طریق محبت خدا مثل شمع می‌سوزند و آب می‌شوند و روشنایی می‌دهند و جنازه‌ای هم از آنها باقی نمی‌ماند. لذا در روایات داریم جسد آنان بیش از سه روز در قبر نمی‌ماند و پس از آن به روحشان ملحق می‌شود و اگر بعد از سه روز قبرهایشان را بشکافند، چیزی در آن یافت نمی‌شود؛ قبر آنان در دل‌های محبان و شیعیان ایشان است.

❁ در طریق عشق و محبت به محبوب، بلبل سر و صدا دارد و در کنار گل آن قدر چه‌چه می‌زند تا جان می‌دهد و می‌افتد. پروانه بی سر و صدا گرد شعله‌ی شمع می‌چرخد و خود را به آتش می‌زند و جانش را تحویل شمع می‌دهد و می‌افتد، ولی جسدی از او باقی می‌ماند. اما شمع بی‌صدا می‌سوزد و آب می‌شود و جسدی هم از آن باقی نمی‌ماند.

❁ هر جا تشییع جنازه‌ای از دوستان اهل بیت علیهم‌السلام دیدی، همراه جنازه برو تا تو هم از آن پروانه جان دادن به محبوب را یاد بگیری. دوستان برجسته و شیعیان کامل که رنگ اهل بیت علیهم‌السلام را گرفته‌اند، شمعند. شمع بی‌صدا و با تکان‌های سر شعله‌اش با

پروانه‌ها حرف می‌زند و به آنها می‌گوید هر گناهی داری، مأیوس نشو و بیا که تو را می‌پذیرم. اگر باد غرور و طغیان بوزد، شمع را خاموش می‌کند. اهل بیت علیهم‌السلام که صاحب شمع‌ها هستند، مراقبند شمع‌ها در اثر باد خاموش نشوند و اگر حیثاً بادی برخاست و شمعی خاموش شد، دوباره آن را روشن می‌کنند. شمع‌ها جسدشان تربت است و در قبر هم زنده و سالم می‌ماند.

✿ در مورد بزرگان که هر چه به مقصد محبت داشته باشند، اظهار و ابراز نمی‌کنند، تعبیر حب به کار می‌رود. در مورد کسانی که کوچک‌ترند و محبتشان را اظهار می‌کنند و از خود بی‌خود می‌شوند، تعبیر عشق به کار می‌رود. بزرگان هر چه از معرفت و محبت که می‌خورند، دستی به سبیلشان می‌کشند و می‌گویند ما که چیزی نفهمیدیم.

✿ گاهی به جلسه که می‌آییم، خودمان را در منزل یا مسجد یا بازار جا می‌گذاریم و می‌آییم. ائمه علیهم‌السلام خود شیعیان و دوستانشان را می‌خواهند، عملشان و پولشان را نمی‌خواهند. ان شاء الله ما هم خود ائمه علیهم‌السلام را بخواهیم، نه اینکه آنها را به خاطر نعمت‌های دنیوی و حتی اخروی که به ما می‌دهند بخواهیم. سعی کن هر جا می‌روی، خودت همراه خودت باشی و آن را جا نگذاری. اگر این‌گونه باشی، جان دادن هم راحت می‌شود؛ یعنی محبت را مواظب باش. هر جا می‌خواهی برو و حقش را ادا کن و بیا بیرون، ولی خودت را جا نگذار.

✿ بچه‌های کوچک با دست و پایشان بازی می‌کنند، ولی دلشان مرتب است و همراهشان است. اما بزرگ‌ها دست و پایشان خیلی منظم است، ولی دلشان بازی می‌کند و همراهشان نیست. البته دوستان امیرالمؤمنین علیه‌السلام دل‌هایشان خیلی گرفتار نیست، اگر کمی مواظبت کنند، راحت می‌شوند.

✽ صلوات همان محبت و دوستی است و همه‌ی اولین و آخرین در صلوات غرقند. هر عبادتی که هر کس می‌کند، همان صلوات است. شنیده بودم در آخرالزمان مردم با صلوات چیز می‌خرند. هر چه انتظار کشیدم، دیدم این‌طور نشد. اما این اواخر متوجه شدم از بچگی با صلوات خریدیم و خوردیم. دو کاسب در محله‌ی ما بود، من از کاسبی خرید می‌کردم که دوستش داشتم و او هم مرا دوست داشت. پس با صلوات می‌خریدم. از نانوايي نان می‌خریدم که خوش‌اخلاق بود و دوستش داشتم. دو نفر آمدند چیزی از من بخرند، به آن یک فروختم که دوستش داشتم. در مجلس روضه پای وعظ کسی می‌نشستم که دوستش داشتم. در شیرخوارگی از سینه‌ی کسی شیر می‌خوردم که دوستش داشتم. پس همه‌ی عمر با صلوات خریدیم و فروختیم. همه‌ی دوستان و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام از بچگی با صلوات راه می‌روند.

✽ دست بر سر یتیمی بکشی، خدا دوستت می‌دارد. مظلومی را یاری کنی، خدا دوستت می‌دارد و... این قبیل کارها را آن‌قدر انجام بده تا یقین کنی که خدا و خوبان دوست دارند. وقتی یقین کردی که خدا دوستت دارد، مثل پرنده‌ای می‌شوی که ابتدا از دست آدمیان فرار می‌کرد؛ اما چند وقت که صاحبخانه به او آب و دانه داد، به او محبت پیدا کرد و دیگر از اطاق او بیرون نرفت و هر کاری که صاحبخانه با او کرد، باز هم از او جدا نشد و فرار نکرد. علتش این بود که فهمیده بود صاحبخانه دوستش دارد.

✽ دستگاه خدا که از دستگاه حضرت یوسف کمتر نیست. یکی از هم‌زندان‌های یوسف خوابی جعل کرد و تعبیرش را از یوسف پرسید. وقتی یوسف تعبیر کرد، آن زندانی گفت دروغ گفتم و خواب را از خودم ساخته بودم. یوسف گفت: قُضِيَ الْأَمْرُ، یعنی کار از کار گذشت و آنچه گفتم، واقع خواهد شد. ما هم چند بار دروغی به خدا

گفتیم دوستت داریم. بعد که ابتلائات و تبعات این دوستی ظاهر شد، گفتیم خدایا دروغ گفتیم. خداوند فرمود: قُضِيَ الْأَمْرُ؛ یعنی کار از کار گذشت و به جمع دوستان ما ملحق شدی.

❁ تا دل داریم، عین‌الیقین است. همین که دلبر آمد و دل را گرفت و خود به جای آن نشست، حق‌الیقین است.

❁ محبت اصل دین است. امر و نهی به فروع دین تعلّق می‌گیرد؛ اما اصول دین امر و نهی بردار نیست. اگر کسی بر اساس محبت به خدا و اهل بیت علیهم‌السلام کاری می‌کند، ولو یک جُل کهنه به ضریح یک امامزاده گره می‌زند، نکند به او امر و نهی کنی.

❁ دو نفر مؤمن که یکدیگر را دوست دارند، آن یک ایمانش افضل از دیگری است که محبتش به دیگری بیشتر است.

ذکر

✽ خداوند فرمود: اذْكُرُونِي اذْكُرْكُمْ. اوّل تصوّر می‌شد که معنی آیه این است که «شما مرا یاد کنید تا من شما را یاد کنم»، ولی حقیقت آیه این است که: من به یاد شما هستم، شما هم مرا یاد کنید. اَنْتَ الذَّاكِرُ قَبْلَ الذَّاكِرِينَ؛ خدایا پیش از ذاکران، تو ذاکر بودی.

✽ ابتدا بشر از خدا غافل بود، بعد در صدد برآمد خدا را یاد کند. هر چه تقلّا کرد، دید نمی‌تواند ذاکر خدا باشد و خدا ذاکر اوست. اَنْتَ الذَّاكِرُ قَبْلَ الذَّاكِرِينَ؛ خدایا تو پیش از همه‌ی ذاکران، ذاکر هستی. به این خاطر بود که دوباره غفلت را اختیار کرد.

✽ در ظهر قیامت آفتاب توحید چنان می‌تابد که چشم‌ها بالای کاسه‌ی سرها می‌افتند. مؤمنان چشمشان در قیامت بالای کاسه‌ی سرشان است و زیبایی خدا را تماشا می‌کنند. در دنیا هم ان شاءالله حواستان به بالا باشد، چشم دلتان به خدا و خوبان خدا باشد.

✽ خداوند می‌فرماید: وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ و خداوند از آنچه انجام می‌دهید، غافل نیست. یعنی تو هم از خدا غافل مباش. خدا را بسیار یاد کن و ذاکر باش.

✽ خدا همه وقت خداست و ما هم به یاد او هستیم. هر اندازه با خدا هستی، هستی؛ والاّ نیستی.

✽ منعم بهتر از نعمت است. مبدا نعمت شما را از منعم غافل کند.

❁ دل باید مشغول یاد خدا باشد و دست مشغول کار دنیا. بر خلاف کسانی که ظاهرشان مشغول نماز و عبادت است و فکر و دلشان مشغول یاد دنیا.

❁ توجّهت به هر چه باشد، قیمت تو همان است. اگر توجّهت به خدا و خوبان خدا باشد، قیمتی می‌شوی. حواس تو به هر که رفت، تو همانی.

❁ اگر خدا را زیاد یاد کنی، به جایی می‌رسی که به هر طرف رو کنی، قبله است. همان طور که خداوند فرمود: **إِنَّمَا تُؤَلُّوْا فَمَنْ وَجَّهَ اللَّهُ بِهِ هَرِطَفٍ كَرِهَ رُؤْيَ بَرِغْرَدَانِي، هَمَانِجَا وَجِهَ خَدَاسْت.**

❁ هیچ چیز مثل یاد خدا و خوبان خدا، دل را آرام نمی‌کند. ذکر خدا و خوبان خدا، وادی امن و دار قرار است. همین که توجّه داشته باشی که خدا با تو است، کافی است. لازم نیست خیلی هم به زبان ذکر بکنی، اصل این است که به یاد خدا باشی.

❁ یاد باطنی هر چه بیشتر شود، یاد ظاهری کمتر می‌شود.

❁ یاد کردن حاکی از جدائی و دوگانگی ذاکر و مذکور است. وقتی یگانگی آمد، ذکر جا ندارد.

❁ مؤمن یک **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که می‌گوید، همه‌ی ملائکه و اهل آسمان‌ها و همه‌ی اهل زمین می‌فهمند.

❁ دل مؤمن یک «یا علی» بگوید، در ملکوت میلیاردها «یا علی» صدا می‌کند.

❁ **يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ** ای کسی که نامش دوا و یادش شفاست. ذکر و یاد، میوه‌ی بردن اسم است. شفا خوب است. اگر دوا شفا نبخشد، چه فایده؟ گاهی اوقات خود اسم حجاب می‌شود برای ذکر.

✽ مذکور از ذکر بهتر است. گاهی اوقات شخص چنان مشغول اذکار می‌شود که از مذکور غافل می‌ماند.

✽ غرض از خلقت انسان معرفت الهی است و بعد از عرفان، رسیدن به درجه‌ی محبت الهی. این دو حاصل نمی‌شود مگر با تصفیه و جلای دل و این حاصل نمی‌شود مگر با یاد و ذکر خدا.

✽ خدا فوق علم و ذکر ذاکر است؛ پس هر چه معرفت بیشتر شود، فرد کمتر ذکر می‌کند.

✽ صفات و اخلاق خدا سیرکننده‌ی انسان است. تا می‌توانی یاد خدا کن. هر جا دیدی ذکر خداست، چه با زبان و چه با عمل، تو هم با آنها همراهی کن.

✽ ذکر خدا باعث کم‌حرفی و کم‌خوراکی و کم‌خوابی می‌شود. آخرت آدم را سیر می‌کند. حیاتی که ایمان می‌دهد، محتاج غذا نیست.

✽ مؤمن ذاکر است، پیامبر ﷺ و امام ذکر است، خدا مذکور است. بالأخره ذاکر و ذکر در مذکور فانی می‌شوند.

✽ خداوند فراموشی را که بیهوده نیافریده است. فراموشی را آفریده است تا غیر او را فراموش کنیم.

✽ محبت فراموشی می‌آورد. محب فقط محبوبش را می‌شناسد.

✽ یاد خدا موجب فراموشی دنیا می‌شود. ان شاء الله خداوند در امور عالم طبیعت هم طوری با دوستان مدارا کند که فشار سختی‌ها و کاستی‌ها هم موجب یاد دنیا نشود. فراموشی چیز خوبی است، والا خدا آن را ایجاد نمی‌کرد؛ منتها جایی دارد و جای آن دنیا است.

✽ ان شاء الله دلت به یاد خدا باشد و بقیه را فراموش کنی؛ نه بدانی چه می‌خوری، نه بدانی چه می‌پوشی، نه بدانی چه می‌کنی. فراموشی بعد از یاد خدا خوب است.

✽ هیچ عبادتی بالاتر از یاد خدا و هیچ گناهی بالاتر از غفلت نیست. گناه نابخشودنی، غفلت از خداست.

✽ ذکر خدا قیامت است. یاد پیامبر ﷺ نبوت است. یاد علی علیه السلام هم علی است. بهتر از یاد این است که خودت مصداقش باشی. خداوند فرمود: وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى: برای خداوند مثل‌های برتری هست. و فرمود: عَبْدِي أَطْعَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مَثَلِي: بنده‌ی من، مرا اطاعت کن تا تو را مثل خود قرار دهم. یعنی من را مطاع خود ببین. مطیع غیر از عبد است؛ عبد هم مولی را می‌بیند و هم خودش را، ولی مطیع خودش را نمی‌بیند و تنها مطاع را می‌بیند.

✽ در خطبه‌ی ۲۲۲ نهج البلاغه که در مورد ذکر است، تأمل بسیار کنید.

دنیا و آخرت

❁ دنیا مغلوبش که مغلوب است، غالبش هم مغلوب است. آخرت غالبش غالب است، مغلوبش هم غالب است.

❁ اهل دنیا غالبشان مغلوب است، مغلوبشان که جای خود دارد. اهل آخرت مغلوبشان هم غالب است، غالبشان که جای خود دارد.

❁ دنیا شهر باطل است و در آن باطل غالب و حق، به ظاهر مغلوب است. گرچه در واقع حق غالب است، ولی غالب بودنش را ظاهر نمی‌کند و در برابر خطاب جاهل، به او سلام می‌گوید.

❁ دنیا و ظلمت و جهل، همگی «نیست» می‌باشند و «نیست»، اما خدا و آخرت و... همه «هست» می‌باشند و «هست» هست. خلاصه «هست»، هست و «نیست»، نیست که نیست.

❁ دنیا نیستش که نیست، هستش هم نیست. آخرت هستش که هست، نیستش هم هست. در آخرت بیداری هست، حیات هست، عزّت هست، غنا هست، علم هست، قدرت هست و خواب نیست، مرض نیست، مرگ نیست، ذلّت نیست، فقر نیست، جهل نیست، ضعف نیست. می‌بینید که نیستِ آخرت هم هست است.

❁ عزّت دنیا ذلّت است، ذلّتش که جای خود دارد. ذلّت برای خدا عزّت است، عزّتش که جای خود دارد.

❁ دنیا ذلیلش که ذلیل است، عزیزش هم ذلیل‌تر است. آخرت عزیزش که عزیز است، ذلیلش هم عزیزتر است. همین قاعده در مورد فقر و غنا، موت و حیات، فنا و بقا، مرض و صحت، زشتی و زیبایی و... هم ساری است. یک لیست از مشخصات دنیا و آخرت هم به همین ترتیب تهیه کن و آن را بگذار داخل جانمازت و هر وقت نماز خواندی، یک نگاه هم به آن بینداز و آن را مطالعه کن. اگر این کار را بکنی، طبیعتاً به سمت آخرت میل می‌کنی و به عزّتی راه پیدا می‌کنی که ذلّت در مقابلش نیست و به حیاتی می‌رسی که موت در برابرش نیست و به بقایی دست می‌یابی که فنا در مقابلش نیست و... .

اینکه قرآن فرمود: **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ** همه چیز فانی است، این مال دنیا است و اینکه فرمود: **وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ** و وجه صاحب جلال و اکرام پروردگارت باقی است، این مال آخرت است. این لیست را دائماً در نظر داشته باش تا عزّت خود را ببینی، همان‌طور که قرآن فرمود: **وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ** عزّت تنها از آن خدا و رسولش و مؤمنان است. این همان عزّتی است که ذلّت در مقابلش نیست. کسی که به این عزّت دست یافت، در هر حالی باشد، عزیز است.

❁ دنیا نیستِ صِرف است. برزخ نیست و هست است. آخرت هستِ صِرف است. دوستان اهل بیت علیهم‌السلام در همین عالم برزخ را طی می‌کنند. بعضی وقت‌ها که به نیست برمی‌خوری و هر چه هم فکر می‌کنی، علّتی مثل گناه یا خطایی که سبب آن شده باشد، پیدا نمی‌کنی، باید صابر باشی. باید صابر بود تا برزخ طی شود و آخرت برسد. در آخرت هر چه ماندنی است، هست و هر چه رفتنی است هم رفته است و نیست.

❁ یوم آخرت روزی است که شب ندارد، زیبایی است که زشتی ندارد، غنایی است که فقر ندارد، حیاتی است که موت ندارد و بقایی است که فنا ندارد. وقتی چشمت را از دنیا بستی و به درون باز کردی، از این روز سر در می‌آوری. لذا فرمود: وَفِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ: عالمی بزرگ‌تر در درون تو وجود دارد.

❁ این دنیا همه وقت بیابان است؛ فکر نکنید که شهر است و جمعیت است. فقط خدا هست و خوبان خدا هستند، هیچ‌کس دیگری نیست.

❁ دنیا شب و روزش هر دو، شب است. آخرت شب و روزش هر دو، روز است. برای اهل آخرت مصائب هم شیرین و شادی‌آور است. برای اهل دنیا شادی‌های دنیا هم غم‌آور است.

❁ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ وَحَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ: تلخی دنیا شیرینی آخرت و شیرینی دنیا تلخی آخرت است.

❁ خوشی‌های انبیا در شادی‌های ظاهری و دنیوی نیست، در غم‌های ظاهر است. ظاهر که غم آمد، باطن و دل شاد می‌شود.

❁ دنیا در جلو خوشی دارد و در انتها غم. برعکس، آخرت در جلو غم و سختی دارد و در انتها خوشی دائمی. تا بیایی خوشی دنیا را بچشی، بلافاصله باید گریه کنی، چون ناپایدار است. اگر در امر آخرت صبر پیشه کنی و شکوه نکنی و دخالت نکنی، خوشی آن ظاهر می‌شود.

✽ جز معصومین علیهم السلام همه مشغول دنیا شدند، لذا خدا هم در سجن و زندان دنیا حبسشان کرد تا دیگر از این خرابکاری‌ها نکنند. بعد هم پیامبران را فرستاد تا مردم را از سفلی به نزد خدا برگردانند.

✽ دنیا سجن مؤمن است. زندان جای فرد گناهکار است. گناه انسان قبل از آمدن به دنیا گرچه آگاهانه نبود؛ اما مثل هر عمل دیگری اثر وضعی‌اش را داشت. مثل کسی که شرابی را به گمان آب می‌نوشد و در اثر آن مست می‌شود. برای پاک شدن از آثار آن گناه، انسان باید یک دوره در زندان دنیا زندانی بکشد.

✽ در دوران رضاخان به خاطر برگزار کردن مجلس روضه، مرا بازداشت کردند و به زندان بردند. در زندان یکی از اعیان هم بازداشت بود. علت بازداشت او هم این بود که به تذکر سرهنگی که به او و خانمش گفته بود در خیابان قدم زنند و به پیاده‌رو بروند، بی‌اعتنایی کرده بود و او هم دستور داده بود بازداشتش کنند. دیدم خیلی ناراحت است. اصلاً قاطی بقیه‌ی زندانی‌ها نمی‌شد و تمام مدت روی پا ایستاده بود و به خود می‌پیچید و می‌گفت اگر اجازه می‌دادند یک تلفن بزنم، کاری می‌کردم که بلافاصله مرا آزاد کنند و آن سرهنگ را به زندان بیندازند. آن شخص به ناچار شب را در زندان به سر برد، ولی اوّل صبح که توانست به بیرون از زندان خبر برساند، دستور آزادی‌اش صادر شد و آزادش کردند.

دنیا هم زندان است. کسی که اهل دنیا نباشد، خیلی داخل اهل دنیا نمی‌شود. دوست اهل بیت علیهم السلام گرچه در دنیا است، ولی با اهل دنیا خیلی قاطی نمی‌شود و در قیل و قال‌ها و کشمکش‌های آنها وارد نمی‌گردد.

✽ رفیق و انیس خوب از یک سو و از سوی دیگر قانع بودن و تن دادن، سختی زندان را از بین می‌برد و حتی آن را دوست داشتنی و لذت‌بخش می‌کند.

❁ **الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ:** دنیا زندان مؤمن است. طبع زندان غم است. در زندان اگر رفیق داشته باشی، کمتر اذیت می شوی.

❁ دنیا سجن و زندان مؤمن است. خداوند دوسره کسی را عذاب نمی کند. کافر در دنیا آزاد است و بی بند و باری می کند و در دنیا خوش می گذراند؛ لذا بعد از فوت به سجن و زندان می رود. مؤمن در دنیا دستش بسته است و سختی می کشد، لذا بعد از فوت به بهشت می رود. **الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ:** دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است. لذا امام حسن مجتبی علیه السلام که جامه‌ی فاخری بر تن و مرکب زیبایی زیر پا داشتند، در پاسخ فرد کافر فقیری که از راز این سخن سؤال نمود، فرمودند: اگر می دانستی بعد از مرگ چه عزت و راحتی در انتظار من است و چه سختی و عذابی در انتظار تو است، می فهمیدی که من نسبت به وضعیت آخرتم الآن در زندان به سر می برم و تو نسبت به وضعیت آخرت اکنون در بهشت به سر میبری. فرد هر چه ایمان قوی تری داشته باشد، زندان دنیا بیشتر به او سخت می گذرد. در زندان دنیا دو دسته افراد به سراغ مؤمن می آیند، یک دسته که بشارت آزادی می دهند و به مؤمن خدمت و محبت می کنند و یک دسته هم کسانی که به او خبر بد می دهند و او را غصه دار می کنند و اذیت می کنند. هر دو دسته مال عمل مؤمن است؛ اولی مال عمل خویش و دومی مال عمل بدش است. زندان از آثار جلال خداست. زندان دوام ندارد. مؤمنین باید حواسشان جمع باشد که این زندان موقت است و تمام می شود؛ لذا تحمل کنند و به آن تن بدهند و کاری کنند که در زندان کسانی به سراغ آنها بیایند که به آنها محبت کنند و بشارت دهند تا زندان به آنها خوش بگذرد. ان شاء الله خدا به همه‌ی ما، حاکم و محکوم، آمر و مأمور، عالم و جاهل، زندانی و زندانبان و مستنطق که در زندان هستیم، کمک کند. کسانی که این حقایق را به ما یاد دادند، یعنی انبیا و اولیا روزه‌ای به بیرون زندان داشته‌اند.

✽ اگر دنیا برای شما زندان است، بشارت باد بر شما که عزیز مصر وجود که صاحب الامر است، با زندانی می نشیند؛ همان گونه که یوسف که عزیز مصر بود، با برادرش بنیامین که زندانی بود نشست.

✽ کسی که آخرت را داشته باشد، دنیایش هم آخرت می شود.

✽ کسی که آخرت را داشته باشد، دنیا را هم دارد. کسی که هزار تومان داشته باشد یک تومان هم دارد. یک تومان توی هزار تومان است، دنیا هم توی آخرت است.

✽ دنیا، شبِ صرف است و قیامت، روزِ صرف و برزخ، بین الطلوعین است. شیعیان در همین دنیا برزخ را طی می کنند.

✽ لیل دنیا سخت است، در لیل دنیا سجده کن تا سبک شوی، ولی لیل برزخ شیرین و قشنگ است. در لیل برزخ دائم می گویی سُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ لیل برزخ همان لَيْلَةُ الْقَدَر است. در لیلِ برزخ گرچه هنوز روزِ قیامت نشده و شب است، ولی شبِ قشنگی است.

✽ دنیا داغِ صرف است. اهل دنیا اصلاً خنکی را ندیده اند. برزخ گاهی گرم و گاهی خنک است. شیعه در دنیا برزخ را طی می کند. قیامت خنک صرف است.

✽ در هنگام ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) شب از بین می رود. روز و شب هر دو روشن می شوند. الآن در همه ی دنیا شب ها دارد کوتاه و روزها دارد بلند می شود. اگر قلب هایتان تصدیق کند، خدا به شما نشان می دهد. جایی که شب نباشد، غم و غصه و اندوه نیست. روز قیامت دائماً ظهر است. در قیامت فقر و غنا، مرض و صحت، خواب و

بیداری، موت و حیات و... از بین می‌رود؛ غنایی می‌آید که مقابلش فقر ندارد، صحتی می‌آید که مقابلش مرض ندارد، حیاتی می‌آید که مقابلش موت ندارد. ان شاء الله وقتی به قیامت برسیم، جهنم هم خاموش شده و زشتی نمانده است.

❁ هستی به خوبان تایید و سایه‌شان ایجاد شد. از جمالشان آخرت درست شد و از جلال و کمالشان دنیا درست شد. در برابر جلال باید ادب پیشه کرد. احکام شرع همان آدابند. به جمال که رسیدی، فقط نگاه کن. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ هَر كَس مَرَا دِيد، حَقَّ رَا دِيدِه است.

❁ دنیا سایه‌ی آخرت است. وقتی به قیامت برسیم، سایه‌ای نخواهد ماند. پیامبر ما چون قیامتی بودند، سایه نداشتند. در قیامت خورشید بالای سر است و سایه‌ای نخواهد بود.

❁ هر چه در دنیاست، سایه‌ی آخرت است.

❁ دنیا و آخرت دو روی یک کاغذ خیلی نازکند. یک رویت آخرت است و یک رویت دنیاست. دنیا سایه‌ی آخرت است. سایه کمی شبیه صاحب سایه است. اگر آخرت را اختیار کنی، دنیایت هم باارزش می‌شود. اوّل شارع گفت: از سایه دست بردار و به صاحب سایه توجه کن. اگر این کار را بکنی، سایه هم باارزش می‌شود.

❁ عکس انسان با خود انسان چقدر فرق دارد؟ دنیا هم با آخرت همان قدر فرق دارد. ظاهر تو دنیاست و باطنت آخرت است. اعضا و جوارح مال دنیاست و دل مال آخرت است. تشنگی و گرسنگی عکس، چندان مهم نیست، ان شاء الله درونتان تشنه و گرسنه نباشد.

✿ از تنگنای صلب پدر مُردیم و رفتیم به رحم مادر، از آنجا هم مردیم و آمدیم به دنیا. از دنیا که می‌میریم، از کجا سر در می‌آوریم؟ اگر مقایسه کنیم، می‌توانیم پی ببریم که بعد از دنیا چه عظمتی وجود دارد.

✿ حزن و سرور بی‌جهت، ظهور آثار اعمال است و در این حالت در برزخ به سر می‌بریم. اما اگر نه حزن باشد و نه سرور، قیامت است.

✿ دنیا با شهوات و آخرت با مکاره پوشانده شده است. این مال اوّل راه است. بعد که مزاج انسان سالم شد، عکس می‌شود؛ به دنیا گُره دارد و به آخرت اشتیاق.

✿ دنیا اوّلش شادی و آخرش غصّه است. آخرت غمش اوّل و شادی‌اش آخر است. امور اخروی را اوّل با گُره انجام می‌دهیم، بعد شیرینی‌اش معلوم می‌شود.

✿ آخرت مثل گل است؛ تا دست دراز کنی آن را بچینی، اوّل خار آن آزارت می‌دهد، ولی بعد بوی خوش آن تو را شاد می‌کند و غم خار را هم از بین می‌برد.

✿ دنیا و آخرت ضدّ همنند. هر کدام را جدّی بگیریم و اهمیت بدهیم، طرف مقابل از اهمّیت می‌افتد و بازی می‌شود. دنیا لعب و آخرت جد است.

✿ دنیا لهو و لعب و بازی است، آن را بازی بدان و خوب بازی کن و از آن لذّت ببر تا خستگی‌ات در رود و در امر آخرت شاداب و سر حال باشی و بتوانی رشد کنی. دو گروه ضرر کردند؛ یک گروه که دنیا را جدّی گرفتند و دائم حرص و غصّه خوردند و ظلم کردند و جرّ زدند، که در نتیجه هم دنیایشان تلخ و مشقّت‌بار شد و هم آخرتشان را که نقطه‌ی مقابل دنیاست به بازی گرفتند. گروه دوم هم که تارک دنیا شدند و در بازی

شرکت نکردند و چون خستگیشان را در بازی برطرف نکردند، در امر آخرت هم چندان رشدی نکردند و بهره‌ای نبردند. آداب شرع، مقررات بازی دنیاست. وقتی خوب و با شادی بازی کردی، نماز و عبادتت هم قشنگ و زیبا می‌شود.

✽ مرتب به خود بگویند کارهای دنیا درست می‌شود. آن را شوخی و بازی بگیرد؛ اما خوب بازی کنید. *إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَمِزَةٌ* زندگی دنیا منحصرأ بازی است.

✽ دنیا سرازیری قبر است. در سرازیری قبر علی عليه السلام به فریادمان برسد.

✽ عالم خلق، محکوم عالم امر است.

✽ عالم خلق، یعنی دنیا، جهل در جهل است. عالم امر مربوط به خدا و پیامبر و ائمه عليهم السلام است و نور در نور است. عالم امر وادی امن است. هر جا با دل یعنی با محبت و ولایت و ایمان وارد شدیم، وادی امن است. هر که به عالم امر وارد شد، صاحب الامر را ملاقات می‌کند. عالم خلق همه‌اش «نمی‌دانم» است، ولی عالم امر همه‌اش «می‌دانم» و «می‌فهمم» است. شما بین این دو عالم هستید.

✽ کوچه‌های دنیا، همه بن‌بست است و اهل دنیا همه سرشان به دیوار ته کوچه خورده؛ سر و دست شکسته برمی‌گردند و همین برای عبرت ما کافی است.

✽ دنیا کوچه‌ی بن‌بست است، لذا هر که داخل کوچه شود، بالأخره برمی‌گردد. *إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ*.

✽ کوچه‌های دنیا بن‌بست است، ولی کوچه‌های آخرت انتهایش باز است. سخاوت از غنای خدا سر درمی‌آورد، شجاعت به قدرت خدا می‌رسد و

❁ ریاست دنیا، مال دنیا و همه چیز دنیا عکس است. نکند دستت را دراز کنی که مقوایی را که عکس خوراکی‌ها روی آن است، برداری و بخوری.

❁ دنیا سرابی است که تشنه خیال می‌کند آب است و دنبال آن می‌رود. وقتی به آن رسید، می‌بیند آب نیست. تا مکث کند، رحمت خدا به صورت باران به او می‌رسد.

❁ آخرت دار قرار است و دنیا جای بی‌قرار. بعضی وقت‌ها خداوند در همین دنیا به انسان قرار می‌دهد تا بفهمد قرار چقدر شیرین است و قدر آن را بداند.

❁ در دنیا قرار و آرامش نیست. همه‌ی عالم هم که مال تو باشد، همین که یک احتمال خطر بدهی، بی‌قرار می‌شوی. اما وقتی کسی به آخرت راه پیدا کند، دیگر احتمال خلاف آن را نمی‌دهد؛ لذا آخرت دار قرار است. *الْآخِرَةُ دَارُ الْقَرَارِ وَالدُّنْيَا لَيْسَ لَهُ مِنْ قَرَارٍ*: آخرت خانه‌ی قرار است و برای دنیا قرار و آرامشی نیست. توجه به آخرت هم آرامش می‌آورد. *الْأَيُّذِكِرِ اللَّهِ يُطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ*: دل‌ها با یاد خدا آرامش می‌یابند.

❁ دنیا شنیدنش بهتر از دیدنش است؛ اما آخرت دیدنش بهتر از شنیدنش است. شنیدن کی بود مانند دیدن؟ حضرت امیر عليه السلام فرمود: *كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عَيَانِهِ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عَيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ* هر چیزی از دنیا شنیدنش از دیدنش بزرگ‌تر است و هر چیزی از آخرت، دیدنش از شنیدنش بزرگ‌تر است.

❁ دنیا قبر مؤمن است و قبر، یا روضه‌ای از باغ‌های بهشت است و یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ؛ *إِمَّا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَإِمَّا حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النَّارِ* ان شاء الله دائم از نار کم شود و همه را جنان در بر بگیرد.

❁ دنیا قبر مؤمن است. شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام قبرشان همین دنیا است و لذا هر چه را در روایات در مورد عالم قبر گفته شده است می‌توانند در زندگی دنیویشان پیدا کنند. در دنیا دو دسته افراد به سراغ مؤمن می‌آیند و معاشر او هستند؛ یک دسته کسانی که او را اذیت می‌کنند و غصه‌دار و محزون می‌کنند، یک دسته هم کسانی که به او محبت می‌کنند و به او بشارت می‌دهند و او را خوشحال می‌کنند. این دو دسته هم‌نشین و معاشر خوب و بد، مال عمل خود آدم است. این رفیق‌ها با هم مقابله می‌کنند و هر کدام که غالب شد، دسته‌ی مقابل بساطش را جمع می‌کند و می‌رود.

ان شاء الله طوری عمل کنیم که رفقای خوب زیاد شوند. از خدا بخواه که رفقای اهل دنیا را کم کنی و رفقای خوبت را زیاد کنی. کسی که رفقای قشنگش بروند و آشغال‌ها باقی بمانند، خیلی به او سخت می‌گذرد و اگر آشغال‌ها بروند و قشنگ‌ها بمانند، خیلی به او خوش می‌گذرد. خدا دو قبر برای مؤمن قرار نمی‌دهد. اگر مؤمن حواسش جمع باشد و این را پیدا کند که همین دنیا قبر اوست، پس از فوت، دیگر فشار قبر و حساب قیامت نخواهد داشت، ولی اگر این را نفهمد، همه‌ی آنها پس از فوتش برای او وجود خواهد داشت. انبیا علیهم السلام خواسته‌های مردم را برمی‌آورند و فشار قبر را از مردم برمی‌دارند. کسی که حاجات کسی را برآورده کند، فشار قبر را از او برداشته است و خدا هم فشار قبر را از خود او برمی‌دارد.

نان نداشتن، پول نداشتن، قدرت نداشتن بر انجام کاری که فرد می‌خواهد انجام دهد، اینها فشار قبر مؤمن است. کمک کنید فشار قبر را از مردم بردارید، چون خدا فشار قبر را در دنیا و بعد از مرگ، از شما بر می‌دارد. اگر اشخاص بزرگ را شناختی و توانستی فشار قبر یکی از آنها را کم کنی، برای همه فشار برداشته می‌شود. ان شاء الله خدا فشار قبر را در دنیا از همه بردارد.

❁ اهل دنیا گیرنده‌اند. گیرنده وقتی می‌گیرد که می‌گیرد، وقتی هم می‌دهد باز می‌گیرد، حتی عمل خوب هم که انجام می‌دهد، می‌گوید چه اجری و چه پاداشی می‌دهند. دهنده وقتی می‌دهد که می‌دهد، وقتی هم که می‌گیرد، باز می‌دهد. خدا که از بنده‌اش قرض می‌طلبد و می‌فرماید: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا؟ چه کسی است که به خدا قرض الحسنه بدهد؟ هجده برابر پاداش می‌دهد. پس، می‌گیرد که بدهد. مثل پدری که از بچه‌اش پول قرض می‌گیرد و به او ربا هم می‌دهد و شرعاً هم جایز است. امام حسین (علیه السلام) که می‌فرماید: هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟ آیا کسی هست مرا یاری کند؟ در واقع می‌فرماید کسی هست که من یاری‌اش کنم؟

❁ کسی که با خدا معامله می‌کند، تا نیمی از راه، گیرنده و در بقیه‌ی راه، دهنده است.

❁ دنیا محلّ زراعت و تجارت و سیاحت است. شما هم در دنیا با خدای خودتان در تجارت و زراعت و سیاحت باشید.

❁ بهره بردن از لذت‌های خوب دنیا هم مال مؤمن است. غیر مؤمن در دنیا هم لذت واقعی ندارد. بهره‌ی کفّار از لذایذ دنیا خیالی و وهمی است، ولی لذایذ مؤمن واقعی است.

❁ خداوند انسان‌ها را که آفرید، دنیا را هم آفرید. بعد به آنها گفت آیا می‌خواهید بروید آنجا گردش کنید؟ یک عده رفتند به اصلاّب و ارحام و مشغول دنیا شدند و جای اولشان را فراموش کردند. عده‌ی کمی که انبیا و اولیا بودند، یک نگاه به پائین کردند و با خود گفتند: از نزد پروردگارمان به کجا برویم؟ و زود برگشتند. خدا به آنها گفت سایرین کجایند؟ عرض کردند مشغول دنیا شدند. فرمود: این بد رفاقتی نیست که آنها را همانجا رها کنید؟ بروید آنها را هم برگردانید. انبیا (علیهم السلام) به دنیا آمدند، گروهی آنها را

تصدیق کردند و نزد خدا بازگشتند و گروه دیگر نپذیرفتند و مشغول دنیا ماندند. پس سه گروه شدند؛ سابقون، اصحاب یمین و اصحاب شمال.

❁ فردا به امروز خیلی نزدیک است و امروز به فردا خیلی دور.

❁ هر چیز رفتنی دور است؛ اما آمدنی نزدیک است. دنیا را مثل روزی که گذشت، رفته حساب کن و قیامت و آخرت را فردا حساب کن. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: مَا أَقْرَبَ الْقَدُّ مِنْ يَوْمٍ: فردا به امروز چه نزدیک است.

❁ مالک دنیا باشید نه مملوک آن. بعد از موت، خداوند انسان را مالک آسمان و زمین می کند. انسان قبل از موت مملوک است.

❁ مالک صاحب اختیار است و اختیار خودش و ملکش دست خودش است و با ملکش هر کار که بخواهد، می کند. اما مملوک اختیارش دست مالک است. مالک دنیا با مملوک دنیا خیلی فرق دارد.

❁ از دنیا آنچه داری، مالکش باش نه مملوکش. تنها مملوک خدا و اولیائش باش که آنها هم به تو عزت می بخشند. مگذار دنیا به عزت و اختیارت لطمه بزند و تو را در خدمت خود در آورد. (در حدیث قدسی آمده است که خدا می فرماید: خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي: همه ی چیزها را به خاطر تو آفریدم و تو را به خاطر خودم آفریدم.) مملوک دنیا بودن، دین مستقلی است و انسان را از طاعت و عبادت و بندگی خدا باز می دارد.

✿ اگر کسی مالک دارایی‌های خود باشد، در هر راهی که خواست، خرج می‌کند و با از دست دادن آنها غصّه‌دار نمی‌شود و اما اگر کسی مملوک دارایی‌های خود باشد، ذلیلانه برای حفظ آنها تلاش می‌کند و اگر از دست او برود، محزون می‌شود. پس مالک باش نه مملوک! لَيْسَ الزُّهْدُ أَنْ لَا تَمْلِكَ شَيْئاً وَلَكِنَّ الزُّهْدُ أَنْ لَا يَمْلِكُكَ شَيْءٌ: زهد این نیست که مالک چیزی نباشی، بلکه معنای زهد این است که چیزی مالک تو نباشد.

✿ باید در دنیا مواظب بود به جای اینکه آنچه از دنیا داریم، مملوک و در اختیار و در خدمت ما باشد، ما مملوک دنیا نشویم و دنیا اختیارمان را به دست نگیرد و ما را به خدمت خود وا ندارد.

✿ هر کس از دنیا برگردد و به آخرت رو کند، خدا او را مالک دنیا می‌کند.

✿ ملکوت و باطنان را همه می‌دانید از آن خداست. خدا می‌پرسد لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ / امروز مَلِك مال کیست؟ خوشا به حال کسی که مُلک را هم مال خدا بداند.

✿ سال‌ها قبل یک بار که آقا سید محمدحسین (حسینی تهرانی) برای من از پزشکی نوبت ویزیت گرفته بود و همراه او به مطب دکتر رفته و در اطاق انتظار مطب، منتظر رسیدن نوبتمان بودیم، یکی از اعیان آن زمان هم همراه خانم محبّه‌اش در بین بیماران بود. نوبت آنها پیش از ما بود. آن شخص خواست سیگاری بکشد، به ما هم سیگار تعارف کرد. من هم در پاسخ به او گفتم: دنیا عجب جایی است، رفتیم سیگار بکشیم، سیگار ما را کشید، رفتیم خانه بخیریم، خانه ما را خرید، رفتیم زن بگیریم، زن ما را گرفت، رفتیم غذا بخوریم، غذا ما را خورد، رفتیم لباس بپوشیم، لباس ما را پوشید. بعد از چند فقره از این قبیل، به او گفتم: تا به حال چنین چیزهایی شنیده بودی؟ گفت: نه.

گفتم: من هم نشنیده بودم. او خیلی به فکر فرو رفت. وقتی نوبتشان شد و به اطاق دکتر رفتند، آقا سید محمدحسین به من گفت: با او چه کردی!

✽ تا وقتی به اختیار خودت دنبال دنیا بروی، عیبی ندارد؛ ولی اگر دیدی دنیا تو را دنبال خود می‌کشد، مراقب باش که خطرناک است.

✽ دنیا خوکی است به صورت خیک، نکند به طمع گرفتن خیک بیفتیم، بعد معلوم شود خوک است و دیگر او ما را رها نکند و ما غرق شویم.

✽ رفتنی‌ها را رفته بگیر، چون خواهند رفت. ماندنی‌ها هم خواهند ماند؛ جای نگرانی نیست.

✽ رفتنی محال است بماند و بالأخره می‌رود، لذا از همین حالا آن را رفته بگیر. کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ. یعنی از همین الآن دنیا و ظلمت و جهل و غیر آن، همه فانی است. اَمَّا عَزَّتْ خُدا و عَظُمَتْ حَقُّ و... ماندنی است. ماندنی می‌ماند. پس برای چه غصّه بخوریم؟

✽ قرآن فرمود: کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسی موت را می‌چشد؛ یعنی همین الآن دارد می‌چشد، نه اینکه بعدها خواهد چشید و فرمود: کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ همه‌ی چیزها فانی است و وجه پروردگارت باقی می‌ماند؛ یعنی دنیا همین الآن فانی است، نه اینکه بعداً فانی می‌شود و تنها خدا و خوبان خدا باقی ماندنی می‌باشند. دنیا اصلاً نیست. همین توجّه ما و حرف زدن‌های ما در مورد دنیا، به دنیا صورت هستی داده است. این قضیه مانند داستان دو نفر رعیت است که هر شب پس از کار روزانه‌شان برای استراحت

و تفریح به قهوه‌خانه می‌رفتند و با هم شوخی می‌کردند. یک شب یکی از آنها به شوخی به دیگری گفت: چرا حساب ما را روشن نمی‌کنی؟ یعنی چرا طلب من را نمی‌دهی؟ دیگری هم به شوخی به او جواب داد: حسابت را روشن می‌کنم. این شوخی تا دو سه ماه هر شب بین این دو نفر تکرار می‌شد، تا اینکه یک شب شکل جدی گرفت. اولی گفت: چرا حساب من را روشن نمی‌کنی؟ اینکه نمی‌شود، سه ماه است هر شب می‌گویی روشن می‌کنم؛ اما نمی‌کنی. دومی گفت: چه حسابی؟ چه چیزی را روشن کنم؟ من با تو حسابی ندارم. اولی گفت: چطور حسابی نداری؟ پس اینکه سه ماه است می‌گویی حسابت را روشن می‌کنم چیست؟ کار مشاجره و دعوا بین این دو بالا گرفت تا این که شخصی از راه رسید و پرسید: دعوا بر سر چیست؟ اولی به او گفت: سه ماه است این رفیقم به من می‌گوید حسابت را روشن می‌کنم؛ اما نمی‌کند. دومی هم به او گفت: اصلاً من حسابی با او ندارم. آن شخص از حاضران در قهوه‌خانه پرسید، آنها هم گفتند: سه ماه است که ما شاهدیم هر شب اولی خواستار روشن شدن حسابش می‌شود و دومی هم می‌گوید روشن خواهد کرد. با این شهادت برای آن شخص مسلم شد که حسابی در کار بوده است و لذا مبلغی از دومی گرفت و به اولی داد تا دعوا فیصله پیدا کند. این در حالی بود که فی‌الواقع اصلاً حسابی بین آن دو نفر نبود و همین حرف زدن مکرر، چنین حساب مجعولی ایجاد کرد. دنیا هم همین‌طور است؛ آن قدر از دنیا گفتیم که چیزی که اصلاً نبود، صورت هستی به خود گرفت. لذا اگر توجّه‌مان را از دنیا برداریم و در موردش حرف نزنیم، اصلاً دنیایی نخواهد بود.

❁ اینکه قرآن فرموده است باید کم بخندند و باید بسیار بگیرند، معنایش این است که جایی که در آن هستند، (یعنی دنیا)، جای خوبی نیست. در بهشت حزن و گریه نیست.

❁ دنیا قصّه است، قاف آن به غین تبدیل شد و شد غصّه. قصّه نه غصّه دارد، نه شادی. اگر دنیا شادی داشته باشد، اندک و بسیار زودگذر است. شادی همیشگی خوب است. دنیا برای شادی نیست.

❁ پیامبر اکرم ﷺ به خدا عرض کرد: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا مَنْ لَا يَرْحَمُنَا؛ خدایا مصیبت ما را در دین ما قرار نده و دنیا را هم و هدف بزرگ‌تر ما و سرحد و نهایت علم ما قرار نده و کسی را که بر ما رحم نمی‌کند، بر ما مسلط مگردان.

❁ اگر هم عمده‌ی ما آخرت باشد، کفه‌ی ترازوی آخرت ما سنگین می‌شود و پایین می‌رود. فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ أَنْ كَسَى كَفَهُی عَمَلُشْ سَنَگِین باشد، در زندگی پسندیده‌ای خواهد بود. سعی کنید ولو کمی هم شده، همّتان به آخرت بیشتر از دنیا باشد.

❁ موضع نظر حق تعالی قلب و نیت و توجّه شماست. اگر توجّه قلبی و اقبال شما بیشتر به اوست و بیشتر قلب شما را محبت حق تعالی گرفته است، شما طالب خدایید. کفه‌ی ترازو هر طرف سنگین شد، تا آخر پایین می‌رود. اگر بیشتر توجّه قلبی شما به دنیاست، شما اهل دنیا باشید. داشتن یا نداشتن دنیا هیچ مهم نیست، علاقه و توجّه و دلبستگی به دنیا خیلی مذموم است؛ لذا توجّه به دنیا، دنیاست.

❁ طالب دنیا زن است؛ چون زن بیشتر در پی زینت است. هُمُنَّ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؛ بیشتر اهتمام زنان به زینت زندگی دنیاست. جَمَالُ النِّسَاءِ زِينَتُهُنَّ وَجَمَالُ الرِّجَالِ عَقْلُهُنَّ؛ جمال زنان با زینت کردن آشکار می‌شود و جمال مردها در به کار انداختن عقل هایشان. چه بسا زنانی که مرد هستند و چه بسا مردانی که زن هستند.

✿ خداوند زن را به گونه‌ای آفریده است که باید زینت اولیه‌ی خودش را حفظ کند. با توجه به این خصوصیت زن، حضرت امیر عاشق فرمود: اهل دنیا زن است. اینکه اهل دنیا می‌گوید باید با عادات و رسوم خلق همراه شوم تا آبرویم نریزد، از مظاهر همان اخلاق زنانه است. اصلاً آبرو برای ریختن در راه خدا و خوبان خدا است. خدا و خوبان مشتری جان و مال و آبرویت هستند، تو هم به همان‌ها بفروش. در این عالم مرد خیلی کم است. سعی کن در این عالم مرد باشی.

✿ دنیا میته است، ولی استفاده از آن به قدر ضرورت و رفع اضطرار اشکالی ندارد.

✿ انسان در دنیا دو نوع غذا می‌خورد؛ یکی آب و نان برای بدن و دیگری ذکر خدا و خوبان خدا برای روح. وقت صرف کردن برای این غذاها باید بر اساس ارزش هر کدام باشد.

✿ دنیا را در کنار و حاشیه‌ی کارتان قرار دهید.

✿ دنیا را فقط یک بار نگاه کن؛ نظره‌ی اولی بلاشکال است و آخرت را چند بار، و صاحبخانه را همیشه!

✿ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نشانه‌ی نور در قلب، فرار کردن از دنیا و روی آوردن به آخرت و آمادگی برای موت قبل از رسیدن فوت است.

✿ اگر آمال و آرزوها نبود و انسان‌ها سرگرم آجیل‌های دنیا نبودند، یک طرفه‌العین روح‌هایشان در بدن‌هایشان باقی نمی‌ماند و به آخرت و به جوار پروردگار پرواز می‌کرد.

✿ دنیا عصایی است که در ابتدای راه، انسان به آن اتکا می‌کند؛ به مال و فرزند و شغل و طرفداران و ... متکی می‌شود. خداوند به حضرت موسی عاشق فرمود: عصایت را

ببنداز. وقتی انداخت، دید اژدهاست و از آن ترسید. وقتی اژدها بودن آن را فهمید، خداوند به او فرمود: حالا نترس و دوباره آن را بگیر. موسی علیه السلام دست انداخت توی چاک دهانش و آن را گرفت و دوباره به شکل عصا درآمد. امیدهای باطل اژدهاست. عصای اول را دزد می‌تواند ببرد، ولی عصای دوم را اگر موسی علیه السلام خواب هم باشد، دزد و شیطان نمی‌توانند ببرند. دنیای اول، سحر است و دنیای دوم که از ایمان تولید می‌شود، معجزه است. دنیای دوم خیلی ارزشمند است. دنیای بعد از نایل شدن به موت همان است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود یک ساعتش را به همه‌ی عمر آخرت نمی‌دهم. ان شاء الله ما هم طوری بشویم که هر چه را خداوند فرمود ببنداز، ببندازیم.

✿ همان‌طور که خدا به موسی علیه السلام فرمود عصایت را که گفتی با آن چنین و چنان می‌کنم، ببنداز، بعد که انداخت و اژدها شد، گفت نترس و آن را بگیر؛ به مؤمنین هم می‌فرماید هر چه را از مال و زن و فرزند و مقام و شهرت و ... که داری رها کن، بعد که رها کرد و دید اژدهایند و خودش پاک شد، به او می‌فرماید حالا نترس و آنها را دوباره بگیر. ان شاء الله خداوند ما را طوری بکند که هر چه را گفت ول کن، ول کنیم.

✿ دنیا آن قدر خیال است که اگر با خیالت همراه من بیایی، یک‌باره می‌بینی که جان داده‌ای و آمده‌ای آن طرف.

✿ دَعِ الْبَاطِلَ حَتَّى يَمْحُو: باطل را واگذار تا محو و نابود شود. حَتَّى مَزْمَتِ دُنْيَا را نباید گفت. اصلاً حرف دنیا را نزن؛ چه خوب و چه بد. هر چه را ذکر کنی، بزرگ می‌شود و نقطه‌ی مقابلش کوچک. دنیا و آخرت ضدّ همدند.

✽ هر چه را ذکر کنید، در نفس شما بزرگ می‌شود و نقطه‌ی مقابل آن کوچک می‌گردد. با ذکر دنیا و مصائب و مشکلات آن، هم خدا و آخرت در نفس شما کوچک می‌شود، هم غصه‌ی دنیا بزرگ می‌شود و هم بعد از دنیا تهی‌دست و خاسر خواهید بود.

✽ شنیدن کی بود مانند دیدن؟ این حرف، هم در مورد دنیا درست است و هم در مورد آخرت. هر چیزی از دنیا، حرفش بزرگ‌تر از خودش است. خودش را بینی، آن را کوچک‌تر از آنچه شنیده بودی خواهی یافت. بر خلاف آخرت که هر چه هم تعریف بکنند، خودش بزرگ‌تر از آن است. علی‌رغم همه‌ی تعریف و توصیف‌هایی که در قرآن و احادیث از آخرت شده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ: نه چشمی آن را دیده و نه گوشی آن را شنیده و نه به دل بشری خطور کرده است. خود صفات حمیده از وصفش بزرگ‌تر است.

✽ امیدوارم خداوند آن‌قدر دنیا را در نظرمان کوچک کند که اصلاً توجهمان به آن نباشد و وقتی می‌آید و می‌رود، اصلاً متوجه نشویم. توجه به دنیا غم‌آور است.

✽ اگر از آخرت صحبت کنیم، کوچکش کرده‌ایم و اگر از دنیا سخن بگوییم، بزرگش کرده‌ایم. ما موظف به آخرت هستیم.

✽ اصلاح امور دنیایمان را خود خدا عهده‌دار شده است. ولی مردم دنیا به عکس عمل می‌کنند؛ بار سنگین دنیا را به دوش خود می‌کشند و آخرتشان را که باید خودشان برای آن تلاش کنند، به خدا وا می‌گذارند.

✽ خداوند گفته است امور دنیاتان بر عهده‌ی من و امور آخرتتان با خودتان. ما به گونه‌ای عمل می‌کنیم که گویا امور دنیامان بر عهده‌ی خودمان است و امور آخرتمان را به خدا محوّل می‌کنیم.

✽ دنیاتان را به خدا وا بگذارید و در پی آخرت باشید.

✽ ائمه‌ علیهم‌السلام فرمودند: نه دنیایت را برای آخرت ترک کن و نه آخرت را برای دنیایت. نان پیدا کردن و علم پیدا کردن در اجتماع بی آن که از راه درست خارج شوی، خیلی سخت است. اینکه بروی توی بیابان و از سبزی‌های صحرا بخوری و عبادت کنی که هنر نیست.

✽ مَجَاز، پل وصول به حقیقت است. محبّت مَجَاز بالأخره از محبّت حقیقت سر در می‌آورد. همه‌ی عالم چیزی جز محبّت و عشق نیست. دنیا مَجَاز و آخرت حقیقت است. حقیقت و مَجَاز نقطه‌ی مقابل یکدیگرند. محبّت ما به هر کدام متمرکز شود، دیگری از خاطر می‌رود. امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام فرمود: إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدَوَانِ مُتَفَاوَتَانِ وَ سَيِّلَانِ مُخْتَلِفَانِ. فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا وَ هُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا شِ بَيْنَهُمَا كَلِمَةٌ قَرِيبٌ مِنْ وَاحِدٍ بَعْدَ مِنَ الْآخِرِ: هرآینه دنیا و آخرت دو دشمن ناهمگون و دو راه مختلفند. پس هر کس که دنیا را دوست داشته باشد و به آن دل ببندد، کینه‌ی آخرت را در دل گرفته و آن را دشمن می‌دارد و این دو به سان مشرق و مغربند و کسی که بین آن دو راه پیماید، هر چه به یکی نزدیک شود، از دیگری دور می‌گردد. لذا امام سجّاد علی‌علیه‌السلام فرمود: مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا: بعد از معرفت خدای عزّوجلّ و معرفت رسولش، هیچ عملی برتر از بغض و دشمنی دنیا نیست. و فرمود: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ: دوستی دنیا منشأ همه‌ی بدی‌هاست. امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام در مورد

دنيا و آخرت فرمود: وَلِكُلِّ مِنْهُمَا بُنٌّ، فُكُوْا مِنْ اَبْنَاءِ الْاٰخِرَةِ وَلَا تُكُوْا مِنْ اَبْنَاءِ الدُّنْيَا، فَاِنَّ كُلَّ وَكْدٍ سَيُلْحَقُ بِاَبِيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: هر يك از آن دو فرزندانى دارند، پس شما از فرزندان آخرت باشيد و از فرزندان دنيا نباشيد، زيرا در روز قيامت هر فرزندى به پدرش ملحق مى شود.

❁ در دنيا هر چه دارى، با خلق خدا بخور و در آخرت هر چه دارى، مال خودت؛ چون در آخرت همه غنى هستند و به تو احتياجى ندارند.

❁ در مورد آخرت اوّل غصّه‌ى خودت را بخور و شکم خودت را سير کن، بعد به ديگران فکر کن و مشغول شو. در مورد دنيا اوّل به ديگران رسيدگى کن بعد به خودت.

❁ معصوم يك طرفه العين به دنيا آلوده نشده است.

بهشت و دوزخ

❁ در بهشت هم رشد هست. خداوند اهل بهشت را درجه به درجه بالا می‌برد تا به قرب و پشت سر محمد و آل محمد علیهم‌السلام برسند. نعمت‌های بهشتی جزای عبادت‌هایی است که شخص در دنیا انجام داده است؛ اما راه یافتن به قرب تنها با فضل الهی امکان‌پذیر است. از بهشت خبر رسیده است. مثلاً خبر آمده است که شخصی که به رضا رسیده، به رضوان که بالاترین درجه‌ی بهشت است، می‌رسد. اما از قرب هیچ خبری نیامده است.

❁ چیزهای دائمی را از خدا بخواهیم. بهشت دائم است، ولی جهنم روزی خاموش و تمام می‌شود. بهشت صفا و وفا و عزت خداست. بهشت بیشه‌ی الهی و علی علیه‌السلام شیر آن است.

❁ حضرت علی علیه‌السلام فرمود: منم نقطه‌ی زیر «ب» رِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «ب» اول «بهشت» هم علی علیه‌السلام است. بهشت بدون علی را باید هشت و گذاشت و صرف نظر کرد.

❁ مجلس ذکر اهل بیت علیهم‌السلام اقلأً حوض کوثر است.

❁ قبلاً که در روایات می‌خواندی خانه‌ها و قصرهای بهشتی، خشت‌هایش از طلا و جواهر است، تعجب می‌کردی و به خودت می‌گفتی چطور می‌شود و این قصرها

کجاست؟ اما مگر نمی‌بینی کلام خوبان و ملاقات خوبان قصرهای بهشتی برایست می‌سازد؟ کلام آنها خالق طلا و جواهر است.

❁ هشت دری که برای بهشت گفته‌اند، مربوط به صفات خود آدم است، و الا بهشت مهمانخانه‌ی علی علیه السلام است و مهمانخانه‌ی مرد دو عالم در ندارد. جایی در می‌گذارند که بخواهند ببندند و کسی را راه ندهند. جهنم در دارد؛ شما بیخود نروید که راهتان نمی‌دهند.

❁ راه بهشت آسان است و راه جهنم سخت و مشقت‌بار؛ پس چرا راه جهنم را طی کنیم؟ نمونه‌اش صدق و کذب است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر شریعت سهله‌ی سمحه مبعوث گردیده است.

❁ در بهشت عبادت نیست، اطاعت است. اطاعت مال محبت است. عبادت مثل حمام رفتن و لباس عوض کردن است، برای اینکه وقت وارد شدن به بهشت تمیز باشیم. روزی که به دنیا آمدیم، خدا ما را پاک به این عالم آورد. نماز و عبادات آلودگی‌ها و چرکی‌های دنیا را که بر وجود شخص نشسته است، پاک می‌کند و می‌شوید: **كَيَوْمٍ وَكَدْتُهُ أُمُّهُ** مثل روزی که مادرش او را زاییده بود، یعنی بکر و دست‌نخورده مثل روز اول. **فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً** آنها را بکر و دست‌نخورده قرار دادیم. زن و مرد مؤمن، باکره به ملاقات خدا می‌روند.

❁ خنکی‌های دنیا نسیم بهشت است و گرمی‌های آن، دود و بخار جهنم؛ مثل حسد و غضب و حرص.

❁ جهنمی به بهشت می‌رود، ولی بهشتی به جهنم نمی‌رود. چون قبل از ورود به بهشت، جهنم را طی کرده است. کافر مؤمن می‌شود، ولی مؤمن کافر نمی‌شود.

❁ همه به جهنم وارد می‌شوند و همه جز معاندان از آن بیرون می‌آیند و به بهشت وارد می‌شوند. حضرت در دعای کمیل فرمود: *أَنْ تُخَلَّدَ فِيهَا الْمُعَانِدِينَ*؛ که معاندان را جاودانه در دوزخ نگه داری. کسی که عناد با اهل بیت علیهم‌السلام نداشته باشد، امکان ورود به بهشت دارد. حتی مستضعفان اهل سنت هم که ذره‌ای دشمنی اهل بیت علیهم‌السلام ندارند و عمل صالح دارند، به بهشت وارد می‌شوند.

❁ اشخاص زاهد با زهد و عبادتشان دارند از دیوار جهنم بالا می‌روند. ممکن است چند بار در میانه‌ی دیوار به داخل جهنم بیفتند؛ *أَمَّا بِالْآخِرَةِ* با همین زهدشان بالا می‌روند و به بهشت وارد می‌شوند. اهل محبت پرواز می‌کنند و به بهشت می‌روند. عاشقان مثل نیروی برقند که بقیه را هم بلند می‌کنند و با خود به بهشت می‌برند. اینها پشت سر امیرالمؤمنین علیه‌السلام راه می‌روند.

❁ آخر کار، خدا به دوستان اهل بیت علیهم‌السلام نشان می‌دهد که برای فسّاق و فجّار هم آن پایین‌ها سور و ساتی درست کرده و غصّه‌ی آنها هم تمام شده است. آخر کار همان دوازده نفر، اهل تابوت باقی می‌مانند که شش نفرشان از امم سلفند، از جمله فرعون و نمرود و شدّاد، و شش نفرشان از این امتند، از جمله اوّلی و دومی و سومی.

❁ اهل معاصی در جهنم می‌سوزند تا چرک‌هایشان بریزد و پاک شوند و از جهنم بیرون رفته و به بهشت بروند و آخر الامر تنها اشقیا و معاندین می‌مانند. این چرک‌های ته جهنم هم آن قدر می‌سوزند که به صورت آجر جوش کوره‌های آجرپزی سفت می‌شوند، به نحوی که دیگر آتش در آنها اثر نمی‌کند. آن وقت خدا پودری می‌فرستد

که آنها را خاک می‌کند و این آخرین عذاب آنهاست. سپس بارانی می‌فرستد و از داخل آن گیاهی به شکل تیغ می‌رویانند تا بعدها از درخت گل به آن تیغ پیوند بزنند. خلاصه جهنم تمام‌شدنی است. اهل بهشت هم بعد از مدتی به قرب راه پیدا می‌کنند.

❁ اندکی هم در دنیا و طبیعت و جهنم بودن خوب است، چون اولاً ظلمت و جهل و جهنم و طبیعت، مختصر بهره‌ای از نور و علم و بهشت دارند و از پرتو آنها به وجود آمده‌اند؛ مثل سایه که از آثار نور است. ثانیاً انسان قدر آخرت و بهشت و جوار حق را بهتر می‌فهمد. انسان اگر درد فراق را بچشد، لذت وصل برایش شیرین‌تر می‌شود.

❁ هیچ جهنمی سخت‌تر از مجاورت کسی نیست که فرد دوستش ندارد. «روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم».

❁ جهنم اجاق بهشت است. غذای بهشتیان از جهنم می‌آید. اهل دنیا جان می‌کنند و اختراع و اکتشاف می‌کنند و محصولات را تولید می‌کنند و می‌فرستند برای اهل ایمان که مصرف کنند.

❁ باصره و سامعه و ذائقه و لامسه و شامه و شهوت و غضب به علاوه‌ی عقل یا محبت یا ایمان که آن هفت تا را منظم می‌کند، هشت در بهشتند؛ اما اگر عقل یا محبت یا ایمان در کنار آنها نباشد، هفت در جهنم هستند.

❁ طبق آیه‌ی شریفه‌ی **إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا**: هیچ یک از شما نیست مگر اینکه وارد جهنم می‌شود؛ همه وارد جهنم می‌شوند؛ حتی مؤمنین. اما مؤمنین برای خاموش کردن

و خیر به دیگران رساندن وارد جهنم می‌شوند. ندیدی وقتی غم و غصه‌ی دنیا داری و به جلسه‌ی رفقا می‌روی یا بزرگی را می‌بینی، چطور خنک و آرام می‌شوی؟ لذا از ائمه علیهم‌السلام که سؤال کردند آیا شما هم وارد جهنم می‌شوید؟ در پاسخ فرمودند: ما از جهنم عبور کردیم، در حالی که جهنم خاموش بود. اولیای خدا و مؤمنین حقیقی وقتی پا به جهنم می‌گذراند، خاموش می‌شود.

❁ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: **إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعٍ. الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ؛** همانا بین حق و باطل جز به اندازه‌ی چهار انگشت فاصله نیست؛ باطل آن است که بگویی شنیدم و حق آن است که بگویی دیدم. فاصله‌ی دنیا و آخرت و جهنم و بهشت چهار انگشت است؛ دنیا و جهنم، شنیدم است و آخرت و بهشت، دیدم. دیده‌ای که با شمس نبوت و ماه ولایت باز شود، چه خوب است.

❁ سؤال شب اول قبر مربوط به کملین است؛ چه کملین خوب و چه کملین بد. علتش هم این است که برای آنچه بزرگ‌تر است، آماده شوند؛ چه عطای بزرگ‌تر و چه کتک بزرگ‌تر. وقتی بزرگ مملکتی بخواهد چیزی بدهد، آن را به کملین می‌دهد، کوچولوها هم از کملین بهره می‌برند. وقتی هم بخواهد بزند، کملین را می‌زند، به کوچولوها هم اثر می‌کند. در عالم برزخ هم همین‌طور است.

نقد بودن وعده‌های الهی

❁ وعده‌های الهی را هر وقت نقد گرفتی، عین موعود است و معاد است.

❁ همه چیز به خواستن و نخواستن شما منوط است. اگر خوب تحویل بگیرید، ظهور و قیامت هم نقد است.

❁ انسان با دعوت‌نامه‌هایی که به دستش می‌رسد، دو نحو برخورد می‌کند. یک بار دعوت‌نامه‌ای از کسی به دستش می‌رسد که دوستش دارد و مثلاً او را دعوت کرده است که در مجلس عروسی فرزندش شرکت کند که هفته‌ی آینده برگزار می‌شود. در این‌گونه موارد چون دعوت‌کننده را دوست دارد، کارت دعوت را با اشتیاق می‌گیرد و در جیبش می‌گذارد و بدون اینکه به تاریخ عروسی که در کارت نوشته شده نگاه کند، بلافاصله لباس می‌پوشد و راه می‌افتد و به منزل آن دوست می‌رود. آنها هم گرچه به او می‌گویند شما را برای یک هفته‌ی بعد دعوت کرده بودیم؛ اما در عین حال او را به منزل وارد می‌کنند و تا روز عروسی از او پذیرایی می‌کنند. نحوه‌ی دیگر وقتی است که دعوت‌نامه از کسی به دستش رسیده است که به او علاقه‌ای ندارد. در این مورد بدون اینکه دعوت‌نامه را بخواند، آن را روی طاقچه می‌اندازد و در مجلس عروسی هم شرکت نمی‌کند و یک سال بعد که عروس و داماد بچه‌دار می‌شوند و او را برای ولیمه‌ی بچه‌ی خود به مهمانی دعوت می‌کنند، تازه یادش می‌افتد که در مجلس عروسی آنها که دعوت شده بود، شرکت نکرده است. خداوند هم بندگان را به میهمانی دعوت کرده است. اهل آخرت که خدا را دوست دارند، تا دعوت خدا به دستشان می‌رسد مبنی بر اینکه شما در آخرت مهمان ما هستید، بدون اینکه نگاه کنند که خداوند فرموده در آخرت مهمان ما هستید، بلافاصله آماده می‌شوند و راه

می‌افتند و به در خانه‌ی خدا می‌روند، خدا هم آنها را از در خانه‌اش برنمی‌گرداند و پذیرای آنها خواهد بود. اما اهل دنیا که چندان محبتی به خدا ندارند، با دعوت او با بی‌اعتنایی مواجه می‌شوند.

❁ فرد بزرگ وعده‌اش عین موعود است. اینکه گفته‌اند فردا، برای این است که فردا فهم ما باز می‌شود و آنچه را بود، می‌فهمیم.

❁ راه خدا همه‌اش نقد است. هر شیرین‌کاری که داری، در راه خدا بزن. خدا هیچ وعده‌ی نسیه نداده است. اینکه گفته‌اند فردای قیامت، برای این است که فردا چشم ما باز می‌شود و آنچه را بوده، خواهیم دید.

❁ مزد از عمل جدا نیست. جزا نفس عمل است. هر کار خوبی که می‌کنی، همان را مزدت بدان. اینکه گفته‌اند فردای قیامت مزد می‌دهند، معنایش این است که وقتی قامتت رشید شد و فهمت باز شد، مزدت را خواهی دید.

❁ حاج ملاّ آقا جان می‌گفت: **اِنَّجَرَ نَقْدٌ بِنَقْدٍ** یا **اُخَى**: ای برادر با خدا/ نقد به نقد معامله کن. چه چیز ارزشمندتر از خود نماز که به عنوان پاداش نماز بطلبیم؟ وعده‌ی شخص بزرگ عین موعود است. حضرت امیر **عَلِیُّهَ السَّلَام** فرمود: **وَعْدُ الْكَرِیْمِ نَقْدٌ وَ تَعْجِیلُ وَعْدِهِ شَخْصٌ كَرِیْمٌ** نقد و فوری است. خدا هیچ وعده‌ی نسیه نداده است، نسیه بودنش ناشی از غفلت ماست.

❁ نفس عمل را جزا بدان. چه پاداشی بزرگ‌تر از خود نماز و عبادات و اعمال صالحه؟

❁ روزی شیخ محمدتقی بافق‌ی یزدی در مسجد دولاب آماده‌ی گفتن تکبیرة الاحرام نماز جماعت بود که زنی از در مقابل او وارد مسجد شد تا به شیخ اقتدا کند. در حالی که از جلوی شیخ می‌گذشت، او را دعا کرد و به آرامی به او گفت: خدا عاقبت را به خیر کند. شیخ هم گفت: چه عاقبت به خیری از این بهتر؟ الله اکبر و وارد نماز شد.

❁ نقد بفروش و نقد بخر. مؤمن هر وقت نور خوبان را می‌بیند، صلوات می‌فرستد، هر وقت هم خوبان او را نگاه می‌کنند، بی‌اختیار صلوات می‌فرستد.

❁ ایمان ده مرتبه دارد. هر مرتبه‌ی ایمان، فجر کاذب و فجر صادق و بین‌الطلوعین (که خود ده حالت مختلف دارد) و نیمروز و ظهر و عصر دارد. خداوند می‌پرسد: اَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ آیا صبح نزدیک نیست؟ سؤال شخص بزرگ معنی‌دار است. یعنی خوب چشم‌ت را باز کن، صبح که شده هیچ، ظهر هم شده است.

❁ یک بار که مشهد مشرف بودیم، برای دیدن آقای میلانی به منزل ایشان رفتیم و آقای میلانی به خاطر مراجعات زیادی که به علت مرجعیت داشت، مدتی نتوانست به اطاقی که ما بودیم بیاید. بعد که برای دیدن ما آمد، این حدیث را خواند که: مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِينًا فَقَدْ أَصْبَحَ عَلَى اللَّهِ سَاحِطًا: هر کس از وضعیت دنیوی خود محزون باشد، بر خدا غضبناک است. در همان مجلس از من پرسید: آقا حاجی تا کی مشهد خواهید بود؟ گفتم برای فردا بلیط بازگشت گرفته‌ایم. گفت: پس فردا روز مبعث است، چرا یک روز بیشتر نمی‌مانید. به ایشان گفتم: هَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُمْ لَا تَعْلَمُونَ: روز بعث، همین امروز است و لکن شما به آن علم ندارید. آقای میلانی با همان لهجه‌ی ترکی در مقام ابراز شگفتی گفت: ها، ها، ها، ها!

❁ قیامت جایی است که انسان هیچ چیز ندارد و مالکیت منحصرأً از آن خداست. شما را به خدا الآن ما چه داریم و غیر خدا مالکی هست؟ اگر این را دیدی، خواهی فهمید که قیامت همین الآن است و تو نمی دانستی. قبل از اینکه ما را خلق کنند، قیامت برپا بوده است. اگر دیدی که قیامت الآن است، پس سجن دنیا و عالم برزخ و قبر هم دیگر نخواهد بود.

❁ محبت و ولایت نقد است. مؤمن از همینجا در بهشت خود نشسته است.

❁ **فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ** یعنی کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، همین الآن در جَنّاتِ نعیم هستند. **إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ**. یعنی همین الآن جهنّم به کافران احاطه دارد. وعده‌ی خوبان عین موعّد است؛ وعده‌ی نسیه نداده‌اند، همه‌اش نقد است. اینکه گفته‌اند فردای قیامت، برای این است که فردا چشم و فهم ما باز می شود و آنچه را بوده است، می بینیم و می فهمیم. **لَمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟** واقعاً ملک امروز از آن کیست؟ جز خدا؟ پس **لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**. کجای این نسیه است؟

❁ معرفت سبب نجات انسان است. اگر چشم‌ها باز شود، می بیند که همینجا بهشت است.

❁ قرآن فرمود: **الْيَسَّ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ** آیا صبح نزدیک نیست؟ اگر خوب دقت کنی، می بینی از هر نزدیکی، نزدیک تر است؛ اصلاً همین الآن است؛ صبح ایمان، صبح بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، صبح غدیر امیرالمؤمنین علیه السلام، صبح ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، صبح قیامت همین الآن است.

❁ اگر دقت کنید، فشار قبر و امثال آن در همین دنیا قابل مشاهده است؛ مثل بداخلاق که خود و دیگران را در فشار می‌گذارد.

❁ در افواه مردم هست که وقتی به کسی امید خیری دارند، به او می‌گویند: «هر گلی زدی، به سر خودت زده‌ای». واقع امر هم همین است که هر کار خوبی بکنی، نسبت به خودت کرده‌ای. یک سر سوزن با غیر اصابت نداری. *فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ* هر کس به اندازه‌ی سنگینی یک ذره نیکی بکند، آن را می‌بیند و کسی که به اندازه‌ی سنگینی یک ذره بدی بکند، آن را می‌بیند. هر کار خوبی آدم بکند، جزایش نقد است. فطرت‌ها آن قدر با این حقیقت آشناست که وقتی هم که افراد خلُقشان تنگ است، به همدیگر می‌گویند فلان کار را بی‌خود کردی، برای خودت کردی.

❁ تا می‌گویم شما آدم خوبی هستید، شما می‌گویید خوبی از خودتان است و خودتان خوبید. خدا هم همین‌طور است. تا به خدا می‌گویید خدایا تو غفّاری، تو ستّاری، تو رحمانی و... خدا می‌فرماید خودت غفّاری، خودت ستّاری، خودت رحمانی و... کار محبّت همین است.

❁ برای کارگر، صبح که کار می‌کند، یوم‌العمل و دنیاست، عصر که مزد می‌گیرد، یوم‌الجزا و آخرت است. البته خداوند فرمود بهتر است همان اوّل صبح مزدش را بدهی. این نشان می‌دهد خودش هم همین کار را می‌کند. ممکن است فکر کنید اگر مزد را اوّل صبح بدهند، کارگر دیگر کار نمی‌کند. کسی که اهل این کار است، می‌گوید من به کار او احتیاجی نداشتم، قصدم این بود که به او پول بدهم، ولی می‌خواستم عزّتش هم حفظ شود، لذا به او گفتم این مزد کار تو است. ما هم اوایل کار به خدا می‌گوییم ما کار می‌کنیم و شما هم اجر و مزد بده. خدا هم

که به عمل ما احتیاجی ندارد، می‌گوید تو عمل کن، من مزد می‌دهم، اگر هم خوب دقت کنیم، می‌بینیم همان موقعی که دست به کار می‌شویم، مزد را می‌دهد.

غیبت خوبان ناشی از شدت ظهور آنها و غفلت ماست

✽ برای اینکه بتوانیم چیزی را ببینیم، باید از او جدا شویم و فاصله بگیریم و به جایی برویم که او نباشد و از آنجا به او نگاه کنیم تا او را ببینیم. جایی هست که خدا نباشد تا برویم از آنجا خدا را ببینیم؟ می‌توانیم از خدا جدا شویم تا او را ببینیم؟ خدا نور چشم ماست؛ چیزی که توی تخم چشم ماست را چطور می‌توانیم می‌بینیم؟ این بود که خداوند به موسی علیه السلام فرمود: **لَنْ تُرِنِي**؛ هرگز مرا نخواهی دید. وقتی از دیدن با چشم ظاهر مأیوس شدی و چشم‌هایت را روی هم گذاشتی و با روح از داخل مشغول شدی، چند مدتی که گذشت متوجه می‌شوی که **لَنْ تُرِنِي** برای درونت هم بود، پس داخل هم خیلی مشغول نمان.

✽ در برابر تقاضای موسی علیه السلام در مورد رؤیت خدا، حق تعالی پاسخ داد: **لَنْ تُرِنِي**؛ *ابداً نمی‌توانی مرا ببینی*. این ندیدن به خاطر شدت ظهور حق است، نه دوری آن. یعنی او آن قدر به تو نزدیک است که در تخم چشم تو است و همه‌ی وجود تو را فرا گرفته است، لذا تو نمی‌توانی او را ببینی. چرا که دیدن، دوئیت و فاصله می‌خواهد. وقتی وحدت کامل باشد، دیدنی در کار نیست؛ **يَا مَنْ هُوَ اخْتَفَى لِفَرْطِ نُورِهِ**؛ ای کسی که از شدت روشنایی‌اش پنهان شده است.

✽ اگر چیزی را آن قدر به چشم نزدیک کنید که به آن بچسبد، دیگر چشم قادر به دیدن آن نیست. در دعای بعد از زیارت آل یس در مورد امام زمان عجل الله تعالی فرجه تعبیر **نُورِ ابصارِ الوری**؛ نور چشم‌های آفریدگان به کار برده شده است. از نور چشم به چشم نزدیک‌تر چیست؟ پس هم معلوم شد امام زمان عجل الله تعالی فرجه به ما چقدر نزدیکند و هم روشن شد که چرا چشم ما امام زمان عجل الله تعالی فرجه را نمی‌بیند.

✽ چشم به منزله‌ی عینک است و قدرت دید، چیز دیگری است. گوش مانند سمعک است و قدرت شنوایی، چیز دیگری است. آن که می‌بیند و می‌شنود، همان امام زمان است. امام زمان علیه السلام نور ابصار الوری است، یعنی نور چشم‌های خلائق. چشم که نمی‌تواند نور چشم را ببیند، چشمت را ببند و بیرون نگرد.

✽ وقتی چیزی نزدیک باشد، دیده نمی‌شود و به آن توجه نمی‌شود و فراموش می‌شود، مثل بچه‌ی خود انسان که چون همیشه کنار اوست، خیلی جلب توجه نمی‌کند. لذا خدا هم که صانع است و همیشه همراه مصنوعش است، دیده نمی‌شود و فراموش می‌شود.

✽ در حدیث معرفت بالنورانیة حضرت امیر علیه السلام به سلمان و ابوذر فرمود: یا سلمان و یا جندبُ اِنَّ مِیْسَنَا لَمْ یَمُتْ وَ غَائِبُنَا لَمْ یَغِبْ وَ اِنَّ قَتْلَانَا لَنْ یَقْتُلُوْا: ای سلمان و ای جندب! هرآینه مرده‌ی ما نمی‌میرد و غایب ما غایب نمی‌باشد و کشته‌های ما هرگز کشته نشده‌اند. پس مرگی وجود ندارد، غیبتی وجود ندارد، امام ما غائب نیست.

✽ موالیان ما دست ما را گرفتند تا از بازار دنیا عبور دهند و به آخرت و دیدار خدا برسانند، ولی ما سرگرم متاع دنیا شدیم و دستمان را از دستشان بیرون کشیدیم و لذا در بازار دنیا گم شدیم و محجوب در پرده‌ی غیبت گشتیم. خدا و امام غایب نیستند. هر چه در نظر اهل دنیا غایب است، در نظر مؤمنین حاضر است.

✽ اِنْتَظَارُ الْفَرَجِ هُوَ الْفَرَجُ انتظار فرج همان فرج است. اگر انتظار تکمیل شود، فرج حاصل است. اَکْثَرُوْا الدُّعَاءَ بِتَعْجِیلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَٰلِكَ فَرَجُکُمْ برای تعجیل در فرج بسیار دعا کنید که آن فرج خود شماست. ما باید از محجوبیت خارج شویم، خدا و اولیائش در حجاب نیستند، ما باید به فرج برسیم. اِنَّ الرَّاحِلَ اِلَیْكَ قَرِیْبُ الْمَسَافَةِ وَ اِنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ اِلَّا اَنْ

تُحِبُّهُمْ الْإِمَانُ (الْأَعْمَالُ) دُونَكَ کسی که به سوی تو سفر کند، راهش نزدیک است و هرآینه تو از مخلوقات حجاب بر خویش نکشیده‌ای، جز آنکه آرزوها (کارهای بد و یا نفس توجه به اعمال خودشان و فاعل و مؤثر پنداشتن خودشان) آنها را از تو محجوب ساخته است.

❁ روزی با یکی از روحانیون که سابقه‌ی دوستی با او داشتم، در مجلسی به هم برخورد کردیم. او به عنوان شوخی به من گفت: از آن غیب‌هایی که می‌گویند شما از آنها صحبت می‌کنید، یک مقدار برای ما هم بگویید. من هم به او گفتم این شما هستید که غیب می‌گویید. یک عمر که سر منبرها از خدا و پیامبر و ائمه علیهم‌السلام و بهشت و دوزخ و ملائکه صحبت کرده‌اید، آیا هیچ یک از آنها را دیده‌اید؟ پس هر چه گفته‌اید، غیب گفته‌اید. اما من هر چه می‌گویم، می‌بینم و می‌گویم؛ لذا اصلاً غیب نگفتم‌ام و نمی‌گویم.

❁ من هیچ ظلماتی نمی‌بینم؛ هر چه هست، نور و خوبی است.

❁ همه جا خلوت است. در شلوغی‌ها هم جز خلوتی نمی‌بینم.

❁ بشر خدا را می‌پوشاند و خودش را ارائه می‌دهد. مردم چشم که باز می‌کنند، زمین و آسمان و خلائق را می‌بینند و دائم از آنها می‌گویند، ولی من هر چه چشم‌هایم را می‌مالم که بلکه خدا را نبینم و آنچه را مردم می‌بینند ببینم، باز هم نمی‌شود و هر جا نگاه می‌کنم فقط خدا را می‌بینم.

❁ وقتی توجه خود را به غیب متمرکز کنیم، هر چه آشکار و مشهود است، محو و پنهان می‌شود و آنچه غیب است، آشکار و مشهود می‌گردد.

❁ تا چشم کسی عادت به دیدن بدی‌ها و زشتی‌ها داشته باشد، خدا و اولیائش را که یکپارچه خوبی و زیبایی‌اند، نمی‌تواند ببیند. باید چشم را از دیدن بدی‌ها و زشتی‌ها پاک کرد تا خوبان را دید.

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند

پاک شو اوّل و پس دیده بر آن پاک انداز

یا رب آن زاهد خودبین که به جز عیب ندید

دود آهیش در آینه‌ی ادراک انداز

چشم آلوده‌نظر از رخ جانان دور است

بر رخ او نظر از آینه‌ی پاک انداز

همه چیز در درون توست

❁ هر گم کرده‌ای که داری، احتیاطاً در خانه‌ی دل خودت بگرد، خواهی دید که همانجاست. هر کس دیگری هم که گم کرده‌ای داشت و از تو سراغ آن را گرفت، باز به خانه‌ی دلت نگاه کن؛ آن را هم همانجا پیدا خواهی کرد. این همه در بیرون به دنبال گمشده‌هایت گشتی و چیزی پیدا نکردی، حالا کمی وقت صرف کن و خانه‌ی دلت را بگرد، شاید آنجا پیدا شد.

❁ خداوند فرمود: وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟ و برای اهل یقین در زمین و در نفس‌های خودتان نشانه‌هایی وجود دارد، پس آیا نمی‌بینید؟ و فرمود: سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَسِيرُنَ لَهَا أَنَّهُ الْحَقُّ به زودی نشانه‌های خودمان را در آفاق عالم و در درون خودشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان روشن شود که همانا او حق است. پس برای دیدار و وصال خدا، به درون خودت نظری بینداز.

❁ خداوند فرمود: فَانظُرُوا إِلَيَّ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ؛ در انتظار باشید، همانا من با شما از منتظران هستم. اِئْتِي مَعَكُمْ یعنی من در کنار شما هستم، منتها چون شما در اطراف و دور دست‌ها دنبال من می‌گردید، مرا نمی‌بینید. وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟ و در نفس‌های خودتان آیا نمی‌بینید؟
گفتم به کام وصلت خواهم رسید روزی گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی

❁ در زیارت جامعه‌ی کبیره خطاب به اهل بیت علیهم‌السلام آمده است که: بدن‌های شما درون بدن‌هاست، نفس‌های شما درون نفس‌هاست، روح‌های شما درون روح‌هاست،

و... آیا از این واضح‌تر بگویند که اهل بیت علیهم‌السلام در درون شما می‌باشند؟ پس برای دیدار و وصال آنان، سر به گریبان فرو ببرید و در درون خودتان به دنبال ایشان بگردید.

✽ گفته می‌شود آغاز غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه با رفتن حضرت به درون سرداب خانه‌ی پدرشان بود؛ لذا شیعه که به زیارت می‌رود، سر به درون سرداب می‌برد. اگر سر به جیب و گریبان فرو بریم و در سرداب درونمان بگردیم، شاید حضرت علیه‌السلام را پیدا کنیم.

✽ نفس و بدن انسان، مغرب است و بیرون از وجود انسان، مشرق است. در داستان حضرت ابراهیم علیه‌السلام ستاره و ماه و خورشید وقتی به نفس ابراهیم رسیدند، غروب کردند. حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه از مغرب ظهور می‌کند، یعنی از درون خودت.

✽ اینکه در زیارت وارث شهادت می‌دهی که ائمه نوری در اصلاب شامخ و ارحام پاک بودند و آنها را جاهلیت با پلیدی‌هایش آلوده نساخته است، این شهادت را از کجا می‌دهی؟ مگر غیر از این است که در درون خودت نوری از آنها را پیدا کردی و دیدی که پاکند؟

رجعت

✽ حضرت امیر علیه السلام فرمود: **أُولُنَا مُحَمَّدٌ وَآخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَأَوَسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَكُلُّنَا مُحَمَّدٌ.**

دامن کُلُّنا شیعیان و محبّین را هم می گیرد. در رجعت همه ی مؤمنین علی نما می شوند.

✽ رجعت بزرگ تر از ظهور است. در دوران رجعت همه علی نما می شوند؛ به هر کس که نگاه کنی، علی علیه السلام را در او می بینی.

✽ هر چه بشر رشد می کند، ائمه علیهم السلام یک سر از آخرت به دنیا می زنند و رجعت می کنند.

✽ دنیا را بعد از آخرت دیدن خوب است. وقتی از دنیا عبور کردی و به آخرت رسیدی و امام را ملاقات کردی و با امام به دنیا برگشتی، اسمش رجعت است. آن وقت به هر کسی نگاه کنی، او را اصلاح و زیبا می کنی. خیر اشخاص در این خواهد بود که به آنها نگاه کنی. نظرت، نظر برکت و رحمت است و دیگران را تکمیل می کند.

✽ دوبار به دنیا آمدن خوب است. احادیث هم همین را می گویند که رجعت واقع خواهد شد. اوایل من به مسجد می رفتم و با علما رفت و آمد داشتم؛ اما بیست سال رفتم توی خانه و خلوت کردم. حالا خدا دوباره مرا به دنیا برگرداند و با شما نشستہ ام.

خداوند نزدیک است

✿ خداوند از هر چه فکر کنیم به ما نزدیک تر و ما از هر چه فکر کنیم از خداوند دورتریم.

✿ هر قدر هم که ما از خدا دور باشیم، او بسیار به ما نزدیک است.

✿ خداوند می فرماید: إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أَيُّ پیامبر هنگامی که بندگانم در مورد من سؤال می کنند، من نزدیکم. نفرمود: قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَرِيبٌ. خدا آن قدر نزدیک است که جایی برای واسطه نمی گذارد. أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ یعنی وقتی دعوت کننده مرا به خانه ی دلش دعوت کند، اجابت می کنم. اوّل اجابت را ذکر فرموده بعد دعا را. اجابت خدا جلوتر از دعای دعا کننده است. یعنی خواست شما از آثار اجابت ماست. فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي پس بپذیرند و مرا اجابت کنند. مثل این است که العیاذ بالله دارد التماس می کند که این پیغام را از من بپذیرید. وَلْيُؤْمِنُوا بِي: و به من ایمان بیاورند. یعنی همان طور که من خدا به تو ایمان دارم، تو هم به این حرف من ایمان بیاور، لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ: تا شاید به رشد برسند. خداوند مرشد است.

اعتماد و حسن ظن به خدا و اهل بیت علیهم السلام

❁ **حَسِّنُوا ظُنُوكُمْ بِاللَّهِ وَأَصْلِحُوا ثِيَابَكُمْ:** گمان هایتان را به خدا نیکو گردانید و نیت هایتان را اصلاح کنید.

❁ با وجود اینکه قرآن فرمود: **إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا:** گمان اصلاً از حق بی نیاز نمی‌کند؛ اما بین خوش گمانی و حسن ظن به خدا چقدر مهم است که خداوند فرمود: **أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي فَلَا يَظُنُّ بِي إِلَّا خَيْرًا:** من در نزد گمان بنده/م به خودم هستم، پس جز گمان نیک به من نبرد.

❁ در حدیث است که اگر کسی به چهل سالگی رسید و عصا به دست نگرفت، عاصی است. مقصود از عصا تکیه گاه است. یعنی اگر کسی به چهل سالگی رسید و از عقاید و عباداتش تکیه گاهی پیدا نکرد که اعتماد به خدا کند و به اتکای آن از حوادث نترسد و نلرزد، این فرد عاصی است. یعنی سرش کلاه رفته و کم بهره است.

❁ خیری که خدا و ائمه علیهم السلام در شما گذاشته اند، ان شاء الله ظهور کند. محبت محمد و آل محمد علیهم السلام تخمی است که در دل مؤمنین کاشته شده است، باران رحمت می خورد و می خواهد غنچه بزند. غنچه زدن آن یک مقدار زحمت دارد و صرف وقت می خواهد. خدا می پرسد این تخم محبت که در شما کاشته شده است را شما زراعت می کنید یا من؟ باید بگوییم: **أَنْتَ الزَّارِعُ** شما زارعید. زارعش خداست و پرورنده ی آن محمد و آل محمدند. خوب زارع و خوب باغبانی داریم؛ به کارش خوب وارد است. به قول خواجه حافظ: «که از آن دست که می پروردم، می رویم»

✽ امام فرمود: **الزَّرْعُ لِلزَّارِعِ وَإِنْ كَانَ غَاصِبًا**؛ محصول زراعت مال زارع است ولو زارع، زمین کشاورزی دیگری را غصب کرده باشد. قرآن فرمود: **أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ**؛ آیا شما زرعستان را می‌رویانیید یا ما می‌رویانییم؟ زارع ما خدا و محمد و آل محمد علیهم‌السلام می‌باشند و ما مال آنهایم. به زارع خود اعتماد کنیم و آنها را بپذیریم.

✽ شبان خوب، گله‌اش را سرچشمه‌ای می‌برد که خودش از آن آب می‌خورد و زیر سایه‌ی درختی می‌خواباند که خودش می‌خوابد. پیامبر و ائمه علیهم‌السلام شبان امتند و خوب شبانی هستند. پس به هر مرتعی تو را بردند، تن بده و خوب بخور. به شبان خود اعتماد کن.

✽ به خدا و اهل بیت علیهم‌السلام که مربی هستند و تو مربای آنهايي، اعتماد کن و در کار آنها اظهار سلیقه و دخالت نکن. به هر کار که برای پخته کردن و ساختن تو با تو می‌کنند، تن بده و نظریه نده. آشپز که دو تا شود، غذا یا شور خواهد شد یا بی‌نمک.

✽ خداوند مربی است و ما مربا. برای پختن مربا باید هم شیرینی به کار برد هم ترشی؛ گاهی گرمش کرد گاهی سردش. خدا هم با ما همین کار را می‌کند. به مربی خود اعتماد کنیم و در کارش اظهار نظر نکنیم و به کارش تن بدهیم و تسلیم شویم.

✽ در سلوک الی‌الله خواست قلبی و طلب باطنی شرط است. هر چه طلب شدیدتر باشد، راه کوتاه‌تر و نیل به مقصد نزدیک‌تر می‌شود. فعل ظاهری چندان شرط نیست؛ لذا اگر بعضی اوقات علی‌رغم اشتیاق باطنی که داری، موفق به انجام برخی اعمال مستحب و حتی واجب نشدی، مثلاً اگر چند شب موفق به نماز شب نشدی، یا یک روز خواب ماندی و نماز صبحت قضا شد، خیلی شلوغ نکن. اگر خواست قلبی‌ات صدمه‌ای نخورده، حتماً مصلحتی سبب شده که خداوند تو را موفق به انجام

آن عمل نکرده است. مثلاً ممکن است این عمل مستحب را از تو گرفته تا عمل بزرگ‌تری جایگزین آن کند. مثل طفلی که شیر مادر را از او می‌گیرند تا انواع و اقسام غذاهای عالی را به او بدهند. طفل هم به خاطر جهلش گریه و بی‌قراری می‌کند و همان شیر را می‌طلبد. یا ممکن است این عمل مستحب در تو جنبه‌ی عادت پیدا کرده و تکرار عادت‌گونه‌ی آن رشدآور نبود؛ لذا برای چند وقت آن را از تو گرفت است و بعد مجدداً تو را به انجام آن موفق می‌سازد. ولی آنچه بعداً انجام خواهی داد، بسیار سازنده‌تر و ارزشمندتر از عمل قبلی است. و یا ممکن است خدای ناکرده، مداومت بر آن عمل تو را در معرض مبتلا شدن به عجب عبادت و غرور به عمل صالح قرار داده بود و خداوند برای اینکه از ابتلای به عجب و غرور ایمن گردی، چند وقت تو را به انجام آن موفق نکرد. به هر صورت آنچه جا دارد مراقب آن باشی، خواست و اشتیاق باطنی است. اما در اعمال ظاهری به خدا و اولیائش که مربی حقیقی هستند، حسن ظن و اعتماد داشته باش و به خاطر اینکه عبادتی را از دست گرفتند، بدخلقی نکن و رابط‌هات را با آنها به هم نزن و با خدا دعوا نکن.

✽ نخودچی‌پز، نخودها را در یک دیگ ریخته بود و روی آتش شدید گذاشته بود و کفگیر می‌زد. اول نخودها داد و قال می‌کردند و می‌گفتند سوختیم و از جا می‌پریدند. تا اینکه یکی از نخودها گفت: گویا می‌خواهند با ما نخودچی‌گل درست کنند و در مجلس سلطان بگذارند و سلطان ما را بخورد. نخودها گفتند اگر این‌طور است، پس نخودچی‌پز کار خوبی می‌کند، ای کاش آتش را تندتر کند و بیشتر کفگیر بزند. کار که به اینجا رسید، نخودچی‌ها تقریباً بو داده شده بودند و اتفاقاً برعکس خواسته‌ی نخودها، آتش را کم کرد و دیگر کفگیر هم نزد.

ما هم مثل نخودها هستیم و خدا و موالیانمان می‌خواهند ما را پخته کنند. گاهی اوقات چیزی را که پختنش ساعت‌ها وقت نیاز دارد، درون دیگ زودپز می‌ریزند و در اثر فشار داخل دیگ، ظرف چند دقیقه می‌پزند. خدا و اولیا هم گاهی اوقات با ابتلائات

شدید یک شبه ما را صد سال پیش می‌برند. پس باید به ابتلائات تن داد تا زودتر به مقصد رسید.

❁ وقتی به خدای خود اعتماد کردی، راحت می‌نشینی. بهشت جای نشستن است. **فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ** در جایگاه صدق و راستی. در دنیا در مجالس ذکر خدا و اهل بیت **علیهم‌السلام** و سر سجاده‌ی نماز باید تمرین نشستن کرد. طوری باید نشست که گویا هیچ‌وقت قصد رفتن و بلند شدن نداریم. اگر راحت و آرام بنشینیم، رحمت خدا بر ما می‌بارد.

❁ خدا بهترین نقّاش است (**صِبْغَةَ اللَّهِ**)، بگذار خدا رنگت کند. بگذار رنگی که نفس و شیطان کرده، ببرد تا رنگ خدایی آشکار شود (**أَخْلَقَ اللَّهُ**). آفتاب که زد، رنگ‌های قلابی می‌پزند (آفتاب توحید در قیامت).

❁ یکی از اسم‌های خدا مؤمن است. یعنی به قدرت و به صنعت خودش ایمان دارد و می‌داند آنچه را می‌سازد و خلق می‌کند، درست از کار در می‌آورد. خدا به کار خودش ایمان دارد نه به کار ما. خدا می‌داند ما کج و عوضی می‌رویم، ولی به کار خودش ایمان دارد.

❁ اوّل بنا بود ما مؤمن به خدا باشیم، ولی مثل اینکه او به ما ایمان دارد و مؤمن به ماست. خدا می‌گوید من خودت را قبول دارم، خودت حساب اعمالت را برس. وقتی آدم ببیند خدا او را امین می‌داند، آیا رشید نمی‌شود؟

❁ جبرِ لطف است نه جبرِ قهر. هر کس به بهشت رفت، او را به جبر بردند و هر کس به جهنّم و آتش رفت، به اختیار خود رفت.

✽ خدا شما را بُرده دارد، شما هم خودت را باخته بدان.

✽ عمل خیری که خداوند توفیق انجامش را به تو داد، در قبول شدنش شک نکن. اگر خدا نمی‌خواست قبول کند، توفیق انجامش را نمی‌داد. کارهایت را باید خودت قبول کنی و تا خودت قبول نکنی، مقبول واقع نمی‌شود.

✽ عبادات و طاعات خود را اگر کار خدا بدانی (ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ أَنْظِرْ حَسَنَةً به تو برسد، از جانب خداست)، دیگر در مقبول بودن آن شک نمی‌کنی.

✽ یکی از اسماء خداوند «مؤمن» است. خدای مهربان خودش به خودش ایمان دارد، شما هم به خودت ایمان بیاور تا اقلأً دو رکعت نماز که می‌خوانی، بدانی راست گفته‌ای و در صحت و قبولی آن شک نکنی.

✽ خداوند زودباور و خوش‌باور و سریع‌الرضا است. جواد، به حیل‌های حیل‌گر نگاه نمی‌کند. مثل امام حسن علیه السلام که به شخص چاپلوسی که در مجلس معاویه به طمع قاطر حضرت به دروغ از ایشان تعریف کرد، با علم به تزویر او، قاطر خود را به او بخشیدند. ان شاء الله جوری نباشیم که وقتی کسی به دیگری عطا می‌کند، ما مدعی شویم؛ مثل کسی که به حضرت علیه السلام اعتراض کرد که در حالی که می‌دانستید او قلباً به شما علاقمند نیست، چرا قاطر را دادید و حضرت علیه السلام پاسخ فرمود: جواد به حیل‌های حیل‌گر نگاه نمی‌کند.

✽ بَئِ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ به بندگانم خبر بده که همانا من بخشنده و مهربانم و همانا عذاب من همان عذاب دردناک است. یعنی ای بنده‌ی من رو به من بیا که اگر آنجایی که هستی بمانی، عذاب است.

❁ صفات کمالیهی خداوند جزء ذات او و هستی اوست و اصلاً نمی‌شود او رحیم و کریم و غفور و... نباشد. برای همین فرمود: اگر شما گناه نمی‌کردید، اقوامی را می‌آفریدم که گناه کنند و آنها را ببخشم و رحمت نمایم تا این صفتم جلوه کند.

❁ امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دعای کمیل به خداوند عرضه می‌دارد: اَمْ تُضَيِّعُ مَنْ رَبَّيْتَهُ يَا اَيْنَكه خداوند کسی را که خود پرورده‌ای، ضایع می‌کنی؟ به مربی خود باید اعتماد کنیم، خداوند هرگز بنده‌اش را رها نمی‌کند که ضایع شود. به انحاء مختلف روی این مصنوع خود کار می‌کند تا آن را به مقصد برساند.

❁ بشر وقتی کارخانه می‌سازد، برای ضایعاتش هم فکر می‌کند و آنها را آب می‌کند و با آن جنس مفید درست می‌کند، آن وقت خدا در خلقتش خواهد گذاشت چیزی تلف شود؟

❁ کسی که چیزی را درست کرده است، آشغال‌هایش را هم خودش می‌خرد. خدا ما را از فاضل طینت ائمه (علیهم السلام)، یعنی از خرده‌ها و اضافی‌های گل آنها ساخته است.

❁ وقتی کسی را همه طرد کردند، آن وقت خدا او را پناه می‌دهد و می‌گوید خودم تو را می‌خواهم.

كُلُّ ذَنْبِكَ مَغْفُورٌ سِوَى الْإِعْرَاضِ عَنِّي اَدُنُّ مَنِّي، اَدُنُّ مَنِّي وَاَدُنُّ مَنِّي
همه‌ی گناهانت جز روگرداندن از من بخشیده شده است؛ به من نزدیک شو، به من نزدیک شو، به من نزدیک شو.

✽ آن قدر حق تعالی با ما مدارا کرد که **حَتَّى كَأَنِّي لَا ذَنْبَ لِي**. گویا ما اصلاً گناهی انجام نداده‌ایم، بلکه بالاتر، آن قدر به ما لطف و محبت فرمود که گویا ما به او لطف و منت داریم. **كَأَنَّنِي لِي الطُّوْلُ عَلَيْكَ** و آن قدر مدارا کرد که گویا ما امیریم و او مأمور، ما دستور می‌دهیم و او اجرا می‌کند؛ **أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ**

✽ چون حق تعالی قیوم همه‌ی اشیاء است و هیچ آفتی به او راه ندارد و از هر جهت غنی مطلق است، ما خیالمان راحت است. خیلی باید آرامش داشته باشیم، چون به قیوم ما هیچ صدمه‌ای وارد نمی‌شود.

✽ اگر یک شخص غنی که به او اطمینان و اعتماد داری، به تو بگوید نگران نباش و غصه‌ی بدهی‌هایت را نخور، خیالت راحت باشد، من هستم؛ بین این حرف او چقدر به تو آرامش می‌بخشد و راحت می‌شوی! خدای مهربان که غنی و تواناست به تو گفته است: **أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ** آیا خداوند برای کفایت امور بنده‌اش بس نیست؟ یعنی ای بنده‌ی من، برای همه‌ی کسری و کمبودهای دنیوی و اخروی‌ات من هستم. این سخن خدا چقدر انسان را راحت می‌کند و به او آرامش می‌بخشد؟ لذاست که فرمود: **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** دل‌ها با یاد خدا آرامش می‌یابد.

✽ هر وقت برای آخر خود ترسیدی، اولت را یاد کن که هیچ نبودی و خداوند تو را ایجاد کرد و این همه به تو خوبی کرد. آخر هم خدا همان خداست.

✽ آدم اوایل راه همه چیز را عوضی می‌بیند؛ هر چه کار خوب را که انجام نداده است، می‌گوید خدا نخواست و هر چه کار خوب را که انجام داده است، می‌گوید خودم کردم.

✽ قرآن می‌گوید: مَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ: آنها مکر نمودند و خدا مکر نمود و خدا بهترین مکرکنندگان است. نمی‌گویند أَشَدُّ الْمَاكِرِينَ. مکر خداوند خیر عبد ماکر را در بردارد. یعنی در برابر عبدی که بدی کرده، خدا خوبی می‌کند. اِدْفَعْ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ. بدی را با خوبی دفع کن، پس آن‌گاه کسی که بین تو و او دشمنی است، گویا دوست صمیمی تو می‌شود.

✽ شما ببینید خداوند چقدر به خلقش محبت دارد که احدی را نمی‌گذارد در دنیا بماند و همه را، حتی کفار و اشقیاء را با مرگ به سوی خود می‌برد.

✽ خداوند شداد و نمرود را هم رها نکرد. ولو خودشان با رغبت جان نمی‌دادند، ولی خدا آنها را ول نکرد و به زور جانشان را گرفت و آنها را به جایی برد و آن قدر آنها را نگه می‌دارد تا بالاخره صدایشان در بیاید و اقرار کنند.

✽ هنگامی که فرعون در رود نیل در حال غرق شدن بود، آخرین باری که سرش از زیر آب بیرون آمد به خدا عرض کرد. ثُبْتُ الْآنَ: الْآنَ تَوْبَةٌ كَرَّمْتُ. خداوند بلافاصله به جبرئیل فرمود: یک مشت گل و لجن به در دهان او بزن تا دوباره از حرفش برنگردد و آن را خراب نکند تا وقت دیگری به کارش رسیدگی کنیم.

✽ خداوند ضامن راه انسان است. اگر در راه خدا دزد و شیطان به شما زد، ناراحت نشوید؛ خدا ضامن است و جبران می‌کند.

✽ خدا خلق را دعوت کرده است و در راه دیدار او هر خسارتی که به کسی وارد شود، خودش ضامن است؛ چه خسارت دنیایی و چه حتی خسارت آخرتی. اگر دزد جیبت را زد، یا شیطان چیزی را از تو ربود، ضامنش خداست و خودش جبران می‌کند.

✽ خسارت راه، با داعی است. اگر در راه خدا به شما خسارتی وارد شد، خودش ضامن است. وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ: و هر کس از خانه‌اش برای هجرت به سوی خدا و رسولش خارج شود و سپس مرگ او را دریابد، اجر او بر خدا واجب است.

✽ دوست اهل بیت (علیهم‌السلام) اگر تیری از تیرهای شیطان علیه او به هدف خورد و یک قدم به عقب برگشت، به برکت همان، چند قدم به جلو خواهد رفت.

✽ خداوند غذای مانده به کسی نمی‌دهد؛ تازه به تازه می‌دهد. هر چه می‌دهد، بکر است. غیب الغیوب خزانه‌ی خداست و خدا تازه به تازه از خزانه‌اش بیرون می‌دهد.

✽ برای آینده‌ات پیش‌بینی نکن که مثل گذشته‌ات باشد. تا جایی که می‌توانی، سعی کن بهتر پیش‌بینی کنی. البته اگر طاقت آوردی، اصلاً پیش‌بینی نکن، ولی اگر طاقت نیاوردی، لااقل تا می‌توانی خوب پیش‌بینی کن. مؤمن دو ساعتش یکسان نیست. هر ساعتش از ساعت قبل بهتر است.

✽ سؤال نکن، شاید خدا به تو بفهماند. گدایی نکن، شاید خدا غنی‌ات کند. به قلبت فشار نیاور، شاید خدا مشکل‌ت را رفع کند. چه در امور دنیوی و چه در امور اخروی، یک شاید کنار زندگی‌ات بگذارد.

✽ به آیه‌ی اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا: خودت نامه‌ی عملت را بخوان که امروز برای رسیدگی به حسابت، خودت کفایت می‌کنی؛ اگر با سوء ظن نگاه کنی، می‌گویی خدا فرمود برو خودت بخوان و ببین چقدر خرابکاری کرده‌ای و خودت به جهنم برو. اما اگر با حسن ظن به آن نگاه کنی، می‌گویی چقدر آقای کرد که خودش

نگاه نکرد و به من اعتماد کرد و گفت خودت را قبول دارم، خودت بخوان. در این صورت خودت هم آن را نمی‌خوانی و به فضل او اتکا می‌کنی و آن را پاره می‌کنی و به بهشت می‌روی.

مسیر سلوک الی الله

✽ سیر همه‌ی انبیا برای تک تک شما وجود دارد.

✽ **إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ هَرَّابِيْنَه** ابراهیم **عَلَيْهِ السَّلَام** از شیعیان او بود. پیرو حضرت علی **عَلَيْهِ السَّلَام**، راه ابراهیم و ابتلائات او را حتماً طی می‌کند؛ از بت شکستن و بریدن از زن و فرزند و در آتش افتادن و قربانی فرزند و حج.

✽ رجب، ماه علی **عَلَيْهِ السَّلَام** و ماه تخلیه است؛ کعبه‌ی دل را با محبت و ولایت علوی از بت‌ها خالی کن. شعبان، ماه رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** و ماه تخلیه است؛ کعبه‌ی دل را با اخلاق محمدی معطر کن و جامه‌ی نو بپوشان. رمضان، ماه تجلیه و ماه خداست؛ حالا دل خانه‌ی خدا شده و خداوند در آن تجلی می‌کند.

✽ **إِلَهِی أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْآثَارِ فَارْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ وَهِدَايَةِ الْإِسْتِبْصَارِ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا مَصُونٌ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهَا وَ مَرْفُوعٌ الْهَمَّةِ عَنِ الْإِعْتِمَادِ عَلَيْهَا:** خدایا امر فرمودی به آثار رجوع کنم، پس اکنون مرا با تجلیات انوار و با هدایت مشاهده و استبصار، به سوی خود بازگردان تا همان‌گونه که بر تو وارد شدم، از آثار به سوی تو بازگردم؛ در حالی که سرم از نگاه به آثار مصون مانده و همتم از اعتماد به آن برتر باشد.

✽ معاد همان مبدأ است؛ «سر پنه آنجا که باده خورده‌ای»

✽ قرآن از زبان حضرت عیسیٰ علیه السلام می‌فرماید: **السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا**: سلام بر من روزی که متولد شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم. این خط سیر همه است. عیسیٰ علیه السلام فرمود در هر سه روز من تسلیم خداوند هستم.

✽ همه‌ی عُمر ما، **مِنْ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ** سه روز است. یک روز به دنیا رفتیم، یک روز آنجا ماندم، یک روز هم به جای اوّل بازگشتم. برای ملاقات امام و خدا این سه روز لازم است. یکی تولّد از مادر است که برای ما انجام شده است، دوتای دیگر لازم است که پیامبر ما آن را به کسانی که به او ایمان آوردند، تعلیم داد؛ یکی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که موت است و مال دنیا است و دیگری **إِلَّا اللَّهُ** که حیات است و مال آخرت است. خودت نگاه کن و ببین کجای راهی؟ به موت رسیده‌ای؟ چقدر از **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را تصدیق کرده‌ای و طی نموده‌ای؟

✽ کسی که اسلام آورده است، تا نیل به مقصد دو حجاب دارد؛ یکی رسیدن به آستانه‌ی وادی محبّت و ولایت و دوم طیّ وادی محبّت و ولایت و کامل کردن آن. پس از آن، مقصد نهایی یعنی منزل توحید قرار دارد. مسلمان دو حجاب دارد، مؤمن و دوست اهل بیت علیهم السلام یک حجاب دارد و پیامبر و ائمه علیهم السلام حجابی ندارند؛ بین آنها و خدا حجابی وجود ندارد.

✽ کسی از درون او را به کارهای خوب و می‌داشت، او هم همراهش رفت و رفت. آخر الامر گفت ای کسی که مرا می‌بری، تو کیستی؟ خودت را به من معرفی کن تا بشناسمت. در پاسخ گفت خودت به من نگاه کن تا مرا بشناسی. آن‌گاه او نگاه کرد و دید و شناخت. اوّل فرمان برد، آخر معرفت پیدا کرد.

✽ با تکرار کردن کارهای خوب، عادت حاصل می‌شود. بعد عادت به عبادت منجر می‌شود. عبادت هم معرفت ایجاد می‌کند. بعد ملکات فاضله در فرد به وجود می‌آید و نهایتاً به ولایت منجر می‌شود.

✽ عادات و عبادات تفکر لازم دارند، ولی ملکات تفکر لازم ندارند. ملکات خوب از عادات و عبادات خوب بهتر است.

✽ کسانی که با ملکات کار می‌کنند، مثل ملائکه‌اند؛ چون تفقه ندارند، رشد هم ندارند.

✽ ابتدا فرمان خدا را بردی، عادت ایجاد شد. وقتی از انجام این کار لذت بردی، کارت عبادت شد. هنگامی که این کار جزء ذات شد و دیگر لذت هم نبردی، ملکه حاصل شد. عادات به عبادات و عبادات به ملکات منجر می‌شود. هر وقت به ملکات رسیدی، آدم شده‌ای، چون ملائکه به تو سجده کرده‌اند.

✽ خیلی از ما هنوز توی آب و گل هستیم و آدم نشده‌ایم و به آدمیت نرسیده‌ایم. خداوند بالأخره ما را از آب و گل بیرون می‌آورد. وقتی به آدمیت رسیدیم، باید به محمد و آل محمد ﷺ برسیم و پس از آن باید از نور محمد و آل محمد ﷺ بهره بگیریم.

✽ هر وقت آدم شدیم، ملائکه برای ما سجده می‌کنند؛ همان‌طور که برای پدرمان آدم سجده کردند.

✽ برزخ دورانی است که یک شب خدا را می‌بینی و صابر و راضی و خشنود و شاکر و مطمئن هستی و یک شب خدا را نمی‌بینی و نگران و مضطرب و محزون و غصه‌داری و جزع و فزع می‌کنی. وقتی گرفتار می‌شوی، هیچ روزنه‌ی خیری در تو نیست، چون اگر بود، غصه‌دار نمی‌شدی و وقتی خوشحال می‌شوی، هیچ روزنه‌ی شری در تو نیست. همین که حالت عوض می‌شود، نشان می‌دهد داری برزخت را طی می‌کنی و ان شاء الله عن قریب برزخت تمام می‌شود و از قیامت سر در می‌آوری.

✽ دنیا شب است، برزخ بین الطلوعین است و قیامت روز است. دوستان اهل بیت علیهم‌السلام، اول که به دنیا می‌آیند، در برزخند و در دنیا برزخ را طی می‌کنند.

✽ شاید مؤمنی نباشد که تمام فکر و ذکر او دنیا باشد. بالأخره بعضی وقت‌ها از دنیا غافل می‌شوند و توجه و میل به آخرت پیدا می‌کنند و این به برکت ولایتی است که در دل مؤمن است. برای اکثر مؤمنین دنیا برزخ است، غم و غصه‌ها، دردها و توجه به دنیا برای او جهنم، و نشستن با خوبان و یاد خدا و کارهای خیر برای او بهشت است.

✽ ظهور حجت خدا قبل از قیامت، قطعی است. در سیر، قبل از تجلی خدا تجلی حجت خدا واقع می‌شود.

✽ مرحوم حاج آقا سید عبدالحسین معین شیرازی سال‌ها قبل در مسجد سهله معتکف بودند. نیمه‌های شب مشاهده می‌کنند در آسمان اشخاصی از جانب ایران به سوی مسجد سهله می‌آیند و شعارگونه با هم این آیات شریفه را می‌خوانند: **حُمُرُ مُسْتَفْرَکَ، فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ** خرهای گریزان که از شیر درنده می‌گریزند. فردا صبح ایشان به نجف مشرف شدند و با تعدادی از رفقای اهل علم خود در مورد این آیات سوره‌ی مدثر به بررسی پرداختند تا به سر مسئله پی ببرند. نهایتاً در تفسیر برهان به این حدیث شریف

که راه سلوک الی الله در مکتب اهل بیت علیهم السلام را تبیین می کند و آن را نقطه ی مقابل راه اهل تحصیل و زهد و ریاضت قرار می دهد، برخورد نمودند. شب بعد که از ایام خاص حضور در مسجد سهله، مثل شب چهارشنبه یا شب جمعه هم نبود، با حدود صد نفر از رفقا در مسجد سهله جمع شدیم و به برکت این عطای الهی شامی تهیه و از حضار پذیرایی شد. شب بعد هم مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی به این مناسبت نان و کباب تهیه کرد و به رفقا در مسجد سهله شامی داد. متن این حدیث که قسمتی از یک فرمایش طولانی حضرت صادق علیه السلام است چنین است:

لِأَوَّلَى الْأَبَابِ الدِّينِ:

عَمِلُوا بِالْفِكْرَةِ حَتَّى وَرِثُوا مِنْهُ حُبَّ اللَّهِ

فَإِذَا حُبَّ اللَّهُ إِذَا وَرِثَهُ الْقَلْبُ وَاسْتَضَاءَ بِهِ أَسْرَعَ إِلَيْهِ اللَّطْفُ

فَإِذَا نَزَلَ مَنْزِلَةُ اللَّطْفِ صَارَ مِنْ أَهْلِ الْفَوَائِدِ

فَإِذَا صَارَ مِنْ أَهْلِ الْفَوَائِدِ تَكَلَّمَ بِالْحِكْمَةِ فَصَارَ صَاحِبَ فِطْنَةٍ

فَإِذَا نَزَلَ مَنْزِلَةُ الْفِطْنَةِ عَمِلَ فِي الْقُدْرَةِ

فَإِذَا عَمِلَ فِي الْقُدْرَةِ عَرَفَ الْأَطْبَاقَ السَّبْعَةَ

فَإِذَا بَلَغَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ صَارَ يَتَقَلَّبُ فِي فِكْرِهِ (ذِكْرِهِ) بِالْطُّفِ وَحِكْمَةٍ وَبَيَانٍ

فَإِذَا بَلَغَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ جَعَلَ شَهْوَتَهُ وَحُبَّتَهُ فِي خَالِقِهِ

فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ نَزَلَ الْمَنْزِلَةُ الْكُبْرَى فَعَانَيْنَ رَبَّهُ فِي قَلْبِهِ

وَوَرِثَ الْحِكْمَةَ بِغَيْرِ مَا وَرِثَهُ الْحُكَمَاءُ

وَوَرِثَ الْعِلْمَ بِغَيْرِ مَا وَرِثَهُ الْعُلَمَاءُ

و وَرِثَ الصِّدْقِ بَعْدَ مَا وَرِثَهُ الصِّدِّيقُونَ

إِنَّ الْحُكَمَاءَ وَرِثُوا الْحِكْمَةَ بِالصَّمَتِ

وَأَنَّ الْعُلَمَاءَ وَرِثُوا الْعِلْمَ بِالطَّلَبِ

وَأَنَّ الصِّدِّيقِينَ وَرِثُوا الصِّدْقَ بِالْخُشُوعِ وَطُولِ الْعِبَادَةِ

فَمَنْ أَخَذَ بِهَذِهِ السِّيَرَةِ إِمَّا أَنْ يَسْفَلَ وَإِمَّا أَنْ يَرْفَعَ

وَ أَكْثَرُهُمُ الَّذِي يَسْفَلَ وَلَا يَرْفَعُ، إِذْ لَمْ يَرْغَ حَقَّ اللَّهِ وَلَمْ يَعْمَلْ بِمَا أُمِرَ بِهِ

فَهَذِهِ صِفَةُ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَلَمْ يُحِبَّهُ حَقَّ مَحَبَّتِهِ

فَلَا يَعْرِفُكَ صَلَاتُهُمْ وَصِيَامُهُمْ وَرَوَايَاتُهُمْ وَعُلُومُهُمْ «فَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنَفَرَةٌ».

هرآینه صاحبان خردهای ناب (اولی‌الالباب) کسانی هستند که:

به تفکر پرداختند تا آن که محبت خدا را از آن به ارث بردند،

هرآینه هنگامی که قلب محبت الهی را به ارث برد و بدان روشنائی یابد، لطف به

سرعت به آن روی می‌آورد.

پس هنگامی که در مقام لطف منزل گرفت، از اهل فایده‌ها می‌گردد.

پس هنگامی که از اهل فواید شد، به حکمت سخن می‌گوید؛ در نتیجه صاحب

تیزفهمی و فطانت می‌گردد.

پس هنگامی که در مقام فطانت منزل گرفت، در قدرت عمل می‌نماید.

پس هنگامی که در قدرت عمل نمود، مراتب و طبقات هفتگانه را می‌شناسد.

پس هنگامی که در این مقام منزل گرفت، فکرش (ذکرش) به لطف و حکمت و بیان دگرگون می‌شود.

پس هنگامی که در این مقام منزل گرفت، شهوت و محبتش را در آفریدگارش قرار می‌دهد.

پس هنگامی که این کار را کرد، در مقام بزرگ منزل می‌گیرد؛ در نتیجه پروردگارش را در قلب بالعیان مشاهده می‌کند؛

و حکمت را به طریقی جز آنچه حکما به ارث برده‌اند، به ارث می‌برد؛

و علم را به طریقی جز آنچه علما به ارث برده‌اند، به ارث می‌برد؛

و صدق را به طریقی جز آنچه صدیقان به ارث برده‌اند، به ارث می‌برد؛

هرآینه حکما حکمت را از راه سکوت اختیار کردن به ارث بردند؛

و هرآینه عالمان علم را از راه طلب و تحصیل به ارث بردند؛

و هرآینه صدیقان صدق را از راه خشوع و عبادت طولانی به ارث بردند؛

هر کس این روش‌ها را در پیش گیرد، یا به سفلی و پستی می‌گراید یا به رفعت و بلندی دست می‌یابد؛ و اکثراً به پستی می‌گرایند و به بلندی دست نمی‌یابند، زیرا حق خداوند را مراعات نمی‌کنند و به آنچه بدان امر کرده است، عمل نمی‌نمایند؛ و این صفت کسی است که خداوند را بدان‌گونه که سزاوار است، نمی‌شناسد و آن‌چنان که شایسته است، دوست نمی‌دارد؛ بنابراین نمازها و روزه‌ها و روایت‌ها و علم‌های آنان تو را نفریبد که همانا آنان خرائی گریزنده‌اند.

[با توجه به این حدیث شریف، دوست اهل بیت علیهم‌السلام اگر به خوبی‌هایی که خداوند

از آغاز عمرش به او کرده است، فکر کند (عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَاتٌ... وَ سَاعَةٌ يَتَكَّرُ فِي

مَا صَنَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: بر شخص عاقل واجب است در هر روز زمان‌هایی برای اموری

اختصاص دهد... و زمانی که فکر کند درباره‌ی آنچه خدای عزّ و جل نسبت به او کرده است. **الْمُكْرُ فِي آلَاءِ اللَّهِ نِعَمَ الْعِبَادَةِ** تفکّر کردن در نعمت‌ها و الطاف الهی چه نیکو عبادتی است)، پی می‌برد که از قبل از اینکه از رحم مادر متولّد شود تاکنون، خداوند بی آن که به او نیازی داشته و یا از خوبی کردن‌هایش در پی غرضی برای خویش باشد، یا حتّی متّنی بر بنده‌اش نهاده باشد، از لطف و احسان و اعطاء نعمت و مدارا و ستر و غفران، به او چه‌ها کرده است و می‌بیند اگر شخص دیگری یکی از این لطف و احسان‌های بی‌شمار را در حقّ او می‌کرد، یک دل نه، صد دل عاشق آن شخص می‌شد و محبّتش را در دل می‌گرفت. در نتیجه این تفکّر محبّت به خدا را نصیب او می‌سازد و از این طریق طی منازل کمال را همان‌گونه که در حدیث ذکر شده است، آغاز می‌کند.]

❁ حدیث اولوالالباب راه میان‌بر است. بشر چقدر عبادت خدا کند تا به محبّت خدا برسد؟ این حدیث می‌گوید عبد تا فکر کرد، دارای محبّت خدا شد. وقتی هم دارای محبّت خدا شد، کارش روی غلتک افتاد و مراتب کمال را یکی پس از دیگری طی کرد.

❁ راه اولوالالباب شدن را قرآن بیان فرموده است؛ **فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ**. یعنی ای حبیب من، به آن بندگان من که به قول گوش می‌دهند (مقصود از قول، حرف‌های خوب است) و بهترین و قشنگ‌ترین آنها را انتخاب و قبول و پیروی می‌کنند، بشارت بده که آنها همان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است و آنها همان اولوالالبابند. از این راه، عقل انسان بزرگ می‌شود و اولوالالباب می‌گردد و آن وقت به حدیث اولوالالباب عمل می‌کند.

❁ دو راه وجود دارد که از آنها می‌توانیم خودمان را در بغل پدران حقیقیمان بیندازیم، یکی راه طاعات و عبادات است و دیگری راه محبت.

❁ دو نوع راه وجود دارد؛ یکی راه‌های شوسه و آسفالت‌ه و دیگری راه‌های میان‌بر. در راه‌های شوسه و آسفالت‌ه هم گاهی اوقات اشخاص تصادف می‌کنند و کشته می‌شوند. در راه‌های میان‌بر هم خطر مردن هست. راه میان‌بر گرچه خطرناک است، ولی خیلی سریع‌تر به مقصد می‌رسد.

❁ راه‌های عبادات، روزه، شب زنده‌داری، ذکر، دعا، ریاضات و صبر که از پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام رسیده است هم راه خداست. اینها راه‌های شوسه و آسفالت‌ه‌اند. بعضی اصحاب به پیامبر و ائمه علیهم‌السلام اصرار زیادی کردند که چه کنیم زودتر به مقصد برسیم؟ این بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم راه میان‌بر را نشان داد و فرمود: هر کس علی و حسین علیهم‌السلام را دوست بدارد، زودتر به مقصد می‌رسد. فرمود هر کس علی علیه‌السلام را دوست بدارد، معصیت به او ضرر نمی‌رساند و کسی که در مصیبت حسین علیه‌السلام مژده‌اش به اشک نمناک شود و حتی کسی که بدون اینکه اشکش جاری شود، با ادب در مجلس عزای حسین علیه‌السلام بنشیند و خودش را شبیه گریه‌کنندگان نماید، بهشت بر او واجب می‌شود. راه محبت راه میان‌بر است.

❁ این امت به ریاضت احتیاج ندارد. اگر ریاضت لازم بود، پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام ریاضت می‌کشیدند، ولی این کار را نکردند و زندگی عادی داشتند و ازدواج کردند و خانواده تشکیل دادند. ریاضت کشیدن خوب نیست. مثل آدم برو بین مردم، به بازار و عرصه‌ی کار وارد شو و کار کن، منتها با مردم خوب رفتار کن. شب هم که به خانه برگشتی، اگر خواستی، اعمال مستحبی انجام بده. فرمان خدا را بردن و مطابق رضای خدا زندگی کردن، ریاضت بزرگی است؛ روی این ریاضت، ریاضت نکش و شاگردت را

هم به ریاضت وادار مکن. شارع فرموده است وقتی گوسفند را ذبح کردید، دست و پایش را آزاد بگذارید تا دست و پا بزند و با بستن دست و پایش روی ریاضت ذبح شدن، ریاضت به او ندهید.

کسانی که ریاضت می‌کشند، از این راه چند مکاشفه برایشان رخ می‌دهد، ولی بعد از آن با مردم بدخلقی می‌کنند. علاوه بر آن در رابطه با دنیا و معاصی، مثل گربه‌ای هستند که قشنگ و مؤدب و آرام کنار حوض آب می‌نشینند، لکن یک‌باره جست می‌زند و ماهی را از داخل حوض می‌گیرد.

❁ اهل ریاضت از ریاضت‌های خداداد که معجزه است، به سوی ریاضت‌های خودساخته که سحر است، فرار می‌کنند. اگر به راستی در پی ریاضت هستی، در عرصه‌ی زندگی‌ات با اخلاق شایسته و رفتار پسندیده عمل کن، نه اینکه مشکلاتی را که خداوند برای رشد دادن تو برایت آفریده است رها کنی و در گوشه‌ای سختی‌های تصنعی بر خود تحمیل کنی.

❁ همین احکام ظاهریه در شرع و آنچه خداوند در زندگی برای فرد پیش می‌آورد، خودش ریاضت این امت است. اهل ریاضت می‌خواهند با ریاضت‌های خودساخته، یک جوری از ریاضت‌های خداداد فرار کنند.

❁ وقتی گوسفند را سر می‌برند، مستحب است آزادش بگذارند که خوب دست و پا بزند؛ چون همه‌ی لذت‌هایی که در طول عمرش برده یک طرف و این لذت یک طرف. مؤمن هم در زندگی دست و پا می‌زند و رشد می‌کند.

❁ در اواخر عمر حاج ملاّ آقاخان، روزی در یک مجلس روضه و در اطاق آبدارخانه، من یک گوشه‌ی اطاق و او در گوشه‌ی مقابل نشسته بود و در اطاق کس دیگری نبود

و ما به هم نگاه می کردیم. متوجه شدم از آن باد و شور محبت، به تعبیر دیگر نسیم بهشتی که سابق در او بود و مثل دیگر اهل محبت در او جسارت و بی پروایی ایجاد می کرد، خبری نیست و او مثل بعضی از رفقای اهل تقدس که داشتیم، کوچک و آرام شده. یک باره بی اختیار بلند شدیم و وسط اطاق هم دیگر را در آغوش گرفتیم و او به من گفت: همه ی آنها رفت. فهمیدم که کار حاج ملا آقا جان تکمیل شده و به آخر رسیده است. چیزی نگذشت که به زنجان رفت و مرحوم شد. آخر کار هر چه از علم و عبادت و اظهار محبت و زهد و ... که داری، می رود.

✽ در طول زندگی دنیوی هر یک از مؤمنین، دو مأمور خدایی هستند مثل دو سرهنگ. وقتی عبدی یقین ندارد و دلش می لرزد که مثلاً اگر فردا نانمان کم شد، چه کنیم؟ او را از بهشت بیرون می کشند و وارد جهنم می کنند. در جهنم اصلاً خبری از خدا نیست و به یاد خدا نیست. داد و فریادش بلند می شود. وقتی سوزش آتش را چشید، می فهمد چه شده است و متنبه می شود. به محض اینکه متوجه شد، او را از جهنم بیرون می کشند و داخل بهشت می کنند. این کار آن قدر تکرار می شود تا عبد به خدای خود اعتماد و اطمینان پیدا کند و از آن به بعد دائم در بهشت خواهد بود.

✽ قرآن و عترت عاقبت نزد حوض کوثر به هم می رسند. در وجود شما قرآن و عترت به هم می رسند و یکی می شوند. عاقبت خودتان قرآن و عترت می شوید.

✽ تربت، دفع بلا می کند و همه ی تبها و طوفانها و زلزلهها با یک سر سوزن از آن آرام می شود. مؤمن سرانجام تربت می شود. اگر یک مؤمن در شهری بخوابد، خداوند بلا را از آن شهر دور می کند.

✽ نمازخوان نهایتاً خودش حقیقت نماز می‌شود، یعنی عابد و عبادت فانی در معبود می‌شود. عالم و علم هم به معلوم، و عارف و معرفت هم به معروف منجر می‌شود.

✽ عبد کامل، فعلش به امامان و صفاتش به پیامبر ﷺ و ذاتش به خدا ملحق می‌شود.

✽ هر کس محبوب و معلوم و معروف خود را پیدا کند، به قیامت و معرفت نائل گشته است.

✽ سنگ پس از سال‌ها تحمل فشار یک قطعه دُر یا عقیق می‌شود و زینت دست مؤمن می‌شود. ما هم اگر سختی‌های راه را تحمل کنیم، زینت امامان خود می‌شویم.

✽ در حدیث اولی‌الالباب حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: مؤمن در یکی از مراحل سیر خود «عَمِلَ فِي الْقُدْرَةِ» یعنی در ذات قدرت خدا عمل می‌کند.

✽ یک روحانی در حرم مطهر امام رضا علیه السلام گوشه‌ای نشسته بود و با خود می‌گفت این من بودم که چنین کردم و چنان کردم و کارهای همه‌ی پیامبران و ائمه علیهم السلام را به خود نسبت می‌داد. مؤمن اواخر کارش به این جا می‌رسد. خطبة‌البیان حضرت امیر علیه السلام را نگاه کنید، حضرت همه‌ی کارهای خدا و انبیا را به خود نسبت می‌دهند.

✽ سالک بعد از سیر در ملکوت و اصلاح ملکوت خود، به مُلک بر می‌گردد و آنجا خلیفه می‌شود. مُلک کمال انسان است.

❁ کمال این است که روی زمین درست بنشینی. وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكَ خَلِيفَ الْأَرْضِ وَ خدایست که شما را خلیفه‌های زمین قرار داد. اگر روی زمین درست بنشین، به بهشت راحت می‌دهند.

❁ سابق هر خانه‌ای یک حوض بزرگ داشت. بعضی اوقات بچه‌های کوچک درون حوض می‌افتادند و به ته حوض می‌رفتند و خفه می‌شدند. جانسان که بیرون می‌رفت، جسدشان می‌آمد بالا روی آب. ان شاء الله ما هم در حوض کوثر غرق شویم و بعد از موت، بدنمان بیاید بالا و روی حوض کوثر بنشینیم. مؤمن وقتی در حوض کوثر بیفتد، اندکی زیر آب خواهد ماند تا گرمای طبیعی‌اش از بین برود، بخارش برود، غیرت و شجاعت خلقی‌اش برود و هر چه گرفتاری دنیا و آخرت دارد، بدهد و بعد از آنکه خنک شد، بدنش که از روح لطیف‌تر خواهد بود، به روی آب می‌آید. آن وقت کوثر زیر اوست، نور خوبان زیر کمرش است؛ همه‌ی رفقا هم همانجا هستند. کوثر یا آب است یا علم است یا نور است. ما از حوض کوثر هستیم. چقدر قشنگ است که انسان در حوض کوثر بهشت غرق شود و جسدش روی آب بیاید.

❁ در نوجوانی، گاو یا الاغ را که برای چریدن و خوردن علف‌های خودروی کنار جوی آب بین مزرعه‌ها رها می‌کردم، از دور مواظبش بودم که وارد مزرعه‌ی مردم نشود و همین که سرش را به طرف مزرعه بر می‌گرداند، از دور به او می‌زدم و منصرف می‌شد و به طرف مزرعه نمی‌رفت. چند نوبت که این کار را می‌کردم دیگر حیوان خودش عادت می‌کرد و نیازی به مراقبت و هی زدن هم نداشت. نفس انسان را مثل گاو و الاغ فرض کن. چند روز که وقت صرفش کنی و مراقبت و کنترلش کنی، رام می‌شود و دیگر راحت می‌شوی.

❁ جوجه در داخل تخم مرغ به پوسته‌ی تخم مرغ فشار می‌آورد تا از تخم بیرون بیاید. مرغ هم از بیرون دائم او را زیر بال می‌پروراند و از این سو به آن سو می‌گرداند و آخر الامر هم مرغ از بیرون به پوست نوک می‌زند و آن را می‌شکند تا جوجه بیرون بیاید. ولی وقتی جوجه بیرون آمد، فکر می‌کند خودش بوده که تخم را شکسته و بیرون آمده است. سالک هم در پوسته‌ی عالم طبیعت اسیر است و برای بیرون آمدن تقلاً می‌کند، ولی خبر ندارد که موالیان او، برای بیرون آوردن او از این پوسته چه‌ها می‌کنند و آخر الامر هم آنها هستند که پوسته را می‌شکنند و سالک را از حجاب عالم طبیعت نجات می‌دهند.

❁ انسان اوّل مثل دانه است که زیر خاک در تاریکی و ظلمات قرار دارد. وقتی مقداری آب (محبت و معرفت) به او رسید، جوانه می‌زند. جوانه گردنش را خم می‌کند و به خاک فشار می‌آورد تا آن را بشکافد (سر به گریبان فرو بردن و عبادت و خودسازی). خاک که شکافته شد، یک جوانه‌ی زرد و نازک بیرون می‌آید (رنجوری تن سالک پس از عبور از حجاب طبیعت). بعد آفتاب که به او تابید، کم کم سبزرنگ می‌شود و رشد می‌کند و شاخ و برگ می‌دهد و گل می‌کند و میوه می‌دهد.

❁ فرفره را که داخل یک سینی به کار می‌اندازی، ابتدا دور سینی می‌چرخد، ولی آخر کار در یک نقطه می‌ایستد و دور خودش می‌چرخد. مؤمن هم همین‌طور است. اوّل دور عالم می‌گردد، ولی آخر کار دور خودش می‌چرخد، چون می‌فهمد مقصد در درون خودش است، لذا خود به خود می‌شود. وقتی فرفره در یک نقطه می‌ایستد و دور خودش می‌چرخد، اصلاً معلوم نیست حرکت می‌کند. مؤمن هم همین‌طور است و آخر کار، ظاهرش دیگر حرکت ندارد، گرچه در حقیقت از همه سریع‌تر و پرکارتر است. مرحوم حدّاد به من می‌گفت: متّکا کنار سرم است، ولی فرصت ندارم سرم را روی متّکا بگذارم یا متّکا را زیر سرم بکشم؛ ولی در مورد

همین مرحوم حدّاد، مردم می‌گفتند علمای نجف به این سیّد پول می‌دهند و او می‌خورد و بی‌کار می‌گردد.

✽ انگور را که برای درست کردن سرکه در خمره‌های بزرگ که به آن حُب می‌گویند، می‌ریزند؛ بعد از مدّتی در اثر گرمای آفتاب یا آتش، انقلاب پیدا می‌کند و به شراب تبدیل می‌شود که نجس و حرام و طبعش گرم است. بعد از مدّتی انقلاب تمام می‌شود و شراب به سرکه تبدیل می‌شود که سرد و آرام و خنک کننده است و غذای امیرالمؤمنین و اولیای خداست. سالک هم همین مسیر را طی می‌کند؛ اوّل حالت انقلاب پیدا می‌کند که حرارت دارد و شلوغ می‌کند و با عجله و فشار می‌خواهد کارش را پیش ببرد؛ اما اگر صابر باشد، به تدریج آرام و خنک می‌شود و به مقصد می‌رسد. در جامعه هم وقتی انقلاب می‌شود، بعضی شلوغ‌کاری‌ها هم اتّفاق می‌افتد و ممکن است به بعضی افراد بی‌گناه هم تعرّض شود. اما کمال در این است که از مرحله‌ی انقلاب به مرحله‌ی سازندگی، یعنی ساختن و تن دادن به مقدّرات الهی برسد که جامعه آرام و خنک می‌شود و حقّ همه ادا می‌شود.

✽ در دولاب یک خانم بی‌بی بود که در دوران جوانی‌اش در مجالس جشن و عروسی زنانه دایره می‌نواخت. وقتی پا به سن گذاشت، توبه کرد و دست کشید و دیگر حتّی در مجالس عروسی شرکت هم نمی‌کرد. یک بار به اصرار از او خواستند به مجلس عروسی دوتا بچه سیّد برود و بالأخره قبول کرد. در داخل مجلس به او گفتند خانم فاطمه‌ی زهرا علیها السلام خوشحال نیست که مجلس عروسی بچه‌هایش سوت و کور باشد، اجازه بده با سینی دایره بزیم و بالأخره پذیرفت. خانم‌ها یک به یک سینی را دست به دست می‌دادند و می‌نواختند. تا این که به بی‌بی‌خانم رسید. او هم سینی را گرفت و شروع به زدن کرد. اوّلش می‌گفت: «خدایا ننویس، خدایا ننویس». کم کم که گرم شد،

می گفت: «می‌خواهی بنویس، می‌خواهی ننویس». در آخر کار می گفت: «خدایا بنویس، خدایا بنویس». مؤمن در سیرش بعد از اینکه از کارهای گذشته‌اش توبه می کند و دست می کشد، این سه مرحله را طی می کند.

✽ در روایات است که حضرت ابراهیم و همسرش یا حضرت زهرا علیها السلام اطفال شیعه را که سقط شده یا قبل از بلوغ از دنیا رفته‌اند، در عالم دیگر بزرگ می کنند و پرورش می دهند و در قیامت در بهشت به پدر و مادرشان تحویل می دهند. سالکی هم که قبل از کامل شدن از دنیا برود، مثل بچه‌ی سقط شده است؛ در عالم پس از مرگ به مقصد می رسد.

✽ ما صیدیم و خدا و خوبان خدا صیادند. صید نمی تواند عقب صیاد برود، صیاد باید او را صید کند. خدا و اولیائش با یک تیر نگاه و یک جلوه‌ی جمالشان ما را شکار می کنند. بعد ما را که صید شدیم، رها می کنند و ما که شیرینی آن تیر را چشیده‌ایم، به دنبال صیاد می‌دویم.

صیاد پی صید دویدن عجبی نیست صید از پی صیاد دویدن مزه دارد

✽ خوبان خدا مؤمنان را به تور می اندازند و به مقصد می‌رسانند. دشمنان را هم با تیر می‌زنند و دور می‌کنند. اشخاص برجسته هم با تار دنبال آنها می‌روند؛ یعنی با محبت و رضا و شادی.

✽ خداوند عبادش را با «تیر» و «تور» و «تار» صید می کند؛ تیر برای فراری‌ها، تور برای متوسطین و تار و آواز ملکوتی برای مقربین.

❁ إِنَّ رَبَّكَ لَبَازِلٌ مُرْصِدٌ: هر آینه پروردگار تو در کمین گاه است. خداوند با «تار» و «تور» و «تیر» شکار می کند. محمد و آل محمد ﷺ تیراندازند، محبتشان هم تور است، ذکرشان هم تار است.

❁ سابق که در دولاب گوسفند داشتیم، هر شب آنها را رسیدگی می کردیم و گوسفندهایی را که کاملاً چاق شده بودند، با حنا علامت می زدیم و فردا آنها را جدا می کردند و به قصابخانه می بردند و سر می بریدند. برای اینکه پوست گوسفند سالم و راحت کنده شود، کسی که آن را ذبح کرده بود، از نفَس خود زیر پوستش می دمید و آن را باد می کرد. گاهی هم چند مشت به پشت و دمه اش می زد تا خوب جا باز کند و کاملاً باد شود. وقتی پوست کاملاً از گوشت جدا می شد، آن را از تن گوسفند بیرون می کشید. زیر آن پوست یک پوست نازک روی گوشت قرار داشت.

موالیان هم هر شب چند مؤمن را که به رشد کامل رسیده اند، جدا می کنند و به قصابی می برند و سر می برند (به موت نائل می سازند). آن گاه از نفَس خودشان در او می دمند (نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي: از روح خود در او دمیدم). و چند مشت هم به او می زنند و وقتی پوست و گوشتش، یعنی بدن و روح یا دنیا و آخرت، از هم جدا شد، پوستش را بیرون می کشند. زیر آن یک پوست نازک است که به آن قالب مثالی گفته می شود. روح به قالب مثالی وارد می شود و با آن وارد عالم مثال می شود و به سوی خدا می رود. بعد از آن، قالب مثالی را هم جدا می کنند و بدن لطیف تری زیر آن هست که به آن شبیح گفته می شود و روح با آن به عالم اشباح می رود. بعد از آن، شبیح را هم جدا می کنند و زیر آن یک بدن لطیف تر و ریز قرار دارد که به آن ذره گفته می شود و با آن به عالم ذر وارد می شود. همین طور ریز و بادب می شود تا به قمر ولایت می رسد. (شیعیان ستاره اند و از ماه ولایت نور می گیرند. ماه ولایت هم از شمس نبوت نور می گیرد). بعد به خود شمس

نبوت می‌رسد و مستقیماً از آن نور می‌گیرد. تا اینکه نهایتاً به خورشید هستی مطلق می‌رسد و قیامت کبری طالع می‌شود. در آنجا اگرچه ستاره‌ی مؤمن و ماه ولایت و خورشید نبوت روشنند؛ اما در برابر روشنایی خورشید هستی مطلق، نورشان نمودی ندارد.

❁ روش ائمه علیهم‌السلام این بوده که پس از مدتی شاگردان را روی پای خود می‌گذاشتند، چون اگر می‌خواستند همیشه آنها را در بغل بگیرند، هیچگاه قادر نمی‌شدند روی پای خود بایستند و با پای خود راه روند.

❁ بزرگان با حرف، سر ما را گرم می‌کنند و مخفیانه چیزهای بزرگ را توی جیب ما می‌گذارند. علتش هم این است که چون ظرفیت نداریم، اگر آن را به ما نشان دهند، مغرور می‌شویم و به مردم فخر می‌فروشیم و ادعا می‌کنیم. وقتی آنها را آشکار می‌کنند و نشان می‌دهند که در ما ظرفیت پیدا شده و با دیدن آنها خدا را شکر می‌کنیم و آنها را عطای خدا و نه نتیجه‌ی تلاش و هنر خودمان می‌بینیم.

❁ خداوند عیب‌هایت را که پوشاند و بخشید، حُسن‌هایت را هم علنی نمی‌کند؛ چون یا آنها را نفله می‌کنی و ارزان می‌فروشی یا شیطان جیبت را می‌زند. خودت می‌توانی از دور ببینی؛ اما از بیرون آشکار نمی‌کند. هر وقت دانا شوی و بتوانی آنها را حفظ کنی، آشکار می‌کند؛ روز قیامت پرده را برمی‌دارد و آشکار می‌کند.

❁ مقصد که در نظر قاصد بزرگ و ارزشمند شود، راه نزدیک می‌شود، تا جایی که مقصد در دل قاصد جا می‌کند و نزد قاصد حاضر می‌شود.

❁ هر چه مقصد در نظر فرد بزرگ شود، سختی‌های راه بر او آسان و فاصله‌ی راه کوتاه می‌شود.

✽ هر قدر انسان فهمش بالاتر رود و بفهمد که مقصد چقدر شریف و عزیز است، پیمودن راه برای او آسان تر می شود و موانع و سختی ها و دوری راه به نظرش نمی آید. وقتی مقصد شریف و بزرگ است، بین راه هر طوری شد، می ارزد و هر چه بدهی، ارزش دارد.

✽ اگر جلو نرفتی، بدان در موقف هستی و خدا می داند این موقف ها چقدر برای سالک مفید است. باید صبر کنی تا از آن رد شوی. استغفار کن تا از آن بگذری. اما اگر داری می روی، صلوات بفرست.

✽ همان طور که در ظاهر، خداوند راه کربلا را چند وقت باز می کند تا مؤمنین بهره مند شوند و چند وقت می بندد تا قدر بدانند و شاکر شوند، در دل هم خداوند همین کار را می کند؛ چند روز بسط و گشایش و چند روز قبض و گرفتگی ایجاد می کند. چند روز حال عبادت دارید و چند روز از عبادت و نماز خودتان خوشتان نمی آید. اگر دیدید حال عبادت ندارید، خیلی شلوغ نکنید و صابر باشید چون خدا که صانع و پرورنده ی ماست، برای رشد دادن ما این کار را کرده است. وقتی هم راه باز شد و کار روی دور افتاد، شکر کنید و بهره ببرید.

✽ در سیر الی الله عجله کردن و تقلأ و فشار آوردن نه تنها نتیجه ای ندارد، بلکه راه را مسدود می کند. آنچه راه را باز و نزدیک می کند ادب و تواضع است. از خدا و اولیای خدا با زور نمی توان چیزی گرفت. به خانه ی خدا و اهل بیت علیهم السلام با ادب و افتادگی می توان راه پیدا کرد، همچنان که سلمان راه یافت. این عمر بود که خواست با فشار و زور و شکستن در، وارد خانه ی اهل بیت علیهم السلام شود. در محضر اولیای خدا هم ادب و انتظار را پیشه کنید تا بتوانید از آنها بهره ببرید. با شتابزدگی و زور و اصرار موجب محرومیت خود نشوید.

✽ باید غرق دریای علی علیه السلام شد. تا شعور و فهم باقی است، اگر به دنبال گمشده‌ی خود بگردیم، نمی‌یابیم. ولی وقتی غرق شدیم، آن را می‌بینیم.

✽ اگر کسی گفت همه‌ی اینها خواب و خیال است، بگو خواب و خیال خوب بهتر از خواب و خیال بد است.

✽ صبح معلوم می‌شود شب‌رو چه کرده است. حضرت امیر علیه السلام فرمود: **فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يُحْمَدُ الْقَوْمُ السَّرِيُّ شَبْرَوَانِ** را به هنگام صبح ستایش می‌کنند.

✽ خواب و مکاشفه و مشاهده، هم خوب دارد و هم بد، گاهی هست و گاهی هم نیست؛ اما معاینه همه‌اش خوب است و همیشگی و دائمی است، چون مال دل و جان و جانان است. در معاینه، صاحب‌خانه آمده و در دل ساکن شده است.

✽ مکاشفه و مشاهده گاهی هست، گاهی نیست؛ گاهی قشنگ است، گاهی زشت است. اما معاینه همیشگی است و تماماً قشنگ است. معاینه عین‌الیقین است. در حدیث اولوالالباب، حضرت صادق علیه السلام فرمود: **عَايَنَ رَبُّهُ فِي قَلْبِهِ** پروردگارش را در دل خویش بالمعاینه دید. وقتی شخص به معاینه برسد، خدا وارد قلبش می‌شود و دیگر از آن بیرون نمی‌رود. حق‌الیقین بالاتر است و مخصوص انبیای مرسل است.

✽ بعضی‌ها سالک مجذوبند، یعنی با عبادت و کارهای خیر و... کاری می‌کنند که جذبه‌ی الهی به آنها می‌خورد: **فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا**؛ پس کسی که خواهان دیدار پروردگارش می‌باشد، باید عمل شایسته انجام دهد. اما بعضی مجذوب سالکند، یعنی اوّل جذبه‌ی الهی به آنها خورده و آن جذبه آنها را به راه انداخته است. این دسته کلاشان بالاتر است، زیرا هر کاری می‌کنند، از روی میل و رغبت است. آنها فاعل هستند؛ اما بدون تحریک و تحریض، همچنان که خداوند از شدّت غنا و عزّت، فاعل بدون تحریک است.

✽ فرد ساده‌ای اطاقی ساخت و به نجّار مراجعه کرد و گفت: برای اطاقم دری بساز. نجّار گفت: باید اندازه‌ی در را بگیری و بیاوری تا برایت در بسازم. فرد ساده رفت و با دو دستش فاصله‌ی چهارچوب در را اندازه گرفت و در حالی که دست‌هایش را به اندازه‌ی چهارچوب از هم باز گرفته بود، در کوچه به راه افتاد و به مردم می‌گفت: به من تنه زنید که اندازه و قواره‌ام به هم می‌خورد. بعضی از افراد ساده برای راه خدا هم قواره و اندازه‌ای مشخص کرده‌اند و فکر می‌کنند خدا فقط در قالب آن قواره می‌تواند افراد را به کمال و مقصد برساند و دائماً هم مواظبند که قواره‌شان به هم نخورد، در حالی که راه خدا محدود به هیچ قواره‌ای نیست.

✽ بشر خیلی کوچک است و حساب‌های ریزبینانه دارد. حتّی خدا و خوبان خدا را هم محدود به قالب‌ها و حساب‌های خودش می‌پندارد. شخصی در مسجد سهله معتکف شده بود تا پس از چهل شب اعمال و اورادی که انجام دهد، حضرت ولیّ عصر علیه السلام فرج را ببیند. فکر نمی‌کرد که ممکن است قبل از تمام شدن چهل شب حضرت تشریف بیاورند یا یکی از دوستانشان را بفرستند. از قضا در شب چهلم وقتی آماده‌ی شروع اعمال و اذکارش شد، در حجره به صدا در آمد. او هیچ احتمال نداد که حضرت باشند و با خود گفت فرد مزاحمی آمده است و مانع اعمال و اذکارم می‌شود. در را باز کرد و با بی‌میلی تعارفی هم کرد. آن آقا داخل حجره شدند. او هم پیاله‌ی آبی به آن آقا داد و خودش رفت سر سجّاده که مشغول کارهایش شود. آن آقا فرمود: مثل اینکه کاری داشتی؟ گفت راستش چهل شب است که برای دیدن حضرت مشغول اعمالی شده‌ام و امشب که شب آخر است، می‌خواستم انجام دهم که شما آمدید (یعنی مزاحم شدید). آن آقا فرمود: خانه‌ای که از فلانی خریده‌ای، نصفش مال برادرش بود و او پول آن را به برادرش نداد و نصف خانه مال تو نیست. فرشی هم که از فلانی خریدی، نیمی از آن مال زنش بود که پول آن را به زنش نداد و نصف قالی مال تو نیست. چند فقره مشابه این را فرمود. یکباره آن شخص فریاد زد: آئی دزد، آئی دزد و از هوش رفت. مردم به

حجره‌ی او ریختند؛ اما کسی را ندیدند. او را به هوش آوردند و گفتند کسی اینجا نیست که تو فریاد زدی. آن شخص فهمید که چه امتحانی داده است و از حال خود شرمسار شد.

❁ شبان خوب، چوپانی است که گله را برای آب خوردن سرِ همان چشمه‌ای ببرد که خودش از آن آب می‌خورد. اهل بیت علیهم‌السلام هم شیعیان و دوستانشان را می‌برند سرِ همان چشمه‌ای که خودشان از آن آب می‌خورند.

❁ شیعه در سیرش، دو روزش یکسان نیست و درجا نمی‌زند. حتی اگر توی چاله هم بیفتد، نشانه‌ی راه رفتن اوست و الا اگر حرکت نمی‌کرد که در چاله نمی‌افتاد. این به چاله افتادن هم لازمه‌ی سیر اوست.

❁ در سیر به سوی خدا هر یک از اشخاص از نفس خود یک جاده‌ی شخصی دارد که از جنس نور است و مثل طنابی است که به وسیله‌ی آن بالا و پایین می‌رود. در این مرحله راه‌ها به تعداد نفوس خلائق متعدّد است. ولی وقتی شخص از مرحله‌ی نفس عبور کند، به شاهراهی می‌رسد که همه‌ی راه‌های نفس‌های اشخاص به آن منتهی می‌شود. شاهراه همان صراط مستقیم است و یکی بیشتر نیست. این شاهراه به مقصد ختم می‌شود؛ یعنی توحید. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: منم صراط مستقیم. پس به وادی توحید جز از طریق شاهراه ولایت نمی‌توان رسید. لذا همه‌ی عارفان تمامی فرق و مذاهب که از نفس عبور کرده‌اند، گرچه به عللی تقیه کرده و ابراز ننموده باشند، علی علیه‌السلام را ملاقات و قبول کرده‌اند. همه‌ی کسانی که از بیت نفس خود خارج شده و به شاهراه رسیده‌اند، با هم یگانه‌اند و اختلافی ندارند. اختلاف مال کسانی است که هنوز از نفس عبور نکرده‌اند. البته کسانی که در شاهراهند، برخی در پایان راهند و به مقصد رسیده‌اند، برخی در میانه‌ی راه و برخی در ابتدای راهند، ولی با هم اختلاف و نزاع ندارند و یک‌دیگر را نفی نمی‌کنند.

ملاقات و دیدار

❁ از نظر قضائی، شهادت کسی پذیرفته است که شخصاً مشاهده کرده باشد. اگر کسی بگوید من شنیدم که فردی فلان کار را انجام داد، شهادتش را نمی‌پذیرند. حضرت امیر علیه السلام فرمود: فاصله‌ی بین حق و باطل چهار انگشت است، یعنی فاصله‌ی بین چشم و گوش؛ بین دیدم و شنیدم. در شهادت‌هایی هم که در اذان و اقامه و تشهّد نماز می‌دهیم، شهادتی ارزش دارد که مبتنی بر مشاهده و دیدن باشد.

❁ ملاقات مهم‌تر از مقدمات مهمانی رفتن است. نماز و روزه و دیگر عبادات مقدمه‌اند و ملاقات خدا بالاتر از آنهاست.

❁ جزای عمل، ملاقات و دیدار است. آخرت یوم‌الجزاست.

❁ تمام صندوق دخلت، آمادگی‌ات برای ملاقات خداست. عبادت، زهدت، همه‌ی اعمال صالحت، مزدش همین است.

❁ لذّت لحظه‌ی ملاقات، همه‌ی سختی‌های راه را از یاد می‌برد.

❁ اوّس قرنی گفت: اُعْبُدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تُكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ وقتی عبادت می‌کنید، کاری کنید که خدا را ببینید و اگر نتوانستید، به گونه‌ای باشید که احساس کنید خدا شما را می‌بیند.

❁ در معارف الهی و حقایق معنوی، خوردن از شنیدن، و دیدن از خوردن بالاتر است.

❁ تا قابلیت نباشد، خوبان وقتی به ما نگاه می کنند، کاری می کنند که ما آنها را نبینیم؛ وقتی خوابیم یا غافلیم، به ما نظر می کنند. با این نگاهها ما ساخته می شویم. وقتی ساخته شدیم، آن وقت ما هم نگاهشان می کنیم و نگاه به نگاه می افتد و شهید می شویم.

❁ حضرت صادق علیه السلام به شخصی که منکر خدا بود، فرمود: آیا تا به حال پیش آمده است به کشتی سوار شوی و کشتی غرق شود و تو برای غرق نشدن، دستت را به یک تخته چوب که بر روی آب است بگیری و بادی بوزد و همان تخته چوب را هم از دستت بگیرد؟ عرض کرد: بلی. حضرت فرمود: در آن لحظه امیدت به چه کسی بود که تو را نجات دهد؟ همان خداست. وقتی از همه جا مأیوس شدی و چشمت را بستی، آنجا خدا را می بینی.

❁ شخصی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: سَيِّدِي عَرَفْنِي نَفْسَكَ: آقای من، خودت را به من بشناسان. حضرت به اصحاب فرمودند او را به درون دریا بیندازید و کمی که در آب غوطه خورد، فرمودند او را بیرون بیاورید. وقتی او را بیرون کشیدند، دوباره حرف اوّلش را تکرار کرد. مجدّداً حضرت فرمودند او را به درون آب بیندازید. این ماجرا سه بار تکرار شد، لکن نوبت سوم که او را از آب گرفتند، به گوشه ای رفت و ساکت نشست. علّت سکوت و آرام گرفتنش را از او پرسیدند، گفت: بار آخر که مرا به آب انداختند، نزدیک بود غرق شوم و آخرین دفعه ای که توانستم سرم را از آب بیرون بیاورم، دیدم در همه ی دنیا غیر از حضرت صادق علیه السلام هیچ کس نیست. لذا وقتی من را به دستور حضرت از آب گرفتند و بیرون آوردند، چون به خواسته ام رسیده بودم، آرام گرفتم و سکوت اختیار کردم.

❁ خودت یکی هستی، یکی را هم باید ببینی. آن یکی حجت خداست؛ حقیقت انسان است.

تنها خدا را خواستن

❁ مؤمن جزایی جز قرب خدا قبول نمی‌کند. او همه‌ی زمین و آسمان و بهشت را گردش می‌کند، ولی فقط طالب قرب است.

غَضُوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ: دیدگانشان را فرو پوشیدند از آنچه خداوند حرام نموده است که از صفات متّقین است. مرحله‌ی اوّل آن، نگاه نکردن به نامحرم است. مرحله‌ی دوم به این معناست که اگر با مال حرام یا شبهه‌ناک برخورد کنند، از آن غَضّ بصر کرده و صرف نظر می‌کنند. امّا از این دو بالاتر این است که اصلاً به ماسوی‌الله نگاه نمی‌کنند که این خصیصین است.

❁ از دنیا نگو، از خلق نگو، از خودت هم نگو؛ از خدا بگو. چند وقت که تنها از خدا بگویی، اگر غیر از او چیزی هم وجود داشته باشد، از یادت می‌رود و غیر او را فراموش می‌کنی.

❁ مَاذَا فَقَدْ مِنْ وَجَدَكَ وَمَا الَّذِي وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ أَنْ كَسَ كَ تُو رَا يَافَتَ، دِيْغَر چِه چِيْزِي رَا فَاقد اِسْت و كَسِي كَه تُو رَا فَاقد شُد، دِيْغَر چِه چِيْزِي دَارَد؟

مبادا گل، شما را از گلکار غافل کند.

طلبه، یعنی کسی کہ مؤدبانہ طالب خداست.

در مسیر کمال باید طالب بود، ولی با ادب؛ نه با زور.

❁ دو جور طلب داریم، یکی به ضرر آدمی است و یکی به نفع اوست. طلبی که با صدق و ادب باشد، به نفع عبد است و او با آن، مثل سلمان، طلبه‌ی فقه آل محمد می‌شود. اگر طلب توأم با ادب نباشد و شلوغ کند، مثل «دومی» می‌شود که طلبکار بود و در را سوزاند و شکست. هر چه ادب و صفای عبد بهتر، ریزش رحمت از جانب خدا بیشتر.

❁ چند وقت است که خداوند این معنا را مرحمت کرده است که آیاتی که می‌گویید: **يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَيَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ**؛ یعنی اینکه اگر شما بخواهید، این کارها را می‌کند. خداوند هدایت می‌کند کسی را که خودش بخواهد هدایت شود. (ضمیر مستتر در **يَشَاءُ** به **مَنْ** راجع است و فاعل **يَهْدِي** و **يَرْزُقُ** خداوند است.) چون او که همه‌ی درها را باز کرده است و سعادت و هدایت و رزق رساندن به عباد را می‌خواهد، عمده این است که شما بخواهید.

❁ اینکه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: **يَا لَيْتَ لَمْ يُخْلَقْ مُحَمَّدٌ**؛ ای کاش محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آفریده نمی‌شد، شاید به این جهت بوده است که حضرت عطری از خود استشمام کرده و نمی‌خواستند که در کنار جمال و حسن خدای تعالی جمال دیگری باشد. می‌فرموده است حیف است در کنار حسن و نور خودت، کس دیگری را آفریده باشی.

مکاشفات و کرامات

❁ خیلی مشغول مکاشفات نشوید که عمرتان تلف می‌شود. کاری را که می‌کردید، ادامه دهید تا رشد کنید.

❁ أَهْلُ الْكَرَامَةِ مُحِبُّونَ کسی که سرش به کرامات گرم شده، از مقصد حقیقی غافل مانده است.

❁ بعضی با مکاشفات و چهلّه گرفتن، پشت در می‌مانند و راه آنها سد می‌شود. اگر در راه، خوابی یا مکاشفه‌ای رخ داد، حواست پرت نشود. اینها آجیل راه است. راهت را ادامه بده و تمام حواست به صاحبخانه باشد و خودت را نبین.

❁ در آیات ۱۱۱ تا ۱۱۵ سوره‌ی مائده است که وقتی حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام حواریون را به راهش دعوت کرد، آنها از او کرامت خواستند. عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام گفت: شما هم دنبال کرامت هستید؟ از خدا بپرهیزید. البته وقتی اصرار کردند، برای اطمینان قلبشان خواسته‌ی آنها را عملی کرد، ولی انتظار بیشتری از آنها داشت.

❁ اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام هدفشان دعوت به حق تعالی و تربیت انسان‌های کامل بوده است و بنای معجزه و کرامات نداشتند و این اشتباه است که تمام فضائل آنها را در کرامات ظاهری خلاصه کنیم. البته گاهی حق تعالی به دست آنها معجزه و کرامتی ظاهر

می کرده است، ولی آنها دوست داشتند مردم کاملاً متوجه حق تعالی باشند و مراقب بودند مبادا به خاطر کرامات ایشان، مردم از او غافل شده و متوجه بندگان او شوند.

نیت

❁ موضع نظر حق تعالی قلب و نیت و توجه شماست. اگر توجه قلبی و اقبال شما بیشتر به اوست و بیشتر قلب شما را محبت حق تعالی گرفته است، شما طالب خدايید. کفّهی ترازوی هر طرف سنگین شد، تا آخر پایین می‌رود. اگر بیشتر توجه قلبی شما به دنیاست، شما اهل دنیايید. داشتن یا نداشتن دنیا هیچ مهم نیست، علاقه و توجه و دلبستگی به دنیا خیلی مضموم است. لذا توجه به دنیا، دنیاست. اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا اَكْبَرَ هَمِّنا وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا: خدايا دنیا را هدف و همّ بزرگ‌تر ما و نهایت و اوج دانش ما قرار نده.

❁ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: نِبَةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ: نیت مؤمن از عملش بهتر است. خود عبد شریف‌تر از عبادت است.

❁ نیت شرط است؛ کفش جفت کردن و بالاترین کارها یکی است. ارزش کاری بالاتر است که از نیت خالص‌تر و صادقانه‌تری برخاسته باشد.

❁ با دل و نیت کار کن. دلت را تمیز کن و نیت را اصلاح و خالص کن. یک شب خوبان خدا را با نیت به خانه‌ی دلت مهمان کن. اوایل با خیال و خواب و مکاشفه راه می‌رویم و آخر کار از معاینه و یقین سر در می‌آوریم.

❁ وقتی عمل‌ها خیلی خالص شد، دیگر هیچ ملکی نمی‌تواند اجر و ارزش آن را بنویسد و جَفَّ الْقَلَمُ (قلم خشک شد) می‌شود. ان شاء الله خدا همه را به آن منزل برساند.

❁ یک شب حضرت صادق علیه السلام در سنّ شش سالگی همراه پدرشان امام باقر علیه السلام در مسجدالحرام بودند. هنگامی که امام باقر علیه السلام خواستند به منزل بازگردند، حضرت صادق علیه السلام از پدر اجازه خواستند که تا صبح در مسجد بمانند. حضرت باقر علیه السلام هم موافقت نمودند. صبح فردا که امام باقر علیه السلام به مسجدالحرام بازگشتند، مشاهده نمودند حضرت صادق علیه السلام چشم‌هایشان فرو رفته و دماغشان باریک شده و تیغ کشیده است، متوجّه شدند که حضرت صادق علیه السلام تا صبح بیدار مانده و یک بند عبادت کرده نماز خوانده‌اند. لذا به حضرت فرمودند: عزیزم چرا این‌قدر به خودت فشار آورده‌ای و خودت را اذیت کرده‌ای؟ گاهی خداوند به عمل کم و کوچک، جزای بزرگ و زیاد می‌دهد. یعنی به عمل کوچک با خلوص نیت، جزای بزرگ داده می‌شود، پس لازم نیست با اعمال زیاد خود را به مشقّت افکند، بلکه باید به خالص کردن نیت همّت گمارد. خلوص یعنی عبادت و طاعت بدون انتظار مزد و پاداش. شخص دارای خلوص، حتّی می‌خواهد از عبادتش لذّت هم نبرد که لذّت عبادت انگیزه‌ی عمل او قرار نگیرد. شخص باحیا فعل به جا می‌آورد، ولی به فعلش نگاه نمی‌کند و فعلش را نمی‌بیند.

❁ هر وقت خواستی کار خوبی بکنی و راه‌بندان شد و ممکن نشد آن را انجام دهی، نیتت را رسیدگی کن. شاید صدمه‌ای خورده است و صرفاً برای خدا نیست و الاّ اگر با صاحبخانه کار داشته باشی، بر عهده‌ی اوست که موانع را از جلوی راحت برطرف کند.

❁ دوست اهل بیت علیهم السلام با دل و نیت کار می‌کند. چون به همه‌ی کارهای خوبی که در عالم انجام می‌شود، رغبت دارد و رضاست، لذا در همه‌ی آنها شریک است و سهم می‌برد.

❁ با نیت خود می‌توانید در همه‌ی کارهای خیری که در عالم انجام می‌شود، شریک شوید. الرَّاضِیُ بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاخلِ فِيهِ مَعَهُمْ: کسی که به کار قومی راضی باشد، همچون کسی است که با آنها در آن کار وارد شده باشد.

❁ وقتی برادر مؤمنت عبادت می‌کند، مثل این است که تو عبادت کرده‌ای و ثواب آن به تو هم می‌رسد. کسی که به فعل قومی راضی باشد، در آن شریک است. الرَّاضِیُ بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاخلِ فِيهِ مَعَهُمْ: کسی که به عمل گروهی راضی باشد، مانند کسی است که در انجام آن کار با آنها همراه بوده است.

❁ همیشه سعی کنید خیرخواه دیگران باشید و برای بندگان خدا چیز خوب بخواهید. مؤمن می‌تواند با دل خود به اهل آسمان‌ها و زمین خیر برساند؛ با نیت خوب، با دعا کردن. مثلاً در روایت آمده است: کسی که صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام می‌فرستد، خیرش به همه‌ی موجودات عالم می‌رسد.

❁ مواظب باش هر جا که می‌روی، طالب خیر باشی، چون در آن صورت خداوند آنچه را طالبش هستی، از در و دیوار بر تو می‌بارد.

❁ اوایل راه سالک با فکر و خیال و خواب حرکت می‌کند. مثلاً وقتی در خانه‌تان بر سر سفره می‌نشینید، به اهل خانه خیلی توجه نداشته باشید و در نظر بگیرید که چند تن از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام را مهمان کرده‌اید. با این نیت سفره پهن کنید و غذا تهیه کنید و از خانواده‌تان پذیرایی کنید. چند بار که تکرار کردید، خواهید دید که این نیت شریف چه آثار مبارکی بر شما و خانواده‌تان خواهد گذاشت. زن خانه هم با همین نیت غذا بپزد و خانه را جارو کند.

✽ خانواده‌ات هر چند نفر هستند، به آنها نگاه نکن و به نیت همان تعداد از ائمه علیهم‌السلام از آنها پذیرایی کن. چند وقت که این کار را ادامه دادی، ببین چه می‌شود.

✽ با قلبت و با دلت کار کن، همه‌ی سرمایه و نقدینه‌ی تو این است.

✽ با نیت کار کن. مثلاً در حمام خودت را به این نیت بشوی که داری نفست را از صفات رذیله و از هوی و هوس و آرزوهای دور و دراز می‌شویی. سرت را به این نیت اصلاح کن که داری گناهان و خیالات باطل را از وجودت قیچی می‌کنی. سرت را به نیت شانه کردن سر یک یتیم شانه کن. خانه را که جارو می‌زنی و لباس‌ها را که می‌شویی، به نیت بیرون ریختن دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام از زندگی و وجودت انجام بده. چند وقت که با نیت کار کردی، آن وقت ببین که نور همه‌ی فضای زندگی‌ات را پر می‌کند و راه سیرت باز می‌شود.

✽ اگر با نیت و توجه هفتاد بار به محاسن خود شانه بزنی، همه‌ی صفات رذیله‌ات پاک می‌شود. اقلّاً هر سه ماه یک بار با این نیت ریش‌هایت را شانه کن و سنگ تمام بگذار.

✽ در اواخر کار مرحوم نواب صفوی و یارانش که دولت در پی دستگیری آنها بود، سه شب نواب و خلیل طهماسبی و سید عبدالحسین و سید محمد واحدی در خانه‌ی ما در دولاب مخفی بودند و دستگاه با همه‌ی توانش نمی‌توانست آنها را پیدا کند. دو شب اوّل را خودشان آمدند، ولی شب سوم را من نیت کردم خودم مهمانشان کنم. لذا سر راه گوشت گرفتم و به منزل آمدم و گفتم به سیخ بکشند و منقل را هم آتش کنند و بدهند بالا تا برای مهمان‌هایم کباب درست کنم. ابتدا که وارد اتاق شدم، نواب و همراهانش

قصد داشتند به جای دیگری بروند، ولی وقتی فهمیدند من علاقمندم شب را مهمان من باشند، نواب به بقیه گفت حالا که حاج آقا نظرشان این است، ما هم می‌مانیم. من با نیت اینکه چهار نفر از اصحاب ائمه علیهم‌السلام مهمان من هستند، سرم را پایین انداخته بودم و مشغول آماده کردن سفره و غذا بودم و با خود می‌گفتم که اینها اصحاب امام حسین علیه‌السلام و مثل زهیر و بُریرند که امشب مهمان من شده‌اند. نواب و رفقایش اسلحه‌هایشان را تمیز و آماده می‌کردند و مواظب هم بودند که سر و صدای سلاح‌ها من را اذیت نکند و با یگدیگر می‌گفتند این چیست که آدم در رختخواب بمیرد؟ خوب است آدم تَرَقُّ تَرَقُّ کشته شود. من هم به آنها گفتم شما دنبال این هستید که سه چهار نفر را بکشید، ولی من در پی این هستم که یک نفر زنده باقی نماند و همه بمیرند تا کسی نماند که در برابر جلوه‌ی خدا خودنمایی کند. نیمه‌های شب، زیر باران، نواب و رفقایش رفتند. یکی دو روز بعد وقتی که من در منزل نبودم، دو کامیون مأمور نظامی به خانه‌ی ما ریختند و خانه را محاصره و تفتیش کردند. مادرم از سرهنگی که فرماندهی آنها بود، پرسیده بود چرا به خانه‌ی ما ریخته‌اید؟ سرهنگ در حالی که دست‌هایش می‌لرزید، گفته بود دنبال دزد می‌گردیم. مادرم هم به او گفته بود شما فکر می‌کنید در خانه‌ای که من و این دخترانم هستیم، من دزد راه می‌دهم؟ بعد از اینکه چیزی پیدا نکردند، مأموران برگشتند. غرض اینکه با نیت، کارهای بزرگ می‌توان کرد. با نیت در همه‌ی کارهای خیری که از اوّل خلقت تا انقراض عالم و در تمام عالم انجام شده و می‌شود، می‌توان شریک شد.

✽ حضرت امیر علیه‌السلام شب‌ها با دل و جان و نیتش در آسمان چهارم بین همه‌ی مخلوقات رزق تقسیم می‌کرد و با بدنش هم نان و خرما به دوش می‌گرفت و به در خانه‌ی نیازمندان می‌برد و تقسیم می‌کرد. تو هم دو کاره باش؛ هم با نیت کار کن و هم با بدنت.

❁ نیت مثل نی، توخالی است. اگر نیت خالص و خوب شود، خدا در آن می‌دمد.

❁ خلوص که آمد، نیت را منتفی می‌کند. عمل خالص کاری است که انجام دهنده‌ی آن در پی غرض و نیتی از طریق انجام آن عمل نباشد.

❁ آنچه از خدا سر زده، بی‌غرض سر زده است. خدا نه محتاج بود که برای رفع احتیاجش کاری بکند و نه ترسیده بود که برای در امان ماندن خود دست به کاری بزند. در بین آدمیان هم از دو گروه فعل بی‌غرض سر می‌زند، یکی دیوانه‌ها و یکی هم اشخاص دانا و کامل.

معرفت خدا و اولیا

❁ همه‌ی اعمال حج قضا دارد، غیر از وقوف در عرفات. معرفت شرط زیارت خداست و هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد.

❁ خدا و پیامبر ﷺ و امام هر کدام خودشان باید خودشان را معرفی کنند. ما نمی‌توانیم آنها را بشناسیم.

❁ خدا دوستان اهل بیت علیهم‌السلام را رنگ می‌کند. خودش فرمود: **صِبْغَةُ اللَّهِ** «رنگ‌آمیزی خدا»، و چون هیچ کس از کار او تعریف نکرد، خودش از کارش تعریف کرد و فرمود: **وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صِبْغَةً** و چه کسی بهتر از خدا رنگ‌آمیزی می‌کند؟ خدا را نمی‌شود تعریف کرد، مگر با خدا. مخلوق خدا را هم نمی‌شود تعریف کرد، مگر با خدا: **لَا يُعْرِفُ اللَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا يُعْرِفُ الْمَخْلُوقَ إِلَّا بِاللَّهِ**

❁ دلیلی که ما برای اثبات خداوند بیاوریم، برای خودمان خوب است. از «بود» او ما هستیم، نه اینکه چون ما هستیم، او هم هست. **كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُقْتَرِنُ الْبَيْتِ** چگونه به وسیله‌ی چیزی که در هستی‌اش نیازمند توست، بر وجود تو استدلال شود؟

❁ بعضی وقت‌ها مشاهده می‌شود یک مدّاح و ذاکر اهل بیت علیهم‌السلام بعد از عمری مدّاحی، در مقام اظهار عظمت و کرامت اهل بیت علیهم‌السلام می‌گوید: چنان بزرگوار و کریمند که به برکت آنها هیچ کمبودی در زندگی دنیوی‌ام ندارم و هر چه در دنیا خواسته‌ام،

برآورده شده است. این سخن همه‌ی ثمره‌ی عمری مدّاحی و ذاکر بودن او را خراب و فاسد می‌کند. همه‌ی آن مدح‌ها مال همین متاع بی‌ارزش دنیوی بود؟ این را که به کفّار و اشقیا هم داده‌اند. این چه کرامتی است که برای بیان لطف آنها نسبت به دوستانشان بیان می‌کنی؟

عجز، فقر و دست خالی دیدن خود

❁ ضعف، خزانه‌ی قدرت خداست.

❁ خزانه‌های خدا در اختیار اهل ضعف است.

❁ پی بردن و اقرار به ضعف و عجز خود در راه خدا باعث گشایش راه‌ها می‌شود.

❁ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ایمان عبد درست نمی‌شود تا وقتی که اعتمادش به آنچه نزد خداست، بیشتر از اعتمادش باشد به آنچه نزد خودش است. طاعات و عبادات ما پیش ماست، ولی آنچه پیش خداست، خیلی بزرگ‌تر است؛ به آن امیدوار باش. وقتی احتیاج پیدا کردی، چه دنیوی و چه اخروی، چشمت را به خزانه بدوز؛ همه چیز پیش اوست.

❁ تا وقتی گمانان این باشد که با همت و تلاش و هنر خودمان می‌توانیم خوبان را ببینیم و به لقائشان نایل شویم، راه به جایی نمی‌بریم. وقتی هر هنری داشتیم، به کار بستیم و دیدیم نتیجه‌ای به دست نیامد و از فعل خودمان مأیوس شدیم، خداوند پرده را کنار می‌زند و به ما نشان می‌دهد. قرآن فرمود: **حِیَّ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا** **جَاءَهُمْ نَصْرُنَا**: تا وقتی که پیامبران مأیوس شدند و یقین کردند که امتشان آنها را تکذیب نموده‌اند (و مردم گمان کردند که پیامبران وعده‌های دروغ داده‌اند)، نصرت ما فرا رسید. و نیز فرمود: **سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ**: به زودی نشانه‌های خودمان را در آفاق جهان و در درون خودشان به آنها نشان می‌دهیم. یعنی ما به آنها نشان می‌دهیم، نه اینکه خودشان با تقلای خود می‌توانند ببینند.

❁ جا دارد ما هم مثل برادران یوسف به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه عرض کنیم: یا اَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَاهْلَنَا الصَّرُّ وَحِثْنَا بِبَضَاعَةِ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَكَصِّدَقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ای عزیز مصر وجود، به ما و خاندانمان سختی رسیده است و مایه‌ی ناچیزی با خود آورده‌ایم (دست خالی بودن در نزد خدا و اولیائش)، پس پیمانه‌ی ما را به طور کامل عطا کن (محبّت خدا و خوبان خدا) و به ما صدقه بده و انفاق کن که هرآینه خداوند صدقه دهندگان را پاداش می‌دهد.

❁ دزدی به مزرعه‌ای رفت و جوالی را همراه خود برد. اوّل مقداری کدوخلوایی و هندوانه و خربزه در جوال ریخت، بعد مقداری سیب و سیب زمینی و بادمجان و خیار، و روی آن مقداری سبزی‌های مختلف مثل تره و ریحان. در جوال را بست و آماده‌ی فرار شد. ناگهان صاحب مزرعه با نوکرهایش رسیدند. نوکرها دزد را گرفتند و به درختی بستند و از ارباب پرسیدند با او چه کنیم. ارباب دستور داد هر چه داخل جوال است، یکی یکی بیرون بیاورند و به سر دزد بزنند. نوکرها مشغول شدند و سبزی‌های لطیف را که روی جوال بود، یکی یکی برمی‌داشتند و به سر دزد می‌زدند، ولی دزد گریه می‌کرد و می‌گفت: اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ اُمُورِنَا خَيْرًا: خدایا آخر و عاقبت کارهای ما را ختم به خیر کن. چون می‌دانست آخر کار چیزهایی مثل کدوخلوایی و هندوانه و خربزه را که اوّل در جوال ریخته، بر سرش خواهند زد. در آخرت هم همان چیزهایی را باید متحمّل شویم که در دنیا در جوالمان ریخته‌ایم. البته دوست اهل بیت علیهم السلام ته جوالش سوراخ است و عملی را، چه صالح و چه ناصالح، ذخیره نمی‌کند. همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه السلام بر کفن سلمان با انگشت نوشتند:

«وَقَدْتُ عَلَى الْكَرِيمِ بَغِيرَ زَادٍ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ»

(بدون زاد و توشه‌ای از کارهای خوب و قلب سلیم بر خدای کریم وارد شدم.)

سیئات را استغفار می‌کند: التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ کسی که از گناه پشیمان و تائب باشد، مثل کسی است که گناهی ندارد. حسنات را هم کار خدا می‌داند، نه کار خودش:

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ: هر خوبی و حسنه‌ای که به تو رسید، از خداست. بنابراین دوست اهل بیت (علیهم‌السلام) دست خالی است. خدا هم دست خالی‌ها را دوست دارد؛ چون کسی که بر فرد کریم وارد می‌شود، زشت است همراه خود زاد و توشه‌ای بردارد.

«وَحَمَلُ الزَّادِ أَفْبَحُ كُلِّ شَيْءٍ إِذَا كَانَ الْوُفُودُ عَلَى الْكَرِيمِ»

(و هنگامی که انسان بر شخص کریمی وارد می‌شود، زشت‌ترین چیز همراه بردن زاد و توشه است.)

❁ سالک در طریق باید، همواره خود را دست خالی و بی‌چیز ببیند و خود و اعمالش را نبیند.

❁ بهترین عطیه‌ی خدا به زاهد و عابد این است که زهد و عبادتشان را از آنها بگیرد و آنها خود را دست خالی ببینند.

❁ بزرگ‌ترین مزد این است که خدا فهم انسان را بزرگ کند تا درک کند و اقرار نماید که: مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ: خدایا آن‌گونه که حق شناختن تو بود، ما تو را نشناختیم و آن چنان که حق عبادت تو بود، عبادت تو را به جا نیاوردیم.

❁ هر کس درست کار کند، مزدش این است که آخرش می‌بیند آنچه در پی آن بود، نشد. عابد می‌گوید: مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ: آن‌گونه که شایسته‌ی عبادت کردن تو بود، تو را عبادت نکردیم. عارف می‌گوید: مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ: آن‌گونه که شایسته‌ی معرفت تو بود، تو را نشناختیم. قرآن هم فرمود: حَتَّى إِذَا اسْتَأْذَنَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا: تا وقتی که پیامبران مأیوس شدند و فهمیدند کسی حقیقتاً دعوت آنها را تصدیق نکرده

است، نصرت ما برای آنها آمد؛ یعنی وقتی در پایان کار دیدند که همه‌ی تلاش‌هایشان بی‌نتیجه بوده است و به هدف نرسیده است.

✿ وقت مزد دادن، عبد از کار می‌افتد. عصر که به کارگر مزد می‌دهند، کارگر دست از کار می‌کشد.

✿ همان‌طور که هر کس در دنیا چند روزی بر سر کار و پُستی است و بالأخره روزی دستش را از آن کار قطع می‌کند، در عبادت و طاعت هم همین‌طور است و بالأخره روزی دستش را از آن قطع می‌کند.

✿ هر وقت گفتی آنچه دارم، نتایج زحماتی است که مثلاً برای درس‌خواندن متحمل شده‌ام یا محصول ریاضت‌های سخت و طاقت‌فرسایی است که کشیده‌ام یا ثمره‌ی عبادات زیادی است که کرده‌ام و...، خدا را پوشانده‌ای و بر تن ایمانت لباس ظلم کرده‌ای. ولی اگر هر چه موجودی داری را عطای خدا دیدی، آن وقت به وادی امن وارد شده‌ای. حدیث اولوالالباب هم علت عمده‌ی ناکامی اکثر اهل علم و حکمت و ریاضت در سیر الی الله را همین می‌داند که به تقلاً و تلاش و عبادت و ریاضت خودشان توجه دارند و متکی هستند و حق خداوند را مراعات نمی‌کنند و عطای خداوند را نمی‌بینند.

✿ یک زن و شوهر مشهودی می‌خواستند از رودخانه عبور کنند. زن، قوی و درشت هیكل و مرد ضعیف و ریزجثه بود. زن که دید شوهرش قدرت ندارد با پای خود از جریان آب شدید رودخانه بگذرد، او را روی دوش خود گرفت و مشغول عبور از رودخانه شد. در بین راه زن برای اینکه به شوهرش روحیه بدهد، به او گفت: ماشاءالله خوب سنگینی. مرد، غافل از اینکه روی کول زنش قرار دارد، بادی به غبغب انداخت و به او

گفت: خوب ماشاءالله من مردم. غروری که عبد در اثر عبادت یا افعال خیری که با هدایت و توفیق و حول و قوه‌ی الهی انجام داده است پیدا می‌کند و ادعاهایی که بر اثر این غرور می‌کند، مثل ادعای مرد بودن آن مشهودی روی کول زنش است.

❁ در حدیث است که **كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ** همه‌ی شما گمراهید، مگر کسی که من هدایتش نموده‌ام. به همین ترتیب می‌توان گفت: **كُلُّكُمْ فَقِيرٌ إِلَّا مَنْ أَغْنَيْتُهُ**، **كُلُّكُمْ ضَعِيفٌ إِلَّا مَنْ أَقْوَيْتُهُ**، **كُلُّكُمْ جَاهِلٌ إِلَّا مَنْ عَلَّمْتُهُ**، **كُلُّكُمْ مَيِّتٌ إِلَّا مَنْ أَحْيَيْتُهُ**.

❁ به حضرت سلمان گفتند: برده‌ای یا آزاد؟ فرمود: برده بودم، آزاد شدم به محمد ﷺ. گفتند: گمراهی یا راه‌یافته؟ فرمود: گمراه بودم، هدایت شدم به محمد ﷺ. گفتند: فقیری یا غنی؟ فرمود: فقیر بودم، غنی شدم به محمد ﷺ.

❁ یکی از رفقا می‌گفت شما بیست میلیون تومان پول دارید، من هم بیست میلیون تومان بدهی دارم. بیااید دارایی‌هایمان را روی هم بریزیم و نصف کنیم. داستان عبد و خدا همین است. عبد فقر و جهل و نیستی مطلق است و خدا غنا و علم و هستی مطلق.

❁ ما که هیچ چیز نداریم و تو خالی هستیم، وقتی با همه‌چیزدارها رفیق شویم، پُر و همه‌چیزدار می‌شویم.

❁ گدایی و فقر، کار دائمی ماست.

❁ طاعات و عبادات و تقوا، زاد و توشه است. زاد و توشه مال بین راه است که در طول عالم برزخ مرتب آن را برداری و بخوری و راه بروی تا به منزل مقصود برسی،

والّا وقتی در قیامت خدمت کریم رسیدی، بهتر آن است که دست خالی باشی. یعنی خودت و اعمال خوبت را نبینی. نزد کریم دست خالی بودن شرافت است. خیلی زشت است که به کریم، زاد و توشه و عمل ارائه دهی. زاد و توشه‌ی راه چیزی است که در طول راه مصرف می‌شود. عبادات و اعمال به درد طی کردن برزخ می‌خورد. به قیامت که رسیدیم، با شفاعت محمد و آل محمد علیهم‌السلام بر خوان ضیافت الهی خواهیم نشست. به موسی علیه‌السلام خطاب شد اینجا وادی مقدّس است، دو کفشت را بیرون بیاور تا بتوانی در آن پا بگذاری.

❁ هیچ کس جز با شفاعت نجات پیدا نمی‌کند. هیچ کس بابت اعمالش از خداوند طلبی نخواهد داشت که استحقاق بهشت پیدا کند.

❁ در قیامت، از اوّلین و آخرین، هیچ کس با عمل خودش نجات ندارد. عمل‌ها توشه‌ی راه برزخ تا قیامت است که در بین راه مصرفش می‌کنند. به قیامت که رسیدند، تنها با شفاعت محمد و آل محمد علیهم‌السلام نجات پیدا می‌کنند.

❁ هر وقت دستت را پر دیدی، یک فوت کف دستت بکن تا مطمئن شوی خالی است. اگر چیزی هم داری، بذل و بخشش کن.

❁ در مکه شخصی از من خواست به جای او نماز طواف نساء بخوانم. گفتم تو همان نماز بدت را که قبول نداری بخوان، بعد من از طرف تو نماز می‌خوانم. وقتی که نمازش را خواند، دیدم چقدر قشنگ نماز خواند. معلوم است کسی که این‌طور خود را دست خالی ببیند، نمازش چقدر قشنگ می‌شود. هر کس به من مراجعه کند، با او همین کار را می‌کنم.

کارساز نبودن تقلاً و فاعلیت عبد در تزکیه و سلوک

✽ بشر در ابتدای کار به فهم و تشخیص و فاعلیت و تقلاً و هنرمندی خود خیلی متکی و امیدوار است و لذا قرار و آرام ندارد و در ذهن و اندیشه و در ظاهر و عمل دائم در تکاپوست. می‌گویند هنگامی که خداوند گل حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام را سرشت و به دمیدن روح در آن پرداخت، هنوز روح تا کمر آدم بیشتر دمیده نشده بود و لذا از کمر به پائین بدنش هنوز گل بود که آدم برخاست که راه بیفتد. انسان تا در خود توانایی و هنری می‌بیند، آرام نمی‌گیرد. تقلاًهای او هم اغلب جز خرابی ثمری ندارد. منتها تا همه‌ی هنر و توانش را به کار نبندد و عملاً بر او مکشوف نشود که تقلاًهایش راه به جایی نمی‌برد، آرام نمی‌گیرد و خود را به دست خدا نمی‌سپارد تا خدا امرش را اصلاح کند. به همین خاطر هم هست که انسان تا توانایی در خود سراغ دارد، باید در انجام طاعات و عبادات و اعمال صالح بکوشد. جزای این تلاش و کوشش این است که سرانجام متوجه می‌شود که از علم و معرفت و طاعت و عبادت و تلاش و تقلاً او کاری بر نمی‌آید. وقتی عبد از فاعلیت خود قطع امید کرد و مأیوس شد، از تقلاً دست می‌کشد و تشخیص و تدبیر خود را رها می‌کند و به تقدیر و تدبیر الهی تن می‌دهد. اینجاست که هم از حجاب توجه و امید داشتن به فهم و توان خویش نجات پیدا کرده و امکان می‌یابد فاعلیت حق متعال را ببیند و هم امرش اصلاح می‌شود.

✽ انسان اگر با تقلاً و زور خودش به جایی برسد، تازه یک آدم مصنوعی می‌شود؛ اما اگر کار از طرف خدا و با توفیقات الهی باشد، یک انسان حقیقی می‌شود. اوّلی سحر و دومی معجزه است.

❁ در هر کاری، حتی عبادت، اگر فاعلیت خودت و خلق را دیدی، سحر است و اگر فاعلیت حق را دیدی، معجزه است. کار از معجزه بر می آید و سحر کاری از پیش نمی برد.

❁ کسی گفت: چه کنیم تا بتوانیم خدا را ببینیم؟ گفتم قرآن می گوید: سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْافَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ: ما به زودی نشانه هایمان را در آفاق و در نفس هایشان به آنها نشان می دهیم، كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ: این گونه ما ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم. همه اش می گوید ما نشان شان دادیم. مشکل تو اینجاست که تو می خواهی با فعل و عمل خودت به رؤیت برسی.

❁ خداوند در قرآن می فرماید: فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ: پس در صدد نباشید با تقلائی خودتان خویش را تزکیه نمایید. وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَّى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا: اگر فضل و رحمت خداوند نبود، احدی از شما تزکیه نمی شد. در حدیث آمده است که: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَضْلُ اللَّهِ وَ رَحْمَتُهُ: امام حسن و امام حسین علیه السلام فضل و رحمت خداوندند.

❁ برای ملاقات علی علیه السلام باید تزکیه شوید، لکن خودتان نمی توانید خود را تزکیه کنید. از خدا بخواهید شما را پاک کند.

❁ زور کسی به نفسش نمی رسد و از آن شکست می خورد. اما اگر از نفست شکست خوردی، جای نگرانی نیست؛ پشت در بنشین و زانوهایت را به بغل بگیر، خدا تو را بر نفست غالب می کند. هر وقت دیدی راه نداری، چند دقیقه پشت در بنشین، خدا در را باز می کند.

❁ بچه ابتدای کار به پدر خود گفت خودم این میز را بر می‌دارم. بعد که دست به کار شد و دید زورش نمی‌رسد، به پدرش گفت اگر شما یک گوشه‌ی آن را بگیرید من آن را بلند می‌کنم، ولی باز هم در عمل دید زورش نمی‌رسد. به پدر گفت اگر یک گوشه‌ی دیگرش را هم شما بگیرید، من میز را بلند می‌کنم. اما باز هم دید زورش نمی‌رسد. این جریان آن‌قدر ادامه یافت تا آخر کار به پدر گفت من زورم نمی‌رسد، خود شما میز را بلند کنید. مؤمن هم همین‌طور است و آخر کار که بعد از همه‌ی تقلاً زدن‌هایش دید کاری از خودش ساخته نیست، کارش را به خدا وا می‌گذارد.

❁ دست خدا هنوز توی آب و گل است، پس تو هم به خدا بگو خدایا درست‌کن و عیب و نقص‌هایم را برطرف کن و مرا به کمال برسان.

❁ خدا هر چه بدهد، چه کوچک و چه بزرگ، خوب است و خیلی قیمتی است. از این بالاتر اینکه اگر فقط دست خالی خود را به طرف ما بیاورد، برای ما کافی است. اگر خدا یک «بیا» به ما بگوید، کافی است. چون امر خدا عین ایجاد و کُنْ فیکون است. دیدی امام حسین (علیه السلام) یک «بیا» به زهیر گفت، چه شد و او را چگونه ساخت؟ امیدوارم به همه‌ی ما هم یک «بیا» بفرماید.

❁ مقصود از لَیْلَةُ الْقَدَر در آیه‌ی لَیْلَةُ الْقَدَرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ: شب قدر از هزار ماه بهتر است، و منظور از لَیْلًا طَوِيلًا در آیه‌ی وَمِنَ اللَّیْلِ فَاسْجُدْ وَسَبِّحْهُ لَیْلًا طَوِيلًا و بخشی از شب را سجده کن و در شب طولانی خدا را تسبیح کن، عالم برزخ است. هر جا دیدی هر چه تقلاً کرده‌ای، کاری از تو بر نیامده است، حتی یک رکعت نماز درست نتوانسته‌ای بخوانی، آنجا به موت نائل شده‌ای و عالم برزخ است. آنجا هر چه به عبد نشان می‌دهند، می‌گویند خدا از این بالاتر است و تسبیح می‌کند. ان شاء الله همه بیابیم که هیچ کاری از ما بر نمی‌آید و همه‌ی کارها را خدا می‌کند؛ فقط خدا. وقتی به لَیْلَةُ الْقَدَر رسیدی،

روح انسانیت در تو دمیده می شود و ملائکه بر تو فرود می آیند و به تو تبریک می گویند و سجدهات می کنند. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ، فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ: پس چون او را متعادل و متناسب ساختم و در او از روح خود دمیدم، سجده/اش کنید. پس ملائکه دسته جمعی بر او سجده کردند. نَزَّلَ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ: ملائکه و روح در شب قدر به اذن پروردگارشان برای هر کار مقدری فرود می آیند و آن شب مبارک و سلامت است، حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ: تا طلوع سپیده دم صبح. یعنی این نزول ملائکه و تبریک گفتن و سجده کردن تا صبح قیامت ادامه دارد.

❁ هیچ کس نتوانست با تقلای خودش کاری صورت دهد. حَتَّى پیامبران آخر کار دیدند تقلاهایشان بیشتر کار را خراب کرده است و مأیوس شدند. حَتَّى إِذَا اسْتَأْذَنَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا: تا اینکه پیامبران مأیوس شدند و گمان بردند که همه تکذیبشان کردند. پیامبر ما ﷺ از همان ابتدای کار، به اصطلاح ورزشکارهای قدیمی، لُنگ انداخت و به خدا عرضه داشت: اَللّٰهُمَّ اِنْ شِئْتَ اَنْ لَا تُعْبِدُ لَا تُعْبَدُ: خدایا اگر می خواهی عبادت نشوی، عبادت نخواهی شد. در آخر الزمان، خود خداوند آمد پایین و دست به کار شد و کارها را سر و صورت داد.

❁ از صفات خوب و کردار خوب، هر چه در شما مانده است، خدا به شما داده است و تقلای شما در ایجاد آنها اثری نداشته است. مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ: هر چه خوبی به تو رسیده است، از جانب خداست.

❁ شخص بزرگی می خواست به کسی کمک کند و می دانست او کار بلد نیست و خرابکاری می کند، ولی برای اینکه عزتش محفوظ بماند، گفت بیا اینجا کار کن. گرچه او خراب می کرد، ولی به او مزد می داد. خدا با بنده اش این چنین است.

اغتنام فرصت

❁ **اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا:** برای دنیایت چنان کار کن که گویی برای ابد زنده خواهی بود. (دیر نمی شود، عجله نکن، وقت هست.) **وَاعْمَلْ لْآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا:** و برای آخرت چنان کار کن که گویی فردا خواهی مرد. (فرصت کم است، سریع باش.)

❁ **الْوَقْتُ ضَيِّقٌ وَ الطَّرِيقُ بَعِيدٌ:** وقت تنگ است و راه طولانی.

❁ **امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:** گذشته و آینده هر دو عدم است، حال موجود است، باید فرصت بین دو عدم را غنیمت شمرد.

❁ **امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:** گذشته که گذشت، آینده هم که هنوز نیامده است، بیا و فرصت بین این دو نیستی را غنیمت بشمار که تنها موجودی نقد تو همین است. اگر این کار را بکنی، هم از غصّه نجات پیدا می کنی و هم از آمال و آرزو خلاص می شوی. مؤمن ابن الوقت است.

❁ **امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:** ساعت ها چقدر سرعت دارند برای تمام کردن روزها. روزها چقدر سرعت دارند برای تمام کردن ماه ها. ماه ها چقدر سرعت دارند برای تمام کردن سال ها و سال ها چقدر سرعت دارند برای تمام کردن عمرها. پس فرصتمان خیلی کم است و باید آن را غنیمت دانست و به هدر نداد و باید در کار سرعت داشت.

❁ نفحه‌ی الهی هر آن ممکن است برسد: **إِنَّ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ، أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا وَلَا تُعَرِّضُوا عَنْهَا:** همانا در روزهای زندگی‌تان نفحه‌های الهی پدیدار می‌شود. هشیار باشید وقتی نفحه‌ای پیش آمد، خود را در معرض آن قرار دهید و از آن اعراض نکنید.

❁ پیامبر ﷺ نوجوانی را دیدند که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود و تبسمی بشارت‌آمیز بر لب داشت و به حضرت سلام کرد. حضرت برای رشد دادن او به او فرمودند: آیا مرا دوست داری؟ عرض کرد: به خدا آری. فرمودند: مثل پدرت؟ عرض کرد: بیشتر. فرمودند: مثل مادرت؟ عرض کرد: بیشتر. فرمودند: مثل خودت؟ عرض کرد: به خدا بیشتر. فرمودند: مثل پروردگارت؟ جوان با صدای بلند عرض کرد: الله، الله، الله، خدا مرا امر کرده است شما را دوست بدارم. این کلام از شما درست نیست، از غیر شما هم درست نیست. (سه بار الله؛ یکی مال فعل و یکی صفت و یکی ذات، یا یکی دنیا و یکی برزخ و یکی قیامت) بعد حضرت به او فرمودند: بیا جلو و او را کنار خودشان نشاندند و از اصحاب پرسیدند کسی هست مرا مثل این جوان دوست بدارد؟ همه‌ی سرها پایین افتاد. این نوجوان در سن نوجوانی به کمال رسیده بود. هیچ چیز در دستگاه خدا شرط نیست. اگر خواست فردی کامل باشد، ممکن است یک شبه او را به مقصد برساند. سرعت را در امور آخرت از دست نده و به ایام پیری محوّل نکن.

❁ امروز همه‌ی مرد و زن مملکت راه افتاده‌اند دنبال نخودسیاه. نخودسیاه یعنی کارهایی که صرفاً سرگرمی است. نکند بروی دنبال نخودسیاه و از اصل عقب بیفتی. خودت را خدا می‌خواهد، خیلی بد است که صانع انسان، آدم را بخواهد و آدم کوتاهی کند.

سالک باید چگونه باشد

❁ کسی که عمل صالحی می‌کند، باید به خاطر توفیقی که خدا به او داده، خود را بدهکار خدا بداند؛ نه طلبکار از خدا که بهشت و مزد بخواهد.

❁ غَضُوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ مؤمنان از آنچه خدا حرام نموده، چشم‌پوشی می‌کنند؛ یعنی صرف نظر می‌کنند.

❁ خوشا به حال کسی که واعظ از نفس خود و زاجر از نفس خود داشته باشد. حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَاعِظٌ مِنْ قَلْبِهِ وَ زَاجِرٌ مِنْ نَفْسِهِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ قَرِينٌ مُرْشِدٌ اسْتَمَكَنَ عَدُوَّهُ مِنْ عُنُقِهِ: کسی که از دل خویش نصیحت‌کننده‌ای و از وجود خود نهی‌کننده‌ای نداشته باشد و قرین و همراه رشددهنده‌ای نداشته باشد، دشمنش به گردن او مسلط می‌شود.

❁ دل هر چه بشکند، قیمتی‌تر می‌شود. خداوند می‌فرماید من در دل‌های شکسته جای دارم. شیطان صاحبان دل‌های شکسته را نمی‌تواند ببرد؛ اگر هم ببرد، رها می‌کند. لذا نزد خدا محترمند.

❁ علی علیه السلام فرمود: مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَايَاهُ وَمَنْ كَثُرَ خَطَايَاهُ قَلَّ حَيَاتُهُ وَمَنْ قَلَّ حَيَاتُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ: کسی که سخنش بسیار شود، خطایش بسیار می‌شود و کسی که خطایش زیاد شود، حیایش کم می‌شود و کسی که حیایش کم شود، پروایش از گناه کم می‌شود و کسی که پروایش کم شود، دلش می‌میرد. پس کسی که کم حرف بزند، قلبش زنده می‌شود.

❁ وقتی بدانید که هر کار خوبی بکنید، خدا انجام داده است، مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ آنچه از خوبی‌ها به تو برسد، از جانب خداست، کوچک بودن آن عمل و ذلت در انجام آن، موجب خستگی و ناامیدی نمی‌شود. کار برای بزرگ، کوچک و بزرگ ندارد. همه‌اش بزرگ و ارزشمند است.

❁ اعمال خوب را به جا آورید، هر چند به نظر کوچک باشند.

❁ در امور اخروی کارهای کوچک را هم کوچک بشمارید و از دست ندهید. امور اخروی اصلاً کوچک و بزرگ ندارد؛ کوچکش هم بزرگ است.

❁ بعضی سال‌ها می‌شد که مزرعه‌ی اصلی ما آفت می‌خورد و تمام محصولان از بین می‌رفت. یک قطعه زمین کوچک هم جای دیگری کاشته بودیم، به اصطلاح کناره‌کاری، و اصلاً آن را به حساب نمی‌آوردیم؛ اما همه‌ی خرج سالمان را همان کناره‌کاری تأمین می‌کرد و جبران همه‌ی خسارت مزرعه‌ی اصلی را هم می‌نمود. خوب است مؤمن در کنار عبادات و اعمال واجبش یک عمل مستحب، هر چند هم که کوچک باشد، به طور خصوصی برای خودش قرار بگذارد، مثل دست‌گیری از یک خانواده‌ی فقیر یا سرپرستی یتیم و چه بسا فردای قیامت همین کناره‌کاری باعث نجات انسان شود.

❁ همه‌ی ذی‌روح‌ها در حرکتند. انسان هم در حرکت است و هم تحریک کننده‌ی دیگران است و هم حرکت دهنده‌ی دیگران. در ابتدای راه حرکت و در آخر کار، آرام بودن خوب است. اگر دانا نیستی و حرکت نداری، باید تقلاً کنی که حرکت کنی تا رشد بیابی. بین همه‌ی اهل دنیا برای زیاد کردن پول و قدرت دنیایشان در تقلاً هستند، پس تو هم که مقصدت بسیار شریف‌تر از مقصد آنهاست، حرکت کن.

✽ حاجت را مخفی کن و غم و غصّهات را بپوشان که خالقت می‌بیند و قیمتی است. شادی‌هایت را آشکار کن.

✽ وقتی راه پیدا شد، اوّل صبر است. با صبر و استقامت می‌توانی به مقصد برسی. اصلاً ایمان اوّلش و وسطش و آخرش صبر است.

✽ دیدن هر چیزی وقت و اجلی دارد. زودتر یا دیرتر از آن، دیدن ممکن نیست. خداوند فرمود: إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ؛ وقتی که اجل آنها آمد، نه یک لحظه تأخیر می‌کنند و نه یک لحظه پیش می‌افتند.

✽ در سیر نباید شتاب‌زدگی داشت. اگر جنین قبل از کامل شدن از رحم مادر بیرون بیاید، یا تلف می‌شود و یا ناقص از کار در می‌آید. باید صابر بود و به صانع و مربّی خود اعتماد داشت. هر وقت کامل شدیم، مربّی ما را از حجاب بیرون خواهد آورد.

✽ ما وقتی داشتیم به این سفلی می‌افتادیم، آن‌قدر لباس از ما کردند که تا به اینجا رسیدیم، لخت و عریان شدیم. حالا که می‌خواهیم برگردیم، لباس می‌خواهیم. بهترین لباس لباس تقواست و تقوا ولایت علی علیه السلام است.

✽ لباس تقوا اگر بر تن کنیم، به بهشت می‌رویم؛ یعنی اگر خداوند را در زندگی شریک کنیم.

✽ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ؛ همانا خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کردند و کسانی که آنها نیکی‌کنندگانند.

✿ خداوند فرمود: فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرِفَهُ مخلوقات را آفریدم تا شناخته و آشکار شوم. مخلوقات آینه‌هایی هستند که خدا آفرید تا خودش را در آنها تماشا کند. هر یک از ما هم آینه هستیم. ان شاء الله این آینه را کثیف نکنیم.

✿ عادات و رسوم و تابع تحسین و تقبیح مردم بودن، خود دین مستقلی در برابر دین خدا است و انسان را از دین خدا باز می‌دارد. ابتدا باید در برابر آن بایستی تا قوت پیدا کنی و عزت و اختیار خود را در برابر آن فدا نکنی. بعد که قوت گرفتی، با عزت و اختیار با خلق مدارا کن تا بر کسانی که هنوز به حد تو نرسیده‌اند، زندگی تلخ نشود.

✿ عادات و رسوم، بسیار مانع راهند. هر قدر توانسته‌اید آنها را ترک کنید، ترقی و رشد کرده‌اید.

✿ در طواف کعبه و سعی بین صفا و مروه اگر تو را هل دادند و چند قدم جلو رفتی، باید برگردی و با اراده‌ی خودت مجدداً بروی. در راه خدا با تحریک و فشار دیگران نباید راه رفت؛ با خواست خود باید طی طریق کرد.

✿ وقتی هشیارید که بالأخره یک کاری می‌کنید و خودتان را در مسیر نگه می‌دارید. ان شاء الله طوری بشوید که وقتی غافلید هم خطتان درست کار کند.

✿ اصل این است که انسان از درون طوری ساخته شود که کارهای خوب بکند، نه این که با فشار خود را به کار خوب وادار سازد، نه به تحریک، نه به عادت، نه به ملکه، بلکه با اختیار و خواست کار خوب کند. عبادت این است.

❁ «خود به خود بود و هست و خواهد بود» خداوند خودکار است. کمال عبد هم در خودکار بودن است؛ با تحریک دیگران کار نمی‌کند.

❁ خداوند عبادش را با اسماء خودش، یعنی با محمد و آل محمد ﷺ آفریده است و همه خودکارند. به هیچ چیز احتیاج ندارند؛ خودشان گناه می‌کنند و خودشان توبه می‌کنند. عبد باید خودش را بشناسد تا خالقش را بشناسد.

❁ باید خودکار شویم، ولی خلق تا خودش را پیدا نکند، خودکار نمی‌شود.

❁ چقدر خوب است آدم با خودش خلوت کند، خودش با خودش باشد. خدا خودکار است، تو را هم خودکار آفریده است. تو هم خودکار باش. خودکار موادش داخل خودش است، خدا هم موادت را در خودت قرار داده است که نور محمد و آل محمد ﷺ است. اگر خودت را دیدی که قشنگی، بگو سبحان الله و بر پیامبر صلوات بفرست، چون موادت را از نور او آفریدند.

❁ عمل خالص یعنی عملی که فاعل آن در انجام آن عمل در پی هدف و غرض خاصی نیست و محرک خارجی هم او را به عمل واداشته است، مثل فعل خداوند که صرفاً به اقتضای کمال و جمال خود، کار می‌کند و فعلش بی‌غرض است و با اختیار و خواست خود نیز انجام می‌دهد و کسی او را وادار نساخته است. عمل خالص از دو کس سر می‌زند؛ غنی مطلق و فقیر مطلق. فقیری هم که فقرش قابل رفع نیست، فعلش بی‌غرض است. به تعبیر دیگر، در بین انسان‌ها عمل خالص و بی‌غرض از دو کس سر می‌زند؛ فرد دیوانه و عبد کامل. لقاء خدا نتیجه‌ی عمل خالص است. فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا: پس هر کس امید و آرزوی دیدار

پروردگارش را دارد باید کار شایسته انجام دهد و احدی را در بندگی پروردگارش شریک قرار ندهد.

✽ تقدّس و تدیّن یعنی خود را به پاکی و دیانت زدن؛ قداست و دیانت خوب است.

✽ انسان باید مثل شتر باشد، غذای خدا (خار بیابان) را می‌خورد (از حاصل کار و رنج خود چیزی نمی‌خورد) و کار خلق را انجام می‌دهد و به آنها خدمت می‌کند. أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ: آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟

✽ اینکه در روایت داریم که کمال انسان در این است که اشخاص را کالاباغر (مثل شتران) ببیند، مقصود این است که همان‌طور که شتر خار بیابان را می‌خورد، دوست اهل بیت (علیهم‌السلام) هم حرف‌های بی‌خود و تهمت‌های خلق را تحمل می‌کند و همان‌گونه که شتر همه چیزش نافع است، بار می‌کشد و شیر می‌دهد و گوشتش را می‌خورند و پشم و پوستش را هم استفاده می‌کنند، دوست اهل بیت (علیهم‌السلام) هم خدوم و نافع به حال خلق است و همچنان که شتر از نتیجه‌ی کارش نمی‌خورد، بلکه غالباً خار بیابان‌ها را می‌خورد، دوست اهل بیت (علیهم‌السلام) هم رزق خدا را می‌خورد و خودش را در روزی‌اش مؤثر نمی‌داند.

✽ پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «پنج خصلت کودکان را دوست دارم؛ اوّل اینکه اهل گریه‌اند. دوم اینکه بر زمین خاکی جمع می‌شوند و در پی تشریفات نیستند. سوم اینکه دعوا می‌کنند اما کینه به دل نمی‌گیرند و چند لحظه بعد مجدداً آشتی و رفاقت می‌کنند. چهارم اینکه چیزی را برای فردا ذخیره نمی‌کنند. پنجم اینکه می‌سازند و خراب می‌کنند و هر دو را بازی می‌دانند و لذّت می‌برند. بچه‌ها نمی‌دانند غذا و مایحتاجشان چگونه فراهم می‌شود و در آن تابع هیچ منطق بشری نیستند و به اسباب توجه ندارند.»

❁ افعال، انجام دادنی و اختیاری‌اند و صفات، دیدنی و نظر کردنی. در عمل باید حلال و حرام خدا را با اختیار مراعات کرد. در صفات باید به درون خود نظر کرد و صفات نیک و بد خود را دید و برای نیک‌ها شکر کرد و بد‌ها را هم از خدا طلب تبدیل نمود.

❁ در حدیث است که «خداوند چهار چیز را در چهار چیز مخفی کرده است؛ رضایت خود را در عمل صالح، پس همه‌ی اعمال صالح را انجام بده تا عملی را که رضایت الهی را در بردارد انجام داده باشی. سخط و غضب خود را در معاصی، پس از همه‌ی معاصی پرهیز کن تا از عملی که موجب غضب الهی است، مصون مانده باشی. لیلة‌القدر را در شب‌های سال، پس همه‌ی شب‌ها را قدر بدان تا لیلة‌القدر را هم درک کرده باشی. اولیا خودش را در بین مردم، پس به همه‌ی مردم احترام بگذار تا حرمت اولیای خدا را نگه‌داشته باشی».

❁ سلمان پشت سر حضرت علی علیه السلام که راه می‌رفت، جای پای جداگانه‌ای از او بر جا نمی‌ماند، چون پا جای پای مولا می‌گذاشت. دوست اهل بیت علیهم السلام از خود تشخیص و نظریه و سلیقه‌ی علی‌حده ندارد.

❁ چه با گریه و چه با خنده، هر جور هست خودت را نزد خوبان خدا جا کن.

❁ یکی از شعرا که به اهل بیت علیهم السلام علاقمند بود و هر وقت حضرت صادق علیه السلام را می‌دید، سلام می‌کرد، مبتلای به مشروبات الکلی بود. روزی که تازه شراب خورده بود و دهانش بو می‌داد، از کوچه‌ی تنگی عبور می‌کرد و حضرت صادق علیه السلام هم از مقابل تشریف می‌آوردند. خجالت کشید با آن حال به حضرت سلام کند، رویش را برگرداند و به طرف دیوار کرد و مشغول وررفتن به لباسش شد. وقتی حضرت به او رسیدند، از

پشت، سر به در گوشش گذاشتند و سلام کردند و فرمودند: در هر حالی که هستید، از ما روی نگردانید و به ما پشت نکنید.

✽ حضرت امیر و حضرت زهرا علیهما السلام فرمودند: **فَعَلُهُ قَوْلُ** سخن خدا همان کارهایی است که می‌کند، یعنی خدا با کارهایش با ما حرف می‌زند. همان طور که خدا با عملش حرف می‌زند، شما هم با عملتان با خدا حرف بزنید، با عملتان به خدا بگویید: خدایا من علم ندارم، فهم ندارم، قدرت ندارم. سجده و رکوع نماز، فعلی است که با آن فقر و جهل و عجز و نیستی خودمان را به خدا اظهار می‌کنیم. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: **الْإِسْلَامُ هُوَ** **الَّتِسْلِيمُ وَ الَّتَيْقُنُ هُوَ الَّتَيْقُنُ وَ الَّتَصَدِيقُ هُوَ الَّتَصَدِيقُ وَ الَّتَقَرُّارُ هُوَ الَّتَقَرُّارُ وَ الَّتَادَاءُ هُوَ الَّتَادَاءُ** اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان یقین است و یقین همان تصدیق کردن است و تصدیق همان اقرار نمودن است و اقرار همان به جا آوردن است و به جا آوردن همان عمل کردن است.

✽ با خدا حرف بزن. گرچه امیدوارم با خدا و خوبان با لب حرف نزنی و با عملت حرف بزنی. دست محبت بر سر یتیم بکش و با این کارت به خدا و خوبان بگو من هم یتیمم، شما هم دست محبتی بر سر من بکشید. به فقیر چیزی بده و با این عملت به خدا و خوبان بگو من هم فقیرم، شما هم به من بدهید. عیب اشخاص را بپوشان و ستر کن و با این کارت به خدا و خوبان بگو من هم عیوبی دارم، شما هم عیوب مرا بپوشانید و ستر کنید.

✽ در امور اخروی اول خودتان و بعد دیگران، ولی در امور دنیوی اول به دیگران و بعد به خودتان.

✽ نشستن در بهشت را از همین جا تمرین کنید.

❁ دنیا جای ایستادن و به پا خاستن است؛ (أَمَّا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ هَمَانَا مِنْ شَمَا رَا به یک چیز موعظه می‌کنم و آن اینکه برای خدا به پا خیزید.) و آخرت جای نشستن است؛ (فِي مَقْعَدٍ صَدَقَ عِنْدَ مَلِكٍ مُقَدَّرٍ: در جایگاه صدق، نزد فرمانروای مقتدر.) برای قیامت باید از همینجا نشستن با خدا و اولیائش را تمرین کرد. قبل از ملاقات باید ایستاد و کار کرد تا به ملاقات رسید. مؤمنین بعد از موت و ملاقات جمال حجت خدا (فَمَنْ يَمُتْ يَرْنَى: هر کس به موت نایل شود، مرا می‌بیند.) از هر کاری دست می‌کشند و می‌نشینند.

❁ تملّق و چاپلوسی در پیشگاه حق تعالی و اولیای او کار اهل محبت است و تملّق مقدمه‌ی ملاقات است.

❁ مؤمن خیال است و با تملّق و چاپلوسی و چرب‌زبانی هم که شده، جای خود را نزد خدا و اولیای خدا باز می‌کند. بالأخره یک جوری باید خودمان را قالب کنیم؛ «در دل دوست به هر حيله رهى بايد کرد».

❁ ما حيله می‌زنيم و تملّق می‌گوئيم تا به او نزديک شويم، آن وقت چشمان باز می‌شود و می‌بينيم که او خودش به ما نزديک‌تر است و تمام حيله‌های ما بيخود بوده است. لذا وقتی از اهل بیت علیهم‌السلام پرسيدند: مَا الْحِيلَةُ؟ حيله چیست؟ فرمودند: تَرْكُ الْحِيلَةِ حيله نِزْدَن. ترک حيله از همه‌ی حيله‌ها بزرگ‌تر است. محمّد و آل محمّد علیهم‌السلام حيله‌شان از همه بالاتر است.

❁ مؤمن خیال است و همه‌ی عبادات و اعمال صالحی که انجام می‌دهد، در واقع حيله‌هایی است که می‌زند تا به خدا و اولیائش راه پیدا کند. لذا اميرالمؤمنين به خداوند عرض کرد: فَكَيْفَ حَيْلَتِي يَا سَتَّارَ الْغُيُوبِ وَيَا عَلَامَ الْغُيُوبِ وَيَا كَاشِفَ الْكُرُوبِ: ای خدای

پوشاننده‌ی عیب‌ها و داننده‌ی غیب‌ها و برطرف کننده‌ی غم‌ها، پس چگونه حیل‌های بزنم و چاره‌ای بسازم؟ حیل‌ها اگر برای تقرّب و دوستی و نزدیکی باشد، خوب است و خدا هم دوست دارد، ولی اگر در راه تفرقه و دشمنی و دوری از خدا و اولیائش باشد، بد است و خدا هم دوست ندارد.

❁ وقتی جلال خدا طلوع کند، انسان به مناجات مشغول می‌شود. وقتی جمال و فضل و احسان خدا طلوع کند، به تملّق مشغول می‌شود. متملّق فقط از خوبی‌های طرف مقابل تعریف می‌کند و اصلاً نگاه نمی‌کند به اینکه خودش استحقاق دارد یا نه.

❁ هر چه وجدان فرد زنده‌تر شود و به فضل و عطا و ستر و مدارای اولیائش بیشتر متوجّه شود و اقرار کند، سیرش بهتر می‌شود.

❁ امام باقر علیه السلام فرمودند: پنج چیز را از مردم روزگارت غنیمت بشمار. این که در جمع آنها حضور داشته باشی و تو را نشناسند؛ این که غایب باشی و پی‌جوی تو نشوند؛ این که در بین آنها باشی و از تو نظر و مشورت نخواهند؛ این که چیزی بگویی و حرف تو را نپذیرند و این که به خواستگاری بروی و دخترشان را به تو ندهند. بر همین روال می‌توان گفت: این که به آنها سلام کنی و جواب سلام تو را ندهند؛ این که از آنها قرض بخواهی و به تو ندهند و ...

❁ باید تمرین «شاگرد بودن» بکنیم. معلّم اوّل به شاگرد می‌گوید گوشت را به من بده، بعد می‌گوید حواست را به من بده و بعد می‌گوید دلت را به من بده.

❁ از داستان موسی و خضر علیه السلام باید رسم شاگردی را بیاموزیم. خضر علیه السلام به موسی علیه السلام گفت: هر چه کردم، در مورد آن از من سؤال نکن؛ ساکت باش و تماشا کن. هر وقت مصلحت دانستم، پرده از راز کارهایم برایت برمی‌دارم. ما هم در محضر خدا و

اهل بیت علیهم السلام باید شاگرد باشیم تا بتوانیم بهره ببریم. از ادب موسی علیه السلام یاد بگیریم که خضر علیه السلام هر چه به او گفت تو طاقت نداری، او التماس کرد و کوچکی کرد تا خضر علیه السلام به او اجازه‌ی همراهی بدهد.

✽ اگر با محبت نمی‌توانی حرکت خود را سریع کنی، لااقل شاگرد خوبی باش. مثل آنچه خضر علیه السلام از موسی علیه السلام می‌خواست که هر چه دید، دم بر نیاورد و اظهار نظر و اعتراض و سؤال نکند. تو هم در برابر مربی‌های حقیقی خود، یعنی خدا و محمد و آل محمد علیهم السلام، این‌گونه باش و هر چه با تو کردند، سکوت کن.

✽ در راه کمال و سیر الی الله، سالک باید یگانه‌شناس باشد. همان کسی را که خدا سر راحت قرار داده و برایت فرستاده است، فرمان ببر و از او استفاده کن و هر وقت به مرتبه‌ای رسیدی که به فرد بالاتری نیاز داشتی، خدا برای تو خواهد فرستاد. اگر خواست و طلب صادقانه در تو باشد، حتی اگر کسی که به او برخورد کرده‌ای، مرشد واقعی هم نباشد، خدا قادر است از زبان همان شخص هم آنچه را که مایحتاج سیر و هدایت توست، به تو برساند. تقللاً کردن و هر روز به سراغ پیر و مرشدی رفتن، نه تنها لازم نیست، بلکه مضر هم هست. از قدیم گفته‌اند آشپز که چندتا شد، غذا یا شور از کار در می‌آید یا بی‌نمک.

✽ تا بدن آرام نشود و خواسته‌ها و عصبانیت‌ها و بلندپروازی‌ها و... که مال بدن است خاموش نشود، گمشده‌ها پیدا نمی‌شوند. هر وقت می‌خواهی چیزی یاد بگیری، باید فتیله‌ی بدن و آنچه مربوط به بدن است را پایین بکشی.

✽ هر وقت کار خیری پیش آمد، به کسی نگو آن را انجام دهد. تا جایی که قدرت داری، خودت آن را انجام بده و آن را غنیمت بدان.

✿ در حرکت باش؛ اما حرکت نداشته باش. مثل کسی که در کشتی ثابت نشسته است و کشتی امواج دریا را می شکافد و پیش می رود؛ دلت و باطنت آرام و ثابت و بدنت در حرکت و در کار باشد.

✿ غذاهای روحی را هم مثل غذاهای بدن، تا گرسنه ای و رغبت و اشتها داری بخور و همین که خواستی سیر شوی، دست بکش و دیگر نخور.

✿ عباداتی که می کنی و نمازی را که می خوانی، همه را حاشا بزنی و بگو خدایا من کجا و ذکر شما؟ اصلاً من نیستم که ذکر شما را می گویم.

✿ همان طور که سالی یک بار مالت را حساب می کنی که اگر زیاد شده است خمس بدهی، کاسبی روحی و معنویات را هم حساب کن و ببین آیا رشد کرده ای.

✿ به یک دسته گوسفند که کنار نهر آب می خورند، اگر دقت کنی می بینی آخرین گوسفندی که پایین دست گوسفندها ایستاده است، کمی که آب خورد، نهر را رها می کند و گوسفندها را دور می زند و بالا دست همه ی گوسفندها می ایستد و مشغول آب خوردن می شود. گوسفندهای دیگر هم به همین ترتیب، یکی یکی می روند بالاتر تا آب زلال تر بخورند، تا اینکه بالآخره به سرچشمه ی قنات می رسند. در سرچشمه ی قنات هم چندتا گوسفند را می بینی که سرشان را برده اند داخل مظهر قنات. همه طالب آب صاف تر و زلال ترند. این سایه ی عالم انسانیت است که به عالم طبیعت افتاده است. گوسفندها در خوردن آب طبیعت بر هم سبقت می گیرند و مؤمنان در خوردن آب حیات، در ذکر خدا و در انجام هر کار خیر. قرآن فرمود: **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ** سبقت گیرندگان، سبقت گیرندگان، همان ها مقرران درگاه الهی هستند. و فرمود: **سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ** **مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ** به سوی مغفرتی از جانب پروردگارتان و به سوی بهشت سبقت بگیرید و

فرمود: **فَاسْتَقُوا الْخَيْرَاتِ** در کارهای خیر سبقت بگیرید. مؤمن می‌خواهد به سرچشمه‌ی آب حیات برود.

✽ قرآن فرمود: هر کس سبقت گرفت، مقرب است. اگر دقت کنی، خواهی دید که غیر از اشخاص دیوانه، همه‌ی خلق دارند مسابقه می‌دهند. در برنامه‌های رادیو و تلویزیون، در میدان‌های ورزش، در کسب و تجارت، در عرصه‌ی سیاست، همه جا افراد در حال مسابقه با یکدیگرند و جوایز و امتیازات به کسی تعلق می‌یابد که در مسابقه پیش بیفتد. پس در مجاز و دنیا هم این سخن قرآن جاری است، لکن اصل آن سخن در آخرت است و پیغمبر و اهل بیتش علیهم‌السلام مقربند. در امر مجاز و دنیا مسابقه‌دهندگان و پیش‌افتادگان زیادند، ولی در امر حقیقت و آخرت، سبقت گیرندگان برای مودت و محبت خیلی کمند. تا جایی که اگر خوب دقت کنی، می‌بینی فقط محمد و آل محمد علیهم‌السلام در این مسابقه پیش افتاده‌اند. پس **ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ** جمعیت بسیاری از اولین و گروه اندکی از آخرین سبقت جسته و مقرب شده‌اند.

✽ هر چه را انسان یقین کند که نفعش در آن است، به سوی آن سبقت می‌گیرد؛ چه دنیا باشد و چه آخرت. شما هم در کارهای خیر سبقت بگیرید. اگر این کار را کردید، در سیر خود خیلی پیشرفت می‌کنید. اما اگر سبقت نگیرید، درجا می‌زنید و می‌مانید و پیر می‌شوید و به مقصد نرسیده از دنیا می‌روید. سبقت رشدآور است. سبقت جز از راه تفکر پدید نمی‌آید. وقتی انسان تفکر کرد و دید جلوی آب خنک است، به سمت آن سبقت می‌گیرد.

✽ سبقت در نیت کارهای خیر گاهی از انجام آن کارها افضل است. **ثِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ** نیت مؤمن از عملش بهتر است. گاهی یک مؤمن قوی، نیت کار خیری را می‌کند و در اثر آن نیت، دیگران موفق به انجام آن کار خیر می‌شوند.

✿ نگوید آنها رفتند و ما هم می‌رویم، آنها گفتند و ما هم می‌گوییم. بگوید آنها رفتند، ولی ما می‌رویم، آنها نگفتند، ولی ما می‌گوییم. در راه خدا کسی سخن پیامبران را باور نکرد و راهشان را نرفت، ولی شما بروید.

✿ در دنیا از هر کاری که برای دیگران از دست بر می‌آید، فروگذار نکن. اقلّاً با اخلاق خوب و روی خوش از دیگران احوالپرسی کن. برای دیدار با فقرا به خانه‌شان برو. در هر مرتبه و جایی که هستی، نگاه کردن به زبردست عبادت است. به ایمان هم که رسیدی، زبردست‌هایت را با محبت نصیحت کن. هم از آنچه از دنیا داری، بی‌نظر انفاق کن و هم از آنچه از آخرت و اخلاق پسندیده داری، بی‌نظر بذل و بخشش کن. اگر چنین کنی، خواهی دید نماز و عبادت هم بزرگ می‌شود.

✿ با پایین‌تر از خود بنشینیم تا اولیائمان با ما بنشینند.

✿ تو دنبال فسّاق و فجّار و به راه آنها نرو؛ اما اگر آنها به تو میل کردند و به طرف تو آمدند و به تو سلام کردند، تحویلشان بگیر. اگر این کار را نکنی و دچار عجب شوی و آنها را از خودت برانی، بزرگان هم به تو می‌گویند برو عقب بنشین. خدا هم می‌گوید تو که این همه معصیت داشتی و من آنها را به روی تو نیاوردم، با بنده‌ی من که اصلاً معلوم نیست آنچه را تو معصیت او می‌پنداری، واقعاً انجام داده باشد و عمداً و به قصد معصیت کردن انجام داده باشد، چرا این‌طور رفتار کردی؟ خلاصه کسی را به خاطر معصیتش از خود نران که آخر الامر باید خودت بروی و دستش را ببوسی و او را بیاوری تا راه سیر خودت باز شود.

❁ ان شاء الله سینه‌هایتان آن قدر بزرگ باشد که اگر همه‌ی مردم دنیا و همه‌ی معصیت‌کارها خواستند بیایند توی خانه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام، بتوانید بپذیرید، نه اینکه قهر کنید و بگویید حالا که آنها می‌آیند، دیگر ما اینجا نمی‌مانیم و بیرون می‌رویم.

❁ خداوند به آدم علیه‌السلام فرمود: «همه‌ی خیر را برای تو در چهار کلمه جمع کرده‌ام؛ اوّل آنچه مال خداست، اینکه کسی جز او را ربّ و معبود نگیری. دوم آنچه مال خود انسان است که اعمالش است و نتایجش به خودش می‌رسد. سوم آنچه مال عبد و خداست، اینکه بنده دعا کند و خدا اجابت نماید. چهارم آنچه مال عبد و سایر عباد است، اینکه آنچه بر خود می‌پسندد، بر دیگران هم بیسندد».

❁ از حضرت علی علیه‌السلام در علم کیمیاست که فرمود: «آهن (جامد) را با فرّار بساز» یعنی جسم را با روح که فرّار است و در قفس تن گرفتار، هماهنگ و همراه کن.

❁ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: اَوْصِيَكُمْ بِمَخْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطُ الْإِيلِ لَكَاتَ لَذَلِكَ أَهْلًا: لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ وَلَا يَخَافُونَ إِلَّا ذَنْبَهُ وَلَا يَسْتَحْيِينَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ، وَلَا يَسْتَحْيِينَ أَحَدًا إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ: شما را به پنج نکته توصیه می‌کنم که اگر برای دست یافتن به آن شتران را هر چه پرشتاب‌تر برانید، سزاوار است. (یعنی همه‌ی رغبتت را به آن بده) هیچ یک از شما جز به پروردگارش امید مبندد، و جز از گناه خویش نترسد، و هیچ یک از شما هنگامی که در مورد چیزی که نمی‌داند و مورد پرسش قرار می‌گیرد، از گفتن نمی‌دانم شرم نکند، و هیچ یک هنگامی که چیزی را نمی‌داند از آموختن آن حیا نکند، و بر شما باد به صبر که

جایگاه صبر در ایمان به منزله‌ی جایگاه سر در بدن است، و بدنی که سر به همراه ندارد بی‌فایده است، و ایمانی هم که صبر به همراهش نباشد، بی‌خاصیت است.

✽ ان شاءالله حس‌های ما رو به خدا برود و درباره‌ی خدا حسّاسیت پیدا کنیم و حسّاس شویم. این حسّاسیت، علم و همه‌ی کمالات را در انسان ایجاد می‌کند. چرا نسبت به دنیا حسّاسیت داریم و مثلاً به خاطر گرانی، یا خطر اجانب خودمان را می‌بازیم؛ اما نسبت به آخرت حسّاسیت نداریم و خودمان را نمی‌بازیم؟

✽ اگر از تجربه‌های استفاده کنی و از دنیا و آنچه خیلی استفاده ندارد خودت را جمع و جور کنی، وقتی خودت جمع شدی، همه چیزت قیمتی می‌شود. می‌بینی نماز جمعه، غسل جمعه و نماز جماعت چقدر فضیلت دارد.

✽ روزی پیامبر اکرم ﷺ با اصحاب از کنار دیوار باغی عبور می‌کردند. داخل باغ چند نفر مشغول قمار بودند. یکی از قماربازها پی در پی می‌باخت. آخر الامر گفت: من که دیگر چیزی ندارم، پس خودم را هم خواندم. به اینجا که رسید، حضرت با شگفتی فرمودند: عجب قماربازی؟!

در قمار عشق با خدا و خوبان خدا، خوب است انسان از این قمارباز یاد بگیرد. خداوند هم راه نجات را دل‌بستن به خدا و اولیا (ایمان) و فدا کردن مال و نفس معرفی فرموده است.

✽ اوّل جهاد با مال است، بعد جهاد با نفس. نکند هنوز مالت را نداده باشی و برای جهاد با نفس به اینجا آمده باشی.

❁ چیزهایی را که مخفی کرده‌ای و کنار گذاشته‌ای، اگر در راه خدا مصرف کنی، خیلی رشد خواهی کرد. نکند مالت را و آبرویت را پیش خودت نگهداری و مصرف نکنی و به این مجلس بیایی، چون در آن صورت هیچ رشد نخواهی کرد و عمرت تلف خواهد شد. در درگاه خدا و خوبان گاهی اوقات اشخاص را به خاطر یک کوزه‌ی خالی که به آن دل بسته‌اند و از آن نتوانسته‌اند بگذرند، راه نمی‌دهند و نمی‌پذیرند.

❁ **الْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ**: کاسب دوست خداست. هر کس داد و ستد کند، کاسب است. هر کار که می‌کنی، سعی کن کاسبی کنی. مالت را به خدا بده، خدا دوباره به تو مال می‌دهد. کمالت را، علمت را، هر چه را که داری، به خدا بده، خدا دوباره به تو می‌دهد. داد و ستد خوب است و آدم را حبيب خدا می‌کند.

❁ دو کارگر خیارچین بودند که اوّلی روزی یک بار و دیگری روزی بیست بار خیار از مزرعه می‌چیدند. از اوّلی پرسیدند: روزی چند بار خیار می‌چینی؟ گفت: من و رفیقم با هم روزی بیست و یک بار خیار می‌چینیم. در عبادات و کارهای خیری که همراه با دیگری انجام می‌دهی هم ممکن است نتیجه‌ای که جمعتان به آن می‌رسید، مانع از توجّهت به آنچه شخصاً به آن رسیده‌ای شود؛ لذا در هر عبادت و عمل صالحی، ابتدا خودت تنها کار کن تا بتوانی ببینی چقدر کاسبی کرده‌ای. وقتی کاسبی‌ات راه افتاد، با رفیقت همراه شو و انجام بده.

❁ خوب است آدم فرمانبر باشد و حواسش هم باشد که دارد فرمان می‌برد.

❁ علم و ثروت و مقام و... تعینات انسان است و باید دنبال انسان بیاید، نه اینکه انسان به دنبال آنها برود. شرافت متعلّق به خود انسان است، نه اینکه انسان شرافتش را از تعیناتش بگیرد. کسی که دنباله‌روی تعیناتش باشد، هیچ رشد نخواهد داشت.

عبد در برابر موالیانش هر چه سكوت اختيار كند و اظهار وجود و ابراز نظر نكند، بهتر است و احتمال اينكه نزد موالیانش پذيرفته شود بيشتر است. می‌گویند مادری سه دختر داشت كه هر سه به سن ازدواج رسیده بودند و از جمال و حسن هم چیزی كم نداشتند، لكن به علت اينكه در موقع حرف زدن به اصطلاح نوک زبانی حرف می‌زدند و زبانشان می‌گرفت، کسی طالب ازدواج با آنها نمی‌شد. تا اينكه يك بار قرار شد خواستگاری به منزل آنها بيايد. مادر به دخترها سفارش كرد در برابر خواستگار صحبت نكنند تا اين عییشان آشكار نشود. خواستگار كه به منزل آنها آمد و مادر مشغول صحبت با او بود، ناگهان مگسی وارد اتاق شد. یکی از دخترها كه می‌خواست مگس را بیرون كند گفت: تیس تیس متینا. یکی از خواهرانش به او رو كرد و گفت: مگه مامان نگفت حرف نَتینا. دختر سومی خوشحال از اينكه حرف نزده است، گفت: اَلْحَمْدُ دُدینا كه من حرف نَدَدینا. در نتیجه عیب هر سه برملا شد و خواستگار از دست رفت.

عبد چون جاهل است، هر چه هم به خودش فشار بیاورد كه حرف خوب بزند، باز هم خراب از كار در می‌آید. می‌گویند مادری در شب عروسی دخترش، به او سفارش كرد وقتی به حجله‌گاه رفت و داماد نزد او آمد، سعی كند حرف‌های خوب و شیرین بزند تا داماد از او خوشش بيايد. دختر هم وقتی داماد به نزدش آمد، برای اينكه به توصیه‌ی مادرش عمل كند، فكر كرد از چیز شیرینی صحبت كند؛ لذا به داماد گفت: نبات سر طاقچه است. داماد هم به او پاسخ داد من دل درد ندارم كه نبات بخورم. پس مصلحت عبد در سكوت و دم زدن در برابر موالیانش است.

فراست و کیاست را خدا برای كسب آخرت داد، ولی اغلب ما آن را در امر دنیا به كار می‌بریم.

✽ هر جا خدا را بهتر به تو نشان می‌دهد، در زندگی‌ات دور آن بگرد و همه‌ی جاهای دیگر را رها کن.

✽ دوستان اهل بیت (علیهم‌السلام) اهل خیر هستند، ان شاءالله فاعل خیر هم بشوند.

✽ شخصی به سنّ پیری رسیده بود و در ایران زندگی می‌کرد. مدّتی بود متوسّل به حضرت امیر شده بود و عرض می‌کرد: علی جان توفیق بده این آخر عمری به زیارت در نجف بیایم و همانجا هم بمیرم. وسایل سفرش آماده شد و به نجف مشرفّ شد. در نجف تب کرد و بیمار شد و هر روز بیماری‌اش سخت‌تر شد. در حال بیماری به یاد حرفی افتاد که به حضرت امیر عرض کرده بود و فهمید که این بیماری مقدّمه‌ی مرگ اوست؛ لذا خیلی ترسید و به سرعت لباس پوشید و دوان دوان به حرم حضرت امیر مشرفّ شد و کنار ضریح حضرت عرض کرد: علی جان، آن حرفی که در ایران زدم شوخی بود و من نمی‌خواهم در اینجا بمیرم. در اثر این حرف او، حضرت امیر به عزرائیل فرمود: دست نگه‌دار، ما به عمر این شخص سی سال اضافه کردیم. خبر اضافه شدن عمر به دستور حضرت امیر را عزرائیل برای آن شخص آورد، ضمناً به او گفت: کار خوبی نکردی که برای دو روز عمر دنیا، قراری که با امیرالمؤمنین گذارده بودی، دَبّه کردی. ان شاءالله ما با موالیانمان دَبّه نکنیم.

✽ کار که می‌کنی، نگاهت به مزد نباشد؛ مزددهنده را نگاه کن.

✽ خداوند فرمود: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا: کسانی که در راه ما جهاد کنند، حتماً آنها را به راه‌هایمان رهنمون می‌شویم. یعنی از دل تا لب را اگر درست بیایی، بقیه را خودم به تو نشان می‌دهم.

✽ در نفس هر کس یک جاده‌ی شخصی وجود دارد که همان انصاف شخص با خدا و با خلق است. خداوند می‌فرماید این جاده را راست و درست و سالم طی کن و به من و به خودت خیانت نکن، وقتی آن را طی کردی، همه چیز را به تو نشان می‌دهم. وقتی از جاده‌ی شخصی خودت بیرون آمدی، از آن به بعد دیگر هدایت خداست و خدا همه‌ی راه‌هایش را به تو نشان می‌دهد.

✽ ان شاء الله ما مثل کسانی نباشیم که در جنگ اُخْد برای جمع غنائم، حرف پیغمبر اکرم ﷺ را زیر پا گذاشتند و شکاف کوه را خالی کردند. نکند ما هم برای مال دنیا خلاف حرف پیامبر رفتار کنیم.

✽ عمر دنیا تمام شدنی است. هر چه قوه‌ی بدنی و اشک چشم و مال و قدرت داری، در راه خدا مصرف کن و زنده زنده کارت را تکمیل کن. اگر هم مصرف نکنی، خواهی مرد و همه‌ی آنها از دستت خواهد رفت.

✽ درون هر یک از ما یک آقازاده‌ی کوچک است. گاهی اوقات با او حرف بزنی تا نطقش باز شود. بنشین و با خدا حرف بزنی تا زبانش باز شود و حرف زدن با خدا را یاد بگیرد. مثل بچه‌ی کوچکی که اوّل باید مقداری وقت صرف او کرد و با او حرف زد تا حرف زدن را یاد بگیرد. اما وقتی زبان باز کرد، کسی که به او حرف زدن یاد می‌داد، ساکت می‌شود و او آنچه را یاد گرفته است، مدام تکرار می‌کند. آن آقازاده هم وقتی نطقش باز شد، خواه لب‌تان حرف بزنند یا ساکت باشد، خواه بیدار و خواه در خواب باشید، دائم با خدا حرف می‌زند.

مجالست

✿ الْمَجَالَسَةُ مُؤَثِّرَةٌ هَمْنَشِينِي اَثَرِبَخْشِ اسْتِ وَ فَرْدَ رَا هَمَانَنْدَ كَسِي مِي كَنْدَ كِه بَا اَوْ
مجالست می نماید. اگر این حقیقت خوب فهمیده شود، بساط تعلیم و تعلّم جمع و
دانشگاهها تعطیل می شود. با محبّت با هر کسی بنشین، مثل او می شوی.

✿ مجالست مؤثر است. با خدا و اولیائش بنشینیم.
کمال همنشین در من اثر کرد
وگرنه من همان خاکم که هستم
خاک با مجالست، عطر گل محمدی می گیرد. وَ اصِيرُ نَفْسِكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَ
الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: همراه با کسانی که صبحگاهان و
شامگاهان به عشق خدا او را می خوانند، ثابت قدم بمان و در پی زینت های زندگی دنیا،
نگاهت را از آنها برندار. با اهل دنیا نباید نشست.

✿ رنگ خدایی خودش در خلقت کار می کند. مجالست خیلی مؤثر است و انسان را رنگ
می کند. ان شاء الله از آن رنگ های خدایی به ما زده شود. رنگ های خدایی ثابت است و
نمی پرد. مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً: از نظر رنگ آمیزی کردن، چه کسی از خدا بهتر است؟ رنگ
تقوا، ایمان، صفا، وفا و... مال خدا و محمد و آل محمد ﷺ است. رنگ های دنیا تا آفتاب
قیامت بزند می پرند، ولی رنگ های خدایی دائم شفاف تر می شوند. به خودت بگو حالا که
بناست ما رنگ بشویم، پس خوب است خدا و خوبان خدا ما را رنگ کنند.

✿ امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که به دینش وثوق داشته باشم، اگر یک ساعت
کنارش بنشینم برای من از هفتاد سال عبادت بهتر است. نفرمود برای او از چند سال
عبادت بهتر است. مجالست مؤثر است. شبانه روزی ده دقیقه خلوت کنیم و با وضو بر
سجاده بنشینیم و به خدا و موالیانمان بگوییم آمده ایم خدمت شما بنشینیم.

راهبران طریق، اولیای الهی

❁ توجه به دنیا و کثرات و طبیعت، غم و غصّه می آورد. کثرات، حزن آور است؛ امّا آحاد و افراد الهی برطرف کننده ی غم و غصّه هستند. مردان الهی و آحاد، افراد کمی هستند که اگر به آنها برخورد نماییم، ملاقات آنها برای ما بسیار سرنوشت ساز است و باید قدر آن را بدانیم. آنها نشانه های راه خدا هستند.

❁ بعضی از مؤمنین آب قلیل هستند؛ هرگاه خود را آلوده کنند، ملاقات با یک شخص بزرگ که به منزله ی آب کُر می باشد، آنها را پاک می کند.

❁ در دنیا باید جمال خوبان را دید و مثل آنها راه رفت والا اگر مدام به این و آن نگاه کنیم و بخواهیم مثل این و آن باشیم، از خدا و پیامبر غافل می شویم.

❁ فَاهْتَدُوا بِعَلَمِكُمْ هر جا نشانه ی خدا رفت، باید با او رفت.

❁ پیامبر اسلام ﷺ خورشید است (وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا) و ائمه علیهم السلام ماهند (وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا) و دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام ستاره اند. وقتی دستت به خورشید و ماه نمی رسد، از ستاره ها بهره بگیر (وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ) تا کم کم بوی امام را بشنوی.

❁ خطر در دو چیز است؛ سوء استفاده از مدارای بزرگان و مدارا نکردن با زیردستان.

❁ قرآن فرمود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ أَي کسانی که ایمان آوردید، در برابر خدا و رسولش در صدد تقدّم جستن بر آنها برنیاوید. در محضر اولیا باید خیلی مراقب خودمان باشیم. نکند مقدّس مآبی ما گُل بکند و بخواهیم به آنها امر به معروف و

نهی از منکر بکنیم. وقتی آن صحابی امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به ایشان عرض کرد ظهر شده و هنگام نماز است و حضرت علیه السلام فرمودند: **ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ** نماز را یادآور شدی، خدا تو را از نمازگزاران قرار دهد، گرچه کار آن صحابی خوب بود، ولی بهتر از آن هم قابل تصور است و آن اینکه ادب می‌کرد و هیچ نمی‌گفت. شاید در همین عبارت حضرت علیه السلام هم کنایه‌ای لطیف باشد که او باید امام معصوم را به نماز یادآور شود یا امام او را به نماز متذکر می‌شود؟

در داستان ردّالشمس امیرالمؤمنین علیه السلام دیدیم که وقتی حضرت به لشکریانش فرمود من در این زمین نماز نمی‌خوانم و راه را ادامه می‌دهم تا به سرزمین دیگری برسم و آنجا نماز بخوانم، بعضی از مقدّس مآب‌ها گفتند تا از اینجا بگذریم، آفتاب غروب می‌کند و نماز قضا می‌شود، لذا همانجا ماندند و نماز خواندند. حضرت علیه السلام با تعدادی از یاران راستینشان به راه ادامه دادند. وقتی از آن سرزمین خارج شدند، آفتاب غروب کرده بود، ولی حضرت علیه السلام با قدرت الهی، خورشید را بازگرداندند و نماز عصر را اقامه کردند و آن‌گاه دوباره آفتاب غروب کرد. اساساً مگر به بهانه‌ی احکام شرع نبود که دشمنان با اهل بیت علیهم السلام جنگیدند؟ مگر به بهانه‌ی اینکه از نظر شرعی کسی که سه روز در جماعت مسلمین حاضر نشود، باید خانه‌اش را آتش زد، خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام را به آتش نکشیدند؟ مگر به بهانه‌ی اینکه امام حسین علیه السلام در روز ترویه به عوض مُحَرَّم شدن برای فریضه‌ی حج، مکه را ترک گفته و رو به کربلا نموده و از بیعت و اطاعت خلیفه‌ی خدا هم سرپیچی کرده و بر او خروج نموده است، با حکم شرعی شریح قاضی به جنگ با حضرت نرفتند؟ خلاصه اینکه اگر کسی از اولیاءالله است و او را در این رتبه باور داریم، دیگر بی‌معناست بخواهیم او را به عمل به احکام متذکر شویم و ترغیب نماییم. این کار نوعی خود را بالاتر دیدن از آن ولی خداست. قرآن فرمود: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ** ای کسانی که ایمان آوردید، صدایتان را بالاتر از صدای پیامبر بلند نکنید، یعنی ادّعای مقدّس‌تر و صاحب تشخیص‌تر از پیامبر بودن را

نداشته باشید. از زبان لقمان به پسرش نیز فرمود: **وَاعْصِمْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ**؛ و صدایت را پایین بیاور که همانا زشت‌ترین صداها صدای الاغ است. بعضی گفته‌اند خداوند هیچ‌گاه موجودی را به خاطر صفتی که خودش در آفرینش به او داده است، نکوهش نمی‌کند. مقصود این آیه صدای دومی است که پرمدها بود و روی حرف پیامبر ﷺ حرف می‌زد.

❁ روز عاشورا همه‌اش نماز بود. **الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ** مؤمنان دائماً در حال نمازند، ولی چون یکی از اصحاب حضرت عرض کرد آقا وقت نماز است، حضرت ﷺ دعایش کردند و مشغول نماز شدند. او کار خوبی کرد؛ اما خوب‌تر هم وجود دارد، خوب‌تر این بود که ادب می‌کرد و هیچ نمی‌گفت. از دعایی که حضرت کردند، یک بو استشمام می‌شود که خوب کاری نکرد. اساساً هر جا رفتیم چیزی بگوییم، ضرر کردیم. مصلحت در سکوت و ادب ورزیدن است.

❁ اهانت به یک ولی خدا هر چند با عدم توجه باشد، اثر وضعی خود را دارد. در حدیث قدسی است که خداوند می‌فرماید: **مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ** هر کس به یکی از اولیای من اهانت کند، به جنگ با من برخاسته است.

❁ اگر کسی را شخص برجسته‌ای می‌دانی، بی‌اذن او، او را به دیگران نشان نده و معرفی نکن. اگر او را نشان دادی، کسانی که پذیرای او نیستند، تو را دوره کرده و اذیت می‌کنند. یهودا که حضرت عیسی ﷺ را به دشمنانش نشان داد، به قدرت الهی بلافاصله خودش شبیه حضرت عیسی ﷺ شد و یهودیان او را به جای حضرت عیسی ﷺ گرفتند و به صلیب کشیدند.

❁ کسی که صاحب قدرت است، وقتی یک نگاه به تو می‌کند، از جنبه‌ی دنیوی و اخروی تو را سیر می‌کند.

برخی اولیای خدا

✽ مهندس ما (مرحوم سید جلال تناوش) انسان بزرگی بود. هر چه رفیق خوب بود، در نجف قدم زد و همه را ملاقات کرد. در صله‌ی رحم هیچ کس را ندیدم از او موفق‌تر باشد. حقّ هر کس را درست ادا می‌کرد و خیرش به همه می‌رسید. اوایل انقلاب پنج سال از کارش کنار بود و در خانه نشسته بود و با زنش (دختر مرحوم آیت‌الله انصاری همدانی) خوراکشان نان و پنیر بود و می‌گفت می‌خواهم ببینم خدا با من چه کار دارد که مرا در خانه نشانده است. مرحوم پدرش (سید محمدرضا تناوش) تعریف می‌کرد وقتی به دنیا آمد، او را به زیر آسمان بردم و اذان و اقامه به گوشش خواندم و به خدا عرض کردم خدایا این را علی کن. در دوران جوانی اش بیست سال در خارج از کشور بود؛ اوایل هندوستان، بعد هم آمریکا. در این دوران نه نمازی و نه قرآنی. اما وقتی بازگشت، به پای منبر آقاسید محمدحسین (حسینی تهرانی) در مسجد قائم کشیده شد و از آنجا با مرحوم حاج آقا عبدالحسین معین شیرازی آشنا شد و با ایشان خدمت مرحوم آیت‌الله انصاری همدانی رسید و داماد ایشان شد و به کمال رسید. دیدم حضرت علی علیه السلام کار خودش را کرد و دعای پدر در حقّ او مستجاب شد. با اینکه وقتی به ایران آمد، در رشته‌ی مهندسی نسّاجی جزء یکی دو نفر اوّل کشور بود و او را برای استادی به دانشگاه (پلی‌تکنیک) بردند و خیلی از مقامات بالای دستگاه آن روز می‌خواستند او را به طرف خود بکشانند، ولی او راه دیگری را انتخاب کرد و تا پایان ادامه داد. هنگامی هم که از دنیا رفت، از ثروت ظاهری هیچ نداشت.

✽ مرحوم مولوی که اخیراً در مشهد از دنیا رفت، دوست اهل بیت علیهم السلام بود و در اطراف خودش محبّ اهل بیت علیهم السلام و محبّ حضرت رضا علیه السلام درست می‌کرد.

جوانی‌هایش مشهور بود که خدمت حضرت ولیّ عصر علیه السلام رسیده است. البته خودش انکار می‌کرد. در نجف که بود، در شهر نمی‌ماند و بیرون شهر قدم می‌زد. فقط وقتی خبردار می‌شد با رفقا جلسه داریم، به جلسه می‌آمد و با رفقا چایی می‌خورد و کمی می‌نشست. این سال‌های اخیر که در مشهد مجاور حضرت رضا علیه السلام بود، هر روز صبح خدمت حضرت می‌رسید و حالات خاصی داشت. از در صحن، کفش‌ها را بیرون می‌آورد و پای برهنه داخل می‌شد. در یکی از صحن‌ها حجره‌ای بود که مقبره‌ی چند نفر بود. صاحب آن، کلید حجره را در اختیار ایشان قرار داده بود و یکی دو ساعتی هر روز در آن حجره به دعا و زیارت و کارهایش مشغول بود. خانه‌ی خود را هم که اطراف صحن بود، بیت‌الاحزان یعنی خانه‌ی حضرت زهرا علیه السلام کرده بود و بعد از حرم به آنجا می‌رفت و اشخاصی که با ایشان کار داشتند یا حاجتی داشتند یا می‌خواستند ایشان را ببینند، به آنجا می‌رفتند. حتی وقتی ایشان هم نبودند، کسانی که حاجتی داشتند، می‌رفتند چند دقیقه آنجا می‌نشستند و حاجت خود را می‌گرفتند. شخص با برکت و قشنگی بود.

✽ خداوند من را در روی زمین سپر بلای دوستان اهل بیت علیهم السلام قرار داده است؛ همان‌طور که در روز عاشورا دو نفر از دوستان حضرت اباعبدالله علیه السلام خود را در برابر تیرهای دشمن سپر حضرت قرار دادند تا ایشان بتوانند نماز بخوانند.

✽ یکی از اولیای خدا که اخیراً مرحوم شد، همان کسی بود که بارها بدون اینکه نام او را ببرم، در صحبت‌ها اشاره کرده بودم که شخصی هست که او را از خود بزرگ‌تر می‌دانم. البته او مخفی بود و هیچ کس را ندیدم، حتی نزدیکانش و آنهایی که گمان می‌کنند او را شناخته‌اند، که او را آن‌چنان که بود، شناخته باشند. او از همان آغاز دوران کودکی مرده بود و با موت زندگی می‌کرد و یک سر سوزن چشم به این دنیا باز نکرد. در همان کودکی چند وقت در دولاب به مدرسه رفت، ولی دل به آن نداد و مدرسه را

رها کرد. پدر و مادرش او را به این خاطر مذمت کردند. بعد برای دروس طلبگی به مدرسه‌ی برهان و به قم رفت؛ اما آنجا هم دوام نیاورد و به دولا ب برگشت. به من گفت: «دیدم هر جا درس می‌روم، استاد پس و پیش می‌گوید و اگر از خود استاده‌ها امتحان کنم، نمی‌توانند درست پاسخ دهند». به کسب و کاری هم جذب نشد. در نتیجه پدر و مادرش که دیدند نه درس می‌خواند و نه به کسب و کاری دل می‌دهد، به او گفتند از خانه‌ی ما برو بیرون. او در شرایطی که بچه‌ای بود که هنوز بالغ نشده بود، به خاطر عزت نفس و بزرگی‌اش از خانه بیرون آمد و توی کوچه ماند و دو شب در مسجد دولا ب خوابید. شب سوم به منزل ما در سرآسیاب دولا ب آمد که الآن مکتب‌الزّهرا در جای آن ساخته شده است.

در همان کودکی در مجالس وعظ و روضه می‌گشت. چهل پنجاه نفر از بچه‌ها هم همراهش بودند. ته مجالس می‌نشست و در درون خودش مشغول بود. وسط مجلس یک‌باره از جا بلند می‌شد و همه‌ی بچه‌ها هم با او بلند می‌شدند و از مجلس بیرون می‌رفتند. با این کارش می‌گفت مجلس از این به بعد دیگر به درد نمی‌خورد.

من حدود ده سال از او بزرگ‌تر بودم. وقتی پنج ساله بود، یک روز ساعت نه یا ده صبح که در کوچه‌های دولا ب قدم می‌زدم از شیشه‌ی پنجره‌ی مسجدی دیدم با پنجاه نفر پسر بچه و دختر بچه‌های هم سن و کوچک‌تر از خودش به مسجد رفته‌اند و او امام جماعت شده است و دارند نماز جماعت می‌خوانند. دیدم چه منظره‌ی قشنگی است، به این خاطر رد نشدم. بیرون مسجد قدم می‌زدم و از شیشه آنها را نگاه می‌کردم تا اینکه نمازشان تمام شد و با هم از مسجد بیرون آمدند. او که متوجه من شد، نگاه تندی به من کرد، یعنی چرا ایستاده‌ای و تفتیش می‌کنی؟ آیا مرا کوچک می‌شمی؟ من با وجود اینکه ده سال از او بزرگ‌تر بودم، ولی در اثر آن نگاه خیلی از او خجالت کشیدم.

از همان طفولیت بزرگ بود. به من می‌گفت: یکی دو ساله بودم که هر وقت برادر بزرگ‌ترم می‌خواست برای روضه به منزل شما بیاید، گریه می‌کردم که مرا هم به خانه‌ی شما بیاورد و وقتی به منزل شما می‌آمدیم، در حالی که در بغل برادرم بودم، تمام حواسم به شما بود و فقط به شما نگاه می‌کردم. اما حواس شما به دیگران بود. حرف او مرا پیر کرد. دیدم اولیای خدا از همان طفولیت به دوستانشان نظر دارند و دیدم او از من بالاتر است و با نور ولایت بیشتر از من ربط دارد. اصلاً دو مؤمن که به هم می‌رسند، هر کدام محبتش به دیگری بیشتر است، ایمانش افضل است. از همین جا هم می‌شود فهمید که محبت ائمه علیهم‌السلام به ما بیشتر از محبت ما به آنهاست. پانزده ساله بود که روزی به خانه‌ی ما آمد و در نقطه‌ای از اتاق نشست و به پشتی تکیه داد، من هم مشغول پذیرایی از او بودم. وقتی خواست برود، به من فرمود: هر وقت که غم دنیا شما را گرفت، همین جایی بنشین که من نشستم، سبک می‌شوی. او در کمال و معرفت، هُلوع و سیری‌ناپذیر بود.

❁ در نقطه‌ای نزدیکی پلدختر، روستایی است که در آن قبه‌ای ساخته شده است که زیر آن دو قبر وجود دارد. یکی از قبرها متعلق به سیدی است که عالم و امام جماعت آن ده بوده است و دیگری متعلق به یکی از اهالی روستاست. داستان این دو قبر این است که سال‌ها قبل، در یکی از روزهای ماه مبارک رمضان، آن روستایی امام جماعت ده را برای افطار به منزلش دعوت می‌کند و امام جماعت هم می‌پذیرد. هنگام مغرب امام جماعت برای افطار به خانه‌ی آن روستایی می‌رود، ولی هنوز او به منزل نیامده بود. اهل خانه از او استقبال می‌کنند و پس از اذان از او می‌پرسند افطاری بیاوریم یا اول نمازتان را می‌خوانید؟ می‌همان می‌گوید نماز را اول می‌خوانم تا میزبانمان از راه برسد و همراه با او افطار کنیم و مشغول نماز می‌شود. اهل خانه در اطاق مشغول آماده کردن سفره‌ی افطار می‌شوند و شاهد نماز خواندن وی هم بودند. بعد از اینکه نماز او تمام

می‌شود، به وی می‌گویند شما که نماز می‌خواندید، چطور صدای حیوانات ده و صدای رودخانه و امثال آن همچنان می‌آمد؟ میهمان می‌پرسد مگر قرار بود نیاید؟ اهل خانه می‌گویند ولی آقای ما هر وقت به نماز می‌ایستد، همه‌ی این صداها خاموش می‌شود. میهمان خیلی تعجب می‌کند، ولی به روی خود نمی‌آورد تا اینکه میزبان به منزل می‌رسد و از میهمان می‌پرسد افطار کنیم یا من هم نمازم را بخوانم؟ میهمان می‌گوید اوّل شما نمازتان را بخوانید. وقتی آن روستایی به نماز می‌ایستد، عالم ده با تعجب متوجه می‌شود همه‌ی صداها ده خاموش شد و یک سکوت عمیق حاکم شد. از اینجا به مرتبه‌ی بلند معنوی آن روستایی به ظاهر ساده پی می‌برد و وصیت می‌کند هر وقت من از دنیا رفتم، جسد من را کنار قبر این روستایی دفن کنید و اکنون این دو نفر در کنار هم به خاک سپرده شده‌اند.

رفیق راه

❁ اوّل رفیق راه را پیدا کن، بعد حرکت کن. الرَّفِیقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ: اوّل رفیق، سپس طی طریق. خدا را هم رفیق حساب کن.

❁ از اوّل تا آخر کار هیچ‌گاه رفقای راه را رها مکن که اگر جدا شوی، خطرناک است و همنشین شیطان و خیالات خواهی شد. اگر هم خواستی وارد چاه طبیعت شوی، باز ارتباطت را با رفقا قطع نکن تا در مواقع ضروری کمکت کنند. من خود دیده‌ام افرادی که از رفقا بریده‌اند و تک افتاده‌اند، چه عاقبت بدی داشته‌اند.

❁ هر امر خوبی که از بیرون به ما می‌رسد، مثل رفیق خوب یا موفقیت به اعمال خوب و...، به خاطر رابطه‌ی خوبی است که از درون با خدا داشته‌ایم. گاهی نتیجه‌ی عمل خالص چندین ساله آن است که حق تعالی یک رفیق الهی نصیب می‌فرماید که بهترین وسیله‌ی نجات انسان است.

❁ اگر دنبال رفیق بی‌عیب بگردی، بی‌رفیق باقی می‌مانی. البته بد هم نیست، چون آن وقت خدا رفیقت می‌شود: یا رَفِیقٌ مِّنْ لَّا رَفِیقَ لَهُ: ای رفیق کسی که رفیقی ندارد.

جلسات اهل معرفت

❁ خوبی جلسات عمومی این است که هر کس به اندازه‌ی ظرفیت خود بهره‌برداری می‌کند و از طرف دیگر، رفقا هم محفوظ هستند؛ چون این که همه طور آدمی دور انسان باشد، سبب حفظ و زینت او می‌شود؛ در نتیجه مزاحمتی به او نمی‌رسد.

❁ مجالس ذکر اهل بیت علیهم‌السلام حوض کوثر است، انسان را تمیز و سبک می‌کند؛ روضه‌ای از روضه‌های بهشت است.

❁ الآن در حوض کوثر هستید. تعقل و تدبّر کنید تا دریابید. آیا مجالس یاد خدا و اهل بیت علیهم‌السلام همان آب کوثر نیست که اهل بیت علیهم‌السلام تقسیم می‌کنند؟

❁ من نمی‌دانم چه می‌خواهم بگویم، شما هم نمی‌دانید چه می‌خواهید بشنوید. این بهترین نوع خلوص در سخنانی است که هیچ نقشه و تدبیر نداریم و منتظر رزق الهی هستیم.

❁ عمل خالص بیشترین تأثیر را در رشد و تقرب انسان به خدا و اولیائش دارد. در این جلسات که بیش از چهل سال است ادامه دارد، نه شما که شنونده‌اید، هر هفته که به جلسه می‌آیید، می‌دانید چه مطلبی خواهید شنید و نه من که گوینده‌ام می‌دانم چه خواهم گفت. آیا خالص‌تر از این عملی سراغ دارید؟ اگر به شما بگویند این همه وقت که به جلسه رفته‌اید، چه مطلب علمی یاد گرفته‌اید، یک کلمه هم ندارید بگویید؛ چون در این جلسه جان می‌دهند نه نان و بدون اینکه متوجه باشید، به تدریج جانتان را می‌دهید و می‌میرید. اگر به شما بگویند پس برای چه به این جلسه می‌روید، می‌گویید

به خاطر کسی که به او محبت داریم. اگر از من هم بپرسند آیا این حرف‌هایی که می‌زنی همه را می‌فهمند و می‌گیرند؟ می‌گوییم نه و اگر بگویند پس چرا به جلسه می‌روی، من هم می‌گوییم به خاطر محبتی که به افراد جلسه دارم. محبت عمل خالص ایجاد می‌کند.

✽ در این جلسات که نه شنونده برای شنیدن حرف مشخصی به جلسه می‌آید و نه گوینده قبل از شروع سخن می‌داند چه خواهد گفت، هر چه گیر شنونده آمد، خدا داده است. اینجا فقط دست قدرت خدا کار می‌کند. بوی عمل خالص اینجا پیدا شد. خود عمل خالص وقتی است که در چنین فضایی خود فرد هم هشیار باشد و متوجه این حقیقت باشد.

✽ از مجلس ذکر خدا و اهل بیت علیهم‌السلام هیچ‌گاه قصد رفتن نکنید. وقتی وارد شدید، طوری باشید که تا قیامت همانجا خواهید بود. اگر هم بیرون می‌آیید، بدون قصد بروید.

✽ وقتی به جلسه‌ای رفتی که در آن یاد خداست، قصد کن که همیشه با آنها هستی و خیالات و کارهای دیگری را کنار بگذار. وقتی هم خواستی از آن جلسه بروی، بدون قصد رفتن برو. هیچ‌وقت قصد رفتن نکن. کسی که بدون قصد رفتن برود، مثل این است که نرفته است، یعنی طوری برو که دلت همیشه در آنجا باشد.

✽ بهتر است شیعه در مجلس ذکر خدا و اهل بیت علیهم‌السلام با غسل و وضو وارد شود و پیش از ورود مقداری استغفار کند و صلوات بفرستد و با توجه پا به درون مجلس بگذارد؛ همانند حرم ائمه علیهم‌السلام که با اذن دخول وارد می‌شود. این مجالس هم حرم اهل بیت علیهم‌السلام است.

❁ قبلاً بسیاری از صحبت‌هایی را که می‌کردم و جنس‌هایی را که می‌فروختم، همین که به منزل می‌رسیدم، به نزد خودم برمی‌گشت و من سر جای خودش می‌گذاشتم؛ اما این اواخر، چیزی بر نمی‌گردد.

❁ مجلس‌های روی زمین چهار دسته‌اند؛ در یک دسته از مجالس، گوینده هوشیار است و استفاده می‌کند، ولی شنونده‌ها هوشیار نیستند و استفاده نمی‌کنند. در دسته‌ی دیگر، شنونده‌ها هوشیارند و استفاده می‌کنند، ولی گوینده هوشیار نیست و استفاده نمی‌کند. این دو دسته مجلس مباحند. در دسته‌ی سوم هم گوینده و هم شنونده‌ها هوشیارند و استفاده می‌کنند. این مجلس مال داناها و اهل حزم است. دسته‌ی چهارم مجلسی است که در آن هیچ کدام هوشیار نیستند و هر دو ضرر می‌کنند. این مجلس نبودنش بهتر است.

❁ در مجالس اگر گوینده با صدق و خلوص سخن بگوید یا شنونده با صدق و خلوص گوش بدهد، در آن مجلس خیری هست. اگر هر دو آنها با صدق و خلوص باشند که **تور علی تور** می‌شود. اگر شنونده با صدق و خلوص گوش بدهد، ولو گوینده با حقیقت نباشد، خدا قادر است آنچه را شنونده برای رشد و کمال به آن نیازمند است، از زبان همان گوینده به او برساند.

❁ همین صحبت‌هایی که الآن در جلسه‌ی شما گفته می‌شود، هر جای عالم رفقای شما باشند و دور هم نشسته باشند، الآن دارند همین صحبت‌ها را می‌کنند.

❁ این جلسات پر از ملائکه است. اگر در جلسه کسی سرفه یا دهان‌درّه بکند، مجلس به هم می‌خورد و باید گوینده و شنونده‌ها صبر کنند تا دوباره منظم شود، آن وقت صحبت را از سر بگیرند.

استغفار

✿ خداوند متعال دو پناهگاه محکم در این امت گذاشته است، یکی وجود پیامبر خود ﷺ که رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ است و هم اکنون در دل مؤمنین وجود دارد. دیگری استغفار است. مادامی که امت توبه و استغفار دارد، بلای عمومی که بر امت‌های گذشته نازل می‌شد، در این امت نازل نمی‌شود.

✿ امیرالمؤمنین عیسیٰ فرمود: عَجِبْتُ لِمَنْ يَفُتُّ وَمَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ؛ در شگفتم از کسی که یأس پیشه می‌کند، در حالی که استغفار همراه اوست.

✿ هر وقت غصه‌دار شدید، برای خودتان و برای همه‌ی مؤمنین و مؤمنات از زنده‌ها و مرده‌ها و آنهایی که بعداً خواهند آمد، استغفار کنید. غصه‌دار که می‌شوید، گویا بدنتان چین می‌خورد و استغفار که می‌کنید، این چین‌ها باز می‌شود.

✿ توبه و استغفار راه را صاف می‌کند، نباید آن را ترک کرد. پیامبر اکرم ﷺ روزی هفتاد بار استغفار می‌کردند.

✿ هر روز عصر هفتاد بار استغفار را ترک مکن. عموماً عصر و دم غروب شیعیان را غم می‌گیرد و با استغفار برطرف می‌شود. با این استغفار دل پاک می‌شود و شیطان به دل پاک راه ندارد.

✿ مؤمن بسیار توبه می‌کند و خدا به همین خاطر او را دوست دارد. (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَّابِينَ) هر چه اتاق تمیزتر شود، آشغال‌های ریزتر به چشم می‌آیند. دل مؤمن با

استغفار پاک می‌شود، آن گاه گناه‌های ظریف‌تر دیده می‌شود و لذا مجدداً استغفار می‌کند.

❁ توأین کسانی هستند که دائم خانه‌ی دل را تمیز می‌کنند، لذا اگر یک آشغال ریز هم در آن باشد، پیداست و نمود می‌کند و از همان هم توبه می‌کنند؛ چون هر چه پاک‌تر می‌شوند، گناهان جدیدتری بر آنها مکشوف می‌شود. والا اگر خانه‌ی دل کثیف باشد، چیزهای بد هم نمودی ندارند. لذا اگر بعضی رفقا خیلی حساسند و زود از چیزی محزون می‌شوند، به جهت تمیزی و پاکی روح آنهاست. در اعمال مسجد کوفه است که: **اللَّهُمَّ أَنْتَ أَنْتَ وَأَنَا أَنَا، أَنْتَ الْعَوَّادُ بِالْمَغْفِرَةِ وَأَنَا الْعَوَّادُ بِالذُّنُوبِ** خدا/یا تو تویی و من منم، تو بسیار بازگشت کننده به بخشیدن هستی و من بسیار بازگشت کننده به گناهانم. مؤمن، پرگناه و پرتوبه است.

❁ **مِنْ كُلِّ مَعْصِيَةٍ وَطَاعَةٍ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ** از هر گناه و طاعتی که انجام داده‌ام، از خدا طلب مغفرت می‌کنم. پس عبد از همه‌ی کارهای خودش، چه بد و چه خوب، استغفار کرد و جنبه‌ی انتساب فعل به خودش منتفی شد و تنها کارهای خدا باقی ماند. آن وقت دید که **كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ** همه‌ی کارها از جانب خداست.

❁ عبد مولا را که می‌بیند، شکر می‌کند و خودش را که می‌بیند، استغفار می‌کند.

❁ افراد معصیت‌کار که توبه می‌کنند، مهمان تازه‌وارد خدایند و خدا آنها را دوست دارد.

❁ غفاریت خدا یعنی این که هیچ گناهی برای خلقش قائل نیست و به گناه خلقش توجهی ندارد. کسی که بعضی را ببخشد و بعضی را نبخشد، غفار نیست. پس تنها باور

خودت شرط است. البته وقتی که این را باور کردی، به خودت می‌گویی در دیزی باز است، ولی حیای گربه کجا رفته؟ آن وقت ادب می‌کنی و از گناه پرهیز می‌کنی.

✽ غفارت و غفوریت خدا گناهی برای خلق باقی نگذاشت. استغفارهای ما برای این است که خودمان باور کنیم بخشیده شده‌ایم.

✽ اینکه فرموده‌اند روزی هفتاد بار استغفار کن، تکرار برای باور است. یعنی آن قدر تکرار کن تا باور کنی خدا تو را بخشیده است.

✽ خداوند می‌گوید اصلاً من گناه تو را ننوشتم که آن را ببخشم؛ ملائکه نوشته بودند که آن را هم با استغفارت پاک کردی.

✽ استغفار عامه‌ی مردم برای گناه دوست است. گناه دوست گناه خود آدم است. استغفار خصیصین استغفار از غیر خداست. غیر خدا را دیدن و از غیر خدا گفتن، پوشاندن خداست و ظلم است و باید از آن استغفار کرد تا غیر او را ندید و جز از او نگفت.

✽ معنای **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ** این است که خودت به خودت می‌گویی خلق را بیامرز و ببخش. بالاترها برای زیردستانشان باید استغفار کنند و الا کار خودشان گیر پیدا می‌کند. استغفار پیامبر ﷺ برای امت و استغفار ملائکه برای مؤمنین مصداق همین حقیقت است. اگر می‌خواهی بخشیده شوی، خلق را ببخش.

✽ بیشتر حزن و اندوه دوستان خدا مال گناهان خلق است و برای رفع آن باید برای آنها استغفار کنند. **وَاسْتَغْفِرْ لِدِينِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** و برای گناه خودت و مردان و زنان مؤمن طلب بخشش کن.

✽ هر جا که غصه‌دار شدی، استغفار کن. استغفار امان انسان است. به این کاری نداشته باش که چرا محزون شده‌ای؛ اذیتت کرده‌اند؟ گناهی کرده‌ای؟ بعضی وجود خودشان را گناه می‌دانند. شما می‌گویید چرا من درست کار نمی‌کنم، او خودش را گناه می‌داند. محزون که شدی، استغفار کن؛ چه غم خود را داشته باشی و چه غم مؤمنین را. استغفار غم‌ها را از بین می‌برد. همان‌طور که وقتی خطا می‌کنی، همه صدمه می‌خورند، مثلاً وقتی چند نفر کفران نعمت می‌کنند، به همه ضرر می‌رسد، استغفار هم که می‌کنی، به همه‌ی ماسوای خودت نفع می‌رسانی.

✽ مؤمنین وقتی توبه می‌کنند، از گناه دوستشان توبه می‌کنند. گناه دوست که آمرزیده شد، دل خود آدم پاک می‌شود.

✽ توبه که می‌کنیم، اول توبه برای گناه دوست است. اگر دوستانمان گیر داشته باشند، در دستگاه خدا ما را مؤاخذه می‌کنند. مثل اینکه وقتی شاگردها درس بلد نباشند، از معلمشان مؤاخذه می‌کنند. مسئولیت کوچک‌ترها را از بزرگشان می‌خواهند. پس روزی هفتاد بار برای گناهان دوستان و زیردستان استغفار کنید. همان‌گونه که پیامبر اکرم ﷺ برای گناه امت استغفار می‌نمود.

✽ برای گناهان دوستانتان روزی هفتاد بار استغفار کنید و الاً راهتان مسدود خواهد بود. وقتی استغفار کنی، دورت خلوت می‌شود، آن‌گاه علی علیه السلام در کنارت می‌نشیند. استغفار یکی از دو امان الهی است.

✽ حق رفیق مؤمنت بر تو این است که تو برای او استغفار نمایی و او هم برای تو. ما باید بار گناه رفقایمان و دوستانمان را تحمل کنیم و در درگاه حق تعالی برای آنها شفاعت و عذرخواهی کنیم.

❁ دو رکعت نماز بخوان و به خداوند عرض کن خدایا هر کس را به من بدی کرده است بخشیدم، تو هم مرا ببخش. آن وقت بین خدا با تو چه کار می‌کند.

❁ برای امواتان استغفار کنید. شجره‌ی خود را به یاد بیاورید و برای ایشان طلب مغفرت کنید تا کارتان راه بیفتد. برای پیامبر و ائمه و همه‌ی انبیا و مرسلین علیهم‌السلام هم صلوات بفرستید تا همه‌ی آسمان و زمین همراه و کمک‌کارتان شوند.

❁ خوشحال کردن شخص محزون، چه با بذل مال، چه با حرف و سخن و چه با نشستن پهلوی او، کفاره‌ی گناه است.

❁ لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام، استغفار خواص است.

❁ لعن کفار و اهل جهنم، هم برای آنها فایده دارد و هم برای ما که لعن می‌کنیم. آنها را لعن می‌کنیم که بیشتر بسوزند، بلکه توبه کنند و رو به خدا برگردند. خود ما هم در اثر لعن کردن تمیز و پاک می‌شویم و ثواب می‌بریم.

❁ پیرزنی از دوستان اهل بیت علیهم‌السلام خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسید و دو ژاکت که خودش بافته بود را مقابل حضرت گذاشت و به ایشان عرض کرد هنگام بافتن اولین ژاکت، پیوسته صلوات فرستاده‌ام و موقع بافتن دومین ژاکت، دشمنان شما را لعن کرده‌ام و حالا تقاضایم این است که یکی از این دو را برای خودتان بردارید و دیگری را به من بدهید که بپوشم. حضرت ژاکتی را که هنگام بافتنش دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام را لعن کرده بود، برای خودشان برداشتند و ژاکتی را که موقع بافتنش صلوات فرستاده بود، به خود آن خانم دادند که بپوشد.

فراغت از طلب‌ها و بدهی‌ها

❁ خوب است انسان جای پا و نشانی نداشته باشد و در خدا گم شود. کار خوبمان را فراموش کنیم، کار بدمان را هم زود استغفار کنیم و فراموش کنیم تا بی‌نشان شویم.

❁ باید خود را خلاص و فارغ کرد. هر که را به تو ظلم کرده، ببخش و از خدا هم بخواه او را ببخشد. به هر کس هم خوبی کرده‌ای، فراموش کن. کسانی هم که حقّی بر تو دارند، حقّشان را ادا کن و برایشان دعا کن و از خدا بخواه حقّشان را ادا کند. به هر کس بدهکاری، از خدا و پیامبر و امامان بخواه کمکت کنند که حقّش ادا شود. این کار را بکن تا برای ملاقات و یاد خدا سر فراغت پیدا شود.

❁ دو رکعت نماز بخوان و بعد بگو خدایا هر کس را به من بدی کرده است بخشیدم، تو هم او را ببخش. بعد بگو خدایا من ضعیف و کوچک از کسانی که به من بدی کردند گذشتم، تو که قوی و بزرگی هم بدی‌های من را ببخش و هر کس را هم که به او بدی کرده‌ام، از من راضی کن. خدا می‌تواند از خزانه‌های خودش آن قدر به او بدهد تا از تو راضی شود. به هر کس هم که خوبی کرده‌ای، فراموش کن؛ آن وقت سر فراغت پیدا می‌کنی که با خدا و اولیائش بنشیني.

❁ تو از کسانی که اذیتت کرده‌اند، بگذر تا خدا هم کاری کند که کسانی که اذیتشان کرده‌ای، از تو بگذرند.

❁ من به همه‌ی اهل دنیا و اهل آسمان و زمین بدهکارم، چرا که همه‌ی آنها دست به دست هم دادند تا من به وجود آمدم و ارزاق مادی و معنوی را برای من تهیّه کردند؛ پس به آنها مدیون هستم، و من از ادای حقّ آنها عاجزم و غیر از خدا هم هیچ کس نمی‌تواند اداء حق کند. اتّفاقیّاً شما و دیگران هم همین‌طور هستید. همه‌ی ما نسبت به اداء دین و حق مفلس هستیم و الْمُفْلِسُ فِي أَمَانِ اللَّهِ: شخص مفلس در امان خدا است. اگر به این حقیقت اعتراف کردی، خدا خودش حقّ آنها را ادا می‌کند.

دستور العمل‌ها

❁ همه‌ی ذرات عالم با خدا صحبت می‌کنند و به ما هم می‌گویند تو هم با خدا صحبت کن.

❁ در شبانه‌روز، ترجیحاً دل شب، ده دقیقه‌ای با خدا خلوت کن. وضو بگیر و سر سجاده‌ات بنشین و به خداوند عرض کن به دیدار شما آمده‌ام. اگر خطاهایت و افکار دنیوی به ذهنت آمد، چند بار استغفار کن، برطرف می‌شود و فضای دلت خلوت و روشن می‌شود. آن‌گاه صلوات بفرست تا نورش بیشتر شود. اگر بر این کار مداومت نمایی، این ده دقیقه همه‌ی اوقات شبانه‌روزت را خواهد گرفت.

❁ هر وقت فکر کردی و از خودت زشتی دیدی، استغفار کن؛ زشتی را پاک می‌کند. وقتی زیبایی دیدی، بر پیامبر و آلش صلوات بفرست؛ زیبایی را زیاد می‌کند.

❁ اینکه به مستحباتی چون غسل جمعه و نماز شب و... زیاد سفارش نمی‌کنم، به خاطر عظمت و شرافت آنهاست و برای این است که آنها را سبک‌شماری و برای تو عادی نشود. اصلاً مستحبات را به خاطر بزرگی‌شان اختیاری کرده‌اند.

❁ کارهای خیلی قیمتی را مستحب کرده‌اند. فعل مستحب، واجبات را با اعتبار می‌کند و زیبایی هم می‌آورد. خلق در جهنم‌اند؛ با واجبات از جهنم بیرون می‌آیند و با مستحبات به مدارج بهشت نایل می‌شوند.

❁ عمل مستحب ایجاد حب می‌کند. عدالت محبت ایجاد نمی‌کند، ولی فضل و احسان محبت می‌آورد. عمل مستحبی مثل هدیه و پیشکش برای دوست است که ایجاد دوستی می‌کند.

✽ واجبات مال عموم خلق و مستحبات مال خواص است. مگر نشیندی خداوند فرمود: **إِنَّهُ لَيَسْقُرَبُ إِلَى الْإِنْفَالَةِ حَتَّى أُجِبَهُ فَإِذَا أَحَبَّهُ كُنْتُ سَمْعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرُهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ** لِسَانُهُ الَّذِي يَمْطِشُ بِهَا **إِنْ دَعَانِي أُجِبُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطِيَهُ** هرآینه او به وسیلهی مستحبات به من نزدیک می‌شود تا آنجا که من او را دوست بدارم. پس هنگامی که او را دوست بدارم، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند و زبان او می‌شوم که با آن سخن می‌گوید و دست او می‌شوم که با آن می‌گیرد. اگر مرا بخواند، اجابتش می‌کنم و اگر از من درخواست کند، به او عطا می‌کنم.

✽ در مستحبات خیلی کم حوصله نباشید. مرحوم حاج آقا حسین قمی با همه‌ی موقعیت علمی و اشتغالاتش، مقید بود هر روز زیارت عاشورا را در حرم با صد لعن و صد سلام بخواند.

✽ قرآن فرمود: **وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ وَسَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلًا** و مقداری از شب را سجده کن و در شب طولانی خداوند را تسبیح کن. در لیل دنیا باید از سجده نهایت بهره را گرفت و در لیل طویل برزخ باید به تسبیح پرداخت. هر وقت مضطر شدیم، به خاک سجده بیفتیم.

✽ **وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ**: مقداری از شب را سجده کن؛ مقصود لیل دنیا است. سجده چیز بسیار ارزشمندی است. شب‌ها یک سجده‌ی طولانی داشته باشید. هر وقت حزن و غم آمد، چه غصه‌ی دنیا و چه غصه‌ی آخرت، شب است. **وَسَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلًا** و در شبی طولانی خدا را تسبیح کن. مقصود از **لَيْلاً طَوِيلًا** لیل عالم برزخ است. با سجده در لیل دنیا انسان از عالم برزخ سر در می‌آورد و آنجا باید فقط تسبیح کرد و گفت **سُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ** یعنی خداوند بالاتر و منزّه است از هر خوبی که فکر کنیم. قیامت روز است و شب ندارد، یعنی غم و حزن به قیامت راه ندارد.

❁ در هر شبانه‌روز لا اقل یک سجده‌ی طولانی داشته باشید. هیچ عبادتی مثل سجده نیست.

❁ به تربت امام حسین علیه السلام زیاد سجده کردن اخلاق را عوض می‌کند.

❁ بعد از نماز مغرب دست‌ها را بالا کن و هفت بار یا قاضی الحاجات بگو. بعد حاجت را طلب کن که برآورده می‌شود. ولی بعد از هفت بار آیا حاجتی می‌ماند؟ «چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی».

❁ با صلوات بر پیامبر و آلش علیهم السلام راه‌های بسته باز می‌شود.

❁ زنبوردارها شب‌های جمعه کنار کندو، کُندر دود می‌کنند تا زنبورها قوت بگیرند و روز جمعه به نقاط دوردست پرواز کنند و شهد گل بیشتری همراه بیاورند. مؤمنین مثل زنبور عسلند و صلوات در سیر آنها مثل دود کندر است که به آنها قوت می‌دهد.

❁ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مَنْ صَلَّى عَلَى مَرْءٍ لَا يَبْقَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَعْصِيَةِ ذُرَّةٌ هَر كَسَ يَكُ بَارَ بَرٍ مِنْ صَلَوَاتِ بَفَرَسْتَد، ذَرَّةً/ای گناه برای او باقی نمی‌ماند.

❁ اگر صلوات را با اشاره و با لطافت از ته دل بفرستی، تا هفت آسمان بالا می‌رود، ولی اگر فقط از نظر صدای ظاهری بلند صلوات بفرستی، چندان بالا نمی‌رود. در سلام کردن هم همین قاعده حاکم است.

❁ همان‌طور که گاهی اوقات نور شدید، چشم ظاهر را می‌زند و دیگر آن چشم نمی‌تواند ببیند، نور هستی هم به خاطر شدتش باطن‌ها را زده است و چشم‌های باطن نمی‌تواند ببیند. همان‌گونه که چشمی را که نمی‌بیند سرمه می‌کشند و قدرت دید پیدا می‌کند، با صلوات هم چشم دل باز و بینا می‌شود. سرمه‌ی ایمان، صلوات بر پیامبر و اهل بیتش علیهم السلام است.

❁ هیچ عبادتی مانند صلوات نیست. هیچ عبادتی را خداوند نفرمود من انجام می‌دهم، پس شما هم انجام دهید. در مورد نماز و روزه و هیچ عبادت دیگری چنین نفرمود؛ اما در مورد صلوات فرمود خدا و ملائکه‌اش بر پیامبر صلوات می‌فرستند، پس ای مؤمنان شما هم بر او صلوات بفرستید. ان شاء الله وقتی صلوات می‌فرستی، ببینی که خدا دارد بر حبیبش صلوات می‌فرستد و ببینی که بر تو هم که صلوات می‌فرستی، دارد صلوات می‌فرستد.

❁ پیامبر اکرم ﷺ به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: شب موقع خواب سه بار سوره‌ی اخلاص بخوان که یک ختم قرآن است، یک تسیحاح اربعه بگو که یک عمره است، همه‌ی انبیا را از خود راضی کن با گفتن **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَصَلِّ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ** و برای همه‌ی مؤمنین و مؤمنات نیز طلب مغفرت کن با گفتن **اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ**.

❁ وقتی می‌گویی **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَصَلِّ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ** انبیا سلف می‌بینند که سال‌های متمادی و بعضاً مثل حضرت نوح علیه السلام چند هزار سال عبادت کردند، به چه رسیدند؟ و این رحمتی که به خاطر این صلوات از جانب پیامبر آخر الزمان و امتش به آنها رسید، به آنها چه‌ها می‌رساند و چقدر نافع‌تر از عبادت‌هایشان است. وقتی این را دیدند، آنها هم به پیامبر ما ﷺ و امتش صلوات می‌فرستند.

❁ حتی شده یک بار در سحرهای ماه رمضان، دعای سحر را بخوانید **(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ...)**.

✽ در رحم مادر در یک کیسه‌ی آب قرار داشتیم که آسیبی به ما نرسد. در دنیا هم اگر هر روز شش بار سوره‌ی قُلْ هُوَ اللَّهُ را به بالا و پائین و جلو و عقب و راست و چپمان بخوانیم، داخل کیسه‌ای می‌شویم که آسیبی به ما نمی‌رسد.

✽ حدیث کساء مربوط به قرب است. بهشت پایین‌تر از قرب است. با این حدیث قلوب شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم‌السلام به قرب می‌رود و بر می‌گردد و با تکرار این حدیث آن‌قدر این رفت و برگشت تکرار می‌شود تا دیگر بر نگردد و برای همیشه در قرب باقی بماند.

✽ دعای یا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ که در مفاتیح‌الجنان هم آمده است، خیلی گرانبهاست.

✽ تسبیحات حضرت زهرا علیها‌السلام خواطر را زایل می‌کند.

✽ بیداری بین‌الطلوعین را از دست ندهید.

✽ یکی از چیزهایی که طعمش زیر دندانمان مانده، بیداری بین‌الطلوعین است که از ساعات بهشتی است و در آن موقع فضا آرام است.

✽ در حدیث قدسی است که خدا می‌فرماید: اگر کسی از خواب بیدار شد و وضو نگرفت، بر من جفا کرده است و اگر وضو گرفت و دو رکعت نماز نخواند، بر من جفا کرده است و اگر نماز خواند و از من چیزی نخواست، بر من جفا کرده است و اگر از من چیزی خواست و من به او ندادم، من بر او جفا کرده‌ام. این عبارت آخر یعنی ای بنده‌ی من، من جفاکار نیستم.

✽ هر وقت عطسه کردی، دست‌ها را رو به آسمان بلند کن و بگو: اِنِّی اَمَدْتُ رِیْبِکُمْ فَاسْمَعُونِ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. از این ذکر تو ملکی خلق می‌شود که به غیب‌الغیوب می‌رود و برای تو عبادت و ذکر خدا می‌کند.

❁ اگر وقتی خواستی نماز بخوانی، دیدی حال نماز نداری و از صدای خودت خوست نمی‌آید، یک خورده صدایت را پایین‌تر بیاور. در مستحبات هر وقت گیر خوردی، دوباره از سر بگیر و این بار یک مقدار بیاور پایین‌تر. اگر دیدی نمازت خوب از کار در نمی‌آید و کیفیت به راه نیست، یک کمی آب بخور و کمی یواش‌تر از سر شروع کن، آن وقت ببین چقدر قشنگ می‌شود.

❁ ذکر را هر چه آرام‌تر و آهسته‌تر بگویی، بهتر به آسمان‌ها ربط پیدا می‌کند. حتی اگر با لب هم نگویی، راه به جایی پیدا می‌کند که انبیای سلف هم راه پیدا نکردند. به قول آن شاعر: «خود به خود گوینده‌ی ایّاک نعبد، نستعینم»

❁ دو سه شب نیمه‌های شب را بیدار بمان و نماز شب بخوان، بعد از آن اگر توانستی دیگر نماز شب نخوان. دو سه روزه بگیر، پس از آن اگر توانستی دیگر روزه نگیر. سایر اعمال خیر هم به همین ترتیب. کار ما خیلی کم است. کار ما همان دو سه بار اوّل انجام دادن است.

❁ چه در امر دنیا و چه در امر آخرت، قدم اوّل را که برداری، برداشتن قدم دوم آسان‌تر می‌شود. برداشتن قدم سوم از دوم هم آسان‌تر است. به همین ترتیب، چند قدم که برداری، بی‌اختیار دو می‌زنی.

اهل بیت ﷺ

❁ خدا که اسم و رسم ندارد. اسم خدا همان محمد و آل محمدند. رزاق، غفار، ستار و... همان محمد و آل محمدند. گرچه در مورد خدا داریم: لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا: برای خداوند نام‌های نیکو و مثل‌های برتر است، ولی خود اهل بیت ﷺ فرمودند: نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا: نام‌های نیکو و مثل‌های برتر ماییم.

❁ محمد و علی و حسن و حسین ﷺ و... اسماء آدم است. آدم را محمد و آل محمد ﷺ آفریدند و اسمائشان را هم به او دادند. اسمائشان را دادند نه خودش را؛ لذا فرمودند: نَحْنُ صَانِعُ رَبِّنا وَ الْخَلْقُ مِنْ بَعْدُ صَانِعُنَا: ما مصنوع پروردگارمان هستیم و خلائق مصنوع ما هستند.

❁ ناس یعنی فراموشکار. اهل بیت ﷺ از ناس بالاترند. آنها در آدم بودند که ملائکه به او سجده کردند.

❁ ملائکه به آدم سجده می‌کنند و آدم به محمد و آل محمد ﷺ سجده می‌کند.

❁ وقتی شیطان از سجده در برابر آدم سرباز زد، خداوند از او پرسید: أَاسْكَبْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ: آیا تکبر ورزیدی یا از عالین بودی؟ عالین محمد و آل محمد ﷺ هستند که برای احدی جز خدا سجده نکرده‌اند. علت این هم که ملائکه مأمور به سجده برای آدم

شدند، نور عالین بود که در وجود آدم قرار داشت. در واقع ملائکه برای آن نور سجده کردند.

❁ اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ. آسمان‌ها و زمین همه جان دارند و جانشان علی و اولاد اوست؛ با نور محمد و آل محمد ﷺ خلق شده‌اند.

❁ اهل بیت ﷺ انسان‌های کاملی هستند که به ماسوا احاطه و سعه‌ی وجودی دارند و همه‌ی ذرات و موجودات از شعاع وجودی آن بزرگواران نور وجود می‌گیرند. در دعای ماه رجب آمده است: فِيهِمْ مَلَأَتْ سَمَاكَ وَارْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتُمْ پس آسمان و زمینت را از آنها پر کردی تا اینکه آشکار شد که خدایی جز تو نیست. و نیز در زیارت جامعه‌ی کبیره هفت فقره وجود دارد که بیانگر عظمت و سعه‌ی وجودی آن حضرات است: ذِكْرُكُمْ فِي الذَّاكِرِينَ وَاسْمَائُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَأَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَأَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَأَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ وَأَثَارُكُمْ فِي الْأَثَارِ وَقُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ: یاد شما در وجود یادکنندگان است و نام‌های شما در نام‌ها و جسدهای شما در جسدها و روح‌های شما در روح‌ها و نفس‌های شما در نفس‌ها و آثار شما در اثرها و قبرهای شما در قبرهاست.

❁ پیامبر و اهل بیت ﷺ خزانه‌های خدا هستند و خداوند خزانه‌هایی دارد که از اوّل خلقت تا به حال کسی به آنها دست نیافته است.

❁ فِي بُيُوتِ إِذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ: در خانه‌هایی که خداوند اذن داده است نامش از آنجا بالا رود و ذکر شود. مقصود از این خانه‌ها، خانه‌ی اهل بیت ﷺ است که اهل آسمان و ملائکه الله ذکر را از آنها یاد گرفتند. سَبَّحْنَا فَسَبَّحْتَ الْمَلَائِكَةُ: در آغاز ما خدا را تسبیح نمودیم، سپس ملائکه به تسبیح خدا پرداختند.

❁ محمد و آل محمد علیهم السلام خدا را ملاقات کردند و با وجه الله تماس گرفتند و در نتیجه خودشان وجه الله شدند و خدا را در بین خلق نمایش دادند.

❁ امام و قرآن هر دو تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ هستند. آنچه از امام و قرآن که ما می بینیم و می شناسیم، تنزیل یافته‌ی حقیقت آنهاست.

❁ امام هادی علیهم السلام در زیارت جامعه‌ی کبیره در مورد اهل بیت علیهم السلام می فرماید: ذِكْرُكُمْ فِي الذَّاكِرِينَ وَاسْمَائُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَأَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَأَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَأَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ وَأَثَارُكُمْ فِي الْأَثَارِ وَقُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ: ذکر شما (اهل بیت علیهم السلام) در وجود ذاکران و نام‌های شما در اسماء و بدن‌های شما در داخل بدن‌ها و روح‌های شما در روح‌ها و جان‌های شما در جان‌ها و آثار شما در آثار و قبرهای شما در قبرها قرار دارد. پس آنها را در درون خودت پیدا کن. [شبییه مضامین مذکور در زیارت جامعه کبیره، در صلواتی که از حضرت رضا علیهم السلام روایت شده است نیز وجود دارد و حضرت در مورد آن صلوات فرموده‌اند که اگر در قبرستان مسلمین یک بار خوانده شود، تا ده سال، و اگر دو بار خوانده شود تا چهل سال، و اگر سه بار خوانده شود، تا ابد عذاب از اهل آن قبرستان برداشته می‌شود و اگر بر سر قبر پدر و مادر خوانده شود، حق آنها ادا شده است. آن صلوات به این قرار است: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مَا دَامَتِ الصَّلَوَاتُ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مَا دَامَتِ الْبَرَكَاتُ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مَا دَامَتِ الرَّحْمَةُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى رُوحِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي الْأَرْوَاحِ وَصَلِّ عَلَى جَسَدِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي الْأَجْسَادِ وَصَلِّ عَلَى قَبْرِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي الْقُبُورِ وَصَلِّ عَلَى صُورَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي الصُّوَرِ وَصَلِّ عَلَى ثَرِيَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي الثَّرَابِ وَصَلِّ عَلَى نُورِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي الْأَنْوَارِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ: خداوند! تا صلوات باقی است، بر محمد و آل محمد صلوات بفرست و تا برکات باقی است، بر محمد و آل محمد صلوات بفرست و تا رحمت باقی است، بر محمد و آل محمد صلوات بفرست. بارالها بر روح محمد و آل

محمد که در روح‌هاست، صلوات بفرست و بر جسد محمد و آل محمد که در جسدها است، صلوات بفرست و بر قبر محمد و آل محمد که در قبرهاست، صلوات بفرست و بر صورت محمد و آل محمد که در صورت‌هاست، صلوات بفرست و بر تربت محمد و آل محمد که در تربت‌هاست، صلوات بفرست و بر نور محمد و آل محمد که در نورهاست، صلوات بفرست؛ به رحمت ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان.]

❁ تمام ماسوا غرق «م» احمد هستند که حبیب خداست. **أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ، أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ، آخِرُنَا مُحَمَّدٌ، كُلُّنَا مُحَمَّدٌ.** کُلُّنا گوشه‌اش شیعیان و محبین را هم می‌گیرد. ما ظرفیم و آنها مظروفند؛ ظرفش هم محمد است.

❁ ان‌شاءالله محمد و آل محمد علیهم‌السلام به دل ما پا بگذارند و خانه را صاحبخانه تصرف کند. وقتی آنها بیایند، ما بر جا نمی‌مانیم.

❁ برای دوستان اهل بیت علیهم‌السلام همین افتخار بس است که زیر سایه‌ی محمد و آل محمدند. دوستان اهل بیت علیهم‌السلام در دنیا چون خودشان مستقیماً نمی‌توانستند از آفتاب توحید استفاده کنند، آفتاب توحید که بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام تابید و سایه‌ی آنها زیر پایشان افتاد، دوستان اهل بیت علیهم‌السلام هم رفتند از سایه‌ی آنها استفاده کردند.

❁ نجس و قدر بودن چیزی به خاطر آلودگی‌های ظاهری و باطنی اشیاء است. ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام به حکم آیه‌ی تطهیر، طهارت مطلقه داشته‌اند.

❁ تمام انبیای سلف بالآخره در زندگی یک ترک اولی یا نقطه‌ی ضعفی داشتند و تنها پیامبر ما و اهل بیت علیهم‌السلام هستند که هیچ نقطه‌ی ضعفی در زندگی نداشته‌اند. حتی یک جا ندارد که به دشمنانشان هم کلام بی‌جایی گفته باشند.

✽ خداوند فرمود: عَبْدِي اطعني حَتَّى اجْعَلَكَ مِثْلِي: ای بنده‌ی من، از من اطاعت کن تا تو را مثل (نمونه) خودم کنم. پیامبر و ائمه علیهم السلام هم می‌توانند شاگردانشان را مثل خودشان بسازند. محمد ﷺ، محمد می‌سازد و علی علیهما السلام، علی.

✽ کوچک اصلاً نمی‌تواند بزرگ را تعریف کند، بلکه شخص بزرگ را هم با تعریف خود کوچک می‌کند، برای همین خود آنها باید معرف خودشان باشند.

✽ آنچه از فعل و صفات که مطابق ذهن خودمان به ائمه علیهم السلام نسبت می‌دهیم، شمایی است که در حدّ فهم خودمان از آنها در درون خویش ترسیم می‌کنیم و با حقیقت آنها بسیار فاصله دارد. هیچ کس نمی‌تواند به حقیقت آنها دست یابد، لذا خودشان فرمودند: نَزَّلُونَا عَنْ الرَّبُّوبِيَّةِ وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ وَلَنْ تَبْلُغُوا: ما را از رتبه‌ی خداوندگاری پایین‌تر بدانید و هر چه می‌خواهید در فضیلت ما بگویید و (لکن بدانید هر چه هم به خیال خود بلندپروازی کنید) به حقیقت فضیلت ما نمی‌رسید.

✽ غیر از معصومین علیهم السلام، همه تقلید می‌کنند. علما و عرفا و زهاد و عباد و... تقلید می‌کنند. حتی پیغمبرهای غیر مرسل از نور پیغمبر اسلام ﷺ بهره می‌گرفتند و تقلید می‌کردند.

✽ پیامبر ما ﷺ همه را همراه خود برداشت و پیش خدا برد. تنها اشقیا به اصرار، خود را بیرون کشیدند و در بین راه افتادند و تلف شدند، و الاّ ما بقى همه رفتند نزد خدا.

✽ تا شفاعت را نچشی و در آن قدم بر نداری، خواندن کتاب و نماز و روزه و عبادات فایده‌ای ندارد و کاری از پیش نمی‌برد. احدی جز به شفاعت پیامبر اکرم ﷺ

امکان نجات ندارد. پیغمبر اسلام که دست به کار می‌شود، مفت و مجانی، دسته دسته اقوام و اشخاص را می‌گوید مال من هستند و آنها را به بهشت می‌برد. به هر کس هم که مورد شفاعت قرار گرفت، اذن می‌دهند که لا اقل چهل نفر را شفاعت کند. سعی کن همینجا شفاعت را بچشی.

✽ اهل بیت علیهم‌السلام مانند حمله‌داری می‌باشند که خلق خدا را بغل کرده و به سمت خدا می‌برند و در هر بار هر چه بالا می‌روند، در بین راه تعدادی می‌ریزند، تا اینکه نهایتاً تعداد کمی باقی می‌مانند.

✽ حضرت علی علیه‌السلام اهل سنتی را که نه محبت او را دارند و نه عداوتش را و اخلاق و اعمال خوبی هم دارند، به درجه‌ی هشتم بهشت که نازل‌ترین مرتبه‌ی بهشت است، می‌برد. علی به همه فیض می‌دهد. دشمنان و معاندین، خودشان خود را کنار می‌کشند و محروم می‌کنند و الا علی علیه‌السلام دشمن نمی‌شناسد. معاند می‌گوید: **الْقَارُ وَلَا الْقَارُ**؛ به آتش دوزخ تن می‌دهم؛ اما به ننگ رفتن زیر بار علی تن نمی‌دهم. من در جهنم می‌مانم و دنبال علی به بهشت نمی‌روم. ولی بقیه پشت سر ائمه علیهم‌السلام از جهنم عبور می‌کنند و به بهشت وارد می‌شوند. نکند تو هم در دنیا بگویی فرمان علی را نمی‌برم، چون آبرویم پیش اهل دنیا می‌رود.

✽ علی علیه‌السلام ساقی سلسیل است و به پیروان و دوستانش می‌نوشاند و حتی به کسی که دوستش نیست، ولی با او دشمنی هم ندارد، می‌نوشاند.

✽ ائمه علیهم‌السلام نه تنها به هر کس به اندازه‌ی ظرف خودش فیض می‌دهند، بلکه خود ظرف را هم بزرگ می‌کنند.

❀ سال‌ها قبل که پدرم در سنین جوانی بوده، روزی خانم علویه‌ای به در منزل پدر بزرگم می‌آید. مردها هیچ‌کدام در منزل نبودند. مادرم که عروس جدید خانواده بود، با همسر عموی بزرگم در منزل بودند. مادرم دم در می‌رود و خانم علویه که گویا برایش مهمان رسیده بود، مقداری علف بادمجان (چیلک) می‌خواهد. چیلک به جای هیزم برای پخت غذا از آن استفاده می‌شد و قیمتی هم نداشت. مادرم به احترام جاری خود که گویا مشغول نماز بوده است، به آن خانم می‌گوید مقداری صبر کنید تا نماز جاری‌ام تمام شود و از ایشان اجازه بگیرم، ولی آن خانم علویه منتظر نمی‌شود و بر می‌گردد. در همین اثناء پدرم می‌رسد و همسرش ماجرا را تعریف می‌کند. پدرم بلافاصله یک بغل از آن علف‌ها را برمی‌دارد و به در خانه‌ی آن خانم علویه می‌برد. همان شب پدرم خواب می‌بیند که ندا داده شد همه‌ی اهل این خانه امسال به کربلا می‌روند. پدرم چون عملی شدن این خواب را ناممکن می‌داند، آن را برای کسی نقل نمی‌کند. ماه‌ها می‌گذرد و این قضیه را فراموش می‌کند تا اینکه چاووش کاروان سفر کربلا علاقمندان را به رفتن همراه کاروان دعوت می‌کند و پدرم و همه‌ی برادرها تصمیم به رفتن می‌گیرند و زراعت و دام‌ها را به دیگران می‌سپارند و در خانه را می‌بندند و به راه می‌افتند. در بین سفر پدرم به یاد داستان بردن علف بادمجان برای آن خانم علویه و خوابی که دیده بود می‌افتد و می‌بیند خواب عیناً در عمل تعبیر شد.

اهل بیت علیهم السلام کوچک‌ترین اظهار ارادت و محبتی به خود و فرزندان‌شان را بی‌پاسخ نمی‌گذارند. پس هیچ کار خیری را کوچک نشمارید. گاهی همین کارهای کوچک نتایج بسیار بزرگ در پی دارد.

❀ در همسایگی مرحوم شهید مطهری خانم بی‌حجابی زندگی می‌کرد که یک‌باره چادری شده بود. خودش تعریف کرده بود که ما اصلاً اهل دیانت نبودیم. یک بار به قصد تفریح با شوهرم به مشهد رفتیم و چند روزی را که آنجا بودیم، در تفریحگاه‌ها گذراندیم. روز آخر که می‌خواستیم به تهران برگردیم، من از خیابان جلوی حرم مطهر

امام رضا علیه السلام عبور می‌کردم که از خیابان نگاهم به ایوان حضرت افتاد. سلامی کردم و رد شدم. شب خواب دیدم که حضرت رضا علیه السلام فرمودند: کسی که دعای *یا مَنْ يُحَلُّ بِهِ عَقْدُ الْمَكَارِهِ* (که در مفاتیح الجنان و صحیفه‌ی سجّادیه است) را بخواند، ما دست او را می‌گیریم. بعد از بیدار شدن از خواب، آن دعا را خواندم و تمام زندگی‌ام متحوّل شد و روح دیانت و معنویت بر زندگی ما حاکم شد. ائمه علیهم السلام حتی کوچک‌ترین اظهار ارادت و محبتی را بی‌پاسخ نمی‌گذارند.

✽ خوبان خدا عادتشان احسان و کرم است؛ *عَادَتُكُمْ الْإِحْسَانُ وَ سَجِيَّتُكُمْ الْكَرَمُ*. به زیردستانشان، هر چند هم که بد باشند، خوبی می‌کنند. البته گاهی با لحن پدری که به اولادش التماس می‌کند، به ما فرموده‌اند: *كُونُوا لَنَا زِينًا*: زینت ما باشید. یا مثل امیرالمؤمنین که به حسنین علیهم السلام فرمود تا ما گوش کنیم که: نکند آنها که به قرآن ایمان ندارند، در عمل به آن از شما پیشی بگیرند و بهره‌ی آن را ببرند و شما محروم بمانید.

✽ چیزی بالاتر از نشستن در محضر اهل بیت علیهم السلام، در بهشت و قرب و در هیچ جای دیگر وجود ندارد.

✽ علی و فرزندان علیهم السلام معلّم فطرتند؛ معلّم همان موادّی هستند که خدا ما را از آن آفریده است.

✽ بدن مال طبیعت است و دل مال محمّد و آل محمّد علیهم السلام است. دوستان اهل بیت علیهم السلام دلشان از طینت محمّد و آل محمّد است. طین غیر از تراب و خاک معمولی است؛ خاک بسیار پاک و طیبی است. محمّد و آل محمّد علیهم السلام معلّم طینت و فطرتند. فطرت که یک حقیقت مخفی در سرّ شماس است، چنین معلّمی هم که در سرّ شماس لازم دارد.

❁ قامت ائمه قیامت است. وقتی قیامت پیدا شد، همه چیز قیمتی می‌شود.

❁ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ: هر کس را که خدا برایش نور قرار ندهد، بی‌نور است. ما با نور ائمه علیهم السلام راه می‌رویم.

❁ هر کس که در دنیا بویی از خوبان خدا را در نفس خود استشمام کرد و با سرمه‌ی نور محمد و آل محمد علیهم السلام چشم خود را سرمه کشید، در آخرت بیناست. ذکر خوبان خدا سرمه‌ی چشم دل است. از سرمه‌ی این خاندان دست بردار. اقلش این است که این سرمه کور مادرزاد را بینا می‌کند. این کاری است که حضرت عیسی علیه السلام می‌کرد که هر چه دارد، از حضرت محمد صلی الله علیه و آله دارد.

❁ زنی که شوهرش مرده بود و از او پسر بچه‌ای داشت، دیگر ازدواج نکرد به این امید که پسرش بزرگ می‌شود و حامی او خواهد بود. اما متوجه شد که آن پسر بچه بسیار نحیف و ضعیف است و از بچه‌های کم سن و سال‌تر از خودش در کوچه زمین می‌خورد. فهمید که بچه‌های دیگر پدر را بالای سرشان می‌بینند و به اتکای او احساس قدرت می‌کنند و این بچه چون پدری بالای سرش نمی‌بیند، این‌گونه رنجور و نحیف مانده است. برای حل مشکل نزد نقاشی رفت و به او گفت تصویر یک پهلوان قدرتمند را بکشد و بازوبند پهلوانی را روی بازویش ترسیم کند. تابلو را گرفت و در اتاق نصب کرد و پرده‌ای روی آن کشید و پسرش را صدا زد و گفت: می‌خواهی پدرت را ببینی؟ پسر با اشتیاق گفت بلی. مادر کم کم پرده را از روی آن شمایل کنار زد و به تعریف زور بازو و قدرت پهلوانی پدر مشغول شد. هر چه عکس آن پهلوان بیشتر نمودار می‌شد، استخوان‌های در هم فرو رفته‌ی پسر از هم باز می‌شد و در خود احساس قدرت می‌کرد.

وقتی تصویر کاملاً از پشت پرده بیرون آمد، بچه چنان نیرویی گرفت که از آن پس بچه‌های بزرگ‌تر از خود را هم به راحتی به زمین می‌زد. شیعه هم در دوران غیبت مثل آن بچه است که پدر را بالای سر خود نمی‌بیند. اگر کسی پیدا شود که بتواند در توصیف امام، حق مطلب را ادا کند، شیعه چنان زنده می‌شود و قدرت می‌گیرد که هیچ کس در عالم نمی‌تواند در برابر او بایستد.

✽ هر وقت بزرگ قومی خوشحال شود، بر آن امت رحمت می‌بارد. وقتی محمد و آل محمد علیهم‌السلام خوشحال شوند، بر همه‌ی امتشان رحمت می‌بارد.

✽ هر که با لب ذکر امیرالمؤمنین و اولادش را بکند و آنها را قبول کند، یک درجه‌ی بهشت را گرفته و آخرش اهل بهشت است، ولی تا به آن برسد، چقدر طول می‌کشد و چقدر در دنیا له می‌شود. بهتر است کاری کنیم که همین الان به بهشت وارد شویم، یعنی با دل با خوبان خدا ربط برقرار کنیم.

✽ اهل بیت علیهم‌السلام وقتی هم که در ظاهر آمدند، نیامدند. پس با دل‌هایتان از درون با اهل بیت علیهم‌السلام کار کنید.

✽ ما هم در تولّد و هم در شهادت ائمه علیهم‌السلام سود می‌کنیم و باید بهره ببریم. آنها در شهادتشان هم به وصال رسیده‌اند.

✽ هر وقت بچه‌ات خندید و تو را بوسید، تو هم با حضرت محمد و حضرت علی علیهم‌السلام که پدر بزرگ و پدر این امت هستند، همین کار را بکن.

❁ بچه‌ها از اینکه پدر و مادرشان را اذیت کنند و حرص آنها را در آورند، خیلی کیف می‌کنند. بزرگ‌ترها هم خیلی می‌خواهند اولیای خودشان را بترسانند. مواظب باشیم ما موالیانمان را اذیت نکنیم.

❁ روزی پیامبر ﷺ برای اقامه‌ی نماز جماعت از کوچه به سمت مسجد عبور می‌کردند که به تعدادی بچه برخورد نمودند که در کوچه مشغول بازی بودند. بچه‌ها از حضرت ﷺ خواستند که با آنها بازی کنند. ایشان هم پذیرفتند و مشغول بازی با بچه‌ها شدند. اذان گفته شد و مدتی مؤمنین در صفوف جماعت مسجد منتظر آمدن پیامبر ﷺ بودند، ولی بچه‌ها حضرت را رها نکردند. وقتی اصحاب مشاهده کردند که حضرت تشریف نیاوردند، از مسجد بیرون آمدند و برای پیدا کردن حضرت ﷺ به راه افتادند تا اینکه دیدند بچه‌ها مشغول بازی با حضرت هستند و ایشان را رها نمی‌کنند. پیش آمدند و از حضرت تقاضا کردند به مسجد تشریف بیاورند. حضرت ﷺ فرمودند: ببینید بچه‌ها حاضرند مرا به شما بفروشند. بالآخره بچه‌ها راضی شدند با گرفتن تعدادی گردو دست از حضرت بردارند. حضرت یکی از صحابه را به منزلشان فرستادند تا آن تعداد گردو را بیاورد و بالآخره بچه‌ها به قیمت چند گردو حضرت را فروختند و ایشان همراه اصحاب راهی مسجد شدند. مواظب باشید ما هم مثل آن بچه‌ها خدا و پیامبر و ائمه علیهم السلام را به چند گردو نفروشیم.

❁ یکی از دوستان اهل بیت علیهم السلام که تمکن مالی خوبی داشت، مدتی به خدمتکار حضرت صادق علیه السلام پیشنهاد می‌داد که تو منصب خدمتکاری حضرت را به من واگذار کن، من هم تمام آنچه را دارم، به تو واگذار می‌کنم. بالآخره روزی خدمتکار میل کرد این معامله را انجام دهد و مسأله را خدمت حضرت عرض کرد و اجازه خواست. حضرت علیه السلام هم فرمودند هر طور میل خودت هست عمل کن. او به نزد فرد ثروتمند

آمد تا جایشان را عوض کنند. همین که خواست لباس کهنه و ساده‌ی خدمتکاری را از تن بیرون آورد، یکباره متوجه شد چه خسارت بزرگی خواهد کرد؛ صیحه‌ای زد و گفت: پشیمان شدم و این منصب را با هیچ چیز در این عالم عوض نخواهم کرد.

✽ پای خود را جای پای ائمه علیهم‌السلام بگذار. جلوتر از آنها که حق نداری بروی، ولی نگویی که در حدّ ما نیست که پا جای آنها بگذاریم. این حرف مال محبّین ناقص است. دیدی سلمان چگونه پا جای پای امیرالمؤمنین علیه‌السلام گذاشت؟

✽ جلوتر از ائمه رفتن درست نیست. پشت سر یا محاذی ائمه علیهم‌السلام راه برو. اگر اجازه دادند، محاذی رفتن بهتر از پشت سر رفتن است.

✽ در مراسم عروسی غذا کم آمده بود. پدر داماد به آشپز گفت: نمی‌خواهد به کسی بگویی، خودم مشکل را حل می‌کنم. آن وقت خودش آمد توی حیاط و یک به یک بعضی از مهمان‌ها را کنار می‌کشید و آهسته به او می‌گفت: تو از خودمانی، نمی‌خواهد بروی توی اطاق سر سفره‌ی غذا. آن مهمان هم همین حرف چنان برایش لذیذ بود که نه تنها دیگر شام نمی‌خواست، بلکه در اثر آن سرفراز می‌شد و قد می‌کشید. قربان آن معصیتی که در قیامت، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به خاطر آن به شخص بگوید تو از خودمانی و او را شفاعت کند. در قیامت هیچ کس، حتّی انبیای سلف، نجات ندارند، مگر به شفاعت محمد و آل محمد علیهم‌السلام.

✽ قربان بزرگواری اهل بیت علیهم‌السلام که با کمترین غلامشان جوری می‌نشینند که او فکر می‌کند آنها هیچ کس را به اندازه‌ی او دوست ندارند و به احدی به اندازه‌ی او توجه ندارند.

❁ آیا کسی دوستش را به کسی می‌دهد؟ خداوند یک حبیب بیشتر نداشت و آن را هم به بشر داد! اگرچه در واقع همه‌ی خلق را در اختیار او گذارد.

❁ مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی نقل می‌کرد که یکی از علمای اهل سنت کتابی علیه شیعه نوشته و گفته است که این کتاب مثل صاعقه شیعه را می‌سوزاند. اما خود این عالم سنی در همین کتابش از عایشه نقل کرده است شبی حضرت رسول ﷺ در حجره‌ی من بودند. نیمه‌ی شب حضرت را نیافتم. حجره‌ی سایر همسرانشان را گشتم، آنجا هم نبودند. بعد دیدم با سر و پای برهنه بالای بام حجره‌ی خودم ایستاده و دست به آسمان بلند کرده و خداوند را به حق حضرت علی علیهما السلام قسم می‌دهند و عرضه می‌دارند: اِلهی بِحَقِّ عَلِيٍّ، اِلهی بِحَقِّ عَلِيٍّ و دعا می‌کنند. عرض کردم کسی را بهتر از علی نیافتید که خدا را به حق او قسم می‌دهید؟ فرمود قسم به آن کسی که جانم به دست قدرت اوست، به آسمان نگاه کردم، بهتر از علی نبود، به زمین نظر کردم، بهتر از علی نبود، به شرق و غرب نگاه کردم، کسی بهتر از علی نبود، لذا خدا را به حق او قسم دادم.

❁ قرآن فرمود: اسْمِعُونَا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ از صبر و نماز کمک بگیرید و پیامبر ﷺ فرمود: يَا عَلِيُّ أَنْتَ الصَّوْمُ وَأَنَا الصَّلَاةُ ای علی تو روزه‌ای و من نمازم.

❁ پیامبر ﷺ به حضرت امیر علیهما السلام فرمود: يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللَّهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ غَيْرِي وَغَيْرِكَ وَمَا عَرَفَكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ غَيْرَ اللَّهِ وَغَيْرِي: یا علی خدا را آن‌گونه که شایسته‌ی شناختن است، شناخت جز من و تو و تو را آن‌گونه که شایسته‌ی شناخت مگر خدا و من.

❁ پیامبر ﷺ فرمود: یا علی کُنْتَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا وَمَعِيَ سِرًّا وَجَهْرًا: ای علی تو با سایر پیامبران در سِر بودی و با من، هم در سِر هستی و هم آشکارا. نوری از امیرالمؤمنین در سِرّ همه‌ی دوستان اهل بیت ﷺ هست که با آن نور راه خدا را می‌روند.

❁ همه‌ی انبیا در سرّشان از علی ﷺ بهره می‌بردند و خدا را در سرّشان با علی ﷺ می‌خواندند، ولی آنهایی که پی بردند و او را در سرّ خود شناختند، اولوالعزم شدند. همه‌ی ملائکه از علی ﷺ بهره می‌بردند، ولی آنهایی که به او معرفت پیدا کردند، ملک مقرب شدند.

❁ فقط انبیاء مرسل و ملائکه‌ی مقرب و دوستان اهل بیت ﷺ که به کمال رسیده‌اند و قلب‌هایشان با ایمان امتحان شده است، علی ﷺ را شناخته‌اند. دیگران از علی ﷺ بهره می‌برند، ولی او را نمی‌شناسند. این‌ها در راهند.

❁ حضرت علی ﷺ فرمود: من و پیامبر اکرم ﷺ یک نور بودیم که نصف شدیم، یکی در صلب عبدالله و دیگری در صلب ابوطالب قرار گرفتیم. من در دنیا پیامبر ﷺ را یاری کردم و پیامبر هم در رجعت مرا یاری خواهند کرد.

❁ هر عابدی که عبادت می‌کند، عبادتش از علی ﷺ قاطی دارد، ملائکه از سر سفره‌ی فضل و عنایت علی ﷺ روزی خوردند. هر چه پیامبر آمد، از سفره‌ی علم و عنایت علی استفاده می‌کرد؛ علی در سِرّ همه‌ی انبیا بود.

❁ نور در خلقت یعنی نور امیرالمؤمنین ﷺ.

✽ خضر شاگرد مخصوص امیرالمؤمنین علی علیهما السلام است. شیعیان با امیرالمؤمنین علیهما السلام راه می‌روند. در ظلمات دنیا و آخرت با نور امیرالمؤمنین که همراهت است کار کن.

✽ شخصی از اینکه دائم در مورد خدا و خوبان خدا و حقایق معنوی و دینی برای مردم سخن می‌گفت، ناراحت بود و در دل می‌گفت چرا آنچه را نصیبم شده است، خودم نمی‌خورم و به این و آن عرضه می‌کنم. یک‌بار در حالت مکاشفه دید که امیرالمؤمنین یک لیوان بزرگ شیر به او دادند. او هم مسرور از این مرحمت حضرت، لیوان را گرفت و به سرعت مشغول خوردن شیر شد، لکن مقداری از شیرها از کنار دهانش بر روی محاسن و لباسش ریخت. با دیدن این صحنه متوجه شد که حضرت از این طریق به او فهمانده‌اند که فضائل ما بیشتر از آن است که تو تنها بتوانی در خود جای دهی؛ آنچه اظهار و ابراز می‌کنی، همان است که از ظرف وجود تو لبریز می‌شود و سهم دیگران است.

✽ حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام فرمود: الدَّهْرُ انْزَلَنِي ثُمَّ انْزَلَنِي حَتَّى يُقَالَ مُعَاوِيَةُ وَعَلِيٌّ رُوزْگَار مرا تنزیل داد، سپس تنزیل داد، تا جایی که گفته می‌شود معاویه و علی. در این عبارت حضرت چقدر مصیبت خوابیده است و چقدر عظمت نهفته است.

✽ در ایام جوانی شبی در بیابان راه می‌رفتم و با خود فکر می‌کردم این چیست که یک ساعت علی علی می‌گوییم و ساعت بعد، عمر عمر می‌گوییم و از پول دنیا حرف می‌زنیم. (عُمَرِ دنیا یعنی عُمَر. یک «یا علی» که گفتم، عُمَر و عُمَر دنیا و دنیا و جهنم، همه‌اش رفت که رفت.) به خودم می‌گفتم مگر قدّ علی و عمر، یکی در خوبی و دیگری در بدی، هم‌اندازه است که یک بار علی علی می‌گوییم و یک بار لعن به عُمَر می‌کنیم؟ به خودم گفتم آیا می‌شود ولو یک سر سوزن هم که هست، علی بلندتر باشد؟ گفتم خدایا می‌شود یک خرده هم که شده، علی بلندتر باشد؟ دیدم همه‌ی پیغمبران گفته‌اند

علی بلندتر است. من عرض کردم خدایا من همان یک خورده را که عمر آنجا وجود ندارد، دوست دارم. آنجا صلواتی است که در مقابلش لعن نیست. اصلاً یاد غیر از علی را نمی‌کنی که لعنش کنی. این داغ را بر دل غیر می‌گذاری که حتی با لعن کردن هم که شده، یادش کنی.

❁ اِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ هَلَكَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ. فَاجْعَلْ سَفِينَتَكَ فِيهَا الْإِيمَانَ وَاجْعَلْ شِرَاعَهَا التَّوَكُّلَ. فَإِنْ نَجَوْتَ فَبِرَحْمَةِ اللَّهِ وَإِنْ هَلَكَتْ فَبِعَذَابِكَ هَنَگَامِي که لقمان پسرش را اندرز می‌داد، به او گفت پسر من، هرآینه دنیا دریای عمیقی است که گروه بسیاری در آن هلاک و غرق شدند. پس در آن دریا کشتی خود را ایمان و بادبانش را توکل قرار بده، پس اگر نجات یافتی به سبب رحمت الهی است و اگر هلاک شدی، به خاطر گناهان خودت می‌باشد.

آسمان آب است و زمین آب است، همه آب است؛ ایمان به خدا کشتی است. ناخدای کشتی عالم که الآن در آن نشسته‌ایم، علی علیه السلام است. شخصی که در کشتی است، از همه‌ی اضطرابات راحت است مگر اینکه نداند که در کشتی است. اگر مسافر کشتی خواب باشد یا سرش گرم کار خودش باشد، ناخدا مواظب است و یک لحظه هم غافل نیست. پس اگر کشتی تکانی خورد، توکل کن.

❁ در آیه‌ی **إِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ** همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست. مقصود از تقوا ولایت امیرالمؤمنین است. هر کس تقوا داشته باشد، شاگرد مدرسه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام است. همه‌ی متقین شاگرد این مدرسه‌اند، ولی در کلاس‌های مختلف؛ بعضی کلاس‌های بالا و بعضی کلاس‌های پایین. مثل پیامبرانی که اختلاف ندارند، ولی در طبقات و درجات متفاوتی قرار دارند. مؤمنین هم کوچک و بزرگ دارند. هر یک از شاگردهای این مدرسه باید به شاگردهای بالاتر از خودش که تقوای بیشتری دارد، احترام بگذارد و به شاگردان پایین‌تر از خودش رسیدگی کند.

❁ ذوالفقار یعنی تیغ دو دم که امیرالمؤمنین علی با یک دمش عرش را تمیز می‌کند و با دیگری فرش را؛ با یکی بالا را و با دیگری پایین را.

❁ جوانی مورد علاقه‌ی سلطان قرار داشت. وزرا و درباریان به او حسد بردند و برای اینکه او را از نظر سلطان بیندازند، از او نزد سلطان سعایت کردند. بالأخره سلطان تحت تأثیر سعایت‌ها قرار گرفت و دستور داد او را در باغ وحش در قفس شیرها بیندازند. در بین راه که او را به باغ وحش می‌بردند، فرار کرد و سر به بیابان گذاشت. در بیابان دید یک شیر به طرف او می‌آید؛ خود را باخت و تن به مرگ داد؛ اما شیر در حالی به او نزدیک شد که دهانش باز بود و ناله می‌کرد. جوان متوجه شد تیغی در دهان او فرو رفته است و لذا دنبال بنی آدم می‌گردد و التماس می‌کند تا او را کمک کند و خار را از دهانش بیرون آورد. جوان هم با دقت تیغ را بیرون آورد. شیر در کنار جوان نشست و از آن پس از جوان مراقبت می‌کرد. هر وقت هم جوان به غذا احتیاج داشت، پرنده‌ای برای او شکار می‌کرد و جوان هم او را کباب می‌کرد و می‌خورد. پس از مدّت‌ها بالأخره جوان دلش برای زن و بچه‌اش تنگ شد و به شیر گفت: تو همینجا بمان تا من بروم و چند روز دیگر برگردم. سپس مخفیانه وارد شهر شد و چند روزی پیش خانواده‌اش ماند تا اینکه شخصی آمدن جوان را به سلطان خبر داد. سلطان هم دستور داد او را بگیرند و در مراسمی با حضور خود سلطان او را در قفس شیرها بیندازند. روزی که قرار بود این کار انجام شود، مردم دیدند شیری از بیابان آمد و کنار قفس شیرها رفت و با آنها گفتگو کرد و بازگشت. او همان شیری بود که جوان تیغ را از دهانش بیرون آورده بود؛ آمده بود سفارش آن جوان را به شیرهای داخل قفس بکند تا به او آسیبی نرسانند. وقتی مراسم شروع شد و جوان را داخل قفس انداختند، سلطان دید شیرها دور جوان می‌گردند و به او کاری ندارند؛ لذا دستور داد جوان را نزد او بیاورند و سرّ قضیه را از او جویا شد.

جوان هم تمام ماجرا را برای سلطان تعریف کرد. سلطان فهمید جوان بی گناه است و دوباره او را از نزدیکان خود قرار داد.

امیرالمؤمنین علیه السلام اسدالله و شیر خداست. بارها هم فرمود استخوان در گلویم گیر کرده است و از بنی آدم یاری طلبید. دوستان اهل بیت علیهم السلام هم به منزله‌ی آن جوانند که تیغ را بیرون آورد.

✽ امیرالمؤمنین علیه السلام شمع است و محبتان او پروانه‌اند. از پروانه جسد سوخته‌ای باقی می‌ماند، ولی شمع همه‌ی وجودش می‌سوزد و نور می‌دهد و آب می‌شود و جسدی از او بر جا نمی‌ماند.

✽ مردم رفتند دنیا را بگیرند، دنیا آنها را گرفت. امیرالمؤمنین که از دنیا کمتر نیست. شما هم اگر بروید علی علیه السلام را بگیرید، خواهید دید که علی شما را گرفت و برد.

✽ امیرالمؤمنین علیه السلام به حسنین علیهم السلام وصیت فرمود جنازه‌ام را که در تابوت گذارید، عقب آن را شما بردارید، جلوی آن خودش بلند می‌شود و می‌رود. وقتی حسنین خواستند تابوت را بلند کنند، سواری از دور آمد و به آقا‌زاده‌ها گفت: اجازه بدهید جلوی جنازه را من بگیرم. آن دو گفتند پدرمان وصیت کرده است که جلوی جنازه را به کسی ندهید. سوار نقاب را از چهره‌اش کنار زد و آقا‌زاده‌ها دیدند خود امیرالمؤمنین است. امیرالمؤمنین علیه السلام خودش جنازه‌اش را می‌برد. روح شیعیان همان بدن و جنازه‌ی ائمه علیهم السلام است. ائمه خودشان جنازه‌شان را می‌برند.

✽ حضرت علی علیه السلام را در کاسه‌ی سر حضرت آدم علیه السلام دفن کردند. این اشاره‌ای است به اینکه هر صاحب نور و صاحب روحی که از نسل آدم علیه السلام آمد، علی علیه السلام توی مغز اوست و تو هم اگر آدمی، علی علیه السلام توی سر توست.

❁ اصل درخت طوبی در بهشت در خانه‌ی امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام است و در خانه‌ی هر مؤمنی شاخه‌ای از آن سر کشیده است.

❁ وقتی حضرت زهرا علیها السلام در مدینه به نماز می‌ایستادند، پنج نور از ایشان در آسمان مدینه پخش می‌شد؛ نورهای سفید و زرد و سبز و قرمز و سیاه. نور سفید، زیبا است ولی مربوط به اوّل راه است. نور سیاه از همه افضل است و نور معرفت است و آنجا دیگر غیر از خدا دیده نمی‌شود. حضرت زهرا علیها السلام هر پنج تجلّی را داشت.

❁ حوض کوثر مال حضرت زهرا علیها السلام است. کوثر یعنی کثرات. کثرات مال خانم زهرا است. واحد مال خداست و کثرات مال حضرت زهرا علیها السلام است و آن حضرت امور عالم کثرت را ردیف می‌کند.

❁ کوثر یعنی کثرت، یعنی آبش خیلی زیاد است؛ دوازده نهر از آن حوض منشعب شده است.

❁ همه‌ی دوستان اهل بیت علیهم السلام، محرم حضرت زهرا علیها السلام هستند و کسی که محرم آن حضرت باشد، به جهنّم نمی‌رود.

❁ مادر یواشکی جگرش و هستی‌اش را به بچّه‌اش می‌دهد و دائم مواظب بچّه است که پدر را اذیت نکند که پدر هم تلافی کند. خانم زهرا علیها السلام دوستان اهل بیت علیهم السلام را خیلی دوست دارد و می‌گوید هر کس بچّه‌های مرا دوست بدارد، او هم بچّه‌ی من است. حضرت زهرا علیها السلام امّ المؤمنین است.

❁ در نوجوانی پدرم به من سفارش می‌کرد با حیوانی که سوار می‌شوی، با مهربانی رفتار کن و حتّی المقدور آن را نزن، اگر هم احیاناً خواستی به او ضربه‌ای بزنی، هرگز به

صورت حیوان نزن. وجه و صورت محترم است؛ حتی صورت حیوان. وجه مال وجه الله است. خدا لعنت کند کسانی را که به صورت دختر پیامبر سیلی زدند.

✽ خوب است پیروان سایر ادیان خبر ندارند که اُمّت پیغمبر آخرالزمان، با آن همه مهربانی و خیرخواهی پیامبر برای اُمّتش، با دختر پیغمبرشان و با فرزندان او چه کردند، و الاّ این اُمّت تا قیامت نمی‌توانست سرش را پیش سایر اُمّت‌ها بلند کند. خدا این ننگ را از نظر سایر امم پوشاند.

✽ ائمّه علیهم السلام فرمودند جدّه‌ی ما حضرت زهرا علیها السلام در صحرای قیامت مثل مرغی که دانه را از بین سنگ و خاشاک جمع می‌کند، دوستان ما را از بین اهل محشر جمع می‌کند و به بهشت می‌برد. همین‌طور فرمودند حضرت زهرا علیها السلام سوار بر شتری از نور وارد محشر می‌شود و دوستان ما ریشه‌های روپوشی را می‌گیرند که بر روی آن شتر قرار دارد و حضرت آنها را با خود به بهشت می‌برد. ان شاء الله همینجا اینها را ببینی و به بعد از فوت موکول نکنی.

✽ در حدیث است که حضرت زهرا علیها السلام در صحرای محشر مثل مرغ که دانه‌های خوب را از بین سنگریزه‌ها جمع می‌کند، دوستان خود را جمع خواهد کرد. اگر چشم‌ت باز باشد، امروز آن را می‌بینی.

✽ مرحوم حاج ملاّ آقا جان زنجانی (شیخ محمد عتیق) از عاشقان مجنون امام حسین علیه السلام بود. مدت‌ها در اثر این شیدایی در شهرها و دهات آواره بود و هر جا می‌رسید، شال سفیدی را که به کمر می‌بست، دور سرش می‌پیچید و در مجالس ذکر امام حسین علیه السلام روضه می‌خواند و غوغایی به پا می‌کرد. یکبار گذرش به روستایی می‌افتد که در ایّام محرم به اسم امام حسین علیه السلام مردها در خانه‌ی یکی از اهالی جمع

می‌شدند و چای می‌خوردند و صحبت می‌کردند و اصلاً خبری از روضه و عزاداری نبود. حاج ملاّ آقا جان به آنها اعتراض می‌کند که این چه مجلس عزاداری است. شب حضرت زهرا علیها السلام را در خواب می‌بیند که به او می‌فرمایند چرا مجلس عزای پسر مرا بر هم زدی؟ فردا حاج ملاّ آقا جان از اهل آن جلسه عذرخواهی می‌کند. اهل بیت علیهم السلام هر جا دوستانشان به هر صورتی به یاد آنها باشند، به آنجا توجه دارند و لذا نباید مجالس ذکر اهل بیت علیهم السلام را کوچک شمرد.

❁ ظاهراً میرزا حبیب‌الله خراسانی که عالم و مجتهد بود و دیوان شعری هم از او باقی است، در حرم امام رضا علیه السلام رو به ضریح نماز خواند. پس از نماز کسی به او گفت: آقا قبله این طرف نبود، اشتباه نماز خواندید. میرزا حبیب پاسخ داد همه‌ی نمازهای یقینی که خوانده‌ام، فدای این اشتباه.

کربلا، عاشورا، امام حسین علیه السلام، گریه و سوگواری

عاشورا تجلی خداست. ❁

روز عاشورا روز ظهور لا اله الا الله است. ❁

تا ظهر عاشورا کار عبد است و از ظهر به بعد، کار خدا. ❁

نماز و روزه و قرآن و ایمان و... هر یک چهار فصل دارند. بهار ایمان، عاشورا است. ❁

امام حسین علیه السلام را ابتدا خدا توسط عشق شهید کرد، سپس شمر به وسیله تیغ. ❁

ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه جزای کربلاست. همه‌ی مصیبت‌های عالم در کربلا جمع شد و جزای آن شد این آقا. ❁

بنای نظام آفرینش بر قربانی شدن مادون برای مافوق است. همه‌ی موجودات طبیعت خود را قربان مؤمن می‌کنند، او خود را قربان اهل بیت علیهم السلام و آنها خود را قربان خدا می‌کنند. ❁

فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرَفَعَ: در خانه‌هایی که خداوند اذن فرموده از آنجا ذکر خدا به آسمان‌ها بالا رود. این خانه‌ها مثل چاه آرتزین است. کربلا یکی از آنهاست. ❁

❁ همه چیز از آب آفریده شده است. ماهی که از آب آفریده شده و غذایش آب است و در آب غوطه‌ور است، دائم می‌گوید: آب، آب. جویبارها رودها را می‌جویند و رودها دریا را و دریاها اقیانوس را. اقیانوس‌ها هم آب آب می‌کنند و سر به آسمان برمی‌دارند. مخلوق که هستی‌ای جز هستی خالق ندارد، یکپارچه عطش به خالق است.

❁ شب هفتم محرم که اعلام شد آب را بر اصحاب و اهل بیت اباعبدالله علیه السلام بسته‌اند، اهل حرم هول کردند. حالا هم شب‌های هفتم محرم که می‌گویند امشب آب بر اهل حرم بسته شد، شیعه هول می‌کند. هول غیر از خوف و ترس است. در خوف و ترس شخص کمی دوام می‌آورد، ولی وقتی هول آمد، بلافاصله از پا می‌افتد.

❁ در کربلا هم قحط آب بود، هم قحط محبت.

❁ عصر عاشورا پس از به شهادت رسیدن تمامی اصحاب و خود اباعبدالله علیه السلام و به آتش کشیده شدن و غارت خیمه‌ها، در عالم حقیقت، مولایمان امام حسین علیه السلام بلند شدند و سر مبارکش را به بدن خود ملحق فرمودند. سپس سرهای یک یک اصحاب را نیز به بدن‌ها ملحق نمودند و آنها پیرامون حضرت نشستند. آن‌گاه حضرت کف یکی از دستان خود را به صورت پیاله در آورده و از انگشتان دست دیگرشان آبی درون آن جاری ساختند و همه‌ی اصحاب را سیراب نمودند. آن‌گاه مجلسی برپا شد که پیامبر خاتم و امیرمؤمنان و حضرت زهرا و امام مجتبی و همه‌ی انبیا و اولیا علیهم السلام در آن حضور داشتند و امام حسین علیه السلام به شکرانه‌ی موفقیتی که خداوند در روز عاشورا نصیب آن حضرت و اصحاب بزرگوارش نموده بود، مهمانی برگزار کردند و از همه‌ی انبیا و اولیا پذیرایی نمودند.

❁ چه در بین اهل مَجَاز و چه در بین عرفا، هیچ‌جا عشقی مانند آنچه در عاشورا است، طلوع نکرده است.

❁ عرفات در حجّ شیعه، معرفت امام حسین (علیه السلام) است و حج بدون درک و وقوف عرفات درست نیست.

❁ فرمود همه‌ی زمین‌ها کربلا و همه‌ی روزها عاشورا است، ولی نفرمود همه‌ی شما امام حسینید؛ گذاشت خودتان درک کنید.

❁ كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا: همه‌ی روزها عاشورا و همه‌ی سرزمین‌ها کربلاست. پس بگرد و در خودت امام حسین (علیه السلام) را پیدا کن.

❁ سالی یک بار عاشورا شیعیان را می‌میراند و زنده می‌کند و مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تُمُوتُوا را عملی می‌کند.

❁ شخصی بود که چندان مقید به احکام شرعی نبود، ولی هر وقت در مسیرش به بیرق و پرچم مجالس عزاداری امام حسین (علیه السلام) برمی‌خورد، به حضرت سلام می‌داد. آن شخص از دنیا رفت و در قیامت پرونده‌ی اعمالش را رسیدگی کردند و دیدند جهنمی تمام عیار است. لذا حکم صادر شد او را به جهنم ببرند. ملائکه پرونده‌ی او را گرفتند و او را به سمت جهنم بردند. در بین راه آن شخص بیرق امام حسین (علیه السلام) را دید. محکم ایستاد و به ملائکه‌ای که او را می‌بردند گفت من در دنیا هیچ‌وقت بدون سلام کردن از این بیرق‌ها رد نشدم و الآن هم باید بروم یک سلام بکنم، بعد با شما به جهنم می‌آیم. ملائکه گفتند نمی‌شود، کار تو تمام است و باید به جهنم بروی. تا این گفتگو بین آنها در گرفت، حضرت اباعبدالله (علیه السلام) که پای آن بیرق ایستاده بودند یک نگاه به آنها کردند

و با همین نگاه، آن شخص و ملائکه‌ی همراهش، خود را در حضور حضرت مشاهده کردند. حضرت فرمودند گفتگوی شما بر سر چه بود؟ ملائکه پرونده‌ی اعمال آن شخص را تقدیم حضرت کردند. حضرت نگاهی به آن کردند و به آن شخص فرمودند: این چیه؟ (یعنی چیز خوبی نیست) و پرونده را به ملائکه پس دادند. ملائکه هم راه افتادند تا آن شخص را به جهنم ببرند؛ اما در بین راه متوجه شدند که به سمت بهشت می‌روند. خیلی تعجب کردند. به پرونده‌ی آن شخص نگاه کردند، دیدند حضرت با همان نگاهشان زیر نامه‌ی اعمال آن شخص نوشته‌اند: *يَا مُبَدِّلُ السَّيِّئَاتِ الْحَسَنَاتِ* ای کسی که بدی‌ها را به خوبی تبدیل می‌کنی. ملائکه هم آن شخص را به بهشت بردند و تحویل دادند.

❁ ماه محرم یکی از ماه‌های تکامل است و محبت و عزاداری برای امام حسین علیه السلام انسان را زود به مقصد می‌رساند. *كُلُّنَا سَفُنُ النَّجَاةِ وَ سَفِينَةُ الْحُسَيْنِ أَسْرَعُ* همه‌ی ما اهل بیت کشتی‌های نجاتیم، ولی کشتی امام حسین سریع‌تر است.

❁ همه‌ی اهل بیت علیهم السلام کشتی نجاتند؛ اما کشتی امام حسین علیه السلام سریع‌تر است و وقتی حرکت می‌کند، سایر کشتی‌ها کنار می‌کشند و راه را برای آن باز می‌کنند. امام حسین علیه السلام رو به خدا سریع است، تجلّی خدا هم به سوی او سریع است. راه خدا سخت است؛ اما با امام حسین علیه السلام خیلی آسان و کم‌کار است.

❁ تجلّی امام حسین علیه السلام هم‌دوش تجلّی خداست.

❁ امام حسین علیه السلام تجلّی خداست. در حدیث هست که کسی که آن حضرت را با معرفت زیارت کند (و یا در روز عرفه زیارت کند)، *يُخَالِطُهُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ* خداوند بنفسه با آن

زائر مخلوط می‌شود. این عبارت را هیچ یک از علما جرأت نکرده است باز کند و تشریح نماید.

❁ امام حسین علیه السلام مجرا و نهری بین خدا و خلق است. هر کس محاذی او شود، او را به بالا می‌برد. وقتی با امام حسین علیه السلام کارت اصلاح شد، عبادت هم تمام شد، دنیا هم تمام شد و به جای اصلی خودت رفته‌ای.

❁ شخص بینایی در حرم امام حسین علیه السلام رو به ضریح داشت نماز می‌خواند. خادم حرم به او گفت قبله این طرف نیست. او با اشاره به مرقد حضرت پاسخ داد موقبله؟/ این قبله نیست؟ و چند بار تکرار کرد. خادم تکانی خورد و عقب عقب رفت و ساکت شد. در افواه هم هست که وقتی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه ظهور می‌کنند، قبله را به سمت کربلا بر می‌گردانند.

❁ بسته شدن راه کربلا اثر کفران نعمتی است که مردم کردند. به خاطر دارم سال‌ها قبل روزی که دولت عراق جلوی بازگشت زوآر ایرانی به کشورشان را گرفت، من در کربلا بودم و سری زدم به حسینی‌های که در جوار حرم حضرت اباعبدالله علیه السلام بود و محل اقامت زوآر ایرانی بود. همه نگران و مضطرب، خواستار بازگشت به ایران بودند و از من می‌خواستند دعا کنم راه برگشتشان به ایران باز شود تا بتوانند نزد خانواده و کسب و کارشان بازگردند. در دلم گفتم ببین جهالت و قدرناشناسی تا کجاست که در کنار حرم امام حسین علیه السلام التماس می‌کنند راه باز شود و از کربلا بروند. همین کفران نعمت‌ها سبب شد سال‌ها راه زیارت بسته شود. البته شهدای جنگ ایران و عراق که به عشق امام حسین علیه السلام به میدان رفتند، یک مقدار جبران آن کفران نعمت‌ها را کرد. این بار که راه باز می‌شود، مواظب باشید اگر موفق به رفتن به کربلا شدید، باز کفران نعمت

نکنید و بعد از عمری آرزوی زیارت امام حسین علیه السلام از روز اوّل ورود به کربلا در بازارها دنبال خرید و فروش نباشید.

❁ در دهه‌ی اوّل محرم تجلی امام حسین علیه السلام عالم را عوض می‌کند. در شب تاسوعا و عاشورا اگر کسی چشم باطنش بینا باشد، می‌بیند که هر مؤمن و کافری در عالم محزون است. وقتی صاحب خلقت محزون می‌شود، مخلوقات غمناک نشوند؟ آیا ممکن است همه‌ی شیعیان مضطرب باشند و دیگران محزون نشوند؟ اهل دنیا هم در این ایام در امر دنیایشان به زحمت می‌افتند و در اثر آن محزون می‌شوند.

❁ تمام مصیبت‌ها با یاد کربلا بی‌اثر می‌شوند. امام رضا علیه السلام فرمود: یا بن‌الشَّیْبِ انْ کُتِبَ بَاکِیاً لِشَیْءٍ فَابْکِ لِلْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ اِیْ پسر شیبب اگر خواستی بر چیزی گریه کنی، پس برای جدّم حسین گریه کن.

❁ غم کربلا، غم‌های دیگر را از بین می‌برد.

❁ کسی که در عزای امام حسین علیه السلام بگرید یا بگریاند یا محزون شود، دیگر آتش دنیا و آخرت او را داغ نخواهد کرد. دوستان اهل بیت علیهم السلام در مجلس ذکر امام حسین علیه السلام مثل حضرت ابراهیم علیه السلام هستند که خداوند آتش را بر او سرد کرد.

❁ غم بدون امکان گریه خیلی سخت است؛ اسمش حزن است. خزانه‌ی حزن و غم عاشورا در دل حضرت زینب است.

❁ حزن خیلی عجیب است؛ به دیگ زودپز که درش بسته است می‌ماند.

❁ دل وقتی بشکند، مورد رحمت خداوند قرار می‌گیرد. دلی که بشکند، شیطان با او کاری ندارد. قدر خود را بدانید، این دل‌های زودشکن شما از برکت امام حسین علیه السلام است.

❁ گریه کلید قلب است و دلی که مغموم و محزون باشد، با گریه باز می‌شود. آن قدر گریه می‌کند که در دلش گل می‌روید. حزن، غم شدید است که گریه ندارد. وقتی غم روی غم بیاید، دل می‌شکند و گریه آغاز می‌شود و دل آرام می‌گیرد. گریه اسلحه‌ی مؤمن است. کربلا اسلحه‌ی مؤمن است. امام حسین علیه السلام برای گریه خلق شده و قَتِيلُ الْعَبْرَاتِ است؛ یعنی کشته‌ی اشک‌هاست.

❁ اشک گریه برای دنیا شور است و اشک گریه‌ی آخرت شیرین است. اولی چشم را کم‌سو و زخم می‌کند و دومی چشم را پر نور و زیبا می‌کند.

❁ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا: پس باید کم بخندند و زیاد گریه کنند. تا نگرید ابر کی خندد چمن

گریه بر هر درد بی‌درمان دواست چشم گریان چشمه‌ی فیض خداست

❁ دلی که بشکند، دیگر غم شدید آن را نمی‌گیرد.

❁ بعد از موت دیگر گریه نیست؛ همه‌جا نور است. گریه برای امام حسین علیه السلام آن قدر شریف و مؤثر است که اگر قبل از موت یک بار روضه و گریه آمد، برای همه‌ی عمر انسان کافی است.

❁ کسی که بر امام حسین گریه کند، حسّاس می‌شود و وقتی اولیاءالله و عباد خدا که بدنشان نرم است، او را در بغل می‌گیرند، او این را احساس می‌کند و لذّت می‌برد.

❁ در این امّت، امام حسین علیه السلام خالق گریه است.

در بارگاه قرب که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
و در عین اینکه خالق گریه است، ذات مؤمنین را می‌خنداند. عصر عاشورا بعد از همه‌ی عزاداری‌ها و گریه‌ها، بچه‌ها و جوان‌ترها، اگر بزرگ‌ترها مانعشان نشوند، بی‌اختیار شوخی می‌کنند و می‌خندند، در حالی که عصر عاشورا آغاز مصائب اهل حرم و بازماندگان شهدای کربلاست و باید مغموم باشند. این بهجت و سرور ذاتی مال امام حسین علیه السلام است.

❁ حاج هادی ابهری که در محبّت اهل بیت علیهم السلام و خصوصاً امام حسین علیه السلام مجنون بود، گاهی اوقات در مجلس روضه‌ی امام حسین علیه السلام چنان عاشقانه روضه می‌خواند و گریه می‌کرد که همه را منقلب می‌کرد. وقتی همه خوب به گریه می‌افتادند و او مست می‌شد، به خودش می‌گفت چرا گریه می‌کنی؟ گریه کار زن‌هاست. بعد دستمال ابریشمی یزدیش را از جیب در می‌آورد و در حالی که همه به شدّت گریه می‌کردند، بلند می‌شد و خودش می‌رقصید.

❁ اگر شده در همه‌ی عمر لااقل یک بار زیارت عاشورا را با صد لعن و صد سلام بخوان و از آن محروم نمان.

❁ متن زیارت عاشورا الهام خدایی است که به قلب ائمّه علیهم السلام الهام شده است و چیزی شبیه قرآن است. اگر یک ماه محرم هر روز در خانه‌ات زیارت عاشورا را با صد

لعن و صد سلامش بخوانی، خدا را می‌بینی. امام حسین علیه السلام ظهور محبت است. ائمه علیهم السلام یک ماه محرم را خیمه‌ی عزا می‌زدند و گریه می‌کردند.

✽ زیارت اربعین امام حسین علیه السلام عرفات سیر مؤمنین است. هر کس عرفات را درک کرد، حجتش مقبول است.

✽ کربلا و عاشورا شرابی دارد که همه‌ی گناهان را آب می‌کند.

✽ سینه زدن خیلی قشنگ و نافع است. مواظب باش در طول سال چند دفعه سینه زدن را ترک نکنی. شخص وقتی سینه می‌زند، یا امام به درون جان آن سینه‌زن می‌رود و یا سینه‌زن به درون امام می‌رود. در همه‌ی عمرت یک نوبت هم که شده پیراهنت را بیرون بیاور و لخت شو و نیم ساعت برای حضرت زهرا و برای امام حسین علیه السلام سینه بزن.

✽ هنگام عزاداری، انسان در دلش را باز می‌کند و امام حسین علیه السلام داخل می‌شوند.

✽ سینه زدن برای امام حسین علیه السلام بدن را سبک و تمیز و زیبا می‌کند. تا جایی که عکس خوبان خدا در آن پیدا می‌شود.

✽ در ایام سوگواری اهل بیت و خصوصاً امام حسین علیه السلام چند شب درون خانه‌تان پرچم یا پارچه‌ی سیاهی بزنید و لباس سیاه به تن بپوشید و دور هم بنشینید و خودتان چند بیت از همان نوحه‌های ساده‌ی قدیمی بخوانید که به فطرت نزدیک‌تر است و با هم سینه بزنید. آن وقت ببینید خدا و اهل بیت علیهم السلام از فضل و عنایت، با شما و خانواده‌تان چه‌ها می‌کند.

❁ در دستگاه امام حسین علیه السلام حتی ریا هم ممدوح است. اگر جلوی روی مردم برای امام حسین علیه السلام مالت را بدهی یا سینه بزنی، خوب است. اصحاب که به میدان می‌رفتند، رجز می‌خواندند و خودشان را معرفی می‌کردند. تظاهر در دستگاه امام حسین علیه السلام جزا دارد. البته بهتر است کار خود را به خدا و امام حسین علیه السلام نشان بدهی و بگویی خدایا بین من دارم این کار را می‌کنم، حسین جان بین من دارم این کار را می‌کنم.

❁ پیش از ظهر عاشورا امام حسین علیه السلام و حضرت ابوالفضل به لشکر دشمن حمله کردند و دو نفری دشمن را تا دروازه‌ی کوفه، یعنی هجده فرسخ عقب راندند. امام حسین علیه السلام در حال تعقیب دشمن می‌فرمود: أَخِي ابْنَ الْفَضْلِ، حضرت ابوالفضل هم پاسخ می‌دادند: سَيِّدِي وَمَوْلَايَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ به این ترتیب از هم خبردار می‌شدند. نزدیک دروازه‌ی کوفه خداوند به قلب امام حسین علیه السلام الهام فرمود که حسین جان، در قراری که با هم گذاشتیم، هر چه وعده داده بودم از سعادت و مقامات اخروی و شفاعت امت جدت و... همه را خواهم داد، اگر می‌خواهی شهید نشوی هم نشو. امام حسین علیه السلام دیدند گویا خداوند می‌فرماید اگر تو به قرارت پایبند نباشی، من تو نمی‌زنم و خلف وعده نمی‌کنم. این بود که حضرت علیه السلام شمشیرشان را غلاف کردند، دشمن هم که شنیده بود وقتی امام حسین علیه السلام شمشیرشان را غلاف کردند، کار تمام است، روحیه‌ی از دست‌رفته‌ی خود را به دست آورد و جرأت یافت و حمله کرد و از آن به بعد شهادت‌ها پیش آمد. شما هم هر وقت دیدید کاری که می‌کنید، استفاده‌تان را کم می‌کند، غلاف کنید.

❁ حاج ملاّ آقا جان می‌گفت اینکه عصر عاشورا دشمن معجر از سر حضرت زینب علیه السلام کشید و گیسوان حضرت مکشوف شد، من مطمئنم هیچ کس قدرت نداشت به حضرت علیه السلام نگاه بیندازد؛ زیرا وقتی به خورشید آخرت پس از اینکه در چهار دریا فرو رفته و نورش ضعیف شده و خورشید آسمان دنیا گشته است، کسی نمی‌تواند نگاه بدوزد

و به قرص آن نگاه کند، چطور می‌تواند به زینب که خورشید خدایی است که در هیچ دریایی فرو نشده است، نگاه بیندازد؟

❁ در آغاز جوانی همراه پدرم عازم کربلا شدیم. از پل مسیب که چهار فرسخی کربلا و روی فرات است، پیاده رد می‌شدیم. بارها را هم من برداشته بودم. صدای آب فرات گویا هنوز حسین حسین می‌کرد و فریاد العطش سر می‌داد. حال چنان دگرگون بود که چند بار زمین خوردم، ولی نگذاشتم که پدرم متوجه شود. وقتی از کوچه پس کوچه‌ها به طرف حرم رفتیم، به جایی رسیدیم که شنیدم می‌گویند اینجا تلّ زینبیّه است. تا این را شنیدم، حال به شدّت دگرگون شد و از حال رفتم و نزدیک بود که به زمین بیفتم، ولی پدرم کمکم کرد و به دیوار تکیه دادم. وقتی داشتیم به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف می‌شدیم، پدرم به من گفت که من از حضرت ابوالفضل علیه السلام خجالت می‌کشم، چون در سفر اوّل که تازه داماد شده بودم، وقتی زیارتنامه را خواندم، گوشه‌ی رواق نشستم و بدون توجه، کیسه‌ی چیق نوبی را که همراه داشتم، بیرون آوردم و چیق را چاق کردم و چند پُک زدم. خادم حضرت به طرفم آمد و گفت: عمو این جا و چیق؟ تا این حرف را زد، من به خود آمدم و غرق در شرمندگی شدم و چقم را خاموش کردم. از آن موقع تا حال من از حضرت ابوالفضل علیه السلام شرمندهام. من به پدرم گفتم اینکه عیب نیست. اتفاقاً اگر جایی در گُره‌ی زمین برای چیق کشیدن مناسب باشد، همین خانه‌ی حضرت ابوالفضل علیه السلام است. دلنشین‌تر از اینجا کجا که آدم احساس راحتی کند و یک چیق دلچسب بکشد؟ این حرف را که پدرم شنید، سر حال شد و با هم به حرم حضرت مشرف شدیم.

❁ یک بار که همراه حاج هادی ابهری به کربلا مشرف شده بودیم، حزن شدیدی مرا احاطه کرد به نحوی که حتّی حال گریه هم نبود. لذا با همین گرفتگی روحی در خانه ماندم و حاج هادی از من پذیرایی می‌کرد و گاهی هم تنها به حرم مشرف می‌شد.

یک روز به طوری که من هم می‌شنیدم، با خودش گفت: بد نیست برویم بیرون کمی قدم بزنیم. من هم همراه او راه افتادم و با هم از خیابان جلوی حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام به طرف خارج شهر رفتیم. در کنار جاده زراعتکاری بود. بی‌اختیار کنار بوته‌های باقلا نشستیم. معروف است که بوته‌ی باقلا غم‌آور است. تا من به این نکته توجه کردم، غم روی غمم آمد و بغضم ترکید و چند قطره اشک از چشمم جاری شد و دلم کمی باز شد. بلند شدیم و مقدار دیگری قدم زدیم. این بار کنار گل‌های بنفشه نشستیم که بهجت‌آور است. حالم کاملاً عوض شد و آن حالت گرفتگی روحی کاملاً از بین رفت. حاج هادی هم چپقی چاق کرد و کشید. بعد راه افتادیم به سمت داخل شهر. وقتی داخل شهر شدیم، دیدم همه‌ی مردم مشغول خانه تکانی و تمیز کردن منزل‌هایشان هستند. گویا خود را برای پذیرایی از مهمانی آماده می‌کنند. ابتدا فکر کردم مقصود از این مهمان حاج هادی است. تا این‌طور از ذهنم گذشت، حاج هادی متوجه شد و صلوات فرستاد و دو زد و از من فاصله گرفت؛ یعنی آن مهمان من نیستم. در این حال کسی به من گفت: اما هیچ کس مثل این آقا از این مهمان پذیرایی نکرده است. این را که شنیدم، سرم را برگرداندم که یکباره نگاهم به گودی قتلگاه افتاد و بدن‌های قطعه قطعه شده و سرهای مطهر را دیدم. با دیدن این صحنه حالم منقلب شد و نزدیک بود از حال بروم و به زمین بیفتم که حاج هادی متوجه شد و کمکم کرد به دیوار تکیه کنم تا به حال بیایم.

✽ امام حسین علیه السلام در مورد علت رفتنشان به کربلا به هر کس مطابق عقلش چیزی فرمود، ولی علت اصلی‌اش معلوم نشد؛ امام حسین علیه السلام به خداوند گفت من می‌خواهم قربان شما بشوم.

✽ می‌گویند امام حسین علیه السلام شهید شد تا گناهکاران امت بخشیده شوند. آیا هیچ شخص عاقلی مثلاً بچه‌ی چهارده ساله‌اش را به کشتن می‌دهد که گاوش را نجات

دهد؟ نخیر، امام حسین علیه السلام خودش دوست داشت در راه محبوبش جان فشانی کند و به ملاقاتش برود.

✽ حاج ملا آقا دربندی در اسرار الشّهادة می گوید: صبح عاشورا خداوند به خورشید گفت آرام حرکت کند، لذا پیش از ظهر عاشورا هفتاد ساعت طول کشید تا اصحاب یک یک به میدان بروند و کارشان را انجام بدهند.

✽ وهب نصرانی که از شهدای کربلاست و یک جوان نصرانی تازه داماد بود که در راه کربلا امام حسین علیه السلام را دید و به حضرت دل باخت و با همسر و مادرش به حضرت پیوست، با کارش حضرت عیسی علیه السلام را روسفید کرد و به همه ی مسیحیان عالم آبرو داد. من همه ی مسیحی ها را به اعتبار او زیبا می بینم.

✽ سیّد بن طاووس که شخصیت بسیار بزرگی است و در اوایل دوره ی غیبت کبری زندگی می کرده است، کتابی در مقتل امام حسین علیه السلام دارد به نام لهوف. در مقدمه ی کتابش می نویسد اگر آداب و رسوم خلق نبود که وقتی عزیزی از دستشان می رود عزاداری می کنند، به خاطر موقّیتی که امام حسین علیه السلام در قربانی کردن همه چیزش در راه خدا به دست آورد، من خلق را تحریض به عیش و شادمانی می کردم، ولی چون عادت خلق این است، من هم مقتل نوشتم.

✽ در روضه خواندن ادب کن. فکر کن اگر می دیدی اهل بیت علیهم السلام که صاحب عزایند، در کنار مجلس نشسته اند، باز هم همین طور شدید روضه می خواندی؟ جلوی حضرت زهرا علیها السلام هم مصیبت فرزندان را همین طور جان سوز و جگر خراش ذکر می کردی؟ با این نحو روضه خواندن می خواهی دل صاحب مصیبت را آتش بزنی و به گریه اش بیندازی؟

❁ شخصی که در ایام جوانی در زورخانه‌ای که در دولاب داشت، ضرب می‌زد و آواز می‌خواند، به هنگام پیری به مدّاحی روی آورده بود و چون سوادى نداشت، بعضی از روضه‌های سایر مدّاح‌ها و روضه‌خوان‌ها را یاد گرفته بود و می‌خواند؛ لکن به خاطر همان روحیه‌ی زورخانه‌ای‌اش تا می‌توانست مصایب اهل بیت علیهم السلام را رقت‌انگیزتر و شدیدتر بیان می‌کرد تا گریه‌ی بیشتری از مستمعین بگیرد و من به شدّت از این کارش آزرده و ناراحت بودم. چند بار خواستم به او تذکّر بدهم که مؤدّبانه‌تر و مختصرتر روضه بخواند؛ امّا نشد. یک بار در حالت مکاشفه او را دیدم که تمام صورتش، حتّی مژه‌های چشم‌هایش پر از مورچه‌های سفیدی است که صورتش را می‌خورند و او دائم با ناخن‌هایش آنها را از صورتش می‌کند و به زمین می‌ریزد؛ امّا بلافاصله مورچه‌های جدیدی به جای آنها ظاهر می‌شوند.

زیارت اهل بیت علیهم السلام

❁ زیارت یعنی حضور زائر نزد مَـزور.

❁ هنگامی که زائر در وطنش قصد عزیمت به سوی مرقد هر یک از اهل بیت علیهم السلام می‌کند، صاحب آن مرقد ملائکه‌ای را به وطن آن زائر می‌فرستد تا او را همراهی کنند. آن ملائکه همراه با آن زائر به زیارت می‌آیند و بعد از اینکه قصد بازگشت نمود، همراه او می‌روند و او را به وطنش می‌رسانند و به خدمت صاحب مرقد باز می‌گردند و ایشان به آنها دستور می‌دهند که در حرم بمانید و تا قیامت از طرف آن زائر به عبادت پردازید.

❁ حرم اهل بیت علیهم السلام بوی وطن می‌دهد و زائر در آن احساس راحتی می‌کند؛ لذا اغلب زائر اولین باری که از راه می‌رسد و به حرم مشرف می‌شود، بعد از زیارت خوابش می‌گیرد و همانجا چرتی می‌زند. علتش این است که روح احساس آسایش می‌کند. به بیان دیگر امام به او می‌گویند خیلی در راه خسته شده‌ای، اوّل کمی استراحت کن تا خستگی‌ات بیرون رود، بعد به دیدار و گفتگو با ما پرداز.

❁ همان‌طور که وقتی مهمان و زائری تازه از راه می‌رسد و به حرم ائمه علیهم السلام مشرف می‌شود، ائمه علیهم السلام دستی به سرش می‌کشند و او خوابش می‌گیرد و در حرم چرتی می‌زند که در واقع خود امام او را خوابانده است تا خستگی راه از بدنش بیرون رود و برای ملاقات و گفتگو با امام آمادگی پیدا کند، در برزخ هم ما می‌خواهیم تا خستگی‌مان برطرف شود و برای وارد شدن به بهشت آماده شویم. در بهشت خواب وجود ندارد.

✽ اینکه هنگام ورود به حرم ائمه علیهم السلام می‌گویی: رَبِّ ادْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ یعنی خدایا کاری کن با صدق پیش این آقا بروم و از پیش ایشان هم با صدق پیش شما بیایم.

✽ وقتی به حرم ائمه علیهم السلام مشرف می‌شوید، زود داخل نشوید. دم در توقف کنید و اذن دخول بخوانید تا رقبتهای طلوع کند و قطره‌ای اشکی بر چشمتان بنشیند. اول دل را جلو بفرستید. اشک نشانه‌ی این است که اجازه‌ی ورود داده‌اند. بعد وارد شوید و همان‌طور که افرادی که در زمان حیات ظاهری امام علیه السلام خدمت ایشان می‌رسیدند، سلام می‌کردند، به ایشان سلام کنید. زیارت‌نامه‌های طولانی گاهی اوقات انسان را از امامی که در محضرش ایستاده است، غافل می‌کند. در داخل صحن و حرم ائمه علیهم السلام هم احترام زائران و خدام را نگه دارید، هر کس چیزی به شما گفت، آن را از جانب امام بدانید و ادب کنید و بپذیرید. صدای مهمهمه‌ای که بالای صدای تک تک زائران به گوش می‌رسد، صدای ملائکه را همراه دارد.

✽ در حرم ائمه علیهم السلام سرت را پایین بینداز و خوب گوش بده. خواهی دید که ملائکه و انبیا و اولیا و زائرین، همه سلام سلام می‌گویند: اَلَا قِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا؛ در آنجا هیچ سخنی جز گفتن سلام سلام نمی‌شنوند.

✽ جمله‌هایی را که در حرم ائمه علیهم السلام گیرت می‌آید، حفظ کن و روی آنها کار کن.

✽ در حرم ائمه علیهم السلام به زائران خدمت کن. دو سه قلم خدمت، ممکن است کار هفتاد سال عبادت را بکند.

❁ اگر کسی در مشاهد مشرفه غافل باشد و غافلانه رفتار کند، خیلی بدتر و ناپسندتر از غفلت در جاهای دیگر است. لذا فرمودند: **رُرْ فَأَنْصَرِفْ** زیارت کن و بازگرد. هر وقت یک ولی خدا را ملاقات کردی، او را ببین و زود برگرد. برای اینکه ممکن است بمانی و غافل شوی و طوری عمل کنی که اهانت‌آمیز باشد.

❁ هر بار که به مشهد مشرف می‌شدم، از بدو ورود، رفقا مرا نزد خود می‌بردند و کمتر فرصت خلوتی در زیارت حضرت رضا علیه السلام برایم فراهم می‌شد. یک‌بار تصمیم گرفتم بدون اطلاع رفقا، تنها به مشهد مشرف شوم. در طول راه هم صلوات می‌فرستادم که در مشهد به کسی از رفقا برخورد نکردم. ولی همین که اتوبوسمان در مشهد به گاراژ رسید، دیدم حاج هادی ابهری که از عاشقان مجنون اهل بیت علیهم السلام بود و با هم دوست بودیم، کنار در گاراژ ایستاده و چپ‌چپ می‌کشد و دود چپ‌چس هم راست بالا می‌رود. حاج هادی شامه‌اش بیدار بود و روی محبتی که به اهل بیت علیهم السلام و دوستانشان داشت، من را هر جا که بودم، با بوکشیدن پیدا می‌کرد. همین‌طور زائرانی که از عتبات بر می‌گشتند را با بوکشیدن تشخیص می‌داد و پیدا می‌کرد. از دیدن حاج هادی اول به فکر فرو رفتم که نشد تنها به زیارت مشرف شوم، ولی بلافاصله دیدم خود حضرت رضا علیه السلام حاج هادی را به استقبال فرستاده‌اند.

❁ سال‌ها قبل یکی از رفقا به سراغم آمد که با هم به مشهد مشرف شویم. گفتم من کار دارم، شما بروید، من هم ان‌شاءالله چند روز دیگر در مشهد به شما ملحق می‌شوم. چند روز بعد من هم به مشهد مشرف شدم، ولی به محض اینکه نزد او رفتم با خُلق تنگ به من گفتم: حالا می‌آیی؟ گفتم مگر چه شده؟ گفت: چه می‌خواستی بشود؟ فهمیدم در زیارت حضرت حالات سفرهای گذشته‌اش را نداشته است. به او گفتم: خوب، حضرت رضا علیه السلام حق ندارد بگوید شما خنده‌ایتان را می‌برید جاهای دیگر و گریه‌هایتان را می‌آورید پیش ما؟ او زد زیر خنده. تا خندید، گفتم این خنده را بر لب

حفظ کن و با همین حال برو حرم یک طواف بکن. رفت و وقتی بازگشت، دیدم خلُقش باز شده و به خواسته‌اش رسیده است. سعی کنید وقتی به زیارت ائمه علیهم السلام مشرف می‌شوید، با خلُق باز و دل راضی و خشنود از خدا وارد حرم شوید.

✽ هر وقت از خدا راضی شدی، حضرت رضا علیه السلام را زیارت کرده‌ای و اگر امام رضا علیه السلام را زیارت کنی، از خدا راضی می‌شوی.

✽ حرم امیرالمؤمنین علیه السلام جلوی گریه برای کربلا را هم می‌گیرد.

✽ خوبان خدا سبقت سلام دارند. کسی نتوانست بر پیامبر صلی الله علیه و آله در سلام کردن سبقت بگیرد. امروز هم وقتی ما به پیامبر و ائمه علیهم السلام سلام می‌کنیم و به زیارت آنها می‌رویم، در واقع جواب سلام آنها را می‌دهیم و بازدید پس می‌دهیم. تا اول از جانب آنها سلام و عنایتی نباشد، دیگران توفیق سلام و توجه به ایشان را پیدا نمی‌کنند.

✽ اهل بیت علیهم السلام، اهل بیت خدا هستند، شیعیان هم اهل بیت محمد و آل محمدند. اهل بیت علیهم السلام روحشان نزد خداست و بدنشان در دل شیعیانشان است؛ وَفِي قُلُوبٍ مِّنَ الْإِلَهِ قَبْرُهُ

✽ در روایات آمده است که پیکر ائمه علیهم السلام سه روز بیشتر در قبر باقی نمی‌ماند و بعد از سه روز به روحشان ملحق می‌شود و نیز آمده است که روح شیعیان از جنس بدن ائمه علیهم السلام است و نیز اینکه قبر حقیقی ائمه علیهم السلام در درون قلب دوستان آنهاست. قُبُورُنَا فِي قُلُوبٍ مِّنَ الْإِلَهِ، قُبُورُنَا قُلُوبُ شِيعَتِنَا. دوستان حقیقی ائمه علیهم السلام که به مشاهد مشرفه می‌روند، قبر امام را همراه خود به داخل حرم می‌برند و لذا سایر زائران هم بی‌بهره نمی‌مانند. شب‌ها هم که این دوستان حقیقی در خانه‌های اطراف حرم رو به حرم

می خوابند و سینه‌هایشان رو به قبر مطهر است، پیکر امام را در حرم شکل می‌بخشند و زائران بی‌بهره نمی‌مانند.

❁ قَبْرُهُ فِي قَلْبِ مَنْ وَالَاهُ قَبْرُ إِمَامِ حُسَيْنٍ فِي دَلِّ مَحَبَّانٍ اَوْسَتْ. جسد پیامبر و ائمه علیهم‌السلام بیش از سه روز در قبر نمی‌ماند. قبر حقیقی آنها دل مؤمنان است. جسد آنها روح ماست. در زیارت جامعه‌ی کبیره است که أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ.

❁ وقتی خواستی به حرم امام حسین علیه‌السلام مشرف شوی، تنها برو و وقتی هم مشرف شدی خواست به دیگران نباشد؛ به خود حضرت علیه‌السلام باشد. ان شاء الله وقتی خواستی مشرف شوی، ابتدا در نهر حسینی که نزدیک مرقد حضرت ابوالفضل است و از فرات جدا شده و آبش گل‌آلود است و تربت مخلوط دارد و آبش هنگام حرکت ناله می‌کند، غسل زیارت کن و با قدم‌های کوتاه و به آهستگی و بدون اینکه با کسی حرف بزنی و به اطراف توجه کنی، به طرف حرم برو. هر قدمی که به سمت حرم برمی‌داری، ملائکه و نور روی سرت می‌ریزند. وقتی به حرم رسیدی، بالای کفش کن حرم، زیارت‌نامه‌ای نوشته شده است به این ترتیب: صَلَّی اللَّهُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ که این خودش یک زیارت کامل است. گویا زائر می‌گوید جانم به قربانت یا اباعبدالله، بعد می‌بیند مثل اینکه درست نشد و دلش آرام نگرفت، دوباره می‌گوید جانم به قربانت ای اباعبدالله و بار سوم هم به همین ترتیب. داخل حرم، پایین پای حضرت محلی است که استخوان‌های شهدا را آن‌جا دفن کرده‌اند. اگر هوشیار باشی، آنجا که عبور می‌کنی، احساس می‌کنی زیر پایت مثل یک دریا گود است.

❁ در جوانی گاهی اوقات می‌شد چند شبانه‌روز پیایی برای امام حسین علیه‌السلام اشک می‌ریختم. یکی از همین روزها از داخل اتاق منظرمان که روضه بود و رفقا جمع بودند،

بعد از گریه کردن بسیار به ایوان جلوی اتاق آمدم و دراز کشیدم که یکباره مشاهده کردم ملائکه فوج فوج از آسمان می آیند و داخل سینه‌ی من طواف می کنند و به آسمان بر می گردند و دسته‌ی دیگری می آیند.

❁ یک نوبت که همراه با رفقا به نجف مشرف بودیم، من برای زیارت به حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شدم که یکباره دیدم حرم خلوت شد. گویا در داخل ضریح بودم و حوض بزرگی که آب بسیار زلالی در آن بود، در وسط قرار داشت و جام‌های بلوری سبزرنگ زیادی روی لبه‌ی حوض، دور تا دور چیده شده بود. حضرت امیر علیه السلام هم روی تختی که ارتفاعش نیم متر بلندتر از حوض بود، نشسته بودند. من هم کنار دست حضرت نشسته بودم و تماشا می کردم. تعدادی ملائکه هم که لباس‌های کمرچین بلند بر تن داشتند و هم بال داشتند و هم دست، کنار حوض، گوش به فرمان حضرت علیه السلام ایستاده بودند. از بیرون ضریح هم صدای برخی زوآر می آمد که التماس آمیز می گفتند. یا علی، یا علی. گاهی اوقات حضرت با چوب کوتاهی که در دست داشتند، اشاره می کردند و آن ملائکه یک جام از آن حوض پر می کردند و به اطراف حرم، روی سر زوآر می ریختند. بلافاصله صدای صلوات از همه بر می خاست. گاهی اوقات به اشاره‌ی حضرت یک جام پر می کردند و بر سر یک نفر می ریختند که اینجا صدای صلوات یک نفر از بیرون ضریح بلند می شد. در همین اثناء دیدم شخصی گویا از بیرون ضریح به هوا پرید. ملائکه به دستور حضرت او را گرفتند و از بالا به داخل ضریح آوردند و کنار حوض خواباندند و پیای جام‌ها را از آن حوض پر می کردند و به دهانش می ریختند، ولی هر چه از آن جام‌ها به او می دادند، دست بر نمی داشت و دائم می گفت: یا علی، یا علی. آن قدر از آن جام‌ها به دهانش ریختند تا اینکه مثل خیک پر از آب شد. آن وقت ملائکه او را بلند کردند و به طرف آسمان پرتاب کردند.

امام زمان عجل الله تعالی فرجه

❁ امام زمان عجل الله تعالی فرجه اگر دست بر سر ما بکشند، علم و حلم را به درون ما می‌ریزند.

❁ زمین ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه غیر از زمین دنیا است: **يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ**: روزی که زمین به زمین دیگری مبدل می‌شود.

❁ حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه پس از ظهور می‌فرماید: **يَا أَهْلَ الْعَالَمِ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ، نُوحٍ، إِبْرَاهِيمَ، مُوسَى، عِيسَى، مُحَمَّدٍ، عَلِيٍّ، حَسَنِ، ... فَلْيَنْظُرْ إِلَيَّ: اَيُّ أَهْلِ عَالَمٍ هَر كَسٍ مَيَّ خَوَاهِدُ بِهِ آدَمَ وَ نُوحَ وَ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدَ وَ عَلِيَّ وَ حَسَنَ ...** نظر کند، پس به من بنگرد. تا کسی حق‌بین نشود، یعنی حضرت را نبیند، وارد قیامت نمی‌شود.

❁ تا قامتِ حجت خدا را نبینی، قیامت‌شناس نخواهی شد و از قیامت سر در نمی‌آوری. حتی یک روز قبل از قیامت هم که شده، حجت خدا را ملاقات خواهی کرد.

❁ به بزرگی [مرحوم آیت‌الله محمد جواد انصاری همدانی (ره)] گفتند: آیا امام زمان عجل الله تعالی فرجه را می‌شود دید؟ ایشان فرمود: وقتی خدا را می‌شود دید، امام را که مخلوق خداست، چطور نمی‌شود دید؟

❁ ما می‌خواهیم چیزی ببینیم. چیز غیر از امام زمان عجل الله تعالی فرجه است. کسی که حضرت را دید و جمال حضرت را مشاهده کرد، دیگر نمی‌خواهد چیز ببیند.

❁ ظاهراً می‌گوییم آقا می‌آید، ولی در حقیقت ما به خدمت حضرت علیه السلام می‌رویم. ما به پشت دیوار دنیا رفتیم و گم شدیم. باید از پشت دیوار بیرون بیاییم تا ببینیم که حضرت از همان ابتدا حاضر بودند.

❁ ما مثل بچه‌ای هستیم که پدرش دست او را گرفته است تا به جایی برسد و در طول مسیر از بازاری عبور می‌کنند. بچه جلب ویتترین مغازه‌ها می‌شود و دست پدر را رها می‌کند و در بازار گم می‌شود و وقتی متوجه می‌شود که دیگر پدر را نمی‌بیند، گمان می‌کند پدرش گم شده است، در حالی که در واقع خودش گم شده است. انبیا و اولیا پدران خلقت و دست خلاق را می‌گیرند تا آنها را به سلامت از بازار دنیا عبور دهند. غالب خلاق جلب متاع‌های دنیا شده‌اند و دست پدر را رها کرده و در بازار دنیا گم شده‌اند. امام زمان علیه السلام گم و غایب نشده است، ما گم و محجوب گشته‌ایم.

❁ نه انتظار ما طوری است که آنها پهلوی ما بیایند و نه حرکت ما جوری است که ما به آن طرف برویم و آنها را ببینیم. اگر به راستی منتظری، چرا لاغر و خانه‌نشین نشده‌ای؟ به محض اینکه حقیقتاً منتظر بشوی، او رسیده است. آیا خوب است آدم این قدر بی‌رگ باشد؟ دوستت یک ساعت دیر از سفر بیاید، این همه تقللاً می‌کنی. اگر انتظار داری، آثارش کو؟ اگر انتظار داری، باید غم دنیا برود. حتی اگر خود امام هم دیر آمد، با او دعوا نکنی و هی نگویی عَجَل. البته طلب تعجیل ظهور برای افراد مبتدی خوب است، ولی بالاتر از آن هم هست و آن وقتی است که از تقللاً خودت مأیوس شدی و در خانه‌ات نشستی و چشم و گوش به در ماندی. از آن بالاتر وقتی است که منتظر در هم نیستی و از آن هم مأیوس شدی. چنین فردی خود حضرت ولی عصر علیه السلام فرج پهلویش نشسته‌اند و همه‌ی ملائکه نگاهش می‌کنند. کسی که می‌تواند خدمت حضرت برسد، ولی معرفت حضرت چنان همه‌ی وجودش را پر کرده است که می‌تواند طاقت بیاورد و خدمت ایشان نرود، چنین کسی به حضرت علیه السلام راه

دارد. او می بیند که دلش تا دیروز غنچه بود، در خودش فرو رفته و بسته و گریان، ولی امروز باز و شکفته شده و عطر آن همه ی وجودش را گرفته است. از اینجا می فهمد که آقا تشریف آورده اند.

❁ ما سه دسته منتظر داریم:

۱. کسی که از دور زیاد یاد امام می کند و انتظار دیدار او را می کشد تا علائم و آثاری از امامش ببیند، که فرموده اند: **أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ** برترین کارها انتظار فرج است.

۲. کسی که آثار و جای پا و جلوه ای از امام را دیده است، که فرموده اند: **فَإِنَّ ذَلِكَ فَرْجُكُمْ** پس به درستی که فرج امام زمان عجل الله تعالی فرجه فرج خود شماست، یعنی انتظار و دعا کردن برای خود شما فرج و گشایش می آورد.

۳. اگر انتظار کامل شود و محبت به حد کمال برسد، طوری می شود که حضرت عجل الله تعالی فرجه را در ظاهر ببیند یا نبیند، در یقین او اثر ندارد، بلکه در همه وقت با قلب خود مشاهده می کند. مثل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و او پس قرنی که به ظاهر اصلاً یک دیگر را ندیدند؛ اما هرگز از هم جدا نبودند. امام سجّاد عجل الله تعالی فرجه می فرماید: **إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبَتِهِ أَفْضَلُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ لِأَنَّ اللَّهَ أَنَا هُمْ مِنَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ وَالْمَعْرِفَةِ حَتَّى صَارَتْ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ** منتظران واقعی در زمان غیبت برتر از مردم تمامی زمان ها هستند، زیرا آن قدر از جانب خدا عقل و فهم و معرفت پیدا کرده اند که غیبت و مشاهده برای آنها فرق نمی کند.

❁ کسی که غیبت و ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه برایش یکسان باشد، به حضرت راه پیدا می کند. تا وقتی شخص می خواهد حضرت بیایند و پدر آدم های بد را در بیاورند و انتقام از ظالمین بکشند، از دیدن حضرت خبری نیست. هر وقت عبد و تسلیم شدی و

فاعلیت خدا را در همه‌ی حوادث دیدی و به آن تن دادی، آن وقت برای ملاقات با حجّت خدا آماده شده‌ای.

✽ در روایات هست که حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه که ظاهر می‌شوند، اشخاص می‌بینند که قبلاً ایشان را بسیار دیده‌اند. یعنی مثلاً می‌بینی ایشان همان همسایه‌ی تو، پسر مشهدی علی است. امام زمان عجل الله تعالی فرجه همه‌ی خلق هست، ولی افراد، امام زمان نیستند. آن که می‌بینی، دیگر پسر مشهدی علی نیست که تو می‌شناسی. حضرت چون او را قبول کرد، عوضش کرد و تبدیلیش کرد و از ابدال شد؛ یعنی تبدیل شدگان. حالا پسر مشهدی علی یعنی پسر علی امیرالمؤمنین علیه السلام. وقتی حضرت تشریف آوردند، همه شمایل حضرت را نشان می‌دهند و هر کس به آنها نگاه کند، حواسش پیش حضرت می‌رود. مربّی را که ببینند، مربّی را یاد می‌کنند. در رجعت هم همه‌ی خلق محمّداً و علی‌نما علیه السلام می‌شوند. امروز هم اگر خدا بیدارمان کند، هر که را نگاه کنیم، ربّ را می‌بینیم و از او یاد می‌کنیم و از او حرف می‌زنیم.

✽ اینکه در روایت آمده است هر کس که ادّعیای مشاهده‌ی امام زمان عجل الله تعالی فرجه را کرد تکذیبش کنید، به این معناست که آنچه دیده است، فقط پرتو مختصری از امام زمان عجل الله تعالی فرجه است و مطلب خیلی بالاتر از این است. از طرف دیگر کسی که چیزی را دید، نباید به دیگران بگوید. لذا ما وظیفه‌ی تکذیب داریم؛ گرچه ممکن است طرف مقابل راست بگوید.

✽ هر وقت حاجتی داشتی، برای حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه عریضه بنویس و بده به آب نهرهای جاری یا به نسیم صبا و باد صبحدم؛ آن را به حضرت می‌رسانند.

❁ در همه‌ی زمان‌ها سیصد و سیزده نفر ابدال وجود دارند که اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه هستند و میخ‌های خیمه‌ی زمینند. **الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ: مؤمن مانند کوه استوار است. وَالْجِبَالُ أَوْتَادُ: و خداوند کوه‌ها را میخ‌های زمین قرار داد.**

❁ نمی‌دانید در آینده دنیا چه می‌شود. یک نفر نمی‌ماند که امام حسین علیه السلام را دوست نداشته باشد. از پنجاه سال پیش شروع شد و وقتی به بچه‌های شما برسد، نمی‌دانید چه می‌شود. چون قرآن مال کافه‌ی ناس و همه‌ی بشر است، خورشید قرآن که آمد، همه‌ی عالم را زیر سایه‌ی خود گرفت. ولو بعضی بگویند ما مسیحی یا یهودی یا... هستیم، قرآن اعتنا نمی‌کند و می‌گوید تو مال منی. خوش به حال شما که اقرار دارید و خودتان با میل و رغبت، این شراب را می‌نوشید، آنها را هم به زور به حلقشان می‌ریزند. عن قریب صدا بلند می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود: **يُصْلِحُ اللَّهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ خَدَّاهُ** امر ولی‌اش را در یک شب اصلاح می‌کند. وسایلیش هم امروز هست؛ تلفن، تلکس، رادیو، تلویزیون، ماهواره و... زمین یک مرتبه پاک می‌شود. همه‌ی خلق خسته شده‌اند و شب و روز عقب صلح و نجات می‌گردند و به محض اینکه اعلام شد، همه زود قبول می‌کنند. وقتی مضطر شدند، زود قبول می‌کنند.

❁ قرآن فرمود: **«تَا پيامبران مایوس شدند وَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا و گمان کردند که هیچ کس واقعاً آنها را تصدیق نکرد و نتوانسته‌اند کاری از پیش ببرند، نصرت ما به آنها رسید»**. با یک قرائت، دیگر ترجمه‌ی آیه این می‌شود که حتی پیامبرانی که صاحب کتاب نبودند، گفتند وعده‌های نصرتی که خدا داده است، نکند آب قاطی دارد.

❁ ان شاء الله خداوند آن روز را زودتر بیاورد که خیلی قشنگ است.

❁ تلاطمات و ناآرامی‌هایی که در روزگار ما در سراسر عالم بروز نموده است، حاوی بشارت بزرگی است. جهان از درد زایمان به خود می‌پیچد و عن‌قربین فرزندی را بیرون خواهد داد.

❁ قبل از بارش باران، تندبادی بر می‌خیزد و گرد و غبار زیادی بر پا می‌کند و همه‌ی خس و خاشاک‌ها و آشغال‌ها را از روی زمین جارو می‌کند. اما اگر کمی صبر کنیم، باد آرام می‌گیرد و باران می‌بارد و سپس ابرها کنار می‌روند و هوا لطیف و آفتابی می‌شود. آشوب‌ها و نابسامانی‌هایی که در روزگار ما در سراسر جهان پدیدار شده است، نزدیک‌تر شدن هوای لطیف و آسمان صاف و آفتابی عصر ظهور را بشارت می‌دهد.

❁ سواری که از دور می‌آید، پیش از آنکه خودش برسد و دیده شود، گرد و غباری که از زیر پای اسبش بر می‌خیزد، دیده می‌شود. گرد و غبار آشوب‌ها و ناآرامی‌های جهان در روزگار ما، خبر از نزدیک شدن فارسُ الحِجاز یعنی امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌دهد.

❁ کسانی که سال‌ها عَجَلٌ عَلَى ظُهُورِكُ یا صَاحِبَ الزَّمان می‌گفتند، چرا از ظهور مشکلات و نابسامانی‌ها کلافه‌اند و تاب تحمل آن را ندارند؟ این‌ها مقدمه‌ی ظهور است. پس یا دعای بر تعجیل ظهور حضرت را پس بگیرند یا دست از بی‌تابی و بی‌قراری بردارند و به آنچه هست تن بدهند.

❁ بعد از هر شلوغی، خلوتی متناسب با آن خواهد بود و هر چه شلوغی بیشتر باشد، خلوت بعد از آن بزرگ‌تر است. در آخر الزَّمان شلوغی خیلی زیاد است، به نحوی که یَكْفُرُ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا: گروهی دیگر را تکفیر می‌کند و جمعی جمع دیگر را لعنت می‌کند.

❁ در دوران ظهور، امام زمان علیه السلام دست دزدی و کلاهبرداری اشخاص را قطع می‌کنند نه دست انسانیت آنها را؛ و الاً با قطع دست بدن مشکلی حل نمی‌شود. دست دزد و کلاهبردار را که قطع کنی، هم دست‌های او دست او خواهند بود و به وسیله‌ی آنها باز هم مرتکب دزدی و کلاهبرداری خواهد شد.

❁ در مورد امام زمان علیه السلام در روایت آمده است که **يَحْكُمُ بِحُكْمِ دَاوُودَ**: با حکم حضرت داوود علیه السلام حکم می‌کند. حضرت داوود علیه السلام حکم غیبی صادر می‌کرد و به شواهد و ادله وابسته نبود.

❁ در زمان حضرت داوود علیه السلام شخص فقیری مدّت‌ها از خداوند رزق حلالی می‌طلبید. روزی گاوی در خانه‌ی او را شکست و داخل شد. او هم بر این اساس که دعایش مستجاب شده است، گاو را سر برید و گوشت آن را کباب کرد و با خانواده‌اش خوردند. صاحب گاو که به دنبال گاوش می‌گشت، فهمید که آن شخص فقیر گاو را کشته و مصرف کرده است. او را نزد حضرت داوود علیه السلام برد و حضرت داوود علیه السلام از آن شخص فقیر علّت کارش را پرسید. او هم گفت من هفت سال بود دعا می‌کردم خدا رزق حلالی مرحمت کند، وقتی گاو در را شکست و داخل شد، گفتم دعایم مستجاب شده است؛ لذا آن را سر بریدم و با خانواده‌ام خوردم.

حضرت داوود علیه السلام به صاحب گاو فرمود: از شکایت صرف نظر کن. صاحب گاو عصبانی شد و اعتراض کرد که این چه نحو قضاوت کردن است. حضرت داوود علیه السلام به او فرمود: علاوه بر آن، نصف دارائیات را هم به او بده. صاحب گاو به شدّت بر آشفت. حضرت داوود علیه السلام فرمود تمام دارائیات را به او بده. در اثر این حکم در بین مردم سر و صدا بلند شد. حضرت داوود علیه السلام همراه با مردم بر سر قبر پدر کسی که گاو را کشته بود، حاضر شد و او را زنده کرد و علّت مرگش را از او جویا شد. او گفت پدر این صاحب گاو غلام من بود. او مرا کشت و تمام دارائیاتم را هم تصاحب کرد. در نتیجه روشن شد

علاوه بر اینکه تمام دارائی صاحب گاو متعلق به آن شخص فقیر است، خود صاحب گاو و فرزندان او هم بچه‌های غلام پدر او هستند و متعلق به او می‌باشند. امام زمان علیه السلام هم این گونه حکم می‌کند.

حقّ ایمان و اعمال عبادی را ادا کردن

❁ «اهل» با «اصحاب» فرق دارد. اصحاب ممکن است روزی جدا شوند، ولی اهل ممکن نیست جدا شوند. اهل الجنّة خوب است؛ اصحاب الجنّة ممکن است جدا شوند. اصحاب النار هم بالأخره روزی از آتش نجات پیدا می کنند، ولی اهل النار ابدی هستند.

❁ باید اهل الجنّة شد، اصحاب الجنّة چندان ارزشی ندارد. اهل البيت (علیهم السلام) مهم است. سَلَمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ. اصحاب پیامبر بودن مهم نیست، چه بسا ناصالحان نیز باشند.

❁ کاری کن که هر عملی انجام می دهی، اهلش باشی. نماز می خوانی، کسب می کنی، اهلش باشی و نفاق نداشته باشی؛ تمام عیار حقّش را ادا کنی. نه اینکه: مُذَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ: مردّد و دودل، نه به این سو و نه به آن سو. هر کس علی را دوست بدارد، هر کاری بکند اهلش است. کسی که علی را قبول کند، اهل بهشت است. البته کسی که اهل بهشت است، ممکن است هزار سال طول بکشد تا برزخ را طی کند و به بهشت برسد. در این مدّت گاهی توی جهنّم است و گاهی توی بهشت، تا یک سره بهشتی شود.

❁ هر چیز یک اسم دارد و یک صفت و یک ذات. ذات خوب است. مثلاً سیب یک نام دارد که «س» و «ی» و «ب» است، صفت هم دارد که انواع و اقسام و خاصیت های سیب است که می توان کتابها درباره ی آن نوشت. اما آنچه فایده دارد، خود سیب است که یک سیب کوچک را خوردن، از اسم و صفت همه ی سیبها بهتر

است. دین و ایمان هم یک اسم و یک صفت و یک ذات دارد. ادّعیای ایمان و تظاهر به دین اسم است. همه‌ی علوم و کتاب‌هایی که در فهم دین نوشته شده، صفت است. امّا ذات و حقیقت دین خوب است. یک ذره از حقیقت ایمان بر همه‌ی آن اسم و ظواهر و همه‌ی علوم و کتاب‌ها برتری دارد.

❁ مردم سه دسته‌اند؛ یک دسته خدا را با اسم عبادت می‌کنند، این‌ها کافرند. یک دسته با اسم و معنی عبادت می‌کنند، این‌ها مشرکند و یک دسته با معنی عبادت می‌کنند، این‌ها موحدند. قرآن می‌فرماید: *وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ* گروهی از مردم خدا را به حرف عبادت می‌کنند. اوّل آدم با حرف ایمان می‌آورد، بعد با حرف و معنی و آخر با مسمّی و معنی.

❁ مبدا یک عمر توی ظاهر و لفظ و اصطلاح باشید. آنچه مهم است، خاصیت و باطن است. مبدا یک عمر با قواعد و الفاظ بازی کنید و از اصل و مغز غافل بمانید.

❁ هر کاری را که در رابطه با خدا انجام می‌دهی، کامل و زیبا از کار در بیاور تا به حقیقت آن برسی؛ مثلاً نماز را.

❁ در بازار چوب‌فروش‌ها، در هر حجره روزی چند کامیون چوب معامله می‌شود، ولی در پایان روز که سؤال کنی چقدر کاسبی کرده‌اید، می‌گویند مثلاً ده هزار تومان. امّا یک منبّت‌کار تگّه‌ای از آن چوب‌ها را می‌گیرد و حسابی روی آن کار می‌کند و بر روی آن نقش می‌اندازد و همان تگّه چوب را صد هزار تومان یا بیشتر می‌فروشد. گاهی اوقات آن قدر نفیس می‌شود که نمی‌شود روی آن قیمت گذاشت. در اعمال عبادی هم زیاد

عبادت کردن چندان ارزش ندارد، بلکه روی عمل حسابی کار کردن و آن را خوب از کار در آوردن و حق آن را ادا کردن نتیجه‌بخش است.

❁ پیامبر ﷺ فرمود: إِذَا عَمِلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَّقِن: هنگامی که یکی از شما کاری می‌کند، باید با استحکام انجام دهد.

❁ قرآن و خدا را نصرت کنیم و چه غافل و چه هشیار، با آن بازی نکنیم.

❁ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ؟ مُؤْمِنُونَ يَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ: خداوند به مؤمنین می‌گوید اول با زبان ایمان آوردید، حالا با دل به خدا و رسول ایمان بیاورید و مال و نفستان را هم در راه او بدهید تا به نجات برسید. بعد از ایمان ثانوی، جهاد با مال و نفس نیز فرق می‌کند. انسان به گونه‌ای می‌شود که در خواب هم اهل انفاق و جهاد است، یعنی برای او ملکه می‌شود.

❁ کسی که خیلی صدق داشته باشد، وقتی که صدقش کامل شد، احکام شرع، بی‌تکلف و تدبیر از وجودش سر می‌زند.

❁ آیات و احادیث و روایات، شواهد و علائم راه هستند. اگر حدیثی دیدی که مطابق یا نزدیک با روحیه‌ی توسست، شاهد تو می‌شود. یعنی انسان باید در مسیر حق حرکت کند تا آیات و روایات را با دل و جان لمس کند و بیابد.

✽ علم با معلوم و محبت با محبوب شناخته می‌شود. باید دید آثار عملی علم و محبت و معرفت در فرد چه بوده و در وجود او چه ثمره‌ای داشته است.

✽ دومی به قصد توهین از حضرت سلمان پرسید: محاسن تو بهتر است یا دم سگ؟ حضرت سلمان فرمود: اگر از پل صراط به سلامت رد شدم، محاسن من و اگر رد نشدم، دم سگ.

✽ اگر با ادب باشید و از دل و جان در راه خدا کار کنید، خداوند قدرتش را در اختیار شما می‌گذارد و کار خلقش را به شما محوّل می‌کند.

✽ قرآن راه، زیارت عاشورا راه، مناجات شعبانیه راه، نماز شب راه، یک دفعه بخوان، ولی خوب بخوان؛ لازم نیست خیلی بخوانی. در خیلی خواندن، خطر عادت شدن و بی‌روح و بی‌توجه تکرار کردن وجود دارد.

✽ زیارت، نماز، ذکر و عبادت را تا زیارت بعد، نماز بعد، ذکر بعد و عبادت بعد حفظ کن؛ کار بد، حرف بد، دعا و جدال و ... نکن و آن را سالم به بعدی برسان. اگر این کار را بکنی، دائمی می‌شود؛ دائم در زیارت و نماز و ذکر و عبادت خواهی بود.

احکام دین

✿ کارهای ظاهری، حتی عبادت کردن، دنیاست. اخلاقیات و یاد و معرفت خدا، آخرت است.

✿ در عبادت و طاعت، آنچه در باطن بدان مشغولی، جهاد اکبر است و آنچه در ظاهر انجام می‌دهی، جهاد اصغر است.

✿ همه‌ی اعمال ما پوست ایمان ماست و آن را حفظ می‌کند که ضایع نشود. لذا در طریق، عمل به احکام شرع واجب است. محبت مغز است و احکام پوست. پوست، حافظ مغز است و بدون آن، مغز صدمه می‌بیند.

✿ دین خدا بیان سه حکم است؛ حکم نحوه‌ی رفتار با بالاتر از خود، یعنی پدر و مادر و استاد و امام و پیغمبر و خدا، حکم نحوه‌ی رفتار با زیردست خود، یعنی فرزند و شاگرد و... و حتی اهل طبیعت و حیوان و گیاه و جماد، و حکم رفتار با هم‌سطح خود که مؤمنین هستند. در برابر بالاتر از خود باید تسلیم بود. در برابر پایین‌تر از خود باید خیرخواه بود و به حفظ و پرورش آنها پرداخت. در برابر هم‌سطح هم باید با نیکی و عدالت رفتار کرد و هر چه بر خود می‌پسندیم، بر آنها هم بپسندیم.

✿ دین اسلام در یک کلام، دین مطابق با فطرت و مذاق بشر است. قبل از آنکه تو اسلام را بپذیری، اسلام تو را در برگرفته است.

✿ آسان‌ترین راه‌ها، راه خداست، چون مطابق با مذاق و فطرت بشر است. احکام الهی برای فرد فطری گوارتر است از آب خنک برای تشنه‌کام در گرمای ظهر صحرای حجاز.

✿ این نفس دَجَّال بشر است که برای اینکه آزاد باشد، دائم منفی‌بافی می‌کند و راه را مشکل و محال می‌داند. مثلاً می‌گوید ما کجا و اهل بیت علیهم‌السلام کجا؟ ما کجا و ربُّ الارباب کجا؟ بعضی‌ها چون خودشان در گردنه گیر کرده‌اند، می‌گویند راه بسته است و راه خدا را می‌بندند. بیچاره خودش گیر کرده است؛ اما سلمان‌ها رفتند و رسیدند و به مقام مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ راه یافتند.

✿ هیچ‌گاه خلاف فطرت قدم بر مدار.

✿ مادرها دست و پای بچه را در قنداق محکم می‌بستند تا کج نشود. بالغ هم که شدیم، انبیا با احکام دست و پایمان را بستند که کج نشود.

✿ نماز و روزه‌ای که به جا می‌آوریم، معنایش این است که ما تو را می‌خواهیم. در راهی که تو ما را به سوی خودت بالا می‌بری، هر چه هم که به ما فشار وارد آید، باز هم تو را می‌خواهیم.

نماز

❁ وضویی بگیریم که همیشه در وضو باشیم و نمازی بخوانیم که انگار همیشه در نماز هستیم. «خوشا آنان که دائم در نمازند»؛ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ.

❁ اسرار وضو این است؛ با شستن صورت که مربوط به خداست، وجه را از توجّه به غیر خدا شستن، با شستن دست راست، به اصحاب یمین رسیدگی کردن، با شستن دست چپ، خواسته‌های دنیوی اصحاب شمال را برای این که مزاحم ما نشوند، سیر کردن، با مسح سر، به فرشتگان و با مسح پای راست، به حیوانات حلال‌گوشت و گیاهان و مواد معدنی قابل خوردن و با مسح پای چپ، به حیوانات حرام‌گوشت و گیاهان و موادّ طبیعی سمّی رسیدگی کردن.

❁ در وقت وضو چنان وضو بگیر که گویا او در حال وضو دادن توست. در حال شستن صورت، وجه خود را از غیر او بشوی و کدورات توجّه به عالم کثرت و نگاه به گناهان و عیوب را از آن پاک کن تا مناسب رو کردن و نظر نمودن به او شوی. در حال شستن دست راست، تمام دست راستی‌ها و مؤمنین را شستشو بده و در حال شستن دست چپ، نظری هم به اهل دنیا و اشقیا و ظالمان بکن و آنها را نیز شستشو بده تا وضعیت دنیویشان خوب شود و مزاحم مؤمنین نشوند. با مسح سر، ملائکه و اهل آسمان را مورد لطف قرار بده و با مسح پاها حوائج حیوانات و موجودات زمینی را برآورده ساز. هر قدر سعی کنی وضوی تو خوب و با توجّه باشد، نماز تو هم با توجّه خواهد شد. برای حضور قلب داشتن در نماز، باید در وضو گرفتن دقت کرد.

✽ اگر بخواهیم در نماز خیالات نداشته باشیم و مقبول باشد، باید در وضو گرفتن دقت کنیم.

✽ وضو نور است و وضوی روی وضو، نور علی نور. زکات و خمس هم وضوی مال است که آن را پاک می‌کند. زکات بدن هم روزه است.

✽ تمامی صفات رذیله را می‌توان با وضو شست و پاک کرد.

✽ هنگام وضو گرفتن، وقتی صورت را می‌شوئیم، مقداری از آبی را که از روی صورت پایین می‌آید، به دهان فرو ببر و بخور. این آب درونت را پاک می‌کند و فطرت را شفاف می‌نماید.

✽ سعی کن نماز که می‌خوانی، دهانت از محبت پر باشد و با هر جمله‌ای که می‌خوانی، مثل کسی که آب در دهان دارد، آن را قورت بدهی.

✽ توجه به نماز، نماز است. اگر حضور قلب داری، در نمازی؛ و الاً دل هر کجاست، همانجایی.

✽ نماز را آرام و با تأنی بخوان، شاید یادت بیاید که داری با خدا صحبت می‌کنی و خدا دارد با تو صحبت می‌کند. در نماز خودت باش و نگذار حواست جای دیگر برود. اصلاً دقت کن و بین کیست که دارد نماز می‌خواند.

✽ مستحب است در آغاز نماز ابتدا سه تکبیر گفته شود و چهارمین تکبیر را شخص به قصد تکبیره الاحرام بگوید. نمازگزار با هر تکبیر، یکی از نفس‌هایش را کنار می‌اندازد و با توجه به چهار نفس انسان، بعد از تکبیر چهارم چیزی از او باقی نمی‌ماند و این خود

خداست که از این پس نماز را می‌خواند و خود اوست که در نماز، حامد و مسبّح خود است و هم اوست که در نماز، خود را تعظیم و تکبیر و تحلیل می‌نماید. همین طور مستحب است ابتدای نماز، شش تکبیر گفته شده و تکبیر هفتم به قصد تکبیرة الاحرام ادا شود. اگر نمازگزار چنین کند، با این هفت تکبیر، از هفت پرده‌ی دل، یا هفت طبقه‌ی آسمان عبور کرده و به جایی می‌رسد که جز خدا احدی نیست.

✽ سجده از آثار جمال خدا و رکوع از آثار جلال خداست. وقتی جلال خدا آشکار شود، فرد به رکوع می‌رود و هنگامی که جمال خدا ظاهر شود، فرد به سجده می‌افتد.

✽ در نماز، سجده‌ی اوّل موت از دنیاست، جلسه‌ی بین السّجّدتین برزخ است، سجده‌ی دوم موت از برزخ است، سر که برداشتی، قیامت است؛ لذا در تشهد، به لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شهادت می‌دهی. سجده‌ی اوّل شکر نعمت‌های دنیاست و سجده‌ی دوم شکر نعمت‌های آخرت است؛ مثل پیامبر و امامان.

✽ سلام‌های پایان نماز را خدا به پیامبرش، به خودش و به بندگان صالحش می‌کند.

✽ بعد از نماز دستت را به موضع سجده کشیده و آن را بر صورتت می‌کشی، بعد با دست چپ به طرف راست بدنت و با دست راست به طرف چپ بدنت می‌کشی. سمت چپ یعنی فاسق‌ها و فاجر‌ها. با این کار به آنها می‌گویی من شما را هم دوست دارم و رزق آنها را ردیف می‌کنی که سرشان گرم باشد و مزاحم راه رفتنت نشوند. سمت راست هم که دوستان و رفقای هستند، آنها را هم مورد لطف قرار می‌دهی. صورتت هم مال خداست. وقتی عملی انجام می‌دهی، کمی تفکر کن که چه می‌کنی.

❁ بعد از نمازها با خدا صحبت کن. بگو خدایا تو غنی هستی و من فقیر، تو عزیز هستی و من ذلیل، تو مالک هستی و من مملوک و... با خدا که صحبت کنی، نطقت باز می‌شود و با خلق هم خوب صحبت خواهی کرد.

❁ اگر دیدی نماز و عبادت سیرت نمی‌کند، بعد از هر نماز بگو **اَللّٰهُمَّ اهْدِنِيْ مِنْ عِنْدِكَ وَ اَفْضْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ وَ اَنْشُرْ عَلَيَّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ اَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ** خداوند! مرا از جانب خویش هدایت فرما و از فضل خویش بر من افاضه نما و از رحمت خود بر من بگستران و از برکات خویش بر من نازل فرما.

❁ چه موسیقی‌ای از آهنگ اذکار و الفاظ نماز بهتر و چه رقصی از حرکات نماز زیباتر؟

❁ در نماز گمشده‌ها پیدا می‌شوند. باید سعی کرد گمشده‌ی اصلی را در نماز پیدا کرد.

❁ مثال نماز و روزه در عالم مثال پیامبر و علی علیه السلام هستند؛ وَلَهُ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكِبْرِيَاءُ وَالْآلَاءُ.

❁ خوشا به حال آنان که در فروع دین اصول دین را ببینند؛ در نمازشان علی علیه السلام را ببینند.

❁ سعی کنیم مسمای نماز، یعنی اهل نماز باشیم.

❁ در اوّل نماز که قامت می‌بندی و می‌گویی **اَللّٰهُ اَكْبَرُ**، اگر چشمت باز باشد و بتوانی حقیقت خود را ببینی، خواهی دید که قامت قیامت است. سرت در قائمهی عرش و

انگشت‌های پایت در طبقه‌ی هفتم زمین است. خود را می‌بینی که مَلَأَتْ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ: وجودت ارکان همه‌ی اشیاء را پر کرده است. ساده‌تر بگوییم، می‌بینی که علی‌نما شده‌ای.

✽ نماز که می‌خوانی، خوب به صدای خودت گوش بده و دقت کن. کم کم می‌بینی تو نیستی که عبارات نماز را می‌خوانی؛ یک نَفَس لطیف همراه نَفَس توست و یک موجود شریف و مظلوم است که در درون تو دارد نماز را می‌خواند.

✽ همه‌ی ملأ اعلی و همه‌ی خوبان خدا عاشق نمازند. وقتی یک جوان در خلوت به نماز می‌ایستد، همه‌ی آنها به او توجه می‌کنند.

روزه

❁ یک شب سه نفر که فقیر بودند و تازه وارد مدینه شده بودند، در مسجد پیامبر از مردم خواستند که آنها را مهمان کنند. یکی را پیامبر اکرم ﷺ به خانه بردند، دیگری را حضرت امیر ﷺ به منزل بردند و سومی را کسی پیدا نشد به منزل ببرد. لذا به ناچار در مسجد ماند و مهمان خدا شد. فردا که آن سه نفر مجدداً به هم رسیدند، از شام شب گذشته از هم سؤال کردند. اولی گفت من در منزل پیامبر ﷺ نان و سرکه خوردم. دومی گفت من در خانه‌ی امیرالمؤمنین ﷺ نان جو و نمک خوردم. سومی گفت ولی من تا صبح هر چه به سقف مسجد نگاه کردم بلکه خدا غذایی بفرستد، چیزی نرسید و شب را گرسنه به سر بردم. جبرئیل به پیامبر اکرم ﷺ فرود آمد و ماجرا را برای حضرت نقل کرد و گفت: خداوند فرمود من هر چه در بهشت و کائناتم گشتم، غذایی بهتر از گرسنگی نیافتم که درخور مهمانم باشد، لذا با گرسنگی از او پذیرایی کردم.

❁ شرط زنده ماندن غذا خوردن نیست. اصحاب کهف بیش از سیصد سال در غار خوابیدند و بدون خوردن غذا زنده ماندند. یک وقت دیدی خدا خواست ما را هم بدون غذا نگاه دارد. در ماه رمضان خدا که مهمانی داد، با گرسنگی از مهمان‌هایش پذیرایی کرد. اگر چیزی بهتر از آن بود، با آن پذیرایی می‌کرد. هر که مهمان خدا شود، کم کم از خوردن و آشامیدن می‌افتد؛ همه‌ی حواسش به او می‌رود و علم و محبت او را سیر و سیراب می‌کند. مؤمن با گُره می‌خورد و می‌خوابد و می‌پوشد، یعنی رغبت به آنها ندارد.

❁ روزه‌ی ماه رمضان روح را پاک می‌کند و فطریه بدن را.

❁ روزهی عامّ امساک از مفطرات است و روزهی خاص امساک از صفات و اخلاق غیر الهی است. روزهی خاصّ الخاص، امساک از غیر خداست. «ز هر چه غیر یار استغفر الله».

❁ شیعه تا به ملاقات خوبان خدا نرسیده، روزه است. وقت ملاقات، عید فطر شیعه است که باید افطار کند.

حج

❁ مقصود از اینکه فرموده‌اند به هنگام طواف باید سمت چپ بدن به سمت کعبه باشد، این است که دلت رو به خدا باشد، چون قلب در طرف چپ بدن قرار دارد. مقصود این نبوده است که هنگام طواف دائماً خودت را در فشار قرار دهی که نکند ذره‌ای منحرف گردد. دلت رو به خدا باشد و در جهت درست، به طور طبیعی راه برو.

❁ در حج، وقوف در عرفات واجب است و تدارک هم ندارد. لذا اگر کسی در روز عرفه در فاصله‌ی ظهر تا غروب آفتاب، عرفات را درک نکند، حجّش قبول نیست. در حجّ باطنی که سیر به سوی خدا و لقاءالله است نیز کسی که به معرفت نرسد، سیرش باطل است. بعد از وقوف در مشعر، وقتی حاجی روز عید قربان وارد منی^۱ شد و شیطان را رمی کرد و گوسفند را به نشانه‌ی نفس خودش سر برید، که مستحب است اگر خودش هم ذبح بلد نیست، دستش را روی دست کسی بگذارد که ذبح می‌کند، به نیت اینکه خودش دارد ذبح می‌کند، و بعد از اینکه سرش را به نشانه‌ی اینکه من عبد و بنده‌ی توأم تراشید، خدا سه شب او را در منی^۱ مهمان می‌کند. اگر کسی این سه شب را در مسجدالحرام تا صبح احیا بگیرد و نخوابد، گرچه حجّش باطل نیست، ولی این تنها جریمه‌ی غیبت از مهمانی خداست و به پای فضیلت در منی^۱ بودن نمی‌رسد.

❁ حاجی که در مراسم حج در روز عید قربان در منی^۱ گوسفند می‌کشد و سر می‌تراشد، معنایش این است که خدایا نفسم را کشتم و ذلت عبودیت تو را بر عزّت دنیا ترجیح دادم و به جان خریدم، چون ذلت عبودیت تو از عزّت همه‌ی ماسوای تو بیشتر می‌ارزد. این کار یعنی خدایا من می‌خواهم تنها بنده‌ی تو باشم.

❁ آب زمزم را سه جرعه بنوش؛ یکی برای صحت بدن (از بیماری)، یکی برای صحت روح (از اخلاق زشت) و یکی هم برای علم و معرفت.

پرهیز از مقدّس مآبی و قشری گری

❁ خلیفه‌ی عبّاسی برای به شهادت رساندن امام علیه السلام یکی از مأموران را احضار کرد و از او پرسید در راه من حاضری از چه چیزت بگذری؟ گفت از همه‌ی مالم. خلیفه گفت: نه، برو. بعد دوباره احضارش کرد و همان سؤال را پرسید، گفت از همه‌ی مالم و جانم. خلیفه گفت: نه، برو. باز احضارش کرد و همان سؤال را کرد، گفت از مالم و جانم و دینم. خلیفه گفت: حالا شد. پس برو و امام را به شهادت برسان.

در دستگاه ظلمه اگر کسی بخواهد مقبول واقع شود، باید از دینش بگذرد. ما در دستگاه خوبان اگر حاضر نباشیم در راه آنها از دینمان بگذریم، چطور انتظار مقبول واقع شدن داریم؟ دوست اهل بیت علیهم السلام دینی جز محبّت خدا و خوبان خدا ندارد: یا دینَ مَنْ لَا دینَ لَهُ ای دین کسی که دینی ندارد. نکند مقدّس مآبی‌ها ما را از خوبان خدا جدا کند.

علم و جهل

❁ با علم کار کنی، خوب است. ان شاءالله خدا از نور خودش و نور اولیائش نصیب ما کند. علم وقتی خیلی قوی شد، آن عالم چون به مسبب‌الاسباب راه پیدا کرده است، بدون اسباب کار انجام می‌دهد.

❁ نجات همه به علم و معرفت است. علم حتی موجب می‌شود انسان به کمک آن زهر مار را بگیرد و با آن مارگزیده را درمان کند.

❁ جهل با صاحبش آن می‌کند که هیچ دشمنی با دشمنش نمی‌کند.

❁ انسان وقتی جاهل است و خودش را گم کرده است، می‌گوید بگردیم تا خدا را پیدا کنیم. چون جاهل است، چنین است. اگر مقصد و گم‌شده، نزدیک‌ترین اشیا باشد، نمی‌بیند، ولی وقتی نور فهم و علم پیدا شد، غیر از حق تعالی چیز دیگری را نمی‌بیند؛ هر جا بنگرد، حق را می‌بیند، جایی پیدا نمی‌کند که حق تعالی نباشد. **إِنَّمَا تُؤَلُّوْا فَمَنْ وَجْهَ اللّٰهِ** به هر طرف روی بگردانید، وجه خدا همانجاست. ببین فرق علم و جهل چقدر است. **هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند، یکسانند؟

❁ همه‌ی انبیا و همه‌ی کتاب‌های آسمانی برای رفع جهل آمده‌اند.

❁ عامه‌ی مردم دو حجاب دارند: جهل و جهل به جهل. اولیا غیر معصوم یک حجاب دارند: جهل و علم به جهل. معصوم حجاب ندارد: علم.

❁ کلید غنا، فقر در درگاه ربوبی است و کلید قدرت، اظهار عجز است و کلید علم، اظهار و اقرار به جهل است. لا أدري نصف العلم اگر به جهل خود یقین کردی، راه علم به رویت باز شده است. سه بار بگو نمی دانم؛ یکی برای دنیا، دیگری برای برزخ، سومی برای قیامت. یعنی نه تنها الآن نمی دانم، همواره هم نخواهم دانست. وقتی به جهل خود اقرار کردی، خزائن علم الهی به رویت باز می شود.

❁ اقرار و اعتراف به «نمی دانم» و «نمی توانم» رشد می آورد. «نمی دانم»، نصف علم و «نمی توانم»، نصف توانستن است. اگر دو بار بگویی، یعنی هم الآن «نمی دانم» و «نمی توانم» و هم همیشه «نمی دانم» و «نمی توانم»؛ یکی برای دنیا و یکی برای آخرت. دو بار که بگویی، می شود همه ی علم و همه ی توانستن. البته اقرار به «نمی دانم» و «نمی توانم» سخت است، ولی أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا: بهترین اعمال سخت ترین آنهاست.

❁ هر علم و اختراعی که اهل دنیا دارند، از خانه ی اهل بیت علیهم السلام آمده است.

❁ تا ولایت را درک نکرده ایم، تنها سه حرف از علم را داریم. وقتی از ولایت سر در آوردیم و جمال ولی خدا را رؤیت کردیم، به همه ی بیست و هفت حرف علم رسیده ایم.

❁ شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام پیش محمد و آل محمد علیهم السلام درس بخوانند، کافی است. در زیارت جامعه آمده است بِمَحَبَّتِكُمْ وَوَلَايَتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا: به محبت و ولایت شما خداوند معالم دین ما را به ما آموخت. محبت یعنی دوست داشتن، ولایت یعنی فرمان بردن. ولایت از آثار محبت است.

❁ اهل ذکر نور دارند و با یک نظر جهل اطرافیان را از بین می برند.

❁ خُذُوا الْعِلْمَ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ: علم را از افواه رجال بگیرید. لِكُلِّ كَبِدٍ حَرَاءٍ أَجْرٌ: برای هر جگر سوخته‌ای پاداشی است. معرفت را از کبدهای داغ بگیرید.

❁ فقیه مشکل‌گشاست. اگر کسی درس بخواند و برای خلق مشکل درست کند و راه خدا را مشکل کند، فقیه نیست. فقیه راه را آسان می‌کند. فقیه یعنی کسی که تقلاً می‌کند احکام را آسان کند و در آیات و روایات دقت می‌کند که کار را برای خلق آسان کند. مثلاً اگر برای پاک شدن چیزی، من دو بار آن را آب می‌کشم، او می‌گردد ببیند می‌شود به یک بار اکتفا کرد؛ نه اینکه تلاش کند که ثابت کند سه بار باید آب کشید.

❁ فقیه یعنی مشکل‌گشا. خدا نکند آدم با درس خواندن مستشکل شود و به جای حل مشکلات خلق، در آنها تردید و شک ایجاد کند و باور آنها را متزلزل نماید.

❁ فقیه کسی است که اگر کتابی حجیم است، آن را عصاره‌کشی و خلاصه کند و نصف کند. علی علیه السلام که اوّل فقیه آل محمد علیهم السلام است، ببینید چه کرده است. فرمود تمام قرآن در سوره‌ی حمد است و همه‌ی سوره حمد در بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آن است و تمام بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در ب اوّل بِسْمِ اللَّهِ و تمام ب در نقطه‌ی زیر ب است و من نقطه‌ی تحت باءِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هستم. ببینید پی در پی عصاره‌گیری فرمود تا به نقطه رسید. این یک قاعده است و باید از آن تبعیت کرد. تو هم همه‌ی حرف‌هایی که بلدی، به بچّه‌ات نزن. عصاره‌اش را بگیر و کمش کن و آن را تحویلش بده.

❁ فقاهاست این است که مصیبتی که برای خودت یا دیگری پدید آمد، خیر بودن آن را پیدا کنی. فقر و مرض و گرفتاری و... هر چه که آمد، خیر بودنش را پیدا کنی.

❁ فقیه یعنی کسی که غوص می‌کند و از خزائن خدا چیزهای خوب را برای مردم بیرون می‌آورد.

❁ فقیه یعنی فهمیم، یعنی کسی که مسائل را خوب می‌فهمد و تشخیص می‌دهد. برای فقیه شدن دو راه وجود دارد؛ یکی درس خواندن و دیگری محبت. کسی که اهل محبت است، فقیه است و درست و نادرست و خوب و بد و شایسته و ناشایسته را بدون نیاز به تحصیل علم و درس خواندن تشخیص می‌دهد.

❁ معارف الهی آب است. باید کاری کنید که مثل چاه آرتزین از درون خودتان آب بجوشد. گرفتن معارف از دیگران با شنیدن و خواندن، مثل ریختن آب در چاه است که بعد از اندک مدتی آب آن بو می‌گیرد و متعفن می‌شود. باید کمی وقت صرف کرد و با مطالعه کردن، در درون خود حقاری کرد تا به آب رسید. مقصود از مطالعه، تفکر است نه کتاب خواندن. البته هنگام کندن چاه وقتی به زمین سخت برسند، مقداری آب می‌ریزند تا زمین نرم و قابل کندن شود. در این حد، استفاده از کلام و نوشته‌های دیگران مفید است. وقتی از درون خود آب جاری شد، شکر کن و از آن آب بکش و خودت بخور و به دیگران هم بده.

❁ بشر با صرف خواندن کلام حق به نجات دست نمی‌یابد. زود نگو فهمیدم و به زمین نگذار. اول خواندن است، بعد فهمیدن و بعد مصداق کلام شدن. وقتی به کلام حقی رسیدی، تا مصداق آن نشده‌ای، رها نکن.

❁ علم غیر از معلومات است. ان شاء الله علمتان به معلوم برسد، یعنی در وجودتان متبلور باشد؛ به نحوی که اگر پرسیدند معلومات چیست، بگویی بیا و ببین.

علم لدنی

❁ با حکمت و فلسفه خواندن کار ما علاج نمی‌شود؛ فضل و عنایت الهی و معرفت خداداد و علم لدنی کار ما را علاج خواهد کرد.

❁ راه نیل به علم الهی دو چیز است، یکی زهد در دنیا و دیگری عمل کردن شخص به آنچه می‌داند. مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا... عِلْمُهُ يَغَيِّرُ تَعْلِيمَهُ کسی که بی‌رغبتی به دنیا پیشه کند، بدون اینکه نیازمند به تعلیم گرفتن باشد، خداوند به او علم عنایت می‌کند. مَنْ عَمِلَ بِمَا عِلْمٌ وَرَبُّهُ اللَّهُ مَا لَمْ يَعْلَمْ کسی که به آنچه می‌داند عمل کند، خداوند آنچه را نمی‌داند به او به میراث می‌رساند.

❁ اینکه امام باقر علیه السلام فرمود: «هر کس به آنچه می‌داند عمل کند، خداوند آنچه را نمی‌داند به او یاد می‌دهد»، مال عموم مؤمنین است. با این حدیث تعلیم و تعلّم ظاهری و می‌افتد. ولی ما چرا به آن عمل نمی‌کنیم؟ نعوذ بالله امامان را راستگو نمی‌دانیم یا تصمیم پیروی کردن از آنها را نداریم؟ این همه مدرسه می‌رویم و برای تحصیل زحمت می‌کشیم و هزینه می‌کنیم، ولی به این حدیث عمل نمی‌کنیم. علم خداوند که تمام‌شدنی نیست، اگر به این حدیث عمل کنی، هر قدر هم که عالم باشی، خداوند بالاتر از آن را دارد که به تو بدهد.

حدیث دیگر که آن حضرت علیه السلام فرمود: «هر کس طالب علم بدون تحصیل و تعلیم گرفتن است، زهد و بی‌رغبتی به دنیا را پیشه کند». این حدیث مال کملین یعنی انبیا و اولیا و اشخاص برجسته است. یعنی در دنیا اگر یک کمی لب خواسته‌هایت را تو

بگذاری و کمتر به دنیا آلوده شوی، خداوند به تو علم لدنی می‌دهد. این حدیث مال من و شما نیست که یک «ماشاءالله» و «بارک‌الله» به ما بگویند، می‌رویم بالا و یک «برو عقب‌تر» بگویند، می‌رویم پایین. البته باز هم خوب است که سفت نیستیم که وقتی بالا رفتیم و غرور ما را گرفت، دیگر پایین نیاییم.

❁ حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: لَيْسَ الْعِلْمُ فِي السَّمَاءِ يُنْزَلُ عَلَيْكُمْ وَلَا فِي الْأَرْضِ يَصْعَدُ لَكُمْ، بَلْ مَجْبُورٌ فِي قُلُوبِكُمْ؛ تَخْلُقُوا بِأَخْلَاقِ الرُّوحَانِيِّينَ حَتَّى يُظْهَرَ لَكُمْ: علم نه در آسمان است که بر شما فرود آید و نه در دل زمین تا برای شما بالا آید، بلکه در قلب‌های شما آفریده شده است؛ به اخلاق روحانیان متخلق گردید تا برای شما آشکار گردد.

پرهیز از بحث‌های بیهوده و مجادلات علمی

❁ تو کاسبی خودت را بکن، به بحث جبر و اختیار کاری نداشته باش.

❁ خداوند فرمود: فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ: از اهل ذکر بپرسید اگر نمی‌دانید. اولاً بررسی کن و مطمئن شو که نمی‌دانی. چه بسا در همین بررسی پی ببری که پاسخ همه‌ی سؤال‌هایت در درون خودت وجود دارد. اما اگر دیدی نمی‌دانی، برای دانستن و فهمیدن، نه برای اظهار فضل خود یا اثبات جهل طرف مقابل یا برای زورآزمایی و جدال و مراء، سؤال کن. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: سَلْ نَفَقَهَا وَلَا تَسْأَلْ نَعْتًا: برای فهمیدن سؤال کن و برای فضل فروشی و جدال سؤال نکن. وقتی هم خواستی سؤال کنی، از اهل ذکر سؤال کن؛ از هر کسی سؤال نکن. اگر طرف مقابلت را اهل ذکر نمی‌دانی، از او سؤال نکن.

❁ هر وقت سؤالی به ذهنت خطور کرد، بلافاصله از من نپرس. خودت روی آن کار کن و پاسخش را در درون خودت پیدا کن. در غیر این صورت من را مأیوس می‌کنی؛ چون می‌بینم این همه سال که برای شما حرف زده‌ام، هیچ بهره‌ای نبرده‌اید و در نتیجه ممکن است رهایتان کنم و به عالم دیگر بروم.

❁ برای اهل علم و علما بهترین راه برای رسیدن به خدا، باور کردن و حاشیه نزدن و جدال نکردن است.

❁ معمولاً در مباحثه‌های علمی، نفس دخالت می‌کند و کار به جدل می‌کشد.

❁ لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ: در حج، جدال و بحث کردن جا ندارد. الْحَجُّ قَصْدٌ: حج یعنی قصد کردن (به سوی خدا). یعنی هر کس قصد دیدار خدا کند، حاجی است. همه‌ی ما حاجی و قاصد کوی او هستیم و نباید در این راه جدال کنیم. کسی که قاصد به سوی خداست، حتی بر سر مسائل مذهبی نباید به بحث و جدل با این و آن بپردازد، چه رسد به مسائل دنیوی. اَتْرُكُ الْمِرَاءَ وَلَوْ كُنْتُ مُحِقًّا: جدال و مراء را حتی اگر حق با تو است، ترک کن.

❁ از جدال و بحث بپرهیز. هر جا دیدم دو نفر بحث و جدل کردند، از فردایش دیگر به هم سلام نکردند. مباحثه‌ها در حوزه‌های علمیه هم اغلب به همینجا می‌کشد و لذا سلام کردن به یک‌دیگر در بین آنها خیلی کم است. در مباحثه و جدل کم اتفاق می‌افتد رفاقت باقی بماند. امروز با هم بحث می‌کنند و از فردا به هم سلام نمی‌کنند.

صدق

❁ راه شیعه راه صدق است.

❁ ابتدای راه صدق است. (وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) و کسی که راستی آورد و آن را تصدیق کرد، همان‌ها پرهیزکارانند. آخر راه هم صدق است. (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ: در جایگاه راستی، نزد فرمانروای با اقتدار عالم هستی.) صدق را تصدیق کنید و در طول راه هم با صادقین باشید. (كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) با صادقان باشید تا اهل صدق شوید.

❁ مؤمنین اگر با صدق برای خدا با یکدیگر بنشینند، می‌شود *فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ*: در نشستگاه راستی، نزد فرمانروای توانای عالم هستی.

❁ هر که به صدق رسیده، جزء متّقین است و متّقی نفّس تسبیح و خوابش عبادت و سعیش مشکور و عملش مقبول است.

❁ صدق، وادی امن است.

❁ صدق مُصلح انسان است. صاحب صدق هیچ کار ندارد. *الرَّاحَةُ فِي الصَّدَقِ*: راحتی در صدق است. کسی که صادق است، احتیاج به نقشه کشیدن و تدبیر اندیشیدن ندارد.

❁ *الْجَاهُ فِي الصَّدَقِ*: نجات در راستی است. فطرت خلقت را خداوند به صدق آفریده است.

❁ صدق بالاترین سیاست در دنیا و آخرت است. صدق روی دست تمام سیاست‌های سیاستمداران عالم است.

❁ حضرت علی علیه السلام فرمود: **الصَّدَقُ سَيْفُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ**: صدق شمشیر خدا در زمین و آسمان خداست. صدق همه‌جا نافذ است؛ می‌برد و پیش می‌رود.

❁ بلال حبشی مؤذن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم سیاه بود و هم مخارج بعضی حروف مثل شین را نداشت و لذا در اذان به جای **أَشْهَدُ** می‌گفت **أَسْهَدُ**. بعضی اهل ظاهر و مقدس‌مآب‌ها دائم نق می‌زدند که این برده‌ی سیاه چه کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را مؤذن کرده‌اند؛ نه تجویدش صحیح است و نه شأن و مقامی دارد. بالأخره آن قدر گفتند تا اینکه یک شب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها فرمودند: «خودتان می‌دانید. اگر می‌خواهید، مؤذن را عوض کنید». آنها هم به بلال گفتند فردا صبح تو اذان نگو. اما آن شب بسیار طولانی شد و هر چه مردم منتظر ماندند که فجر طالع شود و نماز صبح را بخوانند، همچنان تاریکی همه‌جا را گرفته بود. بالأخره صبرشان لبریز شد و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و عرض کردند چرا امشب صبح نمی‌شود؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: برای اینکه بلال را رنجانده‌اید. تا بلال اذان نگوید، فجر طالع نخواهد شد. این بود که به ناچار به مؤذن بودن بلال تن دادند و از او درخواست کردند که برای گفتن اذان به مسجد بیاید و بالأخره فجر طالع شد.

آنچه نزد خداوند ارزشمند است، صدق و صفای باطن است، نه مقامات علمی و شئون اجتماعی و ظواهر عبادی و تقدس‌مآبی. خدا حامی صدق و صادقین است.

❁ در نیت و اعمال هر چه صدق بیشتر باشد، ارزشش بیشتر است.

❁ صدق ضامن عدم خسارت است. شاهد این حقیقت، احادیث من بَلَع می‌باشند که می‌گویند اگر کسی به حدیثی که از قول معصومین نقل شده و در آن برای انجام عملی ثوابی وعده داده شده است عمل کرد، حتی اگر آن حدیث جعلی باشد، آن پاداش به او داده می‌شود.

❁ خداوند فرمود: **كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** همراه با صادقان باشید. گویا به کنایه فرموده است حالا که خودتان صادق نیستید، با صادقان همراه شوید تا از صدق آنها بهره ببرید و صدق آنها در شما اثر کند.

❁ یکی از اهالی لرستان تعریف می‌کرد یکی از هم‌ولایتی‌های ما را که هیکل درشتی داشت سابق زندانی کرده بودند و روزی ده شاهی به عنوان خرج خوراکش به او می‌دادند. او که می‌دید با این پول نمی‌تواند آن قدر غذا بخرد که شکمش را پر کند، ده شاهی را ذرت بو داده می‌گرفت که هم حجیم بود و هم چون شور بود، آب می‌طلبید و در نتیجه شکم او را پر می‌کرد. او که فرد صاف و ساده‌ای بود، روزی رو به آسمان کرد و گفت: «خدایا من را که می‌شناسی، من فلانی پسر فلانی‌ام. خدایا مرا زندانی کرده‌ای و رزقم را هم کرده‌ای روزی ده شاهی چُس فیل؟ آن وقت لاف بنده‌داری هم می‌زنی؟ اگر رزاق بودن اینه، خوبه همه بکنند».

خدا صدق را دوست دارد. با خدا صادقانه حرف بزن، هر چه می‌خواهی بگو. دیدی وقتی در بنی اسرائیل خشک‌سالی شد و هر چه موسی عليه السلام و قومش دعا کردند و باران طلبیدند، باران نیامد. بالأخره به حضرت موسی عليه السلام وحی شد که اگر برخ دعا کند، باران نازل می‌کنیم. حضرت موسی عليه السلام مترصد شد و رفت برخ را پیدا کند و از او بخواهد دعا کند. بالأخره به برخ که یک مرد سیاه بیابانی بود برخورد و از او خواست از خدا باران بطلبد. برخ هم سرش را به سوی آسمان کرد و گفت: خدایا چرا باران

نمی‌فرستی؟ نکند ابره‌ایت خشک شده‌اند، یا ابرها دیگر فرمان تو را نمی‌برند. اگر هم می‌خواهی این قوم را عذاب کنی، عمر شما که زیاد و وقت بسیار است؛ دیر نمی‌شود. چند جمله از این قبیل که برخ به زبان آورد، ابرها ظاهر شدند و باران شدیدی آغاز شد. حضرت موسی علیه السلام با اینکه خودش هم گاهی اوقات با خدا تند صحبت می‌کرد، کما اینکه در داستان گوساله پرست شدن قومش به خدا عرض کرد: **إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ خَدَايَا** همه‌ی این کارها زیر سر خودت است، و در مورد فرعون به خدا عرض کرد: **رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ** خدایا تو خودت به فرعون و بزرگان قومش در این دنیا زینت و دارایی‌هایی دادی تا دیگران را از راه تو گمراه کنند؛ با وجود این، جملات برخ بر موسی سنگین آمد و خواست او را به خاطر جسارتی که نسبت به خدا روا داشته بود، توبیخ کند که به او وحی شد برخ را به حال خود رها کن، او روزی چند بار ما را می‌خنداند.

✿ خوب یا بد، هر چه هستی، صادقانه خودت را به خدا عرضه کن و بگو خدایا هر چه هستم، مال شما هستم.

دعا

✿ آسمان و زمین به دعا برپاست.

✿ قرآن به قلب بنده نازل می‌شود و بازتابش دعاست. دعا قرآن صاعد است. ما هم از عالم بالا آمده‌ایم و باید به بالا برویم.

✿ دعا بخوان. ذکر خدا کن. چاپلوسی کن. التماس کن. خدا دوست دارد بنده‌هایش با او حرف بزنند. با خدا که صحبت می‌کنی، ترفیع و صعود قرآن است. اول قرآن پایین آمد و نازل شد، حالا که دعا می‌خوانی، به سر جای اولش بر می‌گردد و خودت هم به جای اولت بر می‌گردی.

✿ وقتی به خدا بگویی خدایا من غیر از تو کسی و چیزی ندارم، خدا غیور است و خواسته‌ات را انجام می‌دهد. مَوْلَايَا مَوْلَايَا أَنْتَ الْغَنِيُّ وَأَنَا الْفَقِيرُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ إِلَّا الْغَنِيُّ...

✿ وقتی خواستید دعایتان گیرا شود، دوستان و همسایگان و اهل مملکتتان را جلو بیندازید و اول برای آنها دعا کنید.

✿ اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ: یا کیست آن که وقتی شخص مضطرب او را می‌خواند، اجابتش می‌کند؟ همه‌ی عالم مضطربند، ولی درک و شعور اضطرار خود را ندارند. آن مضطربی اجابت می‌شود که اضطرار خود را درک کند، لذا فرمود: إِذَا دَعَا: یعنی وقتی که اضطرارش را درک کرد و برای نجات خود دست به دعا برداشت.

❁ اول اجابت است و بعد دعا. دعایی که در عبد ظاهر می‌شود، از آثار اجابتی است که قبلاً شده است. هر که را دعا داده شد، قبلاً اجابت داده شده است. به وجود آمدن حالت دعا در عبد از آثار این است که خدا می‌خواهد آنچه را خواستش در عبد به وجود آمده است، به او بدهد.

❁ خداوند فرمود: أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ / اجابت می‌کنم دعوت (دعای) دعوت‌کننده (دعا کننده) را هنگامی که مرا دعوت می‌کند (می‌خواند). اینکه أُجِيبُ را مقدّم بر دعوت (دعا کردن) ذکر فرمود، یعنی اول اجابت الهی است و بعداً دعوت (دعای) عبد. اصلاً به وجود آمدن خواست و دعوت عبد (دعا) از آثار اجابت الهی است. عمل صالح و عبادتی که موفق به انجام آن شدی، از آثار قبول الهی است. قبول او مقدّم بر عمل توست. پس حالا که انجام دادی، مطمئن باش که او قبول کرده است و این خودت هستی که باید عمل خودت را قبول کنی.

❁ شاید اهل بیت علیهم‌السلام تا کنون هیچ یک از خواسته‌های دنیوی ما را برآورده نکرده باشند و اگر می‌بینی چیزی از آنها را هم داده‌اند، قبل از درخواست ما تقدیر شده و مقدّر ما بوده است و ما خیال کرده‌ایم که خواسته‌ی ما برآورده شده است. این بدان خاطر است که آنها دل سوز ما هستند و می‌دانند که غالب خواسته‌های جاهلانه‌ی ما به صلاح ما نیست. اصلاً همه‌ی تلاش آنها این بوده است که دل ما را از دنیا بکنند و به سمت بهشت و آخرت توجّه دهند، آن وقت ما به زور دعا و توسّل می‌خواهیم در را بشکنیم و خود را به آتش جهنّم دنیا بیندازیم، لذا آنها نمی‌گذارند. در دعای مأثور آمده است: الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَلَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرُهُ سِوَاكَ خدایی را که هر چه خود می‌خواهد انجام می‌دهد و آنچه را دیگری می‌خواهد، انجام نمی‌دهد.

❁ دعا بکن، ولی اگر اجابت نشد، با خدا دعوا نکن و میانه‌ات به هم نخورد. چون تو جاهلی و او خبیر و عالم است. خدا کاری را اشتباه نکرده است که با دعای تو به اشتباهش پی ببرد و آن را درست کند، بخل هم نورزیده است که با التماس تو دست از بخل بر دارد و آنچه را که مصلحت تو بود و در اثر بخل نداده بود، به تو بدهد.

❁ در دعاهایمان هر چه را که برای ما نافع نیست، خدا می‌گوید باشد برای فردا و هر چه را که نافع است، بلافاصله می‌دهد. خدا زینت و زیور دنیا را برای مؤمنین خیلی دوست ندارد، ولی آخرت را زود به آنها می‌دهد. کسی که آخرت را دارد، چه سیر باشد و چه گرسنه، بهره‌ی دنیا را هم می‌برد. خدا هر چه را خیر محض است، عطا می‌کند. هر وقت غنا برای مؤمن نافع باشد، غنا می‌دهد و هر وقت فقر برای او خیر باشد، فقر می‌دهد. لذا کسانی که به این حقیقت پی برده‌اند، هر چه او می‌کند، هیچ نمی‌گویند. ان شاء الله ما هم هر وقت خدا کم و زیاد کرد، با خدا دعوا نکنیم.

❁ خدا ما را از دعاهایی که برای ما ضرر دارد، غافل می‌کند. در نتیجه چند بار که خواستیم و عملی نشد، اصل خواسته را فراموش می‌کنیم.

❁ آنچه را که می‌خواهی، به خدا بگو؛ به مردم نگو. خواستی نفرین کن و خواستی طلب خیر کن. خدا هر چه با کسی بکند، برای او نافع و قشنگ است. البته خدا و اولیائش وقتی کسی دیگری را نفرین می‌کند، بلافاصله اجابت نمی‌کنند، یک مقدار معطلش می‌کنند تا خودش گذشت کند. زن عربی را در حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام دیدم که کسی خانه‌اش را غصب کرده بود و او در حرم نفرینش می‌کرد. اوّل از حضرت خواست او را نابود کند و خانه‌اش را بازگرداند. کمی بعد عرض کرد خانه‌ام را از او بگیرد و به من بدهید با خودش هر کار خواستید، بکنید. اندکی بعد عرض کرد خانه را از او نمی‌خواهید بگیرید، خودتان می‌دانید، ولی یک خانه‌ی مثل آن به من بدهید. من

که شاهد صحنه بودم، طاقت نیاوردم و بیرون آمدم چون دیدم با این روالی که آن زن پیش آمده است، از خواستن خانه هم صرف نظر می‌کند و برای طرف مقابلش هم طلب خیر می‌کند. خوبان خدا معطل‌کردنشان چنین حکمت‌هایی دارد.

❁ وقتی حاجات را به تأخیر می‌اندازد، دارد چیزی بزرگ‌تر به تو می‌دهد، منتها تو خواست به خواسته‌ی خودت است و آن را نمی‌بینی. تو نان می‌خواستی، او جان می‌داد، تو هم می‌گفتی جان را می‌خواهم چه کار، من نان می‌خواهم.

❁ گاهی اوقات پدر به بچه‌ی شلوغ‌کارش پول می‌دهد و می‌گوید برو هر چه می‌خواهی برای خودت بخر. بچه خوشحال می‌شود، ولی نمی‌داند که پدر چون از او خوشش نمی‌آمد، از این راه او را بیرون کرد.

❁ تا وقتی احساس می‌کنیم کاری از ما بر می‌آید، به عمل خود متکی هستیم و به خدا عرض می‌کنیم ما کار می‌کنیم و شما مزد و پاداش بده؛ اما وقتی دیدیم از ما کاری بر نمی‌آید و همه‌کاره اوست، دست‌گذاری به سویی دراز می‌کنیم و دعا می‌کنیم. گرچه در گدایی آبروی آدم می‌ریزد، ولی آبرو اصلاً برای ریختن است، منتها نه پیش خلق؛ بلکه در پیشگاه خداوند. همه‌ی انسان‌ها هم بعد از اینکه همه‌ی تقلایشان را کردند و همه‌ی علم و هنرهایشان را به کار بستند و دیدند به جایی نرسیدند، دست‌گذاری پیش خدا دراز می‌کنند. فلانی را که عالم بود و ادعای خدایی می‌کرد، اخیراً دیدم ریش در آورده بود و گدایی می‌کرد، همه همین‌طورند. گدایی کاری است که همه باید بکنند. دائم به این و آن التماس دعا نگوئید، خودتان دعا کنید. ولی وقتی خواستید دعا بکنید، اول برای همسایه و دوست و غریبه و اهل بلد و اهل مملکتان دعا کنید، چون آن وقت درها برای خودتان باز می‌شود.

❁ نیاز هر چه بیشتر باشد، ارتباط با خدا نزدیک‌تر است. آخرت جای نیاز است.

❁ روی دعایت تعقل کن تا رشد کند. نکند از سنّ بچگی تا هشتاد سالگی همه‌اش نخودچی کشمش از خدا بخواهی. حاجاتی را که داری، به صورت یک نامه روی کاغذ یا دلت، البته اوایل روی کاغذ، برای خدا بنویس و بگذار در جانمات یا هر جای دیگری. دو سه ماه بعد، هر وقت حال خوبی داشتی و شنگول بودی، آن را به دقت بخوان و ببین هر جا زیاده‌روی کرده‌ای یا به خدا بی‌ادبی کرده‌ای، آنها را خط بزن و تصحیح و تجدید نظر کن و نهایتاً آن را پاکنویس کن. نامه‌ی اوّل را هم حفظ کن. دو سه ماه بعد باز همین کار را روی نامه‌ی تصحیح شده انجام بده. یکی دو سالی این کار را ادامه بده. بعد نامه‌ی آخری را با اوّلی مقایسه کن، ببین از کجا سر در آورده‌ای و چقدر رشد کرده‌ای. مرشد تو که نامه‌ها را عوض می‌کرد، خداست که همراهت است. آخر کار به چیزی می‌رسی که از حاجتت بهتر است؛ به کسی می‌رسی که برایش نامه می‌نوشتی.

❁ خواسته و دعا را زود مطرح نکنید، روی آن کار کنید و از بزرگ، درخواست بزرگ کنید. مثل آن اعرابی نباشید که در اوایل بعثت، پیامبر اکرم ﷺ را در طائف پناه داد و بعد از به قدرت رسیدن پیامبر ﷺ به خدمت حضرت رسید و در قبال خدمتش از حضرت مقداری گاو و گوسفند خواست و بعد از رفتنش حضرت ﷺ با تأسّف فرمود: حتّی به اندازه‌ی عجوزه‌ی بنی اسرائیل هم از من درخواست نکرد. بعد فرمود: عجوزه‌ی سیصد ساله‌ی بنی اسرائیل برای اینکه محلّ دفن حضرت یوسف ﷺ را که آب گرفته بود، به حضرت موسی ﷺ نشان دهد تا او به دستور خداوند پیکر حضرت یوسف ﷺ را به محلّ مرتفعی منتقل کند، از موسی ﷺ خواست قول بدهد خواسته‌اش را اجابت می‌کند. خداوند هم به حضرت موسی ﷺ فرمود: «قول بده، مأموریتی را که دادم، هر چه هم خرج داشته باشد، بر عهده‌ی خودم است و جزء همان دستور انجام مأموریت است». حضرت موسی ﷺ به عجوزه قول داد. بعد از دفن پیکر حضرت یوسف ﷺ در

محلّ جدید، عجوزه به حضرت موسی علیه السلام گفت: خواسته‌ام این است که به دختر سالم و جوانی مبدل شوم و همسر تو شوم و در بهشت هم همراه و هم‌درجه‌ی تو باشم.

❁ همّت بلند خوب است. هر چه می‌توانی، مراتب بالاتری را طالب باش اما اظهار نکن، زیرا باطل می‌شود. هر چه می‌خواهی بشوی را در درون خودت مخفی نگهدار، به خدا عرض کن خدایا این همه بنده‌ی خوب و اولیای بزرگ آفریده‌ای، من را هم مثل آنها بکن.

همّت بلند دار که مردان روزگار از همّت بلند به جایی رسیده‌اند

❁ وجود حضرت سلمان کافی است برای اینکه حجت بر ما تمام شود که می‌توانیم جزء اهل البیت علیهم السلام شویم. اگر راه را بر خود بستیم و گفتیم آنها کجا و ما کجا، خودمان، خودمان را محروم کرده‌ایم.

❁ خانم جوانی که از دولاب برای اولین بار به مکّه مشرف شده بود و شنیده بود که در اولین نظری که حاجی به کعبه می‌اندازد، هر چه آرزو کند بر آورده می‌شود، به محض اینکه نگاهش به کعبه افتاده بود، به خدا عرض کرده بود خدایا من این دعاها را که دیگران می‌خوانند بلد نیستم، خدایا من خودت را می‌خواهم. بعد که این خانم به خود آمده بود، روی حیای زنانه فکر کرده بود حرف بدی زده است، لذا تب کرد و چند روز در کاروان بستری بود. من هم به عیادتش رفتم. او که حسن ظنی به من داشت، داستانش را برایم تعریف کرد. من هم به لطف خدا به او حالی کردم که تو بهترین خواسته را مطرح کرده‌ای و چیز بدی نگفته‌ای. او که آرام آرام پی برد خدا چه خواسته‌ی ارزشمندی را به زبانش جاری کرده است، کم کم حالش خوب شد. گاهی اوقات خدا بی آنکه متوجّه باشیم، دعاها را بزرگی را بر زبانمان جاری می‌کند و بعد هم بلافاصله اجابت می‌کند.

❁ اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ یعنی مرا به خانه‌ی دلتان وعده بگیرید تا من اجابت کنم و بر شما وارد شوم. وقتی آمد، بگو اَللّٰهُ اَلْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ یعنی این دل من خانه‌ی توست و من هم بنده و عبد مملوک تو هستم.

❁ دست خدا هنوز توی آب و گل است، لذا مایوسین که می‌بینند خیلی کار بد از آنها سر می‌زند، در دعا می‌گویند: اِنْ كُنْتُ عِنْدَكَ فِیْ اُمِّ الْكِتَابِ شَقِیًّا فَاجْعَلْنِیْ سَعِیْدًا فَإِنَّكَ تَمْحُو مَا تُشَاءُ وَتُثَبِّتُ وَعِنْدَكَ اُمُّ الْكِتَابِ: خدایا اگر در نزد تو در ام‌الکتاب از اشقیا هستم، پس مرا سعید کن؛ زیرا تو آنچه را بخواهی، محو می‌کنی و اثبات می‌نمایی و ام‌الکتاب نزد توست.

❁ گدایی کاسبی‌ای است که هیچ خسارت و ضرر در آن نیست. دعاهاى ائمه علیهم‌السلام را بخوان. آنها ارزش گدایی را می‌دانستند.

تنها از خدا خواستن و به خدا اتکا داشتن

✿ در امور دنیا و آخرت هر جا مضطر شدی و اضطرارت را دیدی، باطناً با خدا معامله کن.

✿ خداوند فرمود: «به عزّت و جلالم سوگند هر کس به غیر من امید ببندد، امیدش را قطع می‌کنم و ناکامش می‌سازم». همه‌ی درها را می‌بندد تا دوباره به آغوش پر مهر خودش پناه ببرند و آنها را غرق لطف و رحمت کند.
هر در که به هر کجاست شب ببرند
الاّ در دوست را که شب باز کنند

✿ امر دنیایت را به خدا توکل کن و امر آخرت را به خدا تفویض کن.

✿ انسان اگر در مورد آنچه خداوند از اوّل عمر با او کرده است، کمی فکر کند، می‌بیند خدا چه خوبی‌ها با او کرده است. خیلی از خیرها را بدون تدبیر و خواست ما به ما داده است. در روایات داریم خداوند وقتی خیری را بر بنده‌ای مقدّر می‌نماید، عقل آن بنده‌ی صاحب عقل را سلب می‌کند و بی‌تدبیر و توجّه، او را به آن خیر می‌رساند و سپس عقل را به او باز می‌گرداند. وقتی عبد متوجّه شد که خودش مصالح خود را تشخیص نمی‌دهد و خداست که هم خیر او را تشخیص می‌دهد و هم خیرخواه اوست، تصمیم می‌گیرد خدا را وکیل کند. مثل کسی که از مسائل قضایی سر در نمی‌آورد و یک وکیل آگاه قضایی را انتخاب می‌کند و تعقیب پرونده‌اش را برای رسیدن به مقصودش به او محوّل می‌کند. کسی که وکیل می‌گیرد، هم مقصود مشخصی دارد و

هم خودش را صاحب اصلی کار می‌داند. عبد متوکل هم همین‌طور است. بعد از مدتی که عبد دید خدا چقدر خیبر و خیرخواه اوست، تصمیم می‌گیرد خیال خودش را راحت کند و کل کار را به خدا واگذار و تفویض نماید تا هر طور که خدا مصلحت می‌داند، عمل کند. در تفویض، عبد از خود سلیقه و مقصودی ندارد، روزی که قرار می‌گذارد به محضر برود و این ملک را به خدا واگذار کند، همین که وارد محضر می‌شود و وکیل را می‌بیند، متوجه می‌شود که مالک حقیقی، همان کسی است که تا امروز او را وکیل می‌پنداشت، در نتیجه واگذار کردن ملک به او بی‌معنی است و او از روز اول مالک بوده است.

✽ همیشه امیدتان به آنچه ندارید، بیشتر از آن چیزی باشد که دارید. حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: *كُنْ لِمَا لَا تُرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تُرْجُو*: امیدت به آنچه بدان امید نداری، بیشتر از چیزی باشد که به آن امیدواری. *لَا يَصْدِقُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَكُونَ لِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْقُ مِنْهُ لِمَا فِي يَدِهِ*: انتساب ایمان به هیچ بنده‌ای صدق نمی‌کند، مگر اینکه اعتمادش به آنچه در دست خداست، بیشتر از آن چیزی باشد که در دست خودش است.

✽ طمع، خواسته‌ی بی‌حدّ و بدون استحقاق است. مؤمن طمعش به خداست. *إِلَهِي إِلَيْكَ طَمَعْتُ*: خدایا به تو طمع می‌ورزم.

✽ طمع به خلق بد است و طمع به خدا خوب است. *الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ*: کسی که طمع دارم روز قیامت از خطاهایم درگذرد.

✽ طمع جای مناسبش پیش خدا و خوبان خداست و غفلت جای مناسبش دنیا و اهل دنیا است.

✽ هر قدر طمع داشتن به خلق زشت است، چند برابر آن، طمع داشتن به خدا زیباست. طمع خواسته‌ی بدون توجه به لیاقت و استحقاق است و حد هم ندارد. دهان طمع، یک لبش زیر هفت طبقه‌ی زمین است و لب دیگرش بالای عرش. خداوند فرمود: *خُلِقَ الْإِنْسَانُ هَلُوعًا: انسان، طمّاع آفریده شده است.* هیچ چیز جز خزانه‌ی خدا طمع انسان را سیر نمی‌کند. ملک و حیوان این طور نیستند. خداوند انسان را مناسب خزانه‌اش آفریده است.

✽ *الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ قَطْعُ الطَّمْعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ: کمال و همه‌ی کمال در طمع بریدن است از آنچه در دست مردم می‌باشد.* یعنی خدا برای ما کافی است.

✽ خداوند می‌فرماید: *أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؟ آیا خدا (برای رفع حوائج) بنده‌اش کافی نیست؟* در مقابل هر چه در دنیا و آخرت از آن می‌ترسی، فقر، مرض، تهمت، گناه، شیطان، مرگ، جهنم و...، آیا خدا تو را کافی نیست؟

✽ از انبیا گرفته تا پایین‌ترین مردم، در هیچ کس خواستی ظهور نمی‌کند، مگر اینکه آیه‌ی *أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؟ آیا خدا برای تأمین خواسته‌ی بنده‌اش کافی نیست؟* آن خواست را خاموش می‌کند و فرو می‌نشانند. دیدی خدا چطور اسم اعظم را داد؟ ان شاء الله هر وقت گرفتار شدی و احتیاجی پیدا کردی، چه دنیوی چه اخروی، این آیه به یادت بیاید؛ چون همه‌ی گرفتاری‌ها و حاجت‌ها را رفع می‌کند. این آیه مثل سخن پدری است که به بچه‌اش می‌گوید بچه جان چرا غصّه می‌خوری؟ مگر پدرت به فکر احتیاجاتت نیست که تو غصّه می‌خوری؟

✽ در جوانی گاه می‌شد از روی تقدّس چند بار پدرم را وا می‌داشتم خمس بدهد. به هر عالم و سیدی می‌رسیدم که مرا جلب می‌کرد، به پدرم می‌گفتم به او خمس دهد. در

دوران رضاخان که مرحوم شیخ محمد بافقی در حضرت عبدالعظیم تبعید بودند، به نزد ایشان رفتم تا سهم امام علیه السلام را به ایشان بدهم. از روی عادت خلق و به خواست یکی از دوستان که او هم می‌خواست سهم بپردازد، از ایشان پرسیدم آیا شما که در نجف تشریف داشتید، از مراجع اجازه‌ی دریافت سهم امام دارید؟ ایشان گفتند: هنگام بازگشتنم به فکرم رسید از مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه اجازه‌ی دریافت سهم بگیرم تا از آن محل بتوانم زندگی‌ام را اداره کنم، ولی قرآن را که باز کردم، این آیه آمد که **الَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ** آیا خدا برای تأمین نیازهای بنده/اش کافی نیست؟ این بود که از گرفتن اجازه صرف نظر کردم و به ایران آمدم.

✿ **بِسْمِ اللَّهِ** که می‌گوییم، کار را به طور کامل به دست صاحب کار می‌دهیم.

✿ شخصی اسم پدرش نعمت‌الله بود. اوایل که سن پدرش کم بود، او را نعمت صدا می‌کرد و می‌گفت نعمت فلان چیز را بده، نعمت فلان چیز را بیاور. وقتی که پدرش بالغ شد، پدرش او را با اسم کامل صدا می‌زد و می‌گفت: نعمت‌الله فلان چیز را بده، نعمت‌الله فلان چیز را بیاور. آخر کار دیگر نعمت را نمی‌گفت و می‌گفت یا الله فلان چیز را بده. سیر همه‌ی خلق هم همین است؛ ابتدا طالب نعمتند، بعد نعمت را از خدا می‌بینند و می‌خواهند، آخر کار هم خود خدا را می‌خواهند.

✿ مرضی را که داریم، اگر برای غیر اهلش تعریف کردیم، دوایش دیرتر پیدا می‌شود. اسرار خدا را نباید فاش کرد. شکایت از خدا نزد خدا عین ایمان است، نزد مؤمن نیز عیبی ندارد، ولی شکایت از مردم به مردم عین کفر است.

اینکه گفته‌اند شکایت از خدا را به خدا کردن ایمان محض است، معنی‌اش این است که کس دیگری وجود ندارد، اوست که سختی را پیش آورده و هم اوست که می‌تواند برطرف کند. اصلاً کس دیگری نیست که به او بگوییم.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعِ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَباً لِمَا عِنْدَ اللَّهِ وَأَحْسَنُ مِنْهُ تَبَهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ إِتْكَالاً عَلَى اللَّهِ. چه نیکوست تواضع و فروتنی اغنیا برای فقرا به خاطر نیل به آنچه نزد خداست (چه غنا و فقر دنیوی و چه اخروی) و از آن نیکوتر بی‌اعتنایی فقرا نسبت به اغنیاست در اثر توکلی که بر خدا دارند.

اخلاق

❁ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آفرین بر قومی که جهاد اصغرشان تمام شد و جهاد اکبرشان باقی مانده است». جهاد اکبر یعنی جهاد با سلاح اخلاق. جهاد اصغر دوره‌اش طی شد، با اخلاق باید گُره‌ی زمین را تسخیر کنیم.

❁ جهاد اکبر مال اخلاقیات است؛ عفت داشتن، زیاد حرف نزدن، غیبت نکردن و... جهاد اکبر است.

❁ هفتاد عقبه بین دنیا و آخرت است که مربوط به صفات خوب و بد است.

❁ هفتاد صفت خوب وجود دارد که اصحاب کربلای انسانند و در راه، شهید می‌شوند.

در مسیر راهی که طی می‌کنی و پیش می‌روی، باید مثل اصحاب امام حسین علیه السلام که تک تک به میدان رفتند و شهید شدند، آن صفات را معتدل و یک یک مصرف کنی تا به مقصد برسی.

❁ هر یک از صفات خوب سرانجام در خلق پیاده می‌شود. کسی که از اسم غفار بهره ببرد، نه به کسی بدهکار است و نه از کسی طلبکار؛ هم او بخشید و هم او را بخشیدند. سایر اسماء، مثل ستار، هم همین‌طور.

✽ خداوند نصیب کرده و من دیده‌ام که چگونه درخت طوبی در قلب‌های مؤمنین شاخه دارد. هر کس به صفتی از صفات نیک چنگ زده باشد، در واقع به شاخه‌ای از شاخه‌های درخت طوبی چنگ زده است و او را به بهشت می‌کشاند. امیدوارم به بیشترین شاخه‌های آن چنگ بزنید.

✽ از حضرت امیر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: هر کس یک خصلت از خصایل نیک را در وجود خود مستقر سازد و تکمیل کند، من روز قیامت همراه او وارد بهشت می‌شوم. یک صفت از ائمه علیهم السلام که در شما طلوع می‌کند، روی آن کار کنید و آن را تکمیل کنید. ما ظرفیت همه‌ی صفات آنها را در حد کمال که نداریم، هر کدام از صفت‌ها که به آن مایلید و رغبت دارید، اگر همان یک صفت را تکمیل می‌کنید، شما را به مقصد می‌رساند.

✽ خلاصه و لبّ اخلاق در دو کلمه است؛ مَرَنج و مَرَنجان.

✽ جهنّمیان می‌گویند تو چرا اینجا آمدی، اینجا مال من است. بهشتیان برای تازه‌وارد جا باز می‌کنند. لذا جهنّم پر است و بهشت خالی است.

✽ امین خدا باشیم؛ اگر چیزی نشانمان داد، پرده‌های خلق را نداریم.

✽ در عفو لذّتی است که در انتقام نیست. خداوند دلی را که از کسی کدورتی نداشته باشد، دوست دارد.

✽ دیگران را ببخشید تا خدا هم شما را ببخشد. کَمَا تُدِينُ مُدَانُ هِرْگُونه رفتار کنی، خدا با تو رفتار می‌کند.

✽ حضرت عیسیٰ علیه السلام و یارانش بعد از طی مسافت زیادی به مقصد رسیدند. حضرت عیسیٰ علیه السلام آب آوردند که پای یارانیشان را بشویند. همه عرض کردند: یا روح الله ما چگونه بنشینیم که شما پای ما را بشوید؟ شما باید بنشینید تا ما پای شما را بشویم. حضرت علیه السلام فرمود: این کار که انسان پای دوستش را بشوید، کار خوبی است یا بد؟ عرض کردند: کار خوبی است. فرمود: من به کار خوب اولی هستم یا شما؟ عرض کردند: شما. فرمود: پس بنشینید تا پایتان را بشویم.

✽ وقتی علمی پیدا کردی، از جهال فاصله بگیر. هر وقت ثروتی پیدا کردی، از فقرا دور نشو.

✽ ریشه‌ی همه‌ی مفاسد در دنیا سه چیز بیشتر نیست؛ یکی کبر که اوّل بار سبب شد ابلیس به خاطر آن از فرمان خدا تمرد کند و به آدم سجده نکند و رانده‌ی درگاه الهی شود، دوم حرص که اوّل بار سبب شد آدم و حوّا در بهشت که انواع تنعمات برایشان فراهم بود، زیاده‌خواهی کنند و از گندم که هیچ نیازی به آن نداشتند، بخورند و از بهشت رانده شوند، و سوم حسد که اوّل بار سبب شد قابیل برادرش هابیل را به قتل برساند. کبر و حرص و حسد از آثار حبّ دنیا می‌باشند.

توجه کردن انسان به ضعف و نقص و معایب خودش او را از کبر مبرا می‌کند. قناعت کردن به آنچه خداوند روزی وی ساخته است و پی بردن او به اینکه آنچه خداوند به او نداده، به مصلحتش نبوده است و چیزی که مال او نیست و برای او مقدّر نشده است، هر چه هم تقلاً کند، محال است به او برسد، او را از حرص منزّه می‌سازد. فهمیدن اینکه حسد و خواستار محروم شدن دیگری از آنچه خدا روزی‌اش ساخته، زیانی به شخص مورد حسد نمی‌رساند و فقط ایمان و امان حسود را نابود می‌کند، او را از حسد نجات می‌دهد.

❁ متکبر با خاک نمی‌نشیند، زمین هم از او خوشش نمی‌آید.

❁ خداوند منزّه است و کسی نمی‌تواند به او تکبر بفروشد. هر کس تواضع کند، به او می‌گوید بیا. در روایت هست که ملائکه به کسی که تواضع کند، می‌گویند: ارفع: بالا بیا و کسی را که تکبر کند، بر سرش می‌زنند و می‌گویند: ضع: پایین برو.

❁ تکبر را از بچگی در فرزندان از بین ببر. بنایی که داری، بچه‌ها را هم قاطی کن و بگذار سنگ و خاک بردارد تا تکبرش از بین برود. خودت هم کار کن و خاک ببر تا تکبرت از بین برود.

❁ مؤمنی که علم و حلم و رضا داشته باشد، کارش به انتها رسیده است.

❁ عفت، همسایه‌ی عصمت است.

❁ از کمالات انسان این است که تا می‌تواند، کسی را رد نکند. انسانی که با حق تعالی انس و ربط کامل پیدا نمود، آن قدر قوی می‌شود که ممکن است اصلاً حالت رد نداشته باشد و هر کس را در حدّ خود پذیرا باشد و به او بهره دهد. دیگر از کمالات انسان این است که با بدها احسان و خوبی کند: **صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَاعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَاعْطِ مَنْ حَرَمَكَ وَاحْسِنْ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ** با کسی که از تو بریده، رابطه برقرار کن و کسی را که به تو ستم کرده، ببخش و به کسی که از تو دریغ نموده، عطا کن و به کسی که به تو بدی کرده، خوبی کن. چون این کار بر خلاف مزاج انسان و مخالف با نفس اوست، اخلاص در آن بیشتر است و الاً احسان به خوب‌ها چندان هنر نیست و مال مبتدیان است.

✽ متبسم بودن و لبخند داشتن خوب است؛ چون هم خلق را زنده می‌کند و هم مثل صدای قهقهه نیست که افراد محزون و غصه‌دار را ناراحت کند.

✽ مزاح کن و مزاح کردن را از درون خانواده‌ات شروع کن. دیدی حضرت علی علیه السلام چقدر مزاح می‌کرد تا جایی که گفتند: علی چون پرمزاح است، سبک است و برای خلافت خوب نیست.

✽ سلام از بزرگ به کوچک است؛ خدا به پیامبران، پیامبران به امت . . .

✽ سلام از جانب خدا خطاب به پیغمبر ما آمد و از پیغمبر به همه‌ی ماسوی پخش شد.

✽ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که نور محض بود، از دنیا که وادی ظلمات است، با سلام عبور کرد.

✽ دو نفر که وقتی به هم می‌رسند، سلام می‌کنند، هر عیب و کدورتی که در آنها باشد، از بین می‌رود.

✽ از در خانه که وارد شدی، به زن و بچه‌ات سلام کن.

✽ بشر چون جاهل بود و کارش بازیگری و کلک بود، با سلام هم بازی کرد؛ هر جا بهره‌ی دنیوی داشت، سلام کرد و هر جا نداشت، گفت بیا برویم، سلام کردن نمی‌خواهد.

❁ می‌گوید سلام عرض کردم، معلوم نیست کی عرض کرد. یا می‌گوید سلام عرض می‌کنم، معلوم نیست کی می‌خواهد سلام کند. شخص جاهل کارش این‌گونه است.

❁ پیامبر ﷺ فرمود: سخی، به خدا و خلق و بهشت نزدیک و از نار دور است و بخیل، از خدا و مخلوق و جنت دور و به نار نزدیک است. سخاوت فقط به مال و پول نیست، اخلاقت را هم شامل می‌شود؛ از خودت گذشت کن.

❁ از بذل و بخشش و خرج کردن نترس، از کینسی و خسیس بودن بترس. اگر ریخت و پاش کردی و دستت خالی شد، خدا جبران می‌کند.

❁ حضرت امیر عیسیٰ فرمود: عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَمِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ؛ از کار شخص بخیل در شگفتم که در دنیا همچون گدایان زندگی می‌کند و در آخرت هم‌چون ثروتمندان از او حساب کشیده می‌شود. اگر کسی بخیل باشد، فقر را برای خودش خریده است. بخل سبب فقر شخص بخیل می‌شود.

❁ آدم ترسو دین سرش نمی‌شود. تا ترسید، راه دین را رها می‌کند.

❁ در عصبانیت عبادت هم نکنید و نماز نخوانید که غضب، ملائکه را دور می‌کند. وقتی سرد و خنک شویم، جهنم هم دور می‌شود.

❁ اجنه خیلی قوی هستند. الْقَهْصَبُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ؛ غضب شعبه‌ای از جنون است. لذا فرد در حال غضب نیروی فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند.

❁ دو نوع غیبت داریم که هر دو گناه است؛ یکی اینکه حواس و دلت با امامان نیست و حاضر نیستی، دیگری اینکه پشت سر مؤمنی حرف بیهوده‌ای می‌زنی که او راضی نیست.

❁ غیبت آتشی است که همه جا را به آتش می‌کشد. غیبت باعث دوری از همه و به خصوص از خدا می‌شود.

❁ غیبت خیلی تاریک می‌کند و راه باطل را به روی غیبت کننده باز می‌کند. کسی که غیبت نکند، راه امیرالمؤمنین علیه السلام به روی او باز می‌شود.

❁ حضرت ادريس علیه السلام فرمود: اگر کسی در بدو ورود به مجلسی بگوید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، در آن مجلس غیبت نمی‌شود؛ خدا از این ذکر، ملکی می‌آفریند که اگر کسی بخواهد غیبت کند، او را منصرف می‌کند.

❁ اسف و غبطه خوب است و حسد و بخل بد.

❁ چشم و هم‌چشمی در امور دنیوی خوب نیست؛ اما در امر آخرت خوب است. یعنی اگر دیدی کسی کار خیری می‌کند، بگو چرا من داخل آن نباشم.

❁ در عالم خلق، نازک راه برو. سلام کن، آهسته راه برو و رد شو و بحث و جدال نکن. چیزهایی که فانی می‌شود، همه‌اش بی‌اعتبار است.

❁ خوشگل یعنی کسی که گل و طینتش پاک و خوب است. خوشگل آن‌قدر مشغول جمال خودش است که وقت ندارد از عیب دیگران صحبت و از آنها غیبت کند.

اگر کسی در برادر یا خواهر مؤمنش بدی دید، چون مؤمن آینه‌ی مؤمن است: **المؤمنُ مرآةُ المؤمنِ**؛ در واقع بدی خودش را دیده است. خوشگل که در برابر آینه می‌ایستد، زیبایی می‌بیند و از مشاهده‌ی جمال لذت می‌برد.

✽ از این همه حسن و زیبایی بگو که در اطرافت و در همه‌ی دنیا پر است، از خوشگل‌ها بگو، نمی‌دانم در بین این همه حسن و جمال از کجا زشت پیدا می‌کند و از آن صحبت می‌کند و مرتکب غیبت می‌شود؟ ان شاء الله ذاتت طوری ادب شود که جز حسن و جمال و کمال نبینی و جز از خوبی و زیبایی نگویی.

✽ همه به امین احتیاج دارند. حتی کسانی که خودشان دزدند و امین نیستند، به امین محتاجند تا چیزهایشان را به او بسپارند. به برکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که امین بود، همه امین را دوست دارند. شما هم اگر ایمان خود را حفظ کنی و امین باشی، همه‌ی اهل آسمان‌ها عاشقت می‌شوند.

✽ مرحوم آقا سید عبدالهادی شیرازی که قبل از مرحوم آقای بروجردی مرجع تقلید عام شیعیان بود، گریه‌کنان و متأسف می‌گفت: در دوران طلبگی من در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف، دوازده جلسه‌ی درس اخلاق بود، ولی الآن یک درس اخلاق هم در تمام حوزه‌ی نجف وجود ندارد.

✽ اسلام برای اخلاق آمد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسالت خود را تکمیل کرامت‌های اخلاقی معرفی می‌کند، ولی حوزه‌های علمیه سال‌هاست درس اخلاق را کاملاً کنار گذاشته‌اند. البته این اواخر بعضی از طلبه‌ها تک تک به اخلاق روی آورده‌اند؛ اما این بسیار نادر است.

حیا و ادب

❁ الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ: حیا برای ایمان به منزله‌ی سر برای پیکر است. مَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ لَا إِيْمَانُ لَهُ: کسی که حیا ندارد، ایمان ندارد.

❁ حیا حجاب مرد است. حیا مال روح و ایمان است و خجالت مال بدن و نفس است. لَا حَيَاءَ فِي الدِّينِ: در دین حیا وجود ندارد، مقصود خجالت است. خجالت باعث می‌شود فرد در پی رفع جهل خود بر نیاید و کسب معرفت دینی نکند.

❁ پیامبر ﷺ با همه‌ی خوبی‌هایش در برابر جمال خدا شرم می‌کند و می‌گوید: يَا أَيَّتُهَا الْمَرْءُ لَا يَخْلُقُ مُحَمَّدٌ: کاش محمد آفریده نشده بود؛ جایی که تو هستی، جا ندارد دیگری ظهور و بروزی داشته باشد.

❁ امیدوارم چنان حیا داشته باشی که حتی یک پرنده را هم رنجش ندهی و تند راه نروی که پرنده‌هایی که روی زمین نشسته‌اند، بترسند. یک رفیق اهل لرستان داشتم که به من می‌گفت: خدا من را نبخشیده است والا چرا وقتی راه می‌روم، پرنده‌هایی که روی زمین نشسته‌اند، می‌ترسند و می‌پرند؟ من که قصد اذیت آنها را ندارم.

❁ ادب و حیا درهای بسته را باز می‌کند و بی‌ادبی درهای باز را می‌بندد. با ادب بروی، راه هست. بی‌ادب بروی، راه بسته است.

❁ بی‌حیایی بود که سبب شد عمر در آن کوچه‌ی باریک جلوی دختر پیامبر را بگیرد، به نحوی که حضرت ﷺ نه راه پیش رفتن داشتند و نه راه بازگشت و او آن جسارت را مرتکب شود.

✽ مرحوم شاه‌آبادی حیای زیادی داشت. من عالم خیلی دیده‌ام. با مرحوم شاه‌آبادی هم زیاد محشور بودم. بارها به منزل ما می‌آمدند. هیچ کس از علما را مثل او ندیدم که با آن همه علم، حیائش به این زیادی باشد. اگر در بین راه یک بچه جلوی ایشان را می‌گرفت و یک ساعت از ایشان سؤال می‌کرد، او می‌ایستاد و به سؤالانش پاسخ می‌داد و حیا مانع می‌شد که صحبت را قطع کند و به راهش ادامه دهد.

✽ ادب و آمادگی استحقاق می‌آورد.

✽ شخص باادب به زمین‌ها و به آسمان‌ها و به خوبان خدا راه پیدا می‌کند. آداب شرع، همه ادب است.

از خدا خواهیم توفیق ادب بی‌ادب محروم ماند از لطف رب

✽ ادب از ولایت گرفته شده است. ادب زبان، ذکر است. ادب بدن، روزه است. ادب مال، زکات است. آداب شرع همین ادب‌هاست. هر چه محبت بیشتر شود، ادب بیشتر می‌شود تا جایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به خداوند عرض کرد: «کاش محمد صلی الله علیه و آله و سلم آفریده نشده بود».

✽ باید آن قدر ادب ورزید، تا محبت طلوع کند. وقتی محبت طلوع کرد، ادب کنار می‌رود. **بَيْنَ الْأَحْبَابِ نَسَقُ الْأَدَابِ** یعنی با هم یگانه می‌شوند. اینجا است که عبد کار خدا را می‌کند و خدا کار عبد را.

✽ ائمه علیهم السلام آرزو دارند ما باادب باشیم و آزار نرسانیم تا پهلوی ما بنشینند. اگر ما یک خورده باحیا و باادب باشیم، ائمه علیهم السلام خدا را توی ما می‌بینند. می‌بینی وقتی بچه‌ات نماز می‌خواند، چقدر کیف می‌کنی؟ ائمه علیهم السلام که پدر حقیقی ما هستند، چطور؟

یگانگی و پرهیز از تفرقه

❁ روزی پیامبر اکرم ﷺ در مسجد خطاب به حاضران فرمودند جلو بیاوید. مقداری جلو آمدند. مجدداً فرمودند جلو بیاوید. باز هم جمع‌تر شده و مقداری جلوتر آمدند. برای بار سوم فرمودند جلو بیاوید. یکی از حاضران بی‌ادبی کرد و عرض کرد تا آنجا که می‌شد، همه جلو آمده‌اند. پیامبر ﷺ به او پاسخ ندادند و بعد از چند لحظه مکث، برای بار چهارم فرمودند جلو بیاوید و توی هم بروید (مَلْفُوفًا). ممکن است غرض در بار اول، دنیا، در بار دوم، برزخ، بار سوم، قیامت و بار چهارم، قرب بوده باشد. یگانگی و محبت همه‌جا لازم است.

❁ الْمُؤْمِنُونَ كَنَفَسٌ وَاحِدٌ مؤمنان هم‌چون یک شخص واحدند.

❁ روح و قلب فرد، آب قلیل است. چون افراد به هم پیوستند، آب گُر می‌شوند. رسول اکرم ﷺ نهر جاری بود. آب قلیل در تماس با نجاست نجس می‌شود، ولی چیزهای متنجس در تماس با آب گُر پاک می‌شوند.

❁ دل‌های مؤمنین که به هم وصل می‌شود، آب گُر است. وقتی به علی ؑ متصل شد، به دریا وصل شده است. شخص تنها آب قلیل است و در تماس با نجاست نجس می‌شود، ولی آب گُر نه تنها نجس نمی‌شود، بلکه متنجس را هم پاک می‌کند.

❁ مؤمن یعنی امین خدا و پیامبر و مؤمنین. وقتی مؤمنین با هم هستند، آنجا وادی امن است.

✽ دست دادن و مصافحه خیلی مهم است. بوسیدن روی یکدیگر خیلی خوب است. روایت داریم وقتی دو نفر با هم مصافحه می‌کنند، هر یک از آنها به اندازه‌ی مجموع هر دو نفر علم و نور پیدا می‌کند.

✽ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: أَبْغُضُ الْأَشْيَاءَ عِنْدِي الطَّلَاقُ: مبغوض‌ترین چیزها نزد من طلاق و جدایی است. هر جدایی و تفرقه‌ای طلاق است، طلاق فقط مربوط به زن و شوهر نیست. هر چیز که یگانگی‌آور باشد، پیامبر ما ﷺ عاشق آن است.

✽ تفرقه بد چیزی است، از آن بپرهیزید و به یگانگی روی آورید.

✽ هر جا اختلاف و تفرقه باشد، شیاطین و جیب‌برها جمعند. از آنجا رد شو و به کار خود مشغول باش.

✽ از بچگی این‌طور بوده‌ام که هیچ چیز را به این اندازه دوست ندارم که اشخاص هم‌دیگر را دوست بدارند.

حسن ظنّ به خلق

✽ خداوند فرمود: قُلْ اِعْمَلُوا فَاَسِيرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ؛ بگو عمل کنید که خدا و رسولش و مؤمنان آن را می بینند. معصوم فرمود: غَضُّواْ اَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللّٰهُ؛ از نگاه به آنچه خدا حرام نموده است، چشم می پوشند. خدا و اولیائش به عمل زشت عباد نگاه نمی کنند، فقط به کارهای خوب آنها نگاه می کنند؛ لذا پیامبر ﷺ به علی عَلِيٍّ که چشم از دیدن گناه پوشیده بود، فرمود: أَنْتَ قَتَىٰ هَذِهِ الْأُمَّةِ؛ تو جوانمرد این امتی.

✽ انسان جاهل همیشه نقاط منفی افراد را می بیند و با بدبینی به مسائل نگاه می کند؛ اما انسان عارف همیشه حسن و خوبی ها را می بیند. هنر آن است که از خار گل بسازی، نه اینکه از گل خار درست کنی. زیاد عیوب و بدی ها را دیدن، چشم و دید دل را معیوب و گاهی کور می کند و به عکس، دیدن خوبی ها و نقاط مثبت، دید دل را بینا و نورانی می سازد و انسان را به آرامش کامل و نفس مطمئنّه می رساند. کسی که چشمش به دیدن زشت ها عادت کرده و خوبی ها و زیبایی ها را نمی بیند، خدا و اولیای خدا و ملائکه الله را هم که خوبی و زیبایی محضند، نخواهد دید. اگر کسی طالب دیدن آنهاست، باید دیده ی خود را از دیدن بدی ها و زشتی ها پاک کند و به دیدن زیبایی ها و خوبی ها عادت دهد.

منم که شهره ی شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده نیالوده ام به بد دیدن

✽ زشت ها زشتی ها را می گویند و قشنگ ها غیر از زیبایی چیزی نمی گویند.

✽ انسان وقتی عیبناک شد، هم عیب خودش را می بیند و هم عیب مردم را.

✽ اگرچه ائمه علیهم السلام فرمودند: أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي: محبوب‌ترین برادرانم نزد من کسی است که عیب‌های من را به من هدیه کند و خبر دهد؛ اما دوست در دوستش عیب نمی‌بیند تا بخواهد به او گوشزد کند.

✽ الْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ: مؤمن آینه‌ی مؤمن است. هر مؤمنی آینه‌ی خود، یعنی مؤمن دیگر را، پاک می‌کند تا عکس خود را در او ببیند. یعنی هر بدی و زشتی را از برادر مؤمنش نفی می‌کند.

✽ گمان‌ها و قضاوت‌هایی که در درونمان در مورد دیگران می‌کنیم، خیاطت است. حالا که انسان به ناچار برای سایرین خیاطت می‌کند، پس خوب خیاطت کند. جزای این آن است که اگر جامه را بلندتر هم گرفت، خدا طرف را به اندازه‌ی جامه بزرگ می‌کند.

✽ قضاوت کردن و ارزش‌گذاری کردن برای بندگان خدا در درون خود، خیاطی کردن برای آنهاست. ان شاء الله همیشه خوب خیاطی کنید و برای بندگان خدا لباس خوب بپوشید و بدوزید. حسن ظن به دیگران داشته باشید. همیشه لباس را به اندازه یا بلندتر بپوشید و بدوزید که اگر در این کار ثابت‌قدم باشید، خداوند قادر است اگر آن لباس بلند باشد، یا آن بنده را بزرگ کند تا آن لباس به اندازه‌ی او شود و یا اینکه لبه‌ی لباس را تو می‌گذارد و باز درست می‌شود، ولی اگر لباس را کوتاه بپوشید، نمی‌توان کاری کرد. تمرین کنید که حسن ظن به مؤمنین داشته باشید. خداوند و محمد و آل محمد علیهم السلام نیز مؤمنند. پس به آنها هم حسن ظن داشته باشید. هیچ‌گاه نباید به بندگان خدا سوء ظن داشت. اگر بنده‌ای چنین شود، چون خوب می‌برد و می‌دوزد، حق تعالی اختیار بندگان را به او واگذار می‌کند. در حدیث قدسی آمده است حق تعالی مطابق گمان بنده و

حسن ظنّ او عمل می‌کند. اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي فَلَا يُظُنُّ بِي إِلَّا خَيْرًا: من نزد گمان بنده‌ام به خودم هستم، پس جز گمان نیک به من نبرد.

✿ اگر قشنگ‌شناس شدی و زشت‌شناس نبودی، ممکن است به گونه‌ای شوی که اگر به یک کچل هم بگویی زلف‌دار، او زلف‌دار شود.

✿ به خودت تلقین کن و تسکین بده و بگو هر چه زیبایی هر کس گفت، راست است. اگر به دروغ هم بگویی، باز هم راست است. خدا اذن نداده است زشتی‌ها را باور کنیم. اگر این کار را بکنی، خدا هم با تو همین کار را می‌کند.

✿ به برادران و خواهران مؤمنت حسن ظن داشته باش تا جایی که بدی از آنها نبینی و اگر چیزی دیدی که در ذهنت خطور به بدی کرد، حمل به صحت کن تا جایی که گویی اصلاً چنین چیزی از او ندیده‌ای. اگر نتوانستی، لااقل به خودت بگو این یک بدی است و در برابر، چقدر خوبی دارد که من خبر ندارم. اگر چنین کردی، خدا هم با تو همین‌طور رفتار می‌کند.

✿ قرآن فرمود: لَا تَجَسَّسُوا؛ برای یافتن عیوب دیگران تجسس نکنید. معصوم فرمود: «به برادر ایمانی‌ات حسن ظن داشته باش و خطورات بدت در مورد دیگری را تکذیب کن تا جایی که گویی هیچ نبوده است».

✿ برای یافتن زیبایی‌ها و خوبی‌ها کنجکاو باشید. برای پیدا کردن زشتی‌ها و گناهان تجسس نکنید.

❁ ان شاءالله از بدی‌هایی که شنیدی، طوری روی برگردانی که از اصل، منکر وجود بدی در عالم شوی. بدی و کذب و... ریشه‌ی اساسی ندارد. چند وقت که حرفش را نزدی و به حرفش گوش ندادی، محو می‌شود. صفت‌های خوب و پاک مال خداست و رنگ ثابتی است که نمی‌رود، ولی بدی‌ها رنگ قلابی است و آفتاب که بزند، زود می‌پرد و دیگر نیست. یک جهت حرمت غیبت این است که از بدی‌ها حرف زده‌ای. باید از بدی‌ها حرف نزنی تا از خود آن شخص و از اجتماع محو شود.

❁ خداوند از گناهان مؤمن غضّ بصر کرد و از نگاه به آن چشم فرو پوشید و به تو گفت از نظر من تو اصلاً گناه نداری. تو هم ناچاری بپذیری و قبول کنی، چون نمی‌توانی به خدا بگویی شما خبر ندارید و من گناه دارم. حالا که خدا با تو این کار را کرد، تو هم با زیردست‌هایت همین کار را بکن.

❁ خدا که صفات ندارد، صفات خدا همان محمد و آل محمدند ﷺ. غفران خدا هم همان غفران محمد و آل محمد ﷺ است. بیا یقین کن که غفران محمد و آل محمد ﷺ هیچ گناهی برای خلق باقی نمی‌گذارد.

❁ امیدوارم دوستان آل محمد ﷺ دیگر در روی زمین گناه‌کاری قائل نشوند و اگر گناه‌کاری به نظرشان آمد، به خود بگویند خدا غفار است، رحیم است، کریم است.

حسن سلوک با خلق

❁ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ: هر کس آنچه را بین او و خداوند است، اصلاح کند، خداوند آنچه را بین او و مردم است، اصلاح می‌کند.

❁ ایمان با میل و اختیار است نه از روی اجبار. باید با دل با دیگران معاشرت کرد و دل در جلو باشد و محبت را جلو بیندازیم.

❁ الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَحُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ: مؤمن شادی‌اش در چهره‌اش و اندوهش در دلش است. غصه‌ها را پنهان کن و تنهایی بخور، خوشی‌ها را ظاهر کن و با رفیقت بخور.

❁ «هر چه کنی به خود کنی». در حدیث قدسی است: کَمَا تُدِينُ تُدَانُ: با تو همان‌گونه رفتار می‌شود که تو با دیگران رفتار می‌کنی. إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا: اگر خوبی کنید، به خود خوبی کرده‌اید و اگر بدی هم کنید، به خودتان کرده‌اید.

❁ هر کار خوبی که نسبت به دیگران انجام دهی، در واقع آن خوبی را به خودت کرده‌ای. اگر جنازه‌ی مؤمنی را غسل بدهی و کفن کنی و بر آن نماز بخوانی و آن را تشییع کنی و دفن کنی، گویا خودت را غسل داده‌ای و کفن کرده‌ای و بر خودت نماز خوانده‌ای و جنازه‌ی خودت را تشییع کرده‌ای و دفن کرده‌ای؛ لذا اگر بعد از مرگت این کارها را برای جنازه‌ات نکردند، مهم نیست.

✽ اگر جنازه‌ی دو نفر نیازمند کفن باشد و تو بخواهی کفن خود را بدهی، به کسی می‌دهی که بیشتر دوستش داری. این به خوبی نشان می‌دهد که تو در واقع دنبال خودت می‌گرددی و کفن را به خودت می‌دهی.

✽ ابتدا خدا فرمود: «هر طور عمل کنید، همان طور با شما عمل می‌کنم.» (کَمَا تُدِينُ تُدَانُ)، بعد فرمود: «همان طور که با شما عمل می‌کنم، با دیگران رفتار کنید.» (تَحْلُقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ).

✽ هر طور که می‌خواهی خدا و اولیائش با تو رفتار کنند، تو با زیردستانت رفتار کن. باید محبت کرد تا محبت دید. خدا مُبَدِّلُ السَّيِّئَاتِ الْحَسَنَاتِ است، شما هم با خلق همین طور باشید.

✽ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَالرِّفْقُ بِهِمْ نِصْفُ الْعِيشِ: مدارا کردن با مردم نیمی از ایمان و به نرمی رفتار کردن با آنها نیمی از زندگی شایسته است.

✽ امامان و دوستان واقعی آنها قدرت معاشرت و نشستن با همه‌ی گروه‌ها را دارند. در دنیا، هم با اهل طبیعت و جهنم می‌توانند بنشینند و هم با اهل بهشت و مؤمنانی که اهل آخرت و ثوابند، و هم در جوار قرب الهی با مقربین انس و معاشرت دارند. این از بزرگی و شرح صدر آنهاست که صفات حق تعالی در آنها تجلی کرده است.

✽ با پایین‌تر و ضعیف‌تر از خودت، چه از نظر مادی و چه معنوی، بنشین و دست بر سرشان بکش تا خدا و خوبان خدا هم با تو بنشینند و دست لطف بر سرت بکشند.

❁ مؤمن عون مؤمن و فاسق زینت مؤمن است. «با دوستان مروّت با دشمنان مدارا». هیچ کس را نرانید و با همه با محبّت رفتار کنید.

❁ هیچ کس را رد نکن که راه خودت بسته می‌شود.

❁ رفیق کسی است که دست از رفیقش بر ندارد، حتّی اگر معصیت کار شود؛ همان‌طور که خدا دست از بنده‌اش بر نمی‌دارد، حتّی اگر گناه کار باشد. در روایت است که حقّ مؤمن بر برادر مؤمنش آن است که *أَنْ يَنْصُرَهُ ظَالِمًا وَمُظْلُومًا*؛ او را چه ظالم و چه مظلوم باشد، یاری کند. مقصود از یاری هنگامی که ظالم است، این است که او را از ظلم کردن باز دارد.

❁ یکی از رفقا می‌گفت: همه‌ی آدم‌ها بنده‌زاده‌اند و بنده‌زاده‌ها بعضی خوب و سر به‌راهند و بعضی ناقلا و شلوغ‌کارند. پدر بیشتر از آنچه به فکر بچه‌های خوب و سر به‌راه خود است و برای آنها وقت می‌گذارد، در فکر بچه‌های ناقلا و شلوغ‌کارش است و وقت صرف آنها می‌کند. خدا و اولیائش هم همین‌طورند. طبعاً کسی که به همه‌ی خلق اعمّ از سر به‌راه و شلوغ‌کار مثل فرزندان خود نگاه می‌کند، به همه‌ی آنها علاقمند است و خواستار سعادت همه‌ی آنهاست و نسبت به بچه‌های شلوغ‌کارش حالت تأسّف و دل‌سوزی دارد؛ نه حالت عناد و کینه.

❁ نگاه فرد بینا و اهل معرفت به آدم‌های ناقلا و شلوغ‌کار، هم‌چون نگاه یک پزشک به شخص بیمار است که نگاه خیرخواهانه و دل‌سوزانه است. همان کسی که ناقلا است و به شما ظلمی کرده است، آنچه که به دست او برای شما واقع شده که کار خداست و قطعاً مصلحت شما در وقوع آن بوده است، پس آن فرد ناقلا به شما ضرری نزده، بلکه به خودش ضرر زده است و در نتیجه مستحقّ ترخّم و دل‌سوزی است، نه عداوت و دشمنی.

❁ به عزّت و اختیار کسی لطمه نزن که خدا هم عزّت و اختیار خلقش را مراعات کرده است. فرموده است: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ: در پذیرش دین اکراه و اجباری در کار نیست. و فرموده است: قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ: بگو حق از جانب پروردگارتان آمد، هر کس که خواست، ایمان می آورد و هر کس هم که خواست، کافر می شود. و فرموده است: إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا: ما او را به راه درست رهنمون شدیم، خواه شاکر باشد و پذیرا شود و خواه کفران کند و نپذیرد.

❁ عزّت و آبروی مؤمن خیلی ارزش دارد. برای همین است که ثواب قرض الحسنه بیشتر از صدقه است، چون در قرض الحسنه، عزّت مؤمن محفوظ است. خوب است کسی که قرض الحسنه می دهد، در دل قصد کند که پس نگیرد، مگر اینکه خود قرض کننده بخواهد پس بدهد؛ اما در ظاهر به او بگوید این پول را به شما قرض می دهیم تا هر وقت داشتید، یا پس از فلان مدّت به من پس بدهید؛ تا عزّت قرض گیرنده محفوظ بماند.

❁ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَاعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَأَعْطِ مَنْ حَرَمَكَ وَاحْسِنْ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ: با کسی که از تو قطع رابطه کرده است، ارتباط برقرار کن و از کسی که به تو ستم کرده است، درگذر و به کسی که تو را از عطای خویش محروم داشته است، اعطا کن و به کسی که به تو بدی کرده است، خوبی کن. این خلاف مزاج انسان است. معلوم می شود فایده ی بزرگی در این معامله خوابیده است. این که به کسی خوبی کنی که به تو خوبی کرده است، خوب است، اما خوب بزرگ و علامت مردانگی این است که به کسی خوبی کنی که به تو بدی کرده است. اگر این کار را بکنی، مرد می شوی و بزرگ می شوی. این اخلاق خداست. خدا با ما هم همین کار را می کند. ما با خدا و اولیائش بدی می کنیم، ولی آنها جلوی عطا و فضلشان را نمی گیرند و محروممان

نمی‌کنند. اینها که پیامبر ﷺ فرموده است، صفت خدا و اولیائش است که به ما یاد می‌دهد و می‌خواهد ما را هم اخلاق خدا کند. این کار خیلی پرقیمت است؛ شراب تلخ است که حافظ می‌گوید: «شراب تلخ می‌خواهم که مردافکن بود زورش». دیروز که ضعیف و محروم بودی، او به تو ظلم کرد و احتیاجت را به تو نداد، حالا که قدرت و امکانات یافتی، شکرش این است که او را عفو کنی و حوائج او را برطرف نمایی. این برای مزاج بشر سنگین است؛ اما برای دوستان اهل بیت علیهم السلام چندان سنگین نیست.

خانواده

❁ کمال انسان در این است که خانواده‌اش از او خشنود باشند. کمال مرد در این است که خانواده‌اش از او راضی باشند.

❁ هر زنی که مردش از او رضا باشد، آن زن عزیز خداست. هر مردی هم که زنش از او رضا باشد، آن مرد عزیز خداست؛ کمال زن و مرد در این است و بقیه‌اش دیگر حرف است. چنین زن و مردی را خدا از همه‌ی اعمالشان راضی است. خوب رفتار کردن با زن، هنر دین است. مردی که با زنش خوب رفتار کند، همه‌جا آقا است. زن هم وقتی مردش از او رضا باشد، می‌تواند همه‌ی کارهایش را به خوبی انجام دهد. نمونه‌ی کامل یک زن و شوهر مؤمن، حضرت علی و حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشند که یک روح و یک جان بودند در دو پیکر.

❁ بهترین راه، محبت کردن به همسر و فرزندان است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: **خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَ أَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي**: بهترین شخص شما کسی است که بهترین شما در رابطه با خانواده‌اش باشد و من بهترین شما در رابطه با خانواده‌ام هستم.

❁ هر کاری می‌توانی بکن، پول خرج همسرت کن، به او محبت کن تا با هم یگانه شوید.

❁ زن و مرد باید به هم‌دیگر خوش‌بین باشند و هر کدام عیب را از خود بدانند و به دیگری نسبت ندهند. اصلاً عیب دیدن کار خوبی نیست.

❁ وقتی می‌خواهید از منزل خارج شوید، اهل خانه را خشنود کنید و بیرون بیایید. وقتی هم خواستید وارد خانه شوید، بیرون در استغفار کنید و صلوات بفرستید و هر ناراحتی که دارید، بیرون بگذارید و با روی خوش داخل شوید. اهل خانه هم با روی خوش به استقبال شما بیایند. کمال زن و مرد در این است.

❁ اگر زن و بچه‌ات زشت و بد به نظرت آمدند، به خودت بگو درست نگاه کن، خدا آنها را درست کرده است، مصنوع خدا مگر زشت و بد می‌شود؟

❁ مواظب باش مجلس ذکر، تنبل‌خانه‌ی تو نشود و زن و بچه را به حال خود رها ننمایی!

❁ شرط زندگی و معاشرت را دعوا نکردن قرار دهید. یگانگی و الفت مبداء همه‌ی خوبی‌هاست.

❁ از حدیث کساء ادب صحبت کردن فرزندان و شوهر و همسر با یکدیگر را بیاموزید.

❁ به همسر خود به نیت فاطمه‌ی زهرا ع خدمت کن. زن نیز اگر به قصد خدمت به اهل بیت ع در منزل کار کند، بهره می‌برد و زندگی شیرین می‌شود.

❁ الْمَرْأَةُ رِيحَانَةٌ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ: زن مثل ریحان است، پهلوان نیست. در بین سبزی‌ها، ریحان زودتر از همه سیاه و خراب می‌شود. با زن نباید کشتی گرفت، باید آن را بوکرد.

❁ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: مَا أُؤْذِي نِسِيٍّ بِمِثْلِ مَا أُؤْذِيْتُ هَيْجَ پیامبری آن گونه که من آزار دیدم، اذیت نشد. شاید نصف اذیت‌های پیامبر از ناحیه‌ی آن دو زن باشد؛ اما پیامبر یک «نه» به آنها نگفت و با آنها بسیار مدارا کرد.

❁ اگر زن با مرد مدارا کند، در نصف اعمال خوب او شریک است.

❁ با بزرگ خانواده‌تان مدارا کنید. زن با شوهرش و فرزندان با پدرشان مدارا کنند و حرمت او را نگاه دارند.

❁ بزرگ خانواده باید تحریک نشود و از جا در نرود؛ هر چه اهل خانه توی سر هم بزنند، او حرکت نکند.

❁ کاستن از شهوات و تعدیل آنها پایین‌ترین اثر ازدواج است.

❁ شخصی زن زیبایی را دید، به حضرت امیر علیؑ عرض کرد: آقا ببینید (که مثلاً چقدر زیباست!) حضرت علیؑ فرمود: إِنَّمَا هِيَ امْرَأَةٌ كَأَمْرَةٍ، یعنی زن، زن است و همه‌ی آنها مثل هم هستند و از جهت تخلیه‌ی شهوات یکسانند؛ این مال دنیا، اما برای آخرت، اگر بد باشد که صبر و تحمل با او چقدر انسان را رشد می‌دهد و اگر خوب باشد، چقدر کمک راه انسان است.

❁ ابتلائات و بلاها مایه‌ی رشدند. زن بلاست. ان شاء الله هیچ خانه‌ای بی‌بلا نباشد. بلا یکی کافی است. این بلا برای مرد خیلی نافع است، هم برای جنبه‌ی طبیعی مرد نافع است و هم اگر ایمان و یگانگی باشد، برای حقیقت او معرکه است.

❁ قرآن در مورد ازدواج می‌فرماید: **لَسْكُنُوا إِلَيْهَا**: تا در نزد همسرستان آرامش و سکون بیابید. مقصود سکون و آرامش دل است و این وقتی عملی می‌شود که ایمان وجود داشته باشد.

❁ در امور دنیوی همیشه با ضعیف‌تر از خودت بنشین، چون خوشحال بیرون خواهی آمد. از خانواده‌ی فقیرتر از خودت زن بگیر، چون آن زن با این کار تو زنده می‌شود و تو را یک‌پارچه جمال و خوبی می‌بیند و تا آخر عمر از جان و دل نوکری‌ات را می‌کند. چرا از خانواده‌ی دارا تر زن می‌گیری که مجبور شوی تا آخر عمر با تلخی و مرارت نوکری‌اش را بکنی و تحقیر شوی؟

❁ وقتی دختر و پسر همدیگر را پسندیدند، بله والسّلام. نکند شرط و شروط بگذارید و مهریه‌ی سنگین و شیربها و گرفتن مجالس پرخرج عروسی و جهیزیه‌ی کلان و امثال آن را به همدیگر تحمیل کنید و از همان اوّل زندگی خانواده‌ها را خراب کنید. شرط، باطل کننده‌ی عقد است. همینجا عقد را خراب کردی. البته عقد اسلامی خراب نمی‌شود، ولی عقد ایمانی خراب می‌شود. چون تا می‌گویی شرط دارد، دختر و پسر دلشان می‌لرزد و در نتیجه عقد خراب می‌شود. وقتی دختر و پسر در شب زفافشان برای بدهی‌ها و مخارج، یک دنیا غصّه و نگرانی دارند، بچه‌ای هم که درست می‌شود، حاضر نیست به این دنیایی بیاید که پر از نگرانی و غصّه است، لذا مجبور می‌شوند پهلوی مادر را بشکافند و به زور بچه را بیرون بیاورند. وقتی دو طرف همدیگر را پسندیدند، بگذارید با اختیار و میل خودشان آنچه در وسعشان است، انجام دهند.

✽ هر ازدواجی را که خداوند انعقاد کرده، یعنی خداوند آنها را به هم عقد کرده، واقع می‌شود و الاّ به هم می‌خورد. ندیدی بعضی از ازدواج‌ها به هم می‌خورد؟ مال این است که قبلاً انعقاد خدایی نبوده است. پس اگر زنی گرفتی و به نظرت بد از آب در آمد، نباید دیگران را مقصّر بدانی؛ این چیزی است که خدا برایت بریده است و برای رسیدن تو به کمال، بهترین‌ها بوده که برایت انتخاب کرده است. بهترین زن برای تو همین بوده است و اگر چشمت باز شود، می‌فهمی اگر همه‌ی زن‌های عالم بودند، تو همین را انتخاب می‌کردی. پس راضی باش و خدا را شکر کن. نیمی از امر ازدواج، آسمانی است.

✽ فرزند تا هفت سال سلطان است و باید از او فرمان برد. هفت سال دوم وزیر است و باید او را مشاور قرار داد و از او نظر خواست، بعد از آن عبد می‌شود و فرمان خدا و خوبان را می‌برد.

✽ دختر رحمت است و پسر نعمت. رحمت شما را حفظ می‌کند و نعمت را شما باید حفظ کنید. نعمت را باید مواظبت کرد، ولی رحمت صاحبش را مراقبت و حفظ می‌کند. رَحْمَةً لِّلْعَالَمِیْنِ پیامبر اکرم ﷺ هم در حضرت زهرا ؑ تبلور یافته است.

✽ پیامبر اکرم ﷺ هر روز بین دو سینه‌ی دخترش حضرت زهرا ؑ را می‌بوسید و بوی بهشت را از آن استشمام می‌کرد. شما هم بین دو سینه‌ی دخترتان را خصوصاً اگر نامش فاطمه است، به همان نیت ببوسید.

✽ وقتی انسان حق پدر و مادرش را ادا کند، جمال امام‌ها پیدا می‌شود. نکند حق آنها را تضییع کنی که راهت بسته می‌شود. اگر زنده‌اند یا مرده، هر طور که می‌توانی آنها را از خودت راضی کن.

✿ پدر و مادر را از خود خشنود کنید. مادرتان را ببوسید، به پای او بوسه بزنید. وقتی دل آنها از شما راضی و شاد شود، از ته دل دعایتان می‌کنند و این در سیر شما بسیار مؤثر است.

✿ مادرت را ببوس، دستش را بوسه بزن، پایش را ببوس، تا به گریه بیافتد. وقتی گریه افتاد، خودت هم به گریه می‌افتی. آن وقت کارت روی غلتک می‌افتد و همه‌ی درهایی را که به روی خود بسته‌ای، خدا باز می‌کند. اینکه فرمود بهشت زیر پای مادر است یعنی تواضع کن.

امر به معروف، تربیت و اصلاح

❁ کسی که تنها با زبان مردم را امر به معروف و نهی از منکر کند، یک عده تعریف او را می کنند و یک عده او را تکذیب می کنند. یعنی چون مردم را با زبان به سمت خود سوق داده است، یک عده موافق او و عده ای مخالف او هستند. اما اگر با عمل امر به معروف و نهی از منکر کرد، دیگران بدون اینکه به خود او توجه کنند، مستقیم به سمت خدا می روند و از خدا تشکر می کنند و آفتی ندارد. اولی اسلام و دومی ایمان است. امام صادق علیه السلام فرمود: **كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ السِّنِّكُمْ**: بدون زبان های تان دعوت کننده ی مردم باشید.

❁ وقتی لقمان حکیم از دنیا رفت و جنازه اش را برای دفن آماده کردند، دو نفر از شاگردانش در حالی که به جنازه ی او نگاه می کردند به هم گفتند لقمان در طول عمرش نصایح بسیار زیادی به ما کرد؛ اما این نصیحت که امروز به ما می کند، در همه ی عمرش چنین نصیحتی نکرده بود. یعنی عملاً دارد نشان می دهد که در پیشگاه الهی باید تسلیم و سکوت مطلق بود و اظهار وجود و رأی و سلیقه نکرد و به مقدرات الهی تن داد.

❁ همان طور که خدا با کارهایش خودش را به بندگانش نشان می دهد، تو هم با اخلاق و عملت خودت را به زیردستان نشان بده.

❁ حضرت امیر علیه السلام فرمود: **أَحْصِدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرِ غَيْرِكَ يَقْلَعِهِ مِنْ صَدْرِكَ**: بدی را از سینه ی دیگران درو کن به وسیله ی ریشه کن کردن آن از سینه ی خودت. شخص وقتی خودش را پاک کرد، دیگر در خلق شری نمی بیند.

❁ قوچی جلوی آینه ایستاده بود و عکس خود را در آن می‌دید و هر چه جلو و عقب می‌رفت می‌دید آن قوچ مقابل هم همان کار را می‌کند. قوچ شاخش را به قوچ مقابلش نشان داد و دید که او هم شاخ خود را به او نشان می‌دهد. آخر الامر با شاخ خود به قوچ مقابل حمله کرد و به آینه خورد و شکست و فهمید با خودش دعوا می‌کرده است. مؤمن آینه‌ی مؤمن است. اگر دیدی دیگری به تو حمله می‌کند، در واقع خودت هستی که در آینه‌ی وجود او نمودار شده‌ای. با آینه جنگیدن بی‌معناست؛ خودت را اصلاح کن.

❁ در آیه‌ی هفتاد و یکم سوره‌ی توبه، اوّل ولایت و محبّت بین مؤمنین را و بعد امر به معروف و نهی از منکر را مطرح می‌کند. امر و نهی وقتی اثر می‌کند که محبّت برقرار باشد.

❁ عقرب و مار سمّی بهترند از کسی که به اسم امر به معروف و نهی از منکر، به افراد نیش می‌زند و آنها را می‌آزارد و از خدا و اولیا و دین بیزار می‌کند.

❁ امر به معروف جایی مؤثر است که طرف مقابل به تو مؤمن باشد و تو را قبول داشته و دوست داشته باشد. هر جا قرآن فرمود: مؤمنین را چنین و چنان بکن، مقصود مؤمنین بیک است، یعنی کسانی که به تو ایمان دارند.

❁ در امر به معروف و نهی از منکر مواظب باشید با فروع دین، گردن اصول دین را ننزید. احکام شرع، فروع دین است و محبّت و ولایت خدا و اولیائش اصل دین است. خانه‌ی امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام را به این جرم آتش زدند که اگر کسی از جماعت مسلمین کناره بگیرد و تا سه روز در جماعت حاضر نشود، باید خانه‌اش را سوزاند. معاویه به یزید گفت اگر خواستی با امام حسین علیه السلام درگیر شوی، با شمشیر جدّش او را بکش؛ فَأَقْتُلْهُ بِسَيْفِ جَدِّهِ. یزید هم حکم خروج امام حسین علیه السلام از دین را به

علّت نیمه‌کاره گذاشتن حج و قیام علیه خلیفه‌ی رسول‌الله ﷺ، از شریح قاضی گرفت و با فتوای فقهی، حضرت را به شهادت رساند.

به گونه‌ای روی عمل به احکام فشار نیاورید که افراد را از خدا و دین منزجر سازید و به اصل دینشان، یعنی محبت آنها به خدا و اهل بیت علیهم‌السلام، لطمه وارد شود. مثل بچه‌ای که مادرش او را نزد استاد آهنگری به شاگردی گذاشته بود و هر روز صبح زود او را از خواب بیدار می‌کرد و می‌گفت برو استاد، و این قدر به او فشار آورد که آخر الامر بچه گفت خدا یا استاد را مرگ بدهد که من دیگر او را نبینم، یا استاد را کور کند که دیگر او مرا نبیند (هر دو طرف را به استاد زد).

پدر و مادر مواظب باشند در اثر فشاری که برای عمل به عبادات و احکام به بچه می‌آورند، محبت بچه به آنها لطمه نخورد. اگر پدر و مادر نمازخوان را فرزندشان دوست داشته باشد، خود فرزند نمازخوان می‌شود، نیاز به فشار آوردن زیاد نیست. و اگر از آنها منزجر شود، از دین و عمل به احکام نیز خواهد برید. اگر محبت بچه محفوظ ماند، ولو چند روزی در عمل به احکام شرع سستی کند، جای نگرانی نیست، آخر الامر به آغوش دین باز می‌گردد و با رغبت به احکام مقید می‌شود. عمل با گره و بدون رغبت نه تأثیر سازنده دارد و نه ثواب و اجر. بگذارید فرزندان با رغبت به سمت دین و عبادت بیایند. همان‌طور که گیاهان و درختان را در فصل زمستان هرس می‌کنند و شاخه‌های اضافی‌شان را می‌زنند و اگر در بهار بزنند درخت آسیب می‌بیند و جای شاخه‌ی کنده شده سیاه و خشک می‌شود، در نهی از منکر هم باید وقتی فرد در حالت خنکی و آرامی است، به او تذکر داد. اگر در گرمای کار تذکر بدهی، مؤثر نخواهد بود و چه بسا موجب لجاجت او شود و محبتش به خدا و اولیا و خودت هم لطمه ببیند.

❁ بچه‌ها را خیلی نهی نکنید، چون فطرتشان خراب می‌شود.

❁ وقتی دیدی یک روز صبح فرزندت خودش بیدار شد و بدون اینکه کسی به او بگوید، وضو گرفت و در گوشه‌ی خلوتی نماز خواند، بدان نماز فرزندت را گرفت؛ سجده‌ی شکر به جا بیاور. مبدا از آن پس او را برای نماز خواندن تحریک کنی.

❁ جوانان این زمان، تحریک را دوست ندارند. نمی‌خواهد آنها را خیلی امر به معروف و نهی از منکر بکنید، آنها فطرتاً در راه هستند. با اخلاق و صفات شایسته و با نیت خوب و دعای خیر در حق آنها کار کنید و آنها را به سمت کمالات ببرید. آنها را باید با نماز دوست کنید، نه اینکه فقط نمازخوان کنید. کار بعضی‌ها بی‌نماز کردن مردم است. آنها با امر و نهی زیاد و مردم‌آزاری، جوان‌ها را تارک‌الصلاة می‌کنند، مقدس‌مآب‌ها و افراد سختگیر کارها را خراب‌تر می‌کنند.

❁ اینکه در احادیث آمده است در آخرالزمان امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند، معنی‌اش این است که امر به معروف و نهی از منکر که می‌کنند، اثر عکس دارد، چون دائم به افراد سیخ می‌زنند و آنها را از دین بیزار می‌کنند.

❁ به زور می‌شود کسی را مسلم کرد و مجبور نمود شهادتین بگوید، ولی ایمان به زور نمی‌شود. نکند بچه‌ات را به زور به نماز وادار کنی.

❁ بچه‌ها خوبند، قشنگند؛ به بچه‌ها خیلی ور نروید. اغلب پدر و مادرها به قصد خوبی کردن به بچه‌ها و تربیت آنها، بچه‌ها را خراب می‌کنند؛ چون علم ندارند. حالا که علم نداریم و نمی‌توانیم درست کنیم، اقلّاً به حال خودشان بگذاریم و دائم به آنها امر و نهی نکنیم و اذیتشان نکنیم. با همین به اصطلاح تربیت کردن‌هاست که پدر و مادرها بچه‌ای را که با فطرت متولد شده است، به راست یا چپ منحرف می‌کنند و یواشکی آنها را یهودی یا نصرانی می‌کنند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى

يَكُونُ أَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ هَر نوزادی بر فطرت الهی متولد می‌شود تا اینکه پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی می‌کنند. به نظر من اصلاً به بچه دست نزن، خودت درست راه برو. بچه که کنار تو است، همین که تو را می‌بیند، برای ساخته شدنش کافی است. چقدر ائمه علیهم‌السلام فرمودند مردم را با عملتان و نه با زبانتان به راه دین دعوت کنید.

❁ كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونُ أَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ هَر نوزادی بر فطرت خدایی متولد می‌شود و لكن پدر و مادرش او را یهودی و یا مسیحی می‌کنند. پدر و مادر دروغ و بدی را به بچه یاد می‌دهند و به عنوان نهی از بدی‌ها، بدی‌ها را به بچه معرفی می‌کنند و الا در فطرت بچه جز خوبی نیست.

❁ به زور افراد را به عبادت و عمل به احکام وادار کردن فایده‌ای ندارد. این کار مثل این است که از بازار میوه‌های خوب بخريد و به درخت چنار و نارون بچسبانيد. چند روز که گذشت، میوه‌ها می‌گندد و خشک می‌شود و می‌ریزد. باید با محبت و با عمل و نه با زبان، اشخاص را به دین خدا جذب کرد تا خودشان درخت میوه شوند و میوه‌های احکام و عبادت از درونشان سر برآورد.

❁ کسانی که مرتکب معصیت می‌شوند، هنوز به بلوغ نرسیده‌اند. معصیت فرد نابالغ خیلی مهم نیست، برآشفته نشوید. بلوغ تنها به سن نیست.

❁ حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: أَقْبِلُوا ذَوِي الْمُرُوءَاتِ عَثَرَاتِهِمْ فَمَا يَعْتَرُّ مِنْهُنَّ عَاثِرٌ إِلَّا وَيَدُ اللَّهِ بِيَدِهِ يَرْفَعُهُ از لغزش‌های جوانمردان چشم بپوشید که هیچ‌یک از آنها به لغزشی فرو نمی‌افتند، مگر اینکه دست خدا در دست اوست و او را بلند می‌کند.

✿ در همین بی‌عارها اغلب خدا چیز خوبی مثل صفت سخاوت یا مردانگی قرار داده است. لذا می‌گوییم آنها را از خودتان نرانید.

✿ آن قدر که گناه کردی و خدا به تو گفت عیب ندارد و این قدر که مثلاً نماز صحبت قضا شد و به خودت گفתי عیب ندارد، خوب برای گناهان و خطاهای دیگران هم بگو عیب ندارد و آنها را از خودت نران.

✿ همان‌گونه که خدا و اولیائش به خاطر خطای دوستانشان از آنها روی بر نمی‌گردانند و عنایاتشان را دریغ نمی‌دارند، شما هم با دوستانتان که از شما کوچک‌ترند، همین‌طور رفتار کنید. اگر خلاقی از آنها سر زد، از آنها روی نگردانید و قطع رابطه نکنید؛ حتی اگر به این خاطر خسارتی هم به شما وارد شد، خدا ضامن است و جبران می‌کند.

✿ پدر ثروتمندی چند پسر داشت. یکی از پسرها روزی به پدر گفت سهم من از ثروت را بده تا بروم و برای خودم زندگی کنم. پدر هم سهمش را داد و پسر رفت. مدتی که گذشت، پول‌های پسر تمام شد و کارش به عملگی و کارگری کشید. روزی به این فکر افتاد که پدرم که برای کارهایش کارگر می‌گیرد، خوب است من هم بروم پیش او کار کنم و مزد بگیرم. به همین منظور نزد پدر آمد و از او خواست تا استخدامش کند. پدر گفت این فضولی‌ها به تو نیامده، بیا برو پهلوی بقیه‌ی بچه‌هایم و نیازی به کار کردن تو نیست. یک گوساله هم به میمنت آمدن پسرش قربانی کرد. پسرهای دیگر که سال‌ها بود سر سفره‌ی پدر بودند و از او نبریده بودند، وقتی دیدند پدر برای پسر متمرّد گوساله قربانی کرد، ولی برای آنها که مطیع و سازگار بودند، یک بز هم قربانی نکرده است، قهر کردند. البته این مال جهل و بی‌توجهی آنها بود. چون گوساله قربانی کردن پدر را دیدند، ولی سال‌ها پذیرایی پدر از خودشان را فراموش

کردند. داستان خدا با بندگانش هم همین‌طور است. نکند اگر خداوند فرد گناه‌کار تائبی را مورد محبت قرار داد، ما نتوانیم تحمل کنیم و از خدا قهر کنیم.

❁ اگر از مشقی که یک بچه‌ی دبستانی نوشته یا نقاشی‌ای که کشیده است، ایراد بگیری، چنان به او بر می‌خورد و اخم می‌کند و از تو ناراحت می‌شود که ممکن است تا چهل سال بعد هم یادش نرود و بالأخره تلافی کند و تو را به همان خاطر بزند که چرا صنع او را نکوهش کردی. بچه که این‌طور است، خدا و اولیای خدا چگونه؟ آیا جا دارد از صنع آنها ایراد بگیری؟ شیعیان و دوستان امیرالمؤمنین بچه و فرزند و مصنوع ائمه‌اند. اگر از آنها ایراد بگیری، به صانع و خالق آنها بر می‌خورد و آن وقت خودت ضرر می‌کنی.

❁ اگر خبردار شوی کسی به بچه یا نوه‌ی تو احترام گذاشته و محبت کرده و او را بوسیده است، چقدر لذت می‌بری و شاد می‌شوی و تشکر می‌کنی؟ ائمه علیهم‌السلام چگونه؟

❁ گرسنه و تشنه را نباید تحریض به خوردن و نوشیدن کرد. آدم ناشی کار خوب هم که می‌خواهد بکند، خراب‌کاری می‌کند. افراد تشنه‌ی خدا و اهل بیت علیهم‌السلام را تحریض کردن بی‌معناست.

❁ مَنْ لَمْ يُؤَدِّبْهُ الْإِبْرَاهِيمُ يُؤَدِّبْهُ الزَّمَانُ. هر که موعظه‌ی انبیا و ناصحان را قبول نکند، زمانه ادبش می‌کند.

انفاق، ایثار و از خود گذشتن

✿ هر کس خود را در راه خدا به مؤمنین و مؤمنات ایثار می‌کند، خدا هم خودش را به او می‌دهد.

✿ گذشت خیلی جا دارد. هر چه برویم، باز هم راه هست. وقتی فرد در یک دوست غرق شود، از همه چیزش در راه او می‌گذرد. در راه محبت خدا و اهل بیت علیهم‌السلام باید از همه چیز گذشت.

✿ هر کس هر چیز در راه خدا بدهد، متناسب آن جزا می‌گیرد، البته باید قصدش خدا باشد و نه جزا گرفتن. اول پول و آبرو را بدهد، بعد اخلاق و صفات را، و آخر الامر جان و خودش را. خوب است انسان پاک‌باز باشد و خودش را در راه خدا بدهد. مثل قماربازی که همه چیزش را باخت و آخر کار خودش را هم می‌خواند. در قمار عشق با خدا و اولیائش باید پاک‌باز بود.

✿ هر وقت خواستی در راه خدا پیش بروی، مقداری از چیزهای سنگینی را که داری، بریز تا بارت سبک شود و راحت‌تر راه بروی، یعنی از مال، قدرت، علم و هر چه داری، به زیردستان کمک کن تا سیر تو آسان شود.

✿ پول را باید پلی جهت حرکت خود به سوی خدا قرار داد. باید در راه خدا انفاق کرد تا به خدا رسید.

✿ آبرو را باید ریخت منتها در راه خدا.

✽ محبّ صادق ابتدا مال و آبرو را می‌دهد، ولی بعد می‌بیند خودش را که مهم‌تر از همه‌ی تعلّقات است، بذل نموده است و در واقع آنچه را هم که انفاق کرده است، برای خودش بوده است. درک این معنا جنبشی در او ایجاد می‌کند که خودش را در طبق اخلاص گذارده و ایثار می‌کند. کسی که از خود گذشت، از همه‌چیز گذشته است. بذل وجود، جامع همه‌ی خیرات و نیکی‌هاست و کسی که چنین گذشتی نمود، همه‌ی کارهای او خالص است و حق تعالی در وجود او حاکم است.

✽ خداوند فرمود: من، جان و مالتان را به بهشت خریدارم. آمدیم جان و مال خود را به او بفروشیم و با او معامله کنیم، وقتی به خود آمدیم، دیدیم که جان و مال و همه چیز ما از اوست و او مالک است. پس اصل معامله باطل شد. چون مالکیت او ثابت بوده و هست و برای آن لازم نیست معامله‌ای انجام شود.

✽ هنگامی که امام حسین علیه السلام یکی از اصحاب را برای همراهی در سفر کربلا دعوت فرمود، او شمشیر و اسبی را نزد حضرت علیه السلام فرستاد و عرضه داشت این شمشیر را همان کسی ساخته است که ذوالفقار پدر شما را ساخت و این اسب هم جفت اسب پدرتان است، اینها را از من بپذیرید و مرا از همراهیتان در این سفر معذور دارید. حضرت علیه السلام برای او پیغام فرستادند که من خود تو را می‌خواهم، و الاّ خودم شمشیر و اسب پدرم را دارم و به شمشیر و اسب تو احتیاج ندارم. خدا هم گرچه اوّل گفت مالت را در راه من بده و بعد گفت نفست را در راه من بده؛ اما آخر کار گفت من خودت را می‌خواهم و به مال و نفست احتیاجی ندارم.

مؤمن

❁ مؤمن نزد خدا شریف است و یک موی او را در قبال همه‌ی زمین و آسمان نمی‌دهد.

❁ صاحب مال، قیمت مال را می‌داند. خدا یک موی سر مؤمن را به همه‌ی عالم نمی‌فروشد. شما قیمت خودتان را نمی‌دانید، لذا گاهی اوقات خودتان را ارزان می‌فروشید. بهلول الاغ لنگی داشت. آن را به حراجی داد تا بفروشد. حراجی شروع به تبلیغات کرد که این الاغ نیست، بلکه براق است و همان مرکبی است که پیامبر اکرم ﷺ با آن به معراج رفتند. آن قدر از آن الاغ تعریف کرد که خود بهلول باورش شد و دید حیف است آن را بفروشد؛ لذا فریاد زد نمی‌فروشم، نمی‌فروشم و حق الزحمه‌ی حراجی را داد و الاغ را پس گرفت. بدن مؤمن به راستی براق است و با آن عبادت می‌کند و به معراج می‌رود. هر چه خدا و اولیای خدا می‌گویند تو خوبی و باارزشی، تو باور نمی‌کنی و خودت را بد و کم‌ارزش می‌دانی. مشکل در باور خودت است. شخصی که خود را فقیر و بد می‌پندارد و لذا خود را ارزان می‌فروشد، اگر کسی پیدا شود که بتواند برای او حق مطلب را در توصیف ارزش و بزرگی یک دوست اهل بیت ﷺ ادا کند و آن شخص هم آن را باور کند، دیگر حاضر نخواهد شد آن را در قبال متاع کم‌ارزش دنیا بفروشد.

❁ ما مصنوع خدا و ائمهٔ علیهم السلام هستیم. آنها به کار خودشان ایمان دارند، بیاید ما هم به خودمان ایمان بیاوریم.

✽ شما خودتان را کوچک شمارید. هر چه که خود را کم ارزش دیدید، خدا قادر است شما را قیمتی کند.

✽ به من می گوید دعا کن خدا ما را و اعمال ما را قبول کند. می گویم خودت قبول داری؟ محکم می گوید: نه. خودت باید قبول کنی، قبول تو شرط است.

✽ جنین در رحم مادر وقتی چهار ماهه شد و روح در او دمیده شد، دیه اش ده برابر می شود. عبد در رحم دنیا هم ابتدا نماز می خواند و عبادت می کند تا اینکه محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در او دمیده می شود. آن وقت شرافتش ده برابر می شود و خدا یک موی او را با همه ی عالم عوض نمی کند.

✽ **الْمُؤْمِنُ كُلُّ شَيْءٍ: مُؤْمِنٌ هَمَّةٌ** چیز است و جامع ماسوا است، ولی کافر لا شئی است. لذا در حدیث قدسی حق تعالی می فرماید: «آسمان ها و زمین گنجایش مرا ندارد ولکن قلب بنده ی مؤمن من گنجایش مرا دارد.» بین قلب و جان مؤمن چقدر بزرگ و وسیع است!

✽ وقتی ایمان می آید، انسان بزرگ می شود و مثل کسی می شود که از محلّ بلندی به محلّ زندگی و رفت و آمد مورچه ها نگاه می کند و مبدأ و مقصد آنها را یک جا می بیند، او هم خلائق را همین طور مشاهده می کند و گذشته و آینده ی آنها را مطلع است.

✽ جسم و نفس و روح ما ظرف جسم و نفس و روح ائمه (علیهم السلام) است. ما ظرفیم و آنها مظروفند. قربان این ظرف که چنان مظروفی دارد.

❁ صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ سینه‌ی شخص عاقل صندوق اسرار الهی است.

❁ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ: خبیث و طیب با هم برابر نیستند، ولو فراوانی خبیث تو را به شگفت آورد. لَيَمِيزُ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ: تا خداوند خبیث را از طیب متمایز سازد. خداوند خبیث را از طیب جدا می‌کند، چون طیب ثابت است و خبیث داخل آن شده، لذا او را خارج می‌کند.

❁ دوستان اهل بیت علیهم‌السلام حکم بلد طیب را دارند. وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ بَنَاتِهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ: زمین پاک، گیاهش را به اذن پروردگارش بیرون می‌دهد. دیگران حکم بلد خبیث را دارند که جز تُنُک در آنها نمی‌روید.

❁ مؤمنین و دوستان اهل بیت علیهم‌السلام، جوانه‌ی بهشتند. جوانه از کنار یک درخت قدیمی می‌روید و سریع رشد می‌کند و میوه می‌دهد. امّا جوان نهالی است که تازه کاشته‌اند و مدّت‌ها طول می‌کشد رشد کند و میوه بدهد.

❁ جوانه خیلی زود بار می‌دهد. خود درخت ممکن است ده سال طول بکشد تا بار بدهد، ولی جوانه یکی دو ساله بار می‌دهد. جوانان شیعه جوانه‌های محمد و آل محمدند علیهم‌السلام. امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام آقای جوانان اهل بهشتند.

❁ دل مؤمن خانه‌ی بهشت است؛ در کوچک‌ترین آن می‌توان همه‌ی اهل عالم را مهمان کرد. نمونه‌اش دعا‌های مؤمن است.

❁ دل که غمناک شود، خیلی کوچک می‌شود و دیگر نمی‌شود چیزی در آن ریخت. دل مؤمن آن قدر وسیع است که آسمان و عرش و کرسی و خود خدا در آن جا می‌گیرند؛ ولی وقتی غمناک شود، کوچک می‌شود.

❁ جهنّم از مؤمن فرار می‌کند، چون آتش سردی که او دارد، جهنّم را خاموش می‌کند. آتش محبّت خوبان سرد و لذیذ است.

❁ دو زمین داریم؛ یکی زمینِ گل و دیگری زمینِ دل. زمینِ دل مال امام زمان عجل الله تعالی فرجه است. مؤمنین روی زمینِ دل می‌نشینند. شما هم اگر هنوز دوکاره هستید، عن قریب خدا کارتان را یک‌طرفه می‌کند.

❁ **فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ** در خانه‌هایی که خداوند اجازه داده است رفعت یابند و بالا روند. دل مؤمن خانه‌ی اهل بیت علیهم السلام است و از زمینِ دل مؤمن به آسمان می‌بارد، مثل زمینِ کربلا در روز عاشورا.

❁ اعمال مؤمن مال امام است، صفات مؤمن مال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و ذات مؤمن مال خداست.

❁ مؤمن ذاتش صدا می‌زند: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** اخلاقش صدا می‌زند: **مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** و افعالش صدا می‌زند: **عَلَيَّْ وَلِيُّ اللَّهِ**

❁ متّقین در برابر نفس و شیطان و دنیا مثل شتر هیجده ماهه‌اند که نه سواری می‌دهند و نه بار می‌کشند و نه شیر می‌دهند.

❁ اهل ولایت و اهل بهشت باشته‌ها می‌خورند. اشته‌ها نامحدود است **(أَكْلُهَا دَائِمٌ)** خوردنی‌هایش دائمی است. **مَا تَشْبَهُهُ الْإِنْسُ**؛ هر چه نفس‌ها اشته‌ها نمایند؛ اما اهل دنیا با

گرسنگی می‌خورند، کمی که خوردند، سیر می‌شوند و کمی که از سیری آنها گذشت، دوباره گرسنه می‌شوند. سیری و گرسنگی مال بدن است و اشتها مال روح است. در بهشت باشتها می‌خورند و می‌آشامند.

❁ همه‌ی تبعات اخروی و دنیوی که برای تخلف و ترک احکام ظاهری شریعت گفته شده، مال مسلم است. مؤمن همه‌ی اعمالش از داخل است. مؤمن در ظاهر هم عمل می‌کند، ولی عمل ظاهرش از آثار باطنش است. اسلام مال دنیاست و ایمان مال آخرت است.

❁ در حدیث است که خداوند بعضی را دوست دارد و عملشان را دوست ندارد و به عکس، کسانی هستند که خداوند عملشان را دوست دارد و خودشان را دوست ندارد. روز قیامت اوّل خود فرد را می‌کشند، بعد عملش را وزن می‌کنند. همان‌طور که ارزش انگشتر عمدتاً بسته به عیار طلای آن است تا وزن و شکل آن، ارزش اعمال هم بیشتر بسته به معرفت و کمال انجام دهنده‌ی آن است تا مقدار و شکل عمل.

❁ ممکن است خداوند کسی را دوست داشته باشد، ولی عملش را دوست نداشته باشد و برعکس؛ یعنی خدا عملش را دوست داشته باشد؛ امّا خودش را دوست نداشته باشد. مهم آن است که خود شخص محبوب باشد، مثل دوستان اهل بیت علیهم‌السلام. دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام خودشان از نظر افتاده‌اند، هر چند به ظاهر اعمال خوبی داشته باشند.

❁ کسی که خودش خوب است، کارش هم خوب است.

❁ الْمُؤْمِنُونَ حَلَوُونَ. مؤمنان شیرینی‌شناس و شیرینی‌پسند و شیرینی‌خور و شیرینی‌ساز و شیرینی‌فروشد و به دیگران هم شیرینی را می‌شناسانند و می‌خورانند. اخلاق خوب،

کارهای خوب، معرفت و عبادت و ذکر خدا، محبت خدا و اولیای خدا، همه حلاوت دارند و شیرینی‌اند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با اخلاشان به مردم شیرینی نشان می‌دادند.

❁ مؤمن مثل عطر است، هم‌چنان که عطر خودش را معرفی می‌کند، مؤمن هم با عمل و اخلاش معرف خود است.

❁ متقین در دنیا کلامشان ذکر است و سکوتشان فکر و نظرشان عبرت. دنیا متجر اولیا و بندگان خداست.

❁ مؤمن، چهار فصل و شب و روز دارد. حالات مختلف او مثل اوقات شبانه‌روز و مثل چهار فصل فرق می‌کند.

❁ بهجت و غم محبین اهل بیت علیهم السلام، بهجت و غم واقعی است.

❁ دوست اهل بیت علیهم السلام خنده نمی‌کند، مگر به خاطر نزدیک شدنش به خدا و خوبان خدا، گریه هم نمی‌کند، مگر به خاطر دور شدنش از آنها.

❁ مؤمن که از آب ولایت آفریده شده است، آب گُر است و پاک و پاک کننده است.

❁ مؤمن در آخر الزمان در دنیا غریب است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: طوبیٰ للعرباء: خوشا به حال غریب‌ها. چون غریب در دنیا قریب در آخرت است. غریب‌ها به هم قرینند. حتی در عقد اخوت روز عید غدیر، همه‌ی حقوق برادری را به یک‌دیگر می‌بخشند، جز اینکه تنها به بهشت نروند.

✽ محبت و معرفت و ذکر خدا، آب است. مؤمن مثل ماهی است که همه‌ی وجودش از آب درست شده و در آب غوطه‌ور است، ولی دائم می‌گوید آب، آب. ماهی بزرگی در اقیانوس‌هاست به نام هیون. گاهی اوقات به خشکی می‌افتد. وقتی به خشکی افتاد، چند روز بالا و پایین می‌پرد تا جان بدهد. روز آخر پوستش شکاف برمی‌دارد و پوست می‌اندازد. از زیر پوست دو بال در می‌آورد و با آن بال‌ها پرواز می‌کند و دوباره به اقیانوس بر می‌گردد. مؤمن هم مثل هیون است. وقتی به دنیا افتاد، آن قدر سجده می‌کند و سر برمی‌دارد تا بالاخره پوست بیندازد و بال در بیاورد و به جایگاه اول خود بازگردد.

✽ وقتی حضرت موسی علیه السلام به خداوند عرض کرد: رَبِّ ارْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ: خداوند! خودت را به من بنمایان تا به تو بنگرم، پاسخ آمد که: لَنْ تُرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ: هرگز مرا نخواهی دید، ولكن به کوه نگاه کن. فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ: پس آنگاه که خداوند به کوه تجلّی کرد. در حدیث است که: الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ: مؤمن مانند کوه است. یعنی به مردان خدا نگاه کن که تجلّی خدا هستند.

✽ الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ: مؤمن همچون کوه استوار است، بادهای شدید و سختی‌ها مؤمن را تکان نمی‌دهد.

✽ لباس مؤمن در آسمان و زمین و در بهشت از حریر است؛ یعنی آزاد.

✽ هر مؤمن یک بار می‌میرد و یک بار شهید می‌شود. اگر ابتدا مُرد، خدا او را در رجعت زنده می‌کند تا در رکاب امام به شهادت برسد و اگر ابتدا به شهادت رسید، خدا او را در رجعت زنده می‌کند و پس از آن به مرگ عادی از دنیا می‌رود. بهترین وقت برای قربان شدن، بعد از نایل شدن به موت و ملاقات است.

❁ مؤمن مثل گل است. وقتی آب به گل‌ها نرسد، گل‌ها گردن کج می‌کنند و سر به زیر می‌افکنند و التماس آب می‌کنند. وقتی آب به آنها رسید، شاداب می‌شوند و سرشان را بلند می‌کنند و تشکر می‌کنند. وقتی آب ذکر خدا و خوبان خدا به دوست اهل بیت علیهم‌السلام نرسد، پژمرده می‌شود و سرش پایین می‌افتد و التماس می‌کند. وقتی آب به او رسید، شاداب می‌شود و سرش را رو به آسمان بلند می‌کند و تشکر می‌کند.

❁ مؤمن خیلی زیرک و زرنگ است، حتی سر شیطان کلاه می‌گذارد. همه از شیطان فرار می‌کنند، شیطان از مؤمن می‌گریزد. همه از آتش می‌ترسند، آتش از مؤمن می‌ترسد و فرار می‌کند. اگر شیطان به مؤمن حرفی بزند، موجب رشد مؤمن می‌شود. همان‌طور که وقتی شیطان به حضرت عیسی علیه‌السلام گفت: اگر تو زاهدی، پس چرا به دنبال کلوخی هستی که برای خوابیدن زیر سرت بگذاری؟ حضرت عیسی علیه‌السلام کلوخ را پرت کرد و خاک شد و فرمود: تا زنده‌ام، دیگر کلوخ زیر سرم نمی‌گذارم. شیطان هم گفت: من هم تا زنده‌ام به مؤمن حرفی نمی‌زنم.

❁ همان‌طور که جنین در رحم مادر در یک کیسه‌ی آب و در کنار جفت قرار دارد تا در اثر ضربات، آسیب به او نرسد، مؤمن هم در دنیا و در رحم عالم طبیعت در یک کیسه از ایمان و تقوی قرار دارد و حوادث نمی‌توانند به او صدمه بزنند.

❁ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بارها فرمود: آه، آه، شوقاً إلى إخوانی: چه قدر من مشتاق دیدار برادرانم هستم. اطرافیان سؤال می‌کردند: اما نحن إخوانك؟ مگر ما برادران شما نیستیم؟ حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمود: نه، شما اصحاب من هستید، لکن برادران من کسانی هستند که در آخر الزمان خواهند آمد و بدون اینکه مرا دیده باشند، به من ایمان می‌آورند.

❁ مؤمن حسّاس است و ترس دارد. اشقیا حسّاس نیستند و ترس ندارند، از حیوانات هم پست‌ترند. مؤمن با ذکر خدا ترس و حسّاسیتش به تدریج از بین می‌رود. **الْأَبْذَرُ لِلَّهِ يُطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ**: با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد. مؤمن کامل هم مثل اشقیا بی‌رگ می‌شود. کسی که در کمال به نهایت برسد، از این نظر مثل کسی می‌شود که در شقاوت به نهایت رسیده است.

❁ حسّاس بودن خیلی خوب است، آن قدر از آن استفاده کنید تا آرام بگیرد. آن وقت حسّاس بودن می‌رود و یقین می‌آید. ان شاء الله کسانی که مؤمن را حسّاس کرده‌اند، با او بنشینند و حسّاسیتش را از او بگیرند و به جای آن به او رُوح و راحت بدهند و به سوی عزّت و یقین ببرند.

❁ کوثر خزانه‌ی خداست، دوست اهل بیت **علیهم‌السلام** که به خزانه‌ی خدا پی برده است، هر قدر که به او می‌دهند، حتّی چند برابر پیغمبران سلف، باز می‌گوید خدایا این چیه؟ به بچه هم بدهی قبول نمی‌کند.

❁ همان‌طور که یک ماهی کوچک که در دست گرفته‌ای، بی‌محبا و وحشت از دست به درون اقیانوس جست می‌زند، مؤمن هم بی‌وحشت و ترس به دریا‌های ولایت می‌زند.

❁ حضرت علی **علیه‌السلام** با خاک بیابان‌ها صحبت می‌کرد و روی آن خاک می‌ریخت. اصحاب پرسیدند که چرا چنین کاری می‌کنید؟ حضرت **علیه‌السلام** فرمود: سینه‌ی من پر از علم است و کسی را نمی‌یابم که اهلیت آن را داشته باشد؛ لذا این حقایق را مثل تخم در زمین می‌کارم و در آخرالزمان خواهد رویید. ان شاء الله ما همان تخم‌ها باشیم که

رویده‌اند. البته چقدر خوب است که زارع هم بیاید کنار زرعی بنشیند. ان شاء الله
امیرالمؤمنین علیه السلام هم بیاید کنار ما.

✽ محمد و آل محمد علیهم السلام اهل بیت خدایند و شیعیان و دوستان، اهل بیت محمد و
آل محمدند علیهم السلام.

✽ مردان اهل بیت علیهم السلام یا مانند ائمه علیهم السلام پدر و یا مثل امامزاده‌ها برادر شیعیان و
دوستانشان هستند. زن‌های اهل بیت علیهم السلام هم یا مادر یا خواهرانشانند.

✽ در سفر معراج، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قطار شتری را ملاحظه کردند و از
جبرئیل علیه السلام پرسیدند این قطار شتر چیست؟ جبرئیل عرض کرد: ستاره‌ای هست که هر
سی هزار سال یک بار طالع می‌شود و تا به حال سی هزار بار است که من شاهد طلوع
آن بوده‌ام و در طول این مدت، این قطار شتر را می‌بینم که هم‌چنان از اینجا در عبورند
و هنوز به انتها نرسیده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند بار این شترها چیست؟ جبرئیل
پاسخ داد: بار آنها فضایل پسر عمّت علی علیه السلام است.

با توجه به اینکه در روایات داریم که مؤمن به کمال نمی‌رسد، مگر وقتی که خلق را
مانند شترها ببیند. شاید آن قطار شتر در حقیقت همان دوستانان امیرالمؤمنین علیه السلام
باشند که سینه‌هایشان مملوّ از فضایل و محبت آن حضرت است و از آغاز خلقت
قافله‌ی آنها در راه است و گروه گروه متولّد می‌شوند و از دنیا عبور می‌کنند و می‌میرند و
هنوز این قافله به انتها نرسیده است.

✽ در آخرالزمان، دنیا و آخرت مؤمن یکی است؛ چه آبش کم شود و چه ایمانش،
چه پولش کم شود و چه پُلش، یکی است.

معصیت مؤمن

❁ معصیت برای دوستان اهل بیت علیهم السلام مثل لباس عاریه است. مؤمن محال است معصیت را دوست بدارد ولو تحت فشار غرایض و جنبه‌های طبیعی از او سر بزند. وَكُرْهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ؛ و کفر و فسوق و عصیان را مکروه شما ساخت. چون معصیت را با کُره انجام می‌دهد، برایش نمی‌نویسند. روز قیامت هم این لباس عاریه را درمی‌آورند و تن اشقیا می‌کنند و در عوض عمل خوب اشقیا را که مال مؤمن است و برای اشقیا لباس عاریه است، از آنها می‌گیرند و بر تن مؤمن می‌کنند.

❁ گناه برای اهل ولایت مثل جامه‌ی عاریه است که تحت تأثیر عادت و رسوم اجتماعی و برای عقب نماندن از دیگران، فرد آن را از صاحبش عاریه می‌کند و می‌پوشد و در حالی که جامه را بر تن دارد، زجر می‌کشد و مترصد فرصتی است که آن را از تن بیرون آورد. گناه که اثر طینت سجّینی است، بر تن مؤمن که طینت علیّینی دارد، عاریه است، همان‌طور که خود طینت سجّینی در وجود مؤمن عاریه است و از عدوّ اهل بیت علیهم السلام که طینتش سجّینی است، داخل در طینش شده است. روز قیامت عاریه‌ها با آثار و تبعاتشان به صاحبانشان باز می‌گردد.

❁ مؤمن محال است معصیت را دوست داشته باشد، ولی ممکن است زیر فشار شهوات کُرْهاً به معصیت مبتلا شود، ولی عمل با کُره را نمی‌نویسند. ساحران بعد از اینکه ایمان آوردند، به فرعون گفتند وَ مَا أَكْرَهْنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ؛ و آنچه از سحر که ما را با اکراه به آن واداشتی.

❁ به دنیا اگر با کُره پردازی، مثل این است که اصلاً نپرداخته‌ای. اضطراباً و اجباراً و برای رفع حاجت و با بی‌میلی از دنیا استفاده کن، در این صورت گویا اصلاً به دنیا نیامده‌ای. حتی اگر با کُره و تحت فشار جنبه‌های طبیعی و غرایز، گناهی از کسی سر بزند، در نامه‌ی عملش نوشته نمی‌شود. (إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ: مگر کسی که به اکراه مجبور به اظهار کفر می‌شود در حالی که دلش مطمئن به ایمان است.)

❁ اهل ولایت و دوستان اهل بیت علیهم‌السلام محال است گناه را از آن جهت که گناه و معصیت خداست، دوست داشته باشند. ممکن است در اثر فشار شهوات و خواسته‌های طبیعی از یکی از آنها گناه سر بزند، ولی در همان حال ارتکاب گناه شرمنده است و به خاطر آن از خودش بدش می‌آید. یعنی کُره به گناه دارد. کَفَى بِالذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ: توبه ندامت و پشیمانی کفایت می‌کند. التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ: کسی که از گناه توبه کند، همچون کسی است که گناهی ندارد. بنابراین اهل ولایت بکر باقی می‌مانند و این همان حسنه‌ای است که با وجود آن هیچ سیئه‌ای به فرد ضرر نمی‌رساند: حُبُّ عَلِيٍّ بَنِ أَبِي طَالِبٍ حَسَنَةٌ لَا تُصْرُفُ مَعَهَا سَيِّئَةٌ

❁ دل از نور محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آفریده شده و خیلی بزرگ و آقاست.

❁ دوستان اهل بیت علیهم‌السلام دلشان معصوم است و هیچ خطا نکرده و نخواهد کرد. مؤمن محال است معصیت را دوست بدارد، ولی از بدن‌هایشان ممکن است در اثر فشار غرایز و خواسته‌ها معصیت سر بزند. بدن‌هایشان مال طبیعت است. ان شاء الله بدن‌ها هم عوض شود. کسی که در کربلا بغلتند، بدنش هم تربت می‌شود. يَبْدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ: خداوند بدی‌های آنها را به خوبی تبدیل می‌کند. سیئه را همین بدن حساب کن. دل

مؤمن که سیئه ندارد. خداوند بدن‌ها را هم تبدیل می‌کند. آن وقت مؤمن از ابدال می‌شود یعنی تبدیل شده‌ها. مؤمن اواخر کارش بدنش هم تبدیل می‌شود.

❁ محبین و دوستان اهل بیت علیهم‌السلام قلبشان از نور عصمت ساخته شده است؛ لذا محال است دل آنها معصیت را دوست بدارد. به همین خاطر است که به محض اینکه زیر فشار شهوات و خواهش‌های بدن مرتکب معصیتی شدند، می‌گویند آخ، ای کاش مرتکب نشده بودم. به همین سبب اصلاً معصیت دوستان اهل بیت علیهم‌السلام را ننوشته‌اند. ان شاء الله خودت این حقیقت را باور کنی تا بهره‌اش را ببری و الا در دستگاه خدا همه‌ی کارها درست است و گناهی برای دوست اهل بیت علیهم‌السلام نوشته نشده است؛ لیکن برای اینکه بهره‌ی این حقیقت را ببری، باید آن را باور کنی. قبول خودت شرط است. به خودت تلقین کن که خدای ما مصنوعش هم خوب است. خودت هم که مصنوع خدایی، پس خودت هم خوبی. دائم نگو من بدم.

❁ دل، معصوم است و خطا نکرده است. روی دل را آشغال گرفته است که در آخر الزمان آن آشغال‌ها را هم خداوند با ابتلائات کنار می‌زند و روی دل و فطرت را تمیز می‌کند. امام زمان علیه‌السلام هم که می‌آید، معلّم فطرت است.

❁ روح ما از عالم امر است و معصوم است. روح ما از نور محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و از فاضل طینت محمد و آل محمد علیهم‌السلام است و جسم ما از سایر مخلوقات است. روح برای بالا رفتن خیلی آماده است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مورد متّقین فرمود: **لَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْفِرْ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةَ عَيْنٍ** اگر نبود اجلی که خداوند برای آنها مقرر فرموده است، روح‌های آنها یک چشم بر هم زدن هم در بدن‌هایشان آرام نمی‌گرفت. بدن انبیا از جنس روح ماست؛ معصوم است.

✽ محبت که در ذات مؤمن است، ولی خداست و معصوم است و مال طینت محمد و آل محمد ﷺ است. دل ما را از فاضل طینت محمد و آل محمد ﷺ ساخته‌اند و معصوم است و از چیزهای بد هیچ در آن نیست و از چیزهای خوب هم هیچ چیزی نیست که در آن نباشد. پس با دلت کار کن.

✽ عبادات و کارهای خوب را که انجام می‌دهد، به من می‌گوید دعا کن خدا قبول کند. می‌پرسم: خودت آن را قبول داری که من از خدا بخواهم آن را قبول کند؟ محکم می‌گوید نه. وقتی خودت قبول نداری، من چطور از خدا بخواهم قبول کند؟ باید اول خودت قبول کنی که توفیق این عبادت و عمل خیری که از تو سر زد، از جانب خدا بود و اگر خدا نمی‌خواست قبول کند، از آغاز توفیق انجام آن را نمی‌داد. اگر خودت عملت را قبول کردی، خواهی دید که قبل از تو، خدا آن را قبول کرده است.

✽ وقتی نمازش قضا شد یا معصیتی از او سر زد، پشمرده می‌شود. این حالت پشمردگی او بهتر است از حالتش در وقتی که طاعتی از او سر زده بود؛ اما به قبول بودن آن نزد خدا مشکوک بود.

✽ خدا مُبْدِلُ السَّيِّئَاتِ الْحَسَنَاتِ است. فهمت را بالا می‌برد و پرده را بر می‌دارد و می‌بینی آنچه خدا به دست جاری کرد و سیئه می‌پنداشتی، چه برکاتی داشته و حسنه است. یعنی معصیت را حسنه می‌کند. از این بالاتر، خود معصیت کار را عوض می‌کند. یعنی خودت را که فکر می‌کردی آلوده‌ای و بدی، نشان می‌دهد که خوب هستی و همان‌طور که روز اول خدا تو را پاک آفریده است، بکر و دست نخورده باقی مانده‌ای. (کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ) همان‌گونه که در آغاز شما را ایجاد کرد، به سوی او باز می‌گردید. کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نَعِيدُهُ همان‌گونه که آفرینش نخست را ایجاد کردیم، آن را باز می‌گردانیم. لَمْ تَجْسِكِ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا وَلَمْ يَلَيْسْكَ مِنْ مُدْهَمَاتِ

ثیابها: جاهلیت تو را با نجاست‌هایش نجس نکرده و از جامه‌های ظلمانی‌اش بر تو نپوشانده است.)

❁ مُبَدِّلُ السَّيِّئَاتِ الْحَسَنَاتِ یک معنای آن پاک و محو کردن سیئات و نوشتن حسنات به جای آن است و معنای بهتر، آن است که خداوند نفس اماره‌ی شخص عاصی را که سیئه است، عوض می‌کند و معنای دیگر اینکه خدا پرده را بر می‌دارد و معلوم می‌شود که آنچه را به دست بنده‌اش جاری ساخته و او سیئه می‌دانسته، چه خیر و برکاتی داشته است و در نتیجه، سیئه تبدیل به حسنه می‌شود. مثل گناهی که سبب نجات عبد از مبتلا شدن به عجب می‌شود.

❁ شخص مقدّس‌مآبی خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: برخی از کسانی که می‌گویند ما از دوستان اهل بیت علیهم السلام هستیم، مرتکب گناهان متعدّدی می‌شوند، آیا می‌توانیم به آنها فاسق بگوییم؟ حضرت علیه السلام که چهارزانو نشسته بودند، به حال غضب در آمدند و دوزانو نشستند و فرمودند: پناه می‌برم به خدا که کسی به دوست ما فاسق بگوید. حضرت ارتکاب گناهان را انکار نفرمود. عرض کرد: پس چه بگوییم؟ حضرت علیه السلام فرمود: اگر خواستید، می‌توانید بگویید فاسق‌العمل. خود آنها فاسق نیستند، عمل فسق از آنها سر می‌زند. عرض کرد: بالأخره با این گناهان عاقبت آنها چه می‌شود؟ حضرت علیه السلام فرمود: در زندگی دچار ابتلائاتی از قبیل فقر و بیماری می‌شوند و در آن تنگنا، خدا به آنها ترحم می‌نماید و آنها را پاک می‌کند و می‌بخشد و پس از مرگ به بهشت می‌روند. عرض کرد: اگر نشد چه؟ فرمود: در لحظه‌ی جان دادن وقتی دیدند دستشان از همه‌ی عزیزانشان کوتاه می‌شود، در فشار جان دادن، خداوند به آنها ترحم می‌کند و آنها را پاک می‌کند و می‌بخشد و به بهشت می‌روند. عرض کرد: اگر نشد چه؟ فرمود: وقتی در غربت و تنهایی قبر و عالم برزخ قرار گرفتند، در آن فشار، خدا به آنها

ترحم می کند و آنها را پاک می کند و می بخشد و به بهشت می روند. عرض کرد: اگر نشد چه؟ فرمود: در روز محشر در آن شرایط هولناک که قرار گرفتند، در آن شدت و فشار، خدا به آنها ترحم می کند و آنها را پاک می کند و به بهشت می روند. عرض کرد: اگر نشد چه؟ حضرت علیه السلام دوباره به حال غضب در آمدند و فرمودند: اگر نشد، به کوری چشم دشمنانمان، خودمان می آییم و شفاعتشان می کنیم و دستشان را می گیریم و به بهشت می بریم.

❁ در حدیث است که وقتی حضرت ولی عصر علیه السلام ظهور کنند، دیگر توبه را نمی پذیرند. معنی اش این است که گناه دوست را باور نمی کنند که بخواهند از او توبه را بپذیرند. البته در رابطه با دشمنان معنای دیگری خواهد داشت.

❁ قبل از اینکه به این عالم بیایی، یقیناً با نور ولایت آمیخته بودی و فطرت پاک بوده است. اینکه پس از ورود به این عالم آلوده شده ای، قطعی نیست. پس استصحاب را جاری کن. چون شک یقین را باطل نمی کند.

❁ اصل وجود شیعه از فاضل طینت و ماء ولایت است: *شيعتنا خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا وَ عُجْنُوا بِمَاءِ وَلَائِنَا*: شیعیان ما از اضافی طینت ما آفریده شدند و با آب ولایت ما عجین شدند. پس اصل شیعه شریف و پاک است. اینکه در دنیا آلوده و نجس شده باشد، مورد تردید است. بنابراین استصحاب را جاری می کنیم و بنا را بر طهارت می گذاریم.

❁ اگر در ظاهر تبری پیدا شده و نمی دانی که خدا تو را بخشیده یا نبخشیده است، چون یقین داری که خدا تو را پاک آفریده است و محمد و آل محمد علیهم السلام تو را پاک و خوب ساخته اند، لذا استصحاب را جاری کن. استصحاب یعنی یقین با شک شکسته و باطل نمی شود. پس با استصحاب برو توی یقین.

✽ در زمان سابق برای شستن ظرف‌های مسی و برنجی، اوّل مقداری خاک و ماسه روی آن می‌مالیدند و بعد آنها را می‌ساییدند. ظرفی را که سگ دهان بزند، شرعاً باید خاک‌مال کرد تا پاک شود. گاهی اوقات خدا هم برای جلا دادن و پاک کردن بنده‌ای، امکان می‌دهد که گناہانی به دستش جاری شود و بعد در اثر همان گناہ، چنان سرشکستگی پیش خدا پیدا می‌کند که از عجب پاک می‌شود و چنان حالت توبه و فرار از گناہ در او ایجاد می‌شود که او را در مسیر طاعت و بندگی ثابت‌قدم کرده و او را اهل جنت می‌کند.

رغبت و اکراه

❁ خداوند می‌فرماید: اَدْعُونِي اسْتَجِبْ لَكُمْ: یعنی من را به خانه‌ی دلتان دعوت کنید، من اجابت می‌کنم و در دل شما وارد می‌شوم. خدا و اهل بیت علیهم‌السلام به زور متوسّل نمی‌شوند. خود فرد باید طالب باشد تا وارد دل او شوند.

❁ در زیارت و عبادت، قلب را جلوتر بفرستید.

❁ هر حرفی که می‌خواهیم بزنیم، دلمان را جلو بفرستیم و اگر از دل بیرون آمد، به زبان جاری کنیم.

❁ ولایت همان رغبت است. همان‌گونه که اگر کسی چیزی را بدون رغبت و با اکراه به ما بدهد و بخواهد بر ما مَنّت بگذارد، هر چه باشد نمی‌پذیریم، عبادت بی‌ولایت (بی‌رغبت) هم پذیرفته نیست. لسان عاقل وراء قلب اوست؛ لذا اوّل دلش میل می‌کند، سپس زبانش ذکر می‌نماید.

❁ در حدیث قدسی است که: مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِينًا فَقَدْ أَصْبَحَ عَلَى اللَّهِ سَاخِطًا: کسی که نسبت به اوضاع دنیوی‌اش ناخشنود است، در واقع نسبت به خدا غضبناک است. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِينًا فَقَدْ أَصْبَحَ لِقَضَاءِ اللَّهِ سَاخِطًا: کسی که نسبت به اوضاع دنیوی‌اش ناخشنود باشد، در واقع نسبت به مقدرات الهی خشمگین است. عبادت چنین شخصی از روی کُره است. این عبادت اگر کیفر نداشته باشد، ثواب هم نخواهد داشت.

✽ قبل از انجام عبادت، اندکی تأمل کن، رغبت و میل و اشتیاق خواهد آمد، آن وقت به عبادت مشغول شو؛ مثل اذن دخول خواندن قبل از وارد شدن به حرم برای زیارت. اگر رغبت باشد، نقائص احتمالی عمل قابل اغماض است. خداوند «سین» بلال را به خاطر رغبتش «شین» حساب می کرد.

✽ اگر انسان گرسنه نباشد و غذا بخورد (چه مادی و چه معنوی)، از آن غذا بدش خواهد آمد.

✽ لَيْلَةُ الرِّغَائِبِ که شب جمعه‌ی اوّل ماه رجب است، یعنی شبی که همه‌ی رغبت‌ها و محبّت‌ها به سوی خدا جهت داده می شود که آن هم جز با ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نمی شود. ماه رجب ماه امیرالمؤمنین علیه السلام است.

✽ سال‌ها قبل جوان به کمال معنوی رسیده‌ای بود که با وی آشنایی و رفت و آمد داشتم. مرحوم آقا سیّد محمدحسین حسینی تهرانی هم که وصف ایشان را شنیده بود، کراراً از من می خواست او را نزد آن جوان ببرم. یک بار او را به خانه‌ی آن جوان بردم. میزبان برای ما چای آورد. من برداشتم، ولی آقا سیّد محمدحسین گفت میل ندارم. آن جوان اهل کمال به وی گفت: اگر میل هم نداری، به خود بمیلان. مواظب باشیم نکند وقتی خدا و اولیائش می خواهند به ما چیزی بدهند، اظهار بی میلی کنیم. مرحوم شیخ محمد کوفی که تشرّفاتش خدمت حضرت ولیّ عصر علیه السلام معروف بود، بارها با تأسّف و حسرت این قضیه را نقل می کرد که روزی دراز کشیده بودم، دیدم یک آقای بزرگوار که اطرافشان نیز چند نفر ایستاده بودند، یک پیاله آب به من تعارف می کنند. من عرض کردم تشنه نیستم و آب میل ندارم. اطرافیان آن آقا گفتند: آب را بگیر و رد نکن؛ اما من گفتم تشنه نیستم و آب میل ندارم. مگر ایشان چه کسی هستند که نباید دستشان را رد کرد؟ گفتند: ایشان آقای عالم هستند. من خیال کردم می گویند آقای عالم هستند. فکر

کردم آقای عالم یعنی چه. در همین فکر بودم که آن آقا و اطرافیانسان از نظرم پنهان شدند. بعد متوجه شدم که گفته‌اند ایشان آقای عالمند، یعنی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه. لذا خیلی غصه خوردم که چرا اظهار بی میلی کردم و دست حضرت را برگرداندم و خودم را محروم کردم.

❁ **خُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَخُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ**: بهشت در ناگواری‌ها و آتش دوزخ در لذایذ پیچیده شده است. این مال ابتدای راه است؛ اما اگر جلوتر رفتی، برعکس می‌شود. یعنی کارهای نیک و ملاقات با مؤمن و زیارت مشاهد مشرفه و معنویات که بهشت هستند، برای تو لذت‌بخش می‌شوند و با میل و شهوت به سمت آنها می‌روی؛ اما طبیعت و دنیا و اهل آن برای تو حزن‌آور و تلخ می‌شوند و با کُره به سمت آنها می‌روی. عمده این است که با میل و رغبت به سمت خدا و آخرت و اعمال نیک و با کُره و بی میلی به سمت دنیا و طبیعت برویم. در حدیث اولوالالباب هم فرمود: **وَجَعَلَ شَهْوَةً وَ مَحَبَّةً فِي خَالِقِهِ** و شهوت و محبتش را در آفریدگار خویش قرار می‌داد. یعنی حتی همین لذات و شهوات دنیوی هم جهت خدایی پیدا می‌کند.

❁ اگر حب دنیا غالب باشد، شخص با کُره و بی میلی به سوی اعمال خیر و بهشت می‌رود و با میل و شهوات به سوی جهنم و دنیا و اعمال زشت حرکت می‌کند. اگر در کسی شوق خداوند متعال و آخرت غالب شود و مهر دنیا کم گردد، قضیه دقیقاً به عکس می‌شود؛ یعنی با میل و رغبت به سوی بهشت می‌رود و با شوق در راه حق حرکت می‌کند و به مجالس یاد خدا و ذکر اهل بیت علیهم السلام میل و رغبت دارد و با بی میلی و کُره به سمت جهنم و اهل دنیا و غفلت می‌رود. آیهی **حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرِهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ**: ایمان را محبوب شما قرار داد و کفر و فسوق و عصیان را مکروه شما قرار داد، بروز می‌کند. هر کاری هم که با کُره انجام گیرد، گویا انسان انجام نداده است. **إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ**

مُطْمَئِنِّ بِالْإِيمَانِ: مگر کسی که به اکراه مجبور به اظهار کفر شده است، در حالی که قلبش به ایمان مطمئن و آرام بوده است. لذا چون فرعون سَحَره را بر سحر اکراه و اجبار کرد (وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ: و آنچه از سحر که ما را به اجبار به آن واداشتی)، زود برگشتند و پیرو حضرت موسی عليه السلام شدند.

معرفت نفس

✿ هم بزرگ ما را آفریده و هم ما را بزرگ آفریده است. ارزش هر مصنوعی به صانع اوست. ما را خدا آفریده است، پس ما را بزرگ آفریده (خداى بزرگ آفریده است) و بزرگ آفریده (انسان هم بزرگ آفریده شده است).

✿ بندگان را، هم عزیز و بزرگ آفریده است و هم عزیز و بزرگ آفریده است؛ یعنی هم بندگان او عزیز و بزرگند و هم خالق آنها عزیز و بزرگ است.

✿ خداوند تو را بزرگ آفریده است. تو عزیزی، از دیگری طلب عزت نکن. عزت در نفس خودت است.

✿ اگر به یک فقیر بی چیز با بی احترامی پول زیادی بدهی و به طرفش پرت کنی، به تو می گوید پولت را بردار و برای پدرت مجلس ختم بگیر. همه بزرگ و بزرگ زاده اند و نزد خدا عزیزند، لذا توهین و تحقیر را تحمل نمی کنند.

✿ حُسن هر مصنوعی مال صانعش است. وقتی می خواهی روی جنسی قیمت بگذاری، می پرسی مال کدام کارخانه است. بنی آدم را چه؟

✿ ببین این نفس بشر چقدر بزرگ است و شرافت دارد که شناخت او مساوی با شناخت خداست و آینه ی حق است. مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ هر کس خودش را شناخت هر آینه خدایش را شناخته است. و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: الْجَاهِلُ يَنْفَسِهِ جَاهِلٌ بِكُلِّ شَيْءٍ: کسی که خودش را نشناسد، هیچ چیز را نشناخته است.

✽ انسان نمونه‌ی خدا در روی زمین است. خداوند بتمامه در انسان تجلی کرده است. وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى؛ و برای خدا مثال برتر وجود دارد.

✽ همه‌ی زمین‌ها کربلا و همه‌ی زمان‌ها عاشورا است، پس امام حسین علیه السلام همه‌جا و همه‌وقت هست. در آخرالزمان همه‌چیز نقد است. در آخرالزمان همه‌چیز در انسان می‌گنجد، حتی خدا در انسان می‌گنجد چه رسد به امام و ولی خدا.

✽ همه‌ی مراتب و مقاماتی که برای اولیای خدا، در روایاتی که در کتاب‌ها نوشته شده، ذکر شده است، مال ماست. آنهایی که ما قادر به رسیدن به آنها نیستیم و خصوصی است و صرفاً مربوط به خودشان است را نگفته‌اند و نوشته نشده است.

✽ انسان همه‌چیز می‌شود؛ شیطان، جن، حیوان، ملک و بالاتر از ملک.

✽ قدّ روح از طبقه‌ی هفتم زمین تا اعلا علیین است. روح مال امام است.

✽ هر مصنوعی صانع خود را نشان می‌دهد. چون صانع ما حی است و قدیم و نه می‌میرد و نه حوادث بر آن اثر می‌کنند، مصنوعش هم مرگ ندارد.

✽ پادشاهی که یک پسر نازپرورده در دربار داشت، دید اگر تا آخر کار شاهزاده در این ناز و نعمت بماند، لیاقت جانشینی او را نخواهد یافت و روزی که به قدرت برسد، مردم را در زحمت می‌گذارد و به آنها زورگویی می‌کند. این بود که به مأمورانش دستور داد به بهانه‌ی گشت و تماشا او را به کویر خشک و دور افتاده‌ای در کنار ده ویرانه‌ای ببرند و رها کنند و بازگردند. آنها هم همین کار را کردند. شاهزاده که با آن لباس‌های اشرافی تنها در کویر مانده بود، قدم می‌زد و با خود حرف می‌زد و مردم آبادی‌های

اطراف را که رد می‌شدند، به جای خدمه‌ی کاخ می‌گرفت و به آنها امر و نهی می‌کرد که تخت مرا فلان جا بنزد و صبحانه‌ی مرا بیاورید و... مردم اوّل گفتند او دیوانه است؛ اما دو سه نفر افراد عاقل و فهمیده‌ی آبادی که او را دیدند، فهمیدند که این لباس‌های اشرافی و این خواسته‌ها تناسبی با کویر ندارد و این پسر باید شاهزاده باشد و از جایی آمده باشد که این چیزها در آنجا برایش فراهم بوده است. این سلیقه‌ی انسان که هر چه می‌خواهد بخرد، هر چند هم که فروشنده جنس خوب و بادوامی را به او عرضه کند، باز می‌پرسد بهتر و بادوام‌ترش را ندارید، و ازدواج که می‌خواهد بکند، به دنبال زنی می‌گردد که زیباتر و باکمال‌تر از او در دنیا نباشد، و این روحیه‌ی انسان که اگر مثلاً برای کاری به اداره‌ای برود و کمی او را معطل کنند، اعتراض می‌کند که چرا من را معطل کردید، اینها همه حکایت می‌کند که او شاهزاده‌ای است که سلطان او را برای رشد دادن به این کویر فرستاده است. اگر به خواسته‌های انسان از قبیل عمر جاودان و غنای بی‌پایان و قدرت بی‌نهایت و... دقت کنیم، معلوم می‌شود که او مال این کویر دنیا نیست، چون این قبیل چیزها در دنیا نمی‌تواند وجود داشته باشد که روزی آنها را در این عالم دیده و حالا هوس کرده باشد. آیا تا به حال فکر کرده‌اید که این اشتها و این روحیه از کجا آمده و در درون ما مخفی شده است؟

❁ خواسته‌های اصلی انسان هیچ یک در عالم طبیعت یافت نمی‌شود؛ ثروت بی‌نهایت، قدرت بی‌نهایت، عمر بی‌نهایت و... او مثل ملک‌زاده‌ای است که او را به دهی برده و رها کرده‌اند و او با خود حرف می‌زند و اُرد چیزهایی را می‌دهد که در کاخ داشته است، غافل از این که اینجا ده است و آن چیزها در ده وجود ندارد. این آرزوها نشان می‌دهد انسان اهل ده طبیعت نیست و روزگاری در بارگاه سلطان هستی می‌زیسته است و امروز هم طالب همان منزل است.

❁ وقتی آنچه در انسان هست به ظهور برسد، نیاز به اسباب و آلت و حرکت نخواهد داشت.

❁ در انسان چیزی هست که اگر به فعلیت برسد، خواصی را که در همه‌ی اشیاء پس از پرورش داده شدن آنها ظهور می‌کند، یک‌جا خواهد داشت و بدون نیاز به حرکت و اسباب، کار همه‌ی آنها را می‌کند.

❁ خَلَقَ الْمَوْتَ (جسم) وَالْحَيَوَةَ (روح) لِيَلْوُكُم اَيْكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا خود شما کیستید که این دو را برای آزمایش شما آفرید؟

❁ حیاتی که مقابلش موت است و علمی که مقابلش جهل است و قدرتی که مقابلش ضعف است، شما نیستید. شما غنایی هستید که فقر در آن راه ندارد، علمی هستید که جهل در آن راه ندارد و قدرتی هستید که ضعف در آن راه ندارد.

❁ توی صندوقخانه‌ی جانت را رسیدگی کن، بین چرا زیبایی و خوبی و نور را دوست داری؟ چرا ولو آدم خوبی هم نیستی، ولی آدم خوب را دوست داری؟

❁ خداوند دوست ندارد بنده‌اش از بدی‌هایش بگوید، چون هر چه هست، مصنوع خود خداست و خدا او را خوب آفریده است. اگر خیلی خود را بد می‌دانی، آخرش به تو می‌گوید مال بد بیخ ریش صاحبش. همان‌طور که خداوند تو را پوشاند، تو هم خودت را بپوشان و از بدی‌هایت دم نزن.

✽ اگر شما دائم از گناهان و نفس خود و عقوبت‌های الهی گله و شکایت کنید و از حق تعالی اظهار خشنودی نکنید، هر کس شما را ببیند، می‌گوید این‌ها چه مولایی دارند که اصلاً امیدوار نیستند آنها را ببخشند و کار آنها را اصلاح کند.

✽ خدا از نعمت‌هایش بهتر است. نعمت‌ها را برای ما و ما را برای خودش آفریده است.

✽ إلهی کَیْفَ اسْتَعِزُّ وَفِی الدِّلَّةِ أَرْكَزْتُ، أَمْ کَیْفَ لَا اسْتَعِزُّ وَإِلَیْکَ سَبَبْنِ: خدایا چگونه طلب عزت کنم، در حالی که تو مرا در خواری می‌خکوب نموده‌ای و چگونه عزت نجویم، در حالی که مرا به خودت نسبت داده‌ای.

✽ اسب بهترین مرکب‌هاست، ولی اغلب صاحبش را اگر حواسش جمع نباشد، بر زمین می‌زند و می‌کشد. نفس ما همان اسب است.

✽ ان شاءالله خدا ما را راکب قرار دهد و مرکوب باشیم. این طبیعت و بدن مرکب ماست، نکند او سوار ما شود. این بدن الاغ است، ولی اگر با آن نماز بخوانی و یاد خدا کنی، براق می‌شود، یعنی مرکبی که با آن به معراج می‌روند.

✽ اگر همه‌ی عمرم و همه‌ی دارایی‌ام را صرف غذا و پالان و نعل این الاغ کنم، پس کی سوار آن بشوم؟

✽ در دنیا اغلب مرکب‌ها سوار راکب‌ها شده‌اند. بدن و طبیعت الاغ انسان است. الاغ که سیر شود، لگد می‌اندازد و عرعر می‌کند؛ اما وقتی گرسنه باشد، لگد نمی‌اندازد و عرعر نمی‌کند و فرمان صاحبش را بهتر می‌برد.

✽ نفس تا صاحبش جاهل است، اژدهاست. وقتی معرفت آمد، عصا می‌شود؛ مثل عصای حضرت موسی علیه السلام.

✽ حواس پنجگانه و شهوت و غضب، هفت در جهنم است و اگر عقل بر آنها حاکم شود، به اضافه‌ی عقل، هشت در بهشت می‌شوند.

✽ نفس، فجر کاذب است و امر عدمی است و اصلاً شاید از نفس باشد، یعنی یک دم است. جمله‌ی «نفس اژدهاست او کی مرده است» را هم خود نفس می‌گوید. امیدوارم به جایی برسی که بگویی این قدر با او بد هستم که اصلاً یادش نمی‌کنم. دَعِ الْبَاطِلَ حَتَّى يَمُحُو: باطل را واگذار تا محو و نابود شود.

✽ کسی که تقلید می‌کند، نفس ندارد که نگران طغیان آن باشد. نفس مال کسی است که عالم و مجتهد است و مستقل است. اوست که ممکن است ادعا کند و موجب اذیت مردم شود. این امکان وجود دارد که شخصی از طبیعت حرکت کند و از مراتب بالای معنوی سر در بیاورد و در طول راهش هم اصلاً نفس را ندیده باشد.

✽ در خانواده‌هایی که خیرند، بچه‌ها خیر و مطیعند و اصلاً نفسشان طلوع نمی‌کند. کسانی را هم که عقلشان بزرگ است و ممکن است ادعایی بکنند، ان شاء الله خداوند خودش آن را علاج می‌کند. این قبیل اشخاص اگر یک خورده ریاضت بکشند و به خلق خدا خدمت کنند، نفسشان خسته می‌شود و از بین می‌رود. اگر هم این کار را نکنند، زمانه آنها را ادب می‌کند. وقتی غرور آنها را گرفت و ادعا کردند، بالأخره سرشان به سنگ می‌خورد و متنبه می‌شوند و نفسشان فروکش می‌کند.

تفکر، تعقل، تذکر

✿ تفکر و تعقل برای نجات خودمان، جهاد اکبر است.

✿ راه رشد کردن در تذکر و تفکر و تعقل است، یعنی بهره گرفتن و به کار گرفتن ذکر و فکر و عقل.

✿ کسی که می‌خواهد یک خانه بخرد، چند مدت در خیال خود مشغول آن است، کسی که می‌خواهد به صاحبخانه راه پیدا کند چطور؟

✿ جَمَالُ النِّسَاءِ زِينَتُهُنَّ وَ جَمَالُ الرِّجَالِ عَقْلُهُنَّ: زیبایی زنان با به کار گرفتن زینتشان آشکار می‌شود و زیبایی مردان با به کار گرفتن عقلشان.

✿ هر چه از فکر و عقل کار بکشیم، لطیف‌تر می‌شود و به تفکر و تعقل می‌افتد.

✿ تفکر یعنی از فکر خود استفاده کردن، تعقل یعنی عقل خود را به کار گرفتن، تذکر یعنی از ذکر بهره بردن. این چند قلم شرط نجات انسان است و قرآن بر آن تأکید می‌کند.

✿ اینکه گوسفند حیوان شریفی است و همه چیزش حلال و پاک و نافع است، مال این است که نشخوارکننده است؛ یعنی چیزی را که می‌خورد، دوباره مزمزه می‌کند و فکر می‌کند که آنچه خوردم، چقدر خوشمزه است. انسان هم از علم و فهم و کمال، هر چه که می‌شنود، باید روی آن فکر و مطالعه بکند. انسان هم اگر تعقل و تفکر کند، شریف می‌شود.

❁ حیواناتی که نشخوار می‌کنند، حلال گوشتند. مؤمن هم نماز که می‌خواند، قرآن که می‌خواند، عبادت که می‌کند، آنها را مزمه می‌کند تا طعمش آشکار شود. اینها طعام‌های بهشتی و غذاهای سفره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام است، باید با تأمل از آنها خورد تا بهره‌ی بیشتری برد. سعی کن مزه‌ی آنها را با مطالعه و تفکر احساس کنی. اگر نماز را مزمه کنی، حجت خدا در آن پیدا می‌شود و اگر قرآن را مزمه کنی و مطالعه‌ی نمایی و فرمان ببری، از همه‌ی اهل دنیا مستغنی می‌شوی.

❁ برای باز شدن ذائقه‌ی روح و چشیدن طعم غذاهای بهشتی در اذکار و مناجات‌ها و عبادات باید آنها را مزمه کرد، یعنی با تأمل و تفکر به آنها پرداخت. باید مطالعه کرد. مثل حیوانات حلال گوشت که آنچه را می‌خورند، دوباره به دهان آورده و نشخوار می‌کنند، باید غذاهای روح را هم با تفکر نشخوار کرد تا طعم آن ظاهر شود و تحلیل برود و جذب روح و جان انسان شود. مجالس ذکر خدا و خوبان خدا مرتع مؤمن است.

❁ قلب مؤمن مثل غنچه است. مؤمن با تفکر و تعقل و تذکر در خوبی خدا و اهل بیت علیهم‌السلام دلش دچار محبت آنها می‌شود. وقتی محبت پیدا کرد، از آنها راضی می‌شود. وقتی به رضا رسید، غنچه‌ی دلش می‌خندد و می‌شکفت و کارش تمام می‌شود.

❁ یک خورده تفکر کنی، خیلی زود راه می‌افتی. در حدیث اولوالالباب است که تا تفکر کنی، حب خدا تو را می‌گیرد و بقیه‌ی راه را محبت می‌برد.

❁ چشمه‌ی محبت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در باطنتان است. کمی سر به گریبان فرو برید و در درون خود کار کنید تا به آب برسید. اگر اهل فکری، فکر کن و اگر اهل ذکری، ذکر کن و اگر اهل دلی، با دلت کار کن که از همه بالاتر است.

شب و روز مقداری به تفکر پرداز و بین این پدر و مادر به این خوبی را چه کسی به تو داده است، این بدن سالم را، این عقل سالم را، این زن و بچه را و این همه نعمت را چه کسی به تو داده است. عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَاتٌ... سَاعَةٌ يُتَفَكَّرُ فِي مَا صَنَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: شخص خردمند باید در هر شبانه روز خود زمان هایی اختصاص دهد... زمانی که در آن بیندیشد در مورد اینکه خداوند درباره ی او چه کرده است. التَّفَكُّرُ فِي آلَاءِ اللَّهِ نِعَمُ الْعِبَادَةِ/ اندیشیدن در مورد نعمت های الهی نیکو عبادتی است.

کسی که تفکر و تعقل و تذکر نداشته باشد، رشد ندارد. هر شب بعد از خواندن نماز مغرب یک ربع بنشین و فکر کن. اگر چیزهایی که به فکرت آمد قشنگ بود، شکر کن و صلوات بفرست و اگر زشتی ها به فکرت آمد، استغفار کن. هر چه را قشنگ دیدی که خدا کرده است و هر چه را هم زشت دیدی، چه دیگری را و چه خودت را، استغفار کن و ببخش تا ببینی همه قشنگند و همه را خدا کرده است. خوب است فکرهای هر شبت را و هر چه را به خاطرت آمد، در دفترچه ای یادداشت کنی، هم چیزهایی را که خدا داده و هم هر چه را خودت کرده ای؛ چه زشت و چه زیبا.

لازم نیست از زندگی ببری و خلوت کنی. اگر هر شب یک ربع فکر کنی، کم کم همه ی وقت هایت را می گیری و به هر کاری مشغول باشی، دائماً فکر خدا هستی و این فکر مانع کارهای دنیویات هم نخواهد بود. یاد خدا این نیست که انسان درها را به روی خودش ببندد. همان یک ربع خلوت و تفکر در مورد اینکه کجا بوده ای و الآن کجا هستی و نهایتاً به کجا خواهی رفت، کافی است.

فکر که بکنی، همه چیز پیدا می شود. فِكْرُهُ سَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَبْعِينَ سَنَةً یک ساعت تفکر از عبادت هفتاد سال بهتر است. مقصود از سَاعَةٌ لحظه ای است که گم شده ای را

که دنبالش می‌گردد، پیدا می‌شود. وقتی دنبالش می‌گردد، فکر نیست، لحظه‌ای که پیدا می‌شود، فکر است. این لحظه از هفتاد سال عبادت افضل است. یک دقیقه که بنشینم تا عیب یا حسن کارم را پیدا کنم، سبب می‌شود بهبودی‌ای در کارم ایجاد شود که هفتاد سال کارم را پیش بیندازد. ساعت چندتاست؛ زمان آمدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، هنگام ظهور امام زمان علیه السلام و لحظه‌ای آغاز قیامت. هفتاد سال عبادت یک طرف و لحظه‌ای دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله یا دیدن امام زمان علیه السلام و یا ملاقات خدا هم یک طرف.

❁ حتی ماهی یک بار هم که شده، بعد از نماز فکر کن و به حساب خودت رسیدگی کن. با فکر می‌توان کاسبی‌هایی را پیدا کرد که یک معامله‌اش سود هفتاد سال کاسبی‌های قبل را داشته باشد.

❁ عبرت سبب رشد انسان است. اگر کسی عبرت نگیرد، کارش خیلی عقب می‌افتد. دائم خدا با او کار می‌کند، ولی او نگاه نمی‌کند و نمی‌بیند و عبرت نمی‌گیرد. مثلاً وقتی او از خدا فاصله می‌گیرد، خدا هم درها را بر روی او می‌بندد؛ اما چون او به نظر عبرت نگاه نمی‌کند، علت اینکه درها به رویش بسته شده را نمی‌فهمد و آنچه را خدا با این کار به او گفته است، درک نمی‌کند.

کتاب نفس خود را بخوان

✿ امیدوارم قبل از هر کتاب دیگر، کتاب نفس خود را مطالعه کنی؛ اِقْرَأْ کِتَابَكَ

✿ یک نفر عالم وارد دهی شد و اهل ده از او دعوت کردند یک دهه برای آنها منبر برود. او هم پذیرفت. پول منبر را هم پیشاپیش گرفت. شب اول بعد از برگزاری نماز در مسجد ده، روی منبر رفت و در آغاز سخنش به مردم گفت: آیا می‌دانید می‌خواهم چه بگویم؟ مستمعین گفتند: بلی. عالم گفت: خوب شما که می‌دانید، من دیگر چه بگویم؟ همین را گفت و از منبر پایین آمد. شب دوم هم در اول منبرش پرسید: مردم! آیا می‌دانید می‌خواهم چه بگویم؟ این بار مستمعین گفتند: نه. عالم گفت: با افرادی که نمی‌دانند، من چه بگویم؟ این را گفت و از منبر پایین آمد. شب سوم مستمعین قرار گذاشتند دسته‌ای بگویند بلی و یک دسته بگویند نه. عالم که به منبر رفت و همان سؤال شب‌های قبل را پرسید و بخشی از مستمعین گفتند: بلی و بخشی گفتند: نه، خطاب به مستمعین گفت: آنها که می‌دانند به آنها که نمی‌دانند، بگویند. این را گفت و از منبر پایین آمد و شبانه ده را ترک کرد. چند سال بعد دوباره سر و کله‌ی آن عالم در ده پیدا شد. اهل ده که از قضیه‌ی چند سال پیش خیلی سوخته بودند، دور عالم را گرفتند و گفتند: حتماً باید امشب در مسجد منبر بروی. او هم قبول کرد و بعد از برگزاری نماز، به منبر رفت و به مردم گفت: می‌دانید اگر اختیار شما دست من بود با شما چه می‌کردم؟ مردم متحیر، سر به گریبان برده و به فکر فرو رفتند و به مرور کردن اعمال و کرده‌های خود در ذهنشان و به این فکر مشغول شدند که با چنین عملکردی مستحقند با آنها چگونه رفتار شود. چند نفر که هنوز سرشان بالا بود و به منبر نگاه می‌کردند به او گفتند: با ما چه می‌کردی؟ عالم سرش را پایین آورد و روی دسته‌ی منبر

گذاشت و چند دقیقه‌ای به تفکر فرو رفت. آن چند نفر باقی‌مانده هم سرهاشان به گریبانشان فرو رفت و به فکر مشغول شدند که با این اعمالمان، آقا با ما چه خواهد کرد. منبری وقتی مطمئن شد همه سر به گریبان کرده و در مورد خودشان و کرده‌هایشان به فکر مشغول شده‌اند، سر از دسته‌ی منبر برداشت و گفت: اگر اختیار شما دست من بود، شما را در همین حالی که الآن قرار دارید، می‌گذاشتم بمانید. این را گفت و از منبر پایین آمد. در این منبر آخر، خوب چیزی نصیب مستمعین شد. سر به گریبان شدن و در مورد خود تفکر کردن چیز بسیار ارزشمندی است.

❁ من که در جلسات صحبت می‌کنم، کتاب نفس شما را ورق می‌زنم و از آن حرف می‌زنم. حالا دیگر خودتان کتاب نفس خود را ورق بزنید و بخوانید، این هم قرآن است. قرآن ظاهری با مرکب روی کاغذ نوشته شده است، ولی کتاب نفس شما با خط نور نوشته شده است.

❁ هر جا خدا امتحانت کرد و یک خورده عقب رفتی، غصه نخور. این امتحان لازم بود تا به ناقص بودن خود پی ببری. یک کمی تلاش می‌کنی، جبران می‌شود. امتحان، فضل خداست و برای رشد خلق نافع و لازم است. پیامبر اکرم ﷺ از خداوند درخواست کرد امت من را امتحان نکن. خداوند فرمود: این کار نمی‌شود. باید امتحان شوند. پیامبر ﷺ عرض کرد: پس طوری امتحان‌شان کن که امت‌های دیگر متوجه نشوند. فرمود: طوری امتحان‌شان می‌کنم که شما هم متوجه نشوید. قرآن که فرمود: *إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا*: خودت نامه‌ی اعمالت را بخوان که امروز، خودت برای رسیدگی به حساب‌هایت کفایت می‌کنی؛ معلوم شد که خود خدا هم نگاه نمی‌کند. یک معنی آیه این است که: *حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا*: قبل از آنکه به محاسبه‌ی کارهایتان بپردازند، خودتان حساب کارهایتان را رسیدگی کنید. معنی دیگرش هم این است که بنده‌ی من، نمی‌خواهد صورتحساب کارهایت را پیش من بیاوری، تو می‌خواهی خوب باشی، من هم همان‌طورت می‌کنم که می‌خواهی.

✽ خداوند در جواب تقاضای پیامبر ﷺ که فرمود حساب امت مرا به خودم واگذار تا در مقابل امت‌های دیگر مفتضح نشوند، فرمود: بلکه طوری از آنها حساب می‌کشم که تو هم مطلع نشوی و نزد شما هم رسوا نشوند. از آیه‌ی شریفه‌ی **إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا**: خودت نامه‌ی عملت را بخوان که برای رسیدگی به حساب خودت کفایت می‌کنی استفاده می‌شود که خداوند ستار و غفور، خودش هم نامه‌ی عمل مؤمن را نگاه نمی‌کند و خودت را قبول دارد و بررسی حساب را به خودت واگذار می‌نماید. دیدی خدای کریم از لطف و رحمت با ما چه کرد؟

✽ پس‌ریخته‌ای را برای کار به حجره‌ی تاجری فرستادند. روزهای اول حجره را جاروب می‌کرد و جای می‌آورد و مواظب بود نزدیک دخل نشود، چون می‌دید هنوز تازه وارد است و ممکن است به او اعتماد نداشته باشند. چند روز که گذشت، تاجر یک لیست اجناس همراه با مقداری پول به او داد و گفت: برو این جنس‌ها را بخر و ببر در منزل ما تحویل بده. پسر کار را انجام داد و لیست اجناس خریداری شده را با قیمت‌های خرید هر یک نزد تاجر آورد تا حساب پس بدهد. تاجر به او گفت: لازم نیست به من نشان بدهی، خودت بین اگر پول کم آورده‌ای از دخل بردار و به کسانی بده که طلبکارند و اگر زیاد آورده‌ای داخل دخل بریز، لیست را هم پاره کن و دور بریز.

پسر که این اعتماد تاجر را دید، غرق شادی شد و قدش افراشته شد و احساس سربلندی کرد و شب که به منزل بازگشت، داستان اعتماد تاجر را با شادی و افتخار برای پدر و مادرش تعریف کرد. خدا هم همین کار را با بنده‌هایش کرده است. به آنها گفته: **إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا**: خودت نامه‌ی عملت را بخوان؛ امروز خودت برای رسیدگی به حساب‌هایت کفایت می‌کنی. یعنی به تو اعتماد دارم، لذا خودت به حساب خودت برس، من نگاه نمی‌کنم. این کلام خدا چقدر بنده را سرفراز می‌کند و رشد می‌دهد!

✿ هنگامی که در اجرای امر خداوند که فرمود: **اقْرَأْ كِتَابَكَ** خواستم کتاب نفس و نامه‌ی عمل خودم را بخوانم، دیدم اوائل امر گناهانم را خیلی کوچک و استغفارها و کارهای خوبم را خیلی بزرگ نوشته‌ام و بعدها که وجدانم زنده شده است، آنها را خط زده‌ام و گناهانم را خیلی بزرگ و استغفارها و کارهای خوبم را خیلی کوچک نوشته‌ام. خلاصه بر اثر تغییر روحیه‌هایم آن قدر نوشته و خط زده و تغییر داده بودم که از بس خط خوردگی داشت، اصلاً نمی‌شد آن را خواند. این بود که آن را میچاله کردم و انداختم دور و چشم به فضل و رحمت خدا دوختم.

✿ وقتی خداوند فرمود: من به نامه‌ی عملت نگاه نمی‌کنم، **اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا**؛ خودت نامه‌ی عملت را بخوان که خودت برای محاسبه‌ی اعمالت کفایت می‌کنی، خودت هم نامه‌ی عملت را نخوان و بینداز در آب فرات تا شسته و پاک شود.

قرآن

✽ هم قرآن و هم مخلوقات تنزیلند. (کتاب تشریع و کتاب تکوین) *تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ*

✽ قرآن و انسان هر دو از یک جا تنزیل شده‌اند؛ *تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ* لذا قرآن برای انسان خیلی آشناست.

✽ احادیث جنبه‌ی خلقی و قرآن جنبه‌ی الهی پیامبر است. با اینکه قرآن از لبان مبارک رسول خدا ﷺ آمده است؛ اما هنگام خواندن قرآن، شما اصلاً به پیامبر توجه ندارید و مستقیم شما را به خداوند پیوند داده است.

✽ قرآن صدای آشناست و از همه‌ی صداها، حتی از صدای پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام آشناتر است. هیچ کلامی شیرین‌تر و آشناتر از قرآن نیست. آن قدر آشناست که گویی این کلام روزی از خودمان صادر شده است. گویی روزی خودمان آن را گفته‌ایم.

✽ *الْقُرْآنُ عِبَارَاتٌ وَإِشَارَاتٌ وَلَطَائِفٌ وَحَقَائِقٌ. فَأَمَّا الْعِبَارَاتُ لِلْعَوَامِ وَالْإِشَارَاتُ لِلْخَوَاصِّ وَاللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ*: قرآن عبارات و اشارات و لطایف و حقایق است. اما عبارات قرآن برای عموم خلق و اشارات آن برای خواص و لطایف آن برای اولیا و حقایق آن برای انبیا است.

✽ قرآن صدای عشق است. «از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر» ندای محبت و صدای محبت چشیدنی و درک کردنی است، نه وصف کردنی. فیوضات بزرگ خدا را می‌شود درک کرد، ولی نمی‌توان بیان کرد.

❁ سرّی‌ترین حرف‌ها را خدا آشکارا؛ امّا به زبان اشاره در قرآن نوشته است. کسی که با خدا یگانه و رفیق باشد، زبان عشق را، یعنی اشارات محبوب را خوب می‌فهمد.

❁ قرآن نامه‌ی دوست است و زبان اهل محبّت، زبان اشاره است. اشارت را اهل محبّت درک می‌کنند. اگر اهل محبّت شدی، قرآن را خواهی فهمید. «آن کس است اهل بشارت که اشارت داند»

❁ قرآن را هر روز بخوان.

❁ دوست اهل بیت علیهم‌السلام لساناً و صفتاً و ذاتاً قرآن را می‌خواند؛ با همه‌ی وجودش قرآن را می‌خواند.

❁ یک آیه‌ی قرآن که نظرت را جلب می‌کند، تا کاملاً آن را هضم نکرده‌ای و نخورده‌ای و سیراب نشده‌ای از آن عبور نکن. پاک کردن ته ظرف غذا مستحب است. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ظرفی را که در آن غذا میل می‌فرمودند، با انگشت تا آخرین ذرات غذا را چنان پاک می‌کردند و می‌خوردند که نیازی به شستن نداشت.

❁ از قرآن یک کلام را بگیر و مزمه کن و آن را بچش. اگر کسر داشتی، سراغ کلام دوم برو.

❁ صاحب کلام در کلامش حضور دارد. قرآن را بخوانید تا به صاحب کلام ملحق شوید. نگاه کردن با دل بالاتر از خواندن است. مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ هر کس مرا دید، هرآینه حق را دیده است.

❁ صاحب کلام، در کلام خود ظاهر می‌شود. امام صادق علیه‌السلام در مورد قرآن می‌فرماید: لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنَّ الْخَلْقَ لَا يَصِيرُونَ؛ هرآینه خداوند در کلام خویش متجلی است، ولكن آفریدگان او را نمی‌بینند.

✽ در ظاهر، ابتدا باید قرآن را خواند؛ اگر سواد نداریم، وضو بگیریم و نگاه کنیم؛ اگر چشم نداریم، وضو بگیریم و با دست مس کنیم؛ قرآن کار خودش را می‌کند و نورش به دل نفوذ می‌کند. در باطن، بالاتر از همه مس است. لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ: جز پاکان قرآن را مس نمی‌کنند. عَلِيُّ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ: علی ممسوس در ذات خداست. مس کردن قرآن ملاقات با علی علیه السلام است.

✽ مرحله‌ی اول، قرائت قرآن است؛ اما اگر سیر نشدی، به آن نظر کن. از این بالاتر مس قرآن است.

✽ خداوند کلامش را یک بار تنزیل کرد. پیامبر و اهل بیت علیهم السلام هم برای فهم مردم، کلام حق را برای بار دوم تنزیل کردند. ما دیگر حق تنزیل نداریم.

✽ اگر قرآن را نمی‌فهمی، از خود صاحب کلام که همراه کلامش است، بخواه که به تو بفهماند.

✽ الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ: خدای رحمان قرآن را تعلیم کرد و به این وسیله انسان را آفرید و به انسان بیان آموخت و انسان زبان به دعا گشود. قرآن که بخوانی، خدا با تو حرف می‌زند. دعا که می‌کنی، تو با خدا حرف می‌زنی. تا کسی انسان نشده است، حق بیان ندارد و باید دم از سخن ببندد. قبل از تعلیم قرآن ما بودیم، ولی شیء مذکوری نبودیم و اسمی نداشتیم. قبل از انسان شدن، فرد قابل ذکر نیست و ارزش ندارد. هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً: آیا نیامد بر انسان روزگاری که چیز قابل ذکری نبود؟

✽ الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ: این موجود بعد از تعلیم قرآن بود که انسان شد و نام انسان به او داده شد و قبل از آن انسان نبود. بعد از تعلیم قرآن و ساخته شدن انسان، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ: زبانش به حکمت گویا می‌شود.

❁ یکی از علمای اهل معنی^۱ برای زیارت امام حسین علیه السلام، معمولاً با پای پیاده از نجف به کربلا مشرف می‌شد. روزی یکی از رفقایش اظهار تمایل کرد همراه او به کربلا مشرف شود و لذا با هم راه افتادند. در بین راه برای این که از فرصت بهره ببرند، شروع کردند به اتفاق سوره‌هایی از قرآن را از حفظ خواندن. مقداری که گذشت، یکی از آن دو ساکت شد و دیگری قرآن می‌خواند و او گوش می‌داد. بعد رفیقش ساکت شد و او قرآن می‌خواند. تا کار به جایی رسید که هر دو ساکت شدند؛ اما با تعجب دیدند قرآن دارد خوانده می‌شود و هر دو گوش می‌دادند.

❁ همه‌ی قرآن در سوره‌ی حمد است و همه‌ی سوره‌ی حمد در بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آن و همه‌ی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در «ب» بِسْمِ اللَّهِ و همه‌ی ب در نقطه‌ی زیر ب نهفته است و علی علیه السلام فرمود: منم نقطه‌ی زیر «ب» بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نقطه هیچ ندارد. این نهایت تواضع علی در برابر پروردگار خویش است؛ اما همه‌ی حروف و کلمات و نوشته‌ها و علوم از همین نقطه ایجاد می‌شود. همه‌ی قرآن علی است.

❁ تأکید زیاد بر ظواهر قرائت و تجوید، جلسات قرائت قرآن را خراب کرد و از بین برد. وقتی یک جوان با عشق به قرآن به جلسه می‌آید و معلّم جلسه دائم از قرآن خواندنش ایراد تجویدی می‌گیرد، او خجلت زده می‌شود و چه بسا محبتش به قرآن صدمه ببیند. اما اگر بگذارند هر طور که می‌تواند، بخواند و از او ایراد نگیرند، چند وقت که به جلسه آمد و قرآن خواندن‌های دیگران را دید، کم کم قرائتش هم اصلاح می‌شود. ضمن اینکه از نور قرآن بهره‌مند می‌گردد.

❁ با فقط به تجوید و اصلاح ظاهر اهتمام نمودن، مغز و حقیقت قرآن را از بین می‌برند. این چقدر بی‌عقلی است که ما هم مثل اهل سنت در وقت خواندن قرآن، داد و فریاد کنیم، در حالی که قرآن می‌فرماید: **إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ**.

هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، به آن گوش بسپارید و ساکت شوید تا شاید مورد رحمت واقع شوید. *إِسْتَمِعُوا* یعنی گوش دادن که لازمه‌اش حرف نزدن و سکوت کردن است. *أَمَّا أَنْصِتُوا* خیلی معنایش بلند است؛ یعنی نه تنها زبانت، بلکه همه‌ی ظاهر و باطن وجودت را ساکت کن و دل بده و توجه کن! و آنچه را گوش دادی، هضم کن!

✿ خداوند فرمود: وقتی قرآن می‌خوانند، گوش بدهید و ساکت شوید. اهل سنت به جای سکوت کردن فریاد می‌کنند و الله الله می‌گویند. گویا از آن می‌ترسند و رم می‌کنند. این مانع می‌شود که از نور قرآن بهره‌مند شوند.

نهج البلاغه

❁ قرآن تنزیل یافته و علی علیه السلام شاگرد اوّل قرآن است و نهج البلاغه کلام اوست و بازتاب قرآن است و شما هم که می‌خواهید شاگرد قرآن باشید، نهج البلاغه را زیاد بخوانید و مطالعه کنید.

❁ امیدوارم بعد از قرآن، قبل و بیش از هر کتابی نهج البلاغه را بخوانی.

❁ وقتی خداوند فرمود: **وَإِنْ تُعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا: وَ إِنْ تُعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا: وَ إِنْ تُعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا:** و اگر نعمت‌های الهی را شمارش کنید به شمارش آن قادر نیستید، حضرت امیر علیه السلام فرمود: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَهُ الْقَائِلُونَ** و لا یحصی نعمائہ العادون: سپاس خدایی را که گویندگان به ستایش کامل او نمی‌رسند و شمارش‌کنندگان به شمارش نعمت‌هایش قادر نیستند. معلوم می‌شود که حضرت امیر علیه السلام شاگرد اوّل کلاس خداست و نهج البلاغه شاگرد قرآن است که جواب آیه را داده است.

کتاب‌های مفید

✿ کتاب «کاشف‌الاسرار» مولی نظرعلی طالقانی و کتاب «مکاتیب» ملاعبدالله قطب برای مطالعه مفید است. در مطالعه‌ی این کتاب‌ها چند صفحه‌ی آن را ده شب، حتی چهل شب مطالعه کنید تا کامل بهره‌ی آن را ببرید. بعد چند صفحه‌ی دیگر را به همین ترتیب مطالعه کنید. از این طریق به خود نویسنده‌ی کتاب راه پیدا می‌کنید.

✿ جزوه‌ی حدیث معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام به نورانیت را در جانمازتان بگذارید و تا چهل روز، هر روز یک بار با توجه بخوانید تا به خود امیرالمؤمنین علیه السلام راه پیدا کنید.

✿ آقا نجفی قوچانی در کتاب‌های سیاحت شرق و سیاحت غرب چون با بیان عمل خود، امر به معروف و نهی از منکر کرده است، نوشته‌هایش خیلی اثر دارد.

✿ کتاب «معراج‌السعادة» مرحوم نراقی خیلی ارزشمند است؛ خلق ارزش آن را درک نمی‌کنند.

✿ بعضی معتقدند در بین کلمات خواجه عبدالله انصاری گرچه به فارسی است، اسم اعظم وجود دارد. این کلمات حرف‌های عادی اوست که از او سر زده و با صدق با خدا حرف زده است.

✿ کتاب‌های مرحوم حاج میرزا جوادآقا ملکی تبریزی سرشار از نور است.

شیطان

✿ خداوند شیطان را هم برای تکامل انسان قرار داده است تا ناخالص‌ها را از بهشت دور و خالص‌ها را به بهشت داخل کند.

✿ به شما بشارت می‌دهم که می‌توان بر شیطان غالب شد. **إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانٌ ضَعِيفًا**: همانا کید و مکر شیطان ضعیف است.

✿ کسی که در کارهایش بسم الله بگوید، شیطان از او غافل می‌شود و او می‌تواند به راهش برود. وقتی وجود خودش بسم الله شود، اجنه و شیاطین از او فرار می‌کنند.

✿ انسان وقتی به ولایت و محبت راه پیدا می‌کند، شیطان‌ش تسلیم او می‌شود.

✿ شیطان وجودش اعتباری است، می‌توان به خود گفت اصلاً نیست.

✿ گرچه شیطان از خدا تا روز قیامت عمر تقاضا کرد، ولی خداوند به او فرمود: **تَا يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ** به تو مهلت دادم. از کجا که آن وقت معلوم یک ساعت بعد نبوده است؟ شاید شیطان اصلاً نابود شده باشد. بنابراین از شیطان حرف نزن، از خوبان حرف بزن.

✿ در جلسه‌ای دو نفر با هم بحث می‌کردند، یکی از وجود شیطان و حيله‌های او صحبت می‌کرد و دلیل می‌آورد و دیگری با دلیل ثابت می‌کرد که شیطان عدمی است و حيله‌های او ضعیف است. نظر مرا خواستند. من فکر کردم هر قدر هم که کم‌عقل باشم، باید کمک کسی باشم که شیطان را ضعیف و نابود می‌کند.

❁ در دوران جوانی ام یکی از علمای نجف برای معالجه به تهران آمدند و من هم از ایشان دعوت کردم مهمان ما باشند و نماز جماعت را در مسجد متروکه‌ای در ده ما اقامه کنند که سال‌ها قبل امام جماعتش از دنیا رفته بود و جماعت در آن برپا نمی‌شد و هم من روزها ایشان را به تهران پیش دکترها ببرم. چند روز که نماز جماعت دائر شد، بازماندگان امام جماعت قبلی مسجد نامه‌ای به امام جماعت جدید نوشتند که شما باعث نشوید مسجد آبا و اجدادی ما غصب شود و نامه را در صف جماعت به آن عالم دادند. ایشان هم بعد از اینکه آن را خواندند، به من دادند که بخوانم. وقتی نامه را خواندم، گویا کمرم شکست. خیلی ناراحت شدم که چرا مردم این‌طور هستند. مسجدی که سال‌ها متروک مانده بود، حالا که چند روز است جماعت در آن دائر شده، این‌گونه می‌خواهند جلوی آن را سد کنند. در بازگشت از مسجد حالم به گونه‌ای بود که آن عالم متوجه شد. ایشان به من گفتند: ناراحت نباش، اگر کسی برای خدا قدم برداشته است، بر خود خداست که موانع راه را از میان بردارد، نباید نگران موانع بود. آنچه جای رسیدگی و توجه دارد، این است که نیت واقعاً خدایی و خالص باشد، بقیه‌ی کار بر عهده‌ی خود خداست. این حرف روحیه‌ی تازه‌ای به من داد و اتفاقاً همین‌طور هم شد و خود خدا آن مانع را برطرف کرد. این نکته که آن عالم گفت، خیلی مهم است و در همه‌ی مسیر به درد مؤمن می‌خورد.

❁ وقتی کسی به مهمانی دعوت شده باشد و برای ملاقات صاحبخانه بخواهد وارد شود، وظیفه‌ی صاحبخانه است که به سگ پاسبان که برای ممانعت از ورود بیگانگان کنار در بسته است، بگوید به او کاری نداشته باشد و بگذارد داخل شود. شیطان سگ درگاه خداست. برداشتن موانع از قبیل شیطان بر عهده‌ی صاحبخانه است. شما یک کار بیشتر ندارید و آن توجه کامل به صاحبخانه است. **كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ** بر ما حقّی

است که مؤمنان را یاری کنیم. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ اِی شیطان، هرآینه تو بر بندگانم تسلط نداری.

❁ شیطان مثل سگ پاسبان خانه‌ی خداست. هر کس با صاحبخانه کار داشته باشد، حق تعالی چون ضامن راهش است، به شیطان می‌گوید این از خود ماست، بگذار داخل شود. اما اگر کسی ریگی توی کفشش باشد و قصد دزدی داشته باشد، شیطان نمی‌گذارد. خود شیطان گفت: فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ خداوند! به عزت تو سوگند که جز بندگان خالص شده‌ات، همه‌ی انسان‌ها را گمراه و اغوا می‌کنم.

دشمنان اهل بیت علیهم السلام

❁ هر چه خوبی در عالم هست، از شجره‌ی طیبه‌ی اهل بیت علیهم السلام است. **إِنْ ذَكَرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَآصِلَهُ وَفَرْعَهُ وَمَعْدِنَهُ وَمَأْوِيَهُ وَمُنْتَهَاهُ** اگر از خوبی یاد شود، آغاز و اصل و فرع و معدن و جایگاه و سرانجام آن شماست. هر چه بدی هم در عالم هست، از شجره‌ی خبیثه است که اصلش همان اولی و دومی و سومی اند. **إِنْ ذَكَرَ الشَّرُّ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَآصِلَهُ وَفَرْعَهُ وَمَعْدِنَهُ وَمَأْوِيَهُ وَمُنْتَهَاهُ** اگر از شر و بدی یاد شود، آغاز و اصل و فرع و معدن و جایگاه و سرانجام آن شماست. لذا در روایت است که حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه که ظهور فرمودند، آن دو نفر را از قبر بیرون می‌کشند و زنده می‌کنند و محاکمه می‌کنند و تمام تقصیر همه‌ی گناهان اولین و آخرین را بر عهده‌ی آنان اثبات می‌کنند. شجره‌ی خبیثه ریشه‌اش سست است و حضرت که ظهور فرمودند، آن را از ریشه می‌کنند.

❁ شش نفر هستند که اجاق جهنم‌اند؛ سه نفر از امت‌های سلف: فرعون و نمرود و شداد و سه نفر از این امت: اولی و دومی و سومی.

❁ به موازات عظمت و بزرگی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام که خزانه‌ی الهی است، یک شخص به همان اندازه در جانب ظلمت، از این امت بلند شد و دست به خزانه‌ی الهی زد و در حق ایشان ظلمی کرد که همه‌ی امت تا ابد باید ننگ و سرافکندگی آن را تحمل کنند.

❁ اولی و دومی که در مدرسه‌ی دنیا خلیفه شدند، همه‌ی حاضرها را غایب و همه‌ی غایب‌ها را حاضر نوشتند.

❁ اشقیا مثل هیزم خشکی هستند که نجس شده است و جز با سوختن پاک نمی‌شود، ولی دوستان اهل بیت علیهم السلام را در حوض کوثر می‌شویند و پاک می‌شوند.

اسرار و حقایق گوناگون

❁ در زمین‌هایی که ذکر خدا زیاد می‌شود و سجده بر آن زیاد می‌کنند، شیرهی همه‌ی زمین کشیده می‌شود و در آن زمین جمع می‌شود. حَرَمًا آمِنًا يُجَبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ: حرم امنی که ثمره و عصارهی همه‌ی چیزها به سوی آن جذب و جمع می‌شود.

❁ در هر جا که ظلم کمتر است، برکات به آنجا روی می‌آورند.

❁ آه یک مظلوم در همه چیز اثر می‌گذارد و هر کس به اندازه‌ی ایمان خود پایش به سنگ می‌خورد؛ چون مظلوم مورد توجه خداست، ولو کافر باشد. لذا باید متصدیان مواظب باشند که کسی بی‌گناه و مظلوم در زندان‌ها نباشد.

❁ خدا نکند در یک مملکت به یک نفر ظلم شود، چون همه‌ی افراد آن مملکت صدمه و خسارت می‌بینند. خدا حامی مظلوم است. خدا نکند آدم نسبت به مظلوم‌های خدایی، ظالم شود. اگر یکی مظلوم واقع شود، همه باید سهم بدهند. اگر آدم نسبت به نفس خودش ظلم کند و نفس را زندانی کند که شلوغ‌کاری نکند، عیبی ندارد، ولی باید مواظب باشد به دیگری ظلم نکند و مظلومی را زندانی نکند.

❁ الْمُؤْمِنُونَ كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ: مؤمن‌ها مثل یک فرد واحد می‌باشند. در جامعه اگر یک نفر مظلوم واقع شود، یا یک نفر مهموم باشد، همه‌ی افراد مشکل پیدا خواهند کرد.

❁ الْمُؤْمِنُونَ كُنُفُسٌ وَاحِدَةٌ همه‌ی مؤمنان مثل یک تن واحد می‌باشند. لذا اگر کسی به یک نفر مؤمن ظلم کند، گویی به همه ظلم کرده است و اگر به یکی خوبی کند، گویا به همه نیکی کرده است.

❁ در یک کارخانه که هزار نفر کارگر و کارمند دارد، اگر یکی از کارکنان خوب کار کند و به کارخانه نفع برسد، همه‌ی هزار نفر منتفع می‌شوند و اگر هم بد کار کند، به همه ضرر رسانده است.

❁ کسی که یک نفر غمگین و غصه‌دار را خوشحال کند، او را زنده کرده است و هر کس یک نفر را زنده کند، مثل آن است که همه‌ی خلق را زنده کرده است. مَنْ أَحْيَاها فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً.

❁ کار خیر، در همه‌جا و در همه کس اثر می‌گذارد. اگر کار خیر کردی، همه‌ی اهل خیر را یاری و نصرت کرده‌ای و آنها را روسفید کرده‌ای. همه‌ی عالم پشتیبان کار خیر تو هستند و جواب هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي: آیا یآوری هست که مرا یاری کند؟ وَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ: چه کسی مرا به سوی خدا یاری می‌دهد؟ را خوب داده‌ای.

❁ کمک طلبیدن بزرگ از کوچک در واقع دعوت او برای کمک رساندن به اوست. هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي: آیا یآوری هست که مرا یاری کند؟ وَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ: چه کسی به سوی خدا یاور من است؟ به همین معنی است.

❁ اسلام حافظ ماست، نه ما حافظ اسلام.

❁ اولین بارقه‌ی نهضت آقای خمینی روزی بود که اتفاقاً به پیشنهاد یکی از رفقا به جلسه‌ی درس ایشان در مسجد اعظم قم رفته بودم که در شبستان جنب قبر مرحوم آقای بروجردی تشکیل می‌شد و از دور این سید بزرگوار را در حالی که به چند صد نفر طلبه درس می‌داد، تماشا می‌کردم. آن روز کسبه‌ی قم به خاطر اینکه حکومت شاه پاسخ تلگراف آقای خمینی را نداده بود، تعطیل کرده بودند و در میانه‌ی درس، جمع زیادی از مردم قم وارد شبستان شدند و پشت سر طلبه‌ها نشستند. آقای خمینی بعد از چند دقیقه فرمود: کسانی که آمده‌اند، بلند شوند تا آنها را ببینم. جمعیت بلند شدند و آقای خمینی نگاهی به آنها انداخت و سپس فرمود: حالا بنشینید. (بار اول بی‌اجازه نشسته بودند، این بود که برای حفظ عزت، آنها را بلند کرد و با اجازه نشاند). بعد فرمود: یک نفر بلند شود بگوید چرا تعطیل کرده‌اید و اینجا آمده‌اید. یکی از حضار بلند شد و عرض کرد: آقا بعد از این که حکومت پاسخ تلگراف شما را نداد، دیگر کسب و کار برای ما گوارا نیست و بی‌معناست. فرد دومی بی‌اجازه بلند شد و فضولی کرد و گفت: البته این درس و بحث حوزه هم بی‌معناست. آقای خمینی نگذاشت او حرفش را ادامه دهد و فرمود: خُب. بعد خطاب به طلبه‌ها و مردم فرمود: «در این حرکتی که امروز شروع شده و در آینده در همه‌ی قم هم نمی‌گنجد و در همه‌ی کشور هم شاید نگنجد، فکر نکنید ما می‌خواهیم اسلام و قرآن را حفظ کنیم، بلکه قصد ما این است که دست ما از قرآن و اسلام کوتاه نشود». (یعنی حافظ قرآن و اسلام خداست. *الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ* اسلام برتر و بالاتر است و چیزی بالاتر از اسلام نمی‌تواند قرار بگیرد. اسلام و قرآن محتاج نیستند که ما حفظشان کنیم، ما محتاج قرآن و اسلام هستیم).

❁ آمین چهار حرف دارد که هر یک بر عرش و کرسی و لوح و قلم، بر پیشانی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و در قرآن و تورات و انجیل و زبور نوشته شده است. چون عبدی آمین بگوید، چهارتای اوّل به لرزه در می‌آیند، چهارتای دوم به سجده

می‌افتند و چهارتای سوم ورق می‌خورند. اقلش این است که یعنی بنده‌ی من دعایت اجابت شد.

✽ در حدیث قدسی است که وقتی هم بزرگ بنده‌ای، خدا بود و اراده‌ی کار خطایی کرد، خدا بین او و آن کار حائل می‌شود. یعنی خودش را به او نشان می‌دهد.

✽ امروز نقش حیوانات در زندگی ظاهری انسان کم شده است. حیوانیت در درون انسان هم کم می‌شود و تنها عقل می‌ماند و انسان به ملائک ملحق می‌شود.

✽ پیشاب و فضولات حیوانات حلال گوشت پاک است، ولی در انسان صفات بد و اخلاق رذیله سبب می‌شود نجس گردد، و الا چرا غذای پاک و حلال به نجاست تبدیل شود؟ وقتی مقصد خدا باشد و محبت خدا و پیامبر و ائمه علیهم‌السلام باشد، آنها انسان را از غیر خودشان پاک می‌کنند.

✽ خداوند چقدر ما را سیر داده است و از صلب‌ها و رحم‌ها عبور کرده‌ایم و هر کدام از شهری آمده‌ایم و یکدیگر را پیدا کرده‌ایم و الآن دور هم جمع شده‌ایم.

✽ هر یک از ما از غیب‌الغیوب راه افتادیم و از اصلاّب عبور کردیم و بدون اختیار و خواست خودمان در اینجا به هم برخوردیم. از اینجا هم داریم به غیب‌الغیوب می‌رویم. ممکن است بعد از این هم یکدیگر را نبینیم.

✽ همان‌طور که گاهی اوقات یک سنگ در مسیر رودخانه قرار می‌گیرد و آب و خس و خاشاک داخل آب زیر آن سنگ گیر می‌کنند و مدتی در کنار هم می‌مانند؛ اما همین که آن سنگ یک تکان می‌خورد، راه آب باز می‌شود و همه‌ی آن خس و خاشاک‌ها پراکنده می‌شوند و هر یک از آنها به سویی می‌رود، در رودخانه‌ای هم که از

غیب‌الغیوب آمده و به سوی دریای هستی در جریان است، سنگی قرار دارد که ما پشت آن سنگ ایستاده‌ایم و با هم حرف می‌زنیم؛ اما همین که آن سنگ یک تکان بخورد، هر یک از ما به سویی می‌رویم و شاید هرگز یکدیگر را نبینیم. به قول مرحوم علامه‌ی طباطبایی:

من خس بی‌سر و پایم که به سیل افتادم او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد

✽ آنجا که خدا شما را درست کرد، زمان و مکان نیست؛ لذا می‌توانی بگویی مرا یک ساعت پیش ایجاد کرد؛ گرچه در عالم زمان ممکن است همین یک ساعت از یک میلیارد سال هم بیشتر باشد.

✽ خدا شما را با دست قدرت خود آفریده است و آمده‌اید در این جلسه مقابل من نشسته‌اید. از اوّل خلقت تا الآن نیم ساعت هم طول نکشیده است، منتها به نظر اهل طبیعت زمان زیادی گذشته است. مثل اصحاب کهف که وقتی بیدار شدند، گفتند یک روز یا کمتر از آن خوابیده‌ایم؛ در حالی که به حساب اهل طبیعت سیصد سال خوابیده بودند.

✽ به زبان آوردن و لب، خیلی مؤثر است. اگر گفتی الْحَمْدُ لِلَّهِ فرج حاصل می‌شود و اگر فال خوب زدی، همان‌طور می‌شود.

✽ صاحب نور غیر روحانی نداریم، ولی روحانی بی‌نور داریم. بعضی‌ها به قدرت‌ها و مراتب بالای روحی رسیده‌اند؛ اما نور ندارند. یک ذره نور به دریاها روح می‌ارزد.

✽ روح و نور دو چیز مجزاً است. بعضی از اشخاص روحانی که اهل تجرّدند، نور ندارند. روحانی به نور نیاز دارد، روح و تجرّد مثل چشم است. چشم بدون نور قادر به دیدن نیست. دوست اهل بیت علیهم السلام نور دارد.

✽ انفراد، اجتماع را می‌سازد. اجتماع، انفراد را خراب می‌کند.

✽ پیروان سایر ادیان الهی هم با اُمّت پیغمبر ما قاطی هستند. ولو خودشان ندانند، همه زیر چتر اسلامند. برخی هم قلباً مسلمانند، ولی تقیه و کتمان می‌کنند.

✽ اشخاصی که اطرافت هستند، دو دسته‌اند: دست چپی‌ها، که وقتی می‌گیرند که می‌گیرند و وقتی هم می‌دهند، باز می‌گیرند (ایمانت را می‌گیرند) و دست راستی‌ها، که وقتی می‌دهند که می‌دهند و وقتی هم می‌گیرند، باز هم می‌دهند (اجر و ثواب می‌دهند). سعی کن تو هم از دست راستی‌ها باشی.

✽ یک نفر که راه بیابد و بخواهد با خدا ملاقات کند، همه‌ی خلق، حتّی کفار را با خودش تا دم در می‌برد.

✽ هر اندکی اندک نیست. یک سیر طلا اندک است؟ یک خورده عقل که به انسان داده شده، اندک است؟ پس هر اندکی اندک نیست. چیزهایی که خدا داده و بقا دارد، اندک نیست.

✽ هر کس راه به خدا داشته باشد، مالک نفس و مال مردم است. خوشا به حال شخصی که نصیبش شود چنین کسی مال و نفس او را بگیرد.

✽ هر کس را که رفتن در محراب را دوست ندارد و از امامت جماعت پرهیز می‌کند، به زور وارد محراب کنید و به او اقتدا کنید و هر کس را که آن را دوست دارد و طالب آن است، بیرون بیندازید.

✽ اهل زینت زن است، ولو به ظاهر مرد باشد. مردهایی که خیلی در بند لباس و خانه و زینت‌های دنیا هستند، زن هستند. بعضی خانم‌ها که پر دل و جرأت و پرفریتند، مردند.

✽ بچه از پیش خدا آمده است و آنجا ندارم و نمی‌توانم و نمی‌دانم وجود نداشته است، لذا اینجا گرسنه‌اش که می‌شود، کاری ندارد که کسی در اطرافش هست یا نه، به فضا می‌گوید من گرسنه‌ام. اگر به او بگویی در منزل چیزی نداریم، می‌گوید مثل اینکه نفهمیدی چه گفتم، من گرسنه‌ام. او فطرتش هنوز آلوده به اسباب و وسایل نشده است.

✽ قرآن فرمود: **لِنَّ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ وَالْفُؤَادِ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا**؛ همانا گوش و چشم و فؤاد، همه‌ی آنها مورد سؤال قرار می‌گیرند. چشم و گوش بهانه است؛ اصل کار فؤاد است. فؤاد جایی نزدیک ناف است. وقتی می‌گویی دستم، چشمم، گوشم، خودم، بین میم آخر آن در کجا صدا می‌کند؛ فؤاد آنجاست.

✽ حضرت امیر علیه السلام فرمود: فاصله‌ی بین حق و باطل چهار انگشت است؛ بین چشم و گوش، بین دیدم و شنیدم. زبان از دیده‌ها و شنیده‌ها خبر می‌دهد؛ لذا از زبان سؤال نمی‌کنند، بلکه از سمع و بصر سؤال می‌کنند. سمع و بصر هم دو دریچه‌ی فؤادند. فؤاد یعنی فواید؛ یعنی صندوق دخل انسان. از دل می‌پرسند که چقدر یقین و اطمینان کاسبی کرده‌ای.

❁ فردی به بهلول پولی داد که به فقرا بدهد. او آن پول را به یکی از ثروتمندان داد. شخصی که پول را داده بود، مطلع شد و علت را از بهلول پرسید. بهلول گفت: شما بهتر می‌دانید یا خدا؟ او فقیر بود که خدا به او ثروت داد، دیگران که غنی بودند، خدا هم به آنها ثروت نداد.

❁ در عالم برزخ، قشنگ‌ها چند هزار سال است که سرهایشان را کف دستشان گرفته‌اند تا تقدیم کنند و هنوز نوبتشان نشده است. حتی به بعضی از آنها می‌گویند چرا بی‌خود این‌قدر انتظار می‌کشید، شما را که تحویل نمی‌گیرند؛ اما آنها می‌گویند اگر تحویل‌مان هم نگیرند، همین انتظارمان خوب است.

❁ جلوگیری از باردار شدن زن‌ها ضرر دارد. قوایی که خدا به تفاوت به هر زنی برای باردار شدن داده است، باید ظهور کند و الاً به صورت مریضی‌های مختلف سر در می‌آورد.

❁ علمی که انبیا آورده‌اند، سه حرف است. (حرف: مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ: گروهی از مردم خدا را به حرف بندگی می‌کنند. مَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ فَقَدْ كَفَرَ وَمَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ وَالْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ: کسی که اسم را عبادت کند، کافر شده و کسی که اسم و معنی را عبادت کند، مشرک شده است. تنها کسی موحد است که مسمی را عبادت کند.) عشق هم سه حرف است. پس شاید آنچه انبیا آورده‌اند، عشق باشد.

❁ انبیا و امامان به خاطر ما و به دنبال ما به دنیا آمده‌اند. در روایت آمده است اگر به خاطر شیعیان نبود، اِذَا لَرَفَعْنَا اللَّهُ إِلَيْهِ: در آن صورت خداوند ما را (از بین خلق) به نزد خویش بالا می‌برد.

✽ مستمعین طالب خیر سبب شدند انبیا پایین بیایند و الا آنها چه کار داشتند به زمین بیایند؟ دوستان خوش گل (طینت) و انبیا هم خوش گل پرست بودند. این بود که انبیا به دنبال خوشگل ها به زمین فرود آمدند.

✽ محمد بن ابی بکر تا چشمش باز شد، آمد توی بغل حضرت علی علیه السلام. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام هم فرمود: به او نگوئید محمد بن ابی بکر، بگوئید محمد بن علی.

✽ کلام حق را همه ی ماسوا کمک دهنده هستند و اصلها ثابت یعنی ریشه دار است؛ اما باطل ریشه اش روی خاک است: اِجْتُمَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ از بالای زمین کنده شده و ثباتی ندارد.

✽ هر جدیدی، در دستگاه خدا قدیمی تر است؛ ما تازه به آن رسیده ایم.

✽ جلال چادر است و زیر چادر، جمال است.

✽ هر کمالی که در این عالم است، حقیقت آن در عالم بالاست که ده بار، یکدهم شده (یک ده میلیارد) و در این عالم ظاهر شده است. اگر ده بار در ده ضرب شود، به حقیقت اولی خودش باز می گردد. اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ

✽ هر چه در عالم خارج هست، چه در ملائک و چه در جن ها و چه در حیوانات و چه در گیاهان و چه در جمادات، همه سایه ی عالم حقیقت و عالم انسانیت است. کسی که به عالم حقیقت راه پیدا کرده است، همه ی اسرار عالم خارج برایش آشکار و روشن است.

✽ هر چه در این عالم مشاهده می‌شود، سایه و عکسی است از آنچه در عالم حقیقت و انسانیت وجود دارد؛ لذا برای کسی که به عالم انسانیت راه پیدا کرده و به حقایق آن عالم پی برده است، همه چیز این عالم معنی‌دار و قابل فهم است و راز و رمزهای آن برای او مکشوف و هویدا است. اگر بعضی اوقات برای توضیح حقایق انسانیت به چیزهایی از این عالم ظاهر مثال می‌زنم، گمان نکنید از این چیزها به آن حقایق پی برده‌ام، بلکه چون آن حقایق را خدا نشانم داده است، آنچه سایه و عکس آنها در این عالم است را دریافته‌ام و برای شما بازگو می‌کنم.

✽ پرنده‌ای وجود دارد که می‌ایستد و دهانش را باز می‌کند و پرنده‌ی دیگری آنچه غذای اوست را شکار می‌کند و داخل دهان آن پرنده می‌گذارد. ماری هم هست که کمرش را راست می‌کند و می‌ایستد و پرنده‌ای آنچه غذای آن مار است را شکار می‌کند و داخل دهان آن مار می‌گذارد. هر چه در ملک و جنّ و حیوان و گیاه و جماد است، اصلش در انسان است. خودت را نمی‌بینی که کار و تلاش می‌کنی و درآمدی که کسب کردی را می‌بری به فقیر می‌دهی؟

✽ دل وقتی به خدا می‌رسد، می‌گوید: هست، هست، هست... و وقتی به آفت‌ها و شیطان می‌رسد، می‌گوید: نیست، نیست، نیست... .

✽ اشخاص سه دسته‌اند: انبیا، پیروان انبیا و سایرین؛ به تعبیر دیگر: عالم ربّانی، متعلّم و همج؛ به بیان دیگر: معلّم‌ها، شاگردها و بچه‌های کوچولو که هنوز به رشد نرسیده‌اند و مدرسه نمی‌روند.

✽ شیعه‌ها سه تا صبح دارند؛ یکی صبح خلقت حضرت آدم علیه السلام، یکی صبح ظهور حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه، یکی هم صبح قیامت. هر روز صبح که از خواب بیدار

می‌شوی، قیامت است. تمرین کن تا هر روز قشنگ‌تر شود. اگر توجّه داشته باشی، رشد می‌کنی.

❁ همه دگان دارند، یعنی دو کون دارند؛ دنیا و آخرت. اگر در دگان جنس بد باشد، داناها نمی‌خرند. خریدار هم اگر ناشی باشد، جنس قیمتی را که می‌فروشند، نمی‌خرد.

❁ پدری جز هنگامی که مهمان به منزلش می‌آمد، خیلی سوز و ساط به خانه نمی‌آورد. پسرش هم برای اینکه سوز و ساطشان زیاد شود، همواره مهمان وعده می‌گرفت و بی‌اطلاع پدرش هر روز به بقال محل که با پدر رفاقت داشت، می‌گفت: آقام گفته شب به خانه‌ی ما بیایید. یک شب بقال به صاحبخانه گفت: آقا شما که هر شب من را دعوت می‌کنید، پس یک شب هم شما به خانه‌ی ما بیایید. صاحبخانه به او گفت: من کی شما را دعوت کرده‌ام؟ گفت: پس من بی‌دعوت هر شب به خانه شما می‌آیم؟ پسران هر روز می‌گویند آقام گفته شب به خانه‌ی ما بیایید. صاحبخانه پسرش را صدا زد و گفت تو هر روز این آقا را دعوت می‌کنی؟ گفت: بله. پدر گفت: چرا؟ گفت چون وقتی مهمان نداریم، شما شام نان و ماست به ما می‌دهی؛ اما وقتی مهمان داریم، غذا و میوه‌ی مفصل آماده می‌کنی و ما هم می‌خوریم. پدر دید پسرش حرف حسابی می‌زند. پس شما هم به خداوند بگویید: هر وقت با عزیزی می‌نشینیم، کار خیری از ما سر می‌زند و شما در رحمت را باز می‌کنی، به این خاطر من هم به هر کس برسم، می‌گویم آقام گفته امشب به خانه‌ی ما بیا.

❁ مردم مملکت ما همه مظلومند؛ یا مظلوم دنیا یا مظلوم نفس خودشان. به ناقلها هم نفس خودشان ظلم می‌کند. در مذهب شیعه همه مظلومند.

✿ مَلَك خیلی قوی است، یک مَلَك می‌تواند همه‌ی آسمان و زمین را سر انگشتش بچرخاند.

✿ هر یک از ملائکه مرتبه و جایگاه معینی دارد و میل به بالاتر را هم ندارد؛ عشقش به همان جایی است که در آن است.

✿ اگر به آنچه در بین خلق جاری است، به دید فعل ربوبی بنگری، می‌بینی همه درست است.

✿ «از آن گناه که نفعی به غیر رسد، چه باک؟» گناه آدم و حوّا به نفع ما شد و سبب گردید ما به وجود بیاییم و الاّ در بهشت زاد و ولد نبود. خدا خودش می‌خواست آنها این کار را بکنند، لذا از هر طرف که می‌رفتند، آن درخت در مقابلشان ظاهر می‌شد تا بالأخره از میوه‌ی آن خوردند و از بهشت بیرونشان کردند.

✿ قاضی باید کمک‌کار و حامی متّهم باشد و هر کس به او نسبتی داد، از شاکی دلیل و شاهد بخواهد و اصل را بر برائت و بی‌گناهی متّهم قرار دهد.

✿ هر وقت برای انجام کار خیری خواستی استخاره کنی، رو به بالا استخاره کن. یعنی مثلاً اگر استخاره کردی که مبلغ معینی پول به کسی بدهی و بد آمد، مبلغ بیشتری را در نظر بگیر و دوباره استخاره کن و آن‌قدر ادامه بده تا بالأخره استخاره خوب بیاید. نکند رو به پایین استخاره کنی و پی در پی مبلغ کمتری را در نظر بگیری تا اینکه به صفر برسد.

✽ اینکه در حدیث آمده است که اگر چهل نفر بر کفن میت مؤمنی بنویسند ما شهادت می‌دهیم او شخص خوبی بوده است، خداوند می‌فرماید من حیا می‌کنم حساب او را رسیدگی کنم و بدون حساب او را به بهشت می‌فرستم، همین حالا هم که به خوب بودن فرد زنده‌ای اقرار می‌کنید و گواهی می‌دهید، همین شهادت به بدنش نوشته می‌شود. کفن حقیقی همین بدن است، لذا خدا هم به شهادت شما اکتفا می‌کند و به بررسی حساب او نخواهد پرداخت.

✽ اینکه خداوند حق الناس را نمی‌بخشد، خیلی خوب است. علتش این است که در قیامت برای فردی بهشت حتمی می‌شود، طلبکارها به او می‌چسبند که تا طلبمان را ندهی، نمی‌گذاریم بروی. چون حکم الهی صادر شده است که او به بهشت برود، ملائکه او را به سمت بهشت می‌کشند و کسانی هم که به او چسبیده‌اند، همراهش به بهشت می‌روند.

✽ اینکه در حدیث آمده است که منزل وسیع و زن سازگار و مرکب راهوار از سعادت انسان است، مقصود از منزل وسیع خانه‌ی دل است و هر چه بزرگ‌تر باشد، شخص سعادت‌مندتر است و غرض از زن سازگار، نفس تسلیم است و منظور از مرکب راهوار هم بدن فرمانبر است.

✽ اینکه در حدیث آمده است که شنا و اسب سواری و تیراندازی را به فرزندان بیاموزید، مقصود از شناوری این است که یاد بدهید در دریای عمیق دنیا شنا کنند و در آن غرق نشوند، منظور از اسب سواری هم این است که یاد بدهید چگونه مرکب بدن را برانند که سرکشی نکند و اختیار آنها را به دست نگیرد و آن قدر این سوی و آن سوی نکشاند که آنها را خسته و درمانده کند و آخر الامر هم بر زمین بزند و بکشد. غرض از تیراندازی هم این است که یاد بدهید چگونه تیر دعا را به هدف بزنند. اگر این سه کار

را یاد گرفتی، دیگر فرمان خدا را ببر و به این کاری نداشته باش که چه چیزی گیرت می‌آید و روزی‌ات زیاد یا کم می‌شود.

❁ در حدیث است که عقب رفیق خوب نگرَد که بی‌رفیق می‌مانی، عقب رزق حلال هم نگرَد که بی‌روزی می‌مانی، عقب عمل خالص هم نگرَد که بی‌عمل می‌مانی. البته اگر ائمه علیهم‌السلام اجازه دادند، عقب این‌ها بگرَد، چون وقتی بی‌رفیق ماندی، رفیقت خداست (یا رَفِیقٌ مَنْ لَا رَفِیقَ لَهُ ای کسی که رفیق شخصی هستی که بی‌رفیق است.) و وقتی بی‌رزق ماندی، رزّاقت خدا خواهد بود و هنگامی که بی‌عمل ماندی، فضل و رحمت خدا تو را کفایت خواهد کرد.

❁ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: النَّاسُ نِيَامٌ مردم در خوابند. اینکه اشخاص راه می‌روند، دلیل بیداریشان نیست، چنان که بعضی اشخاص شب‌ها که در خوابند، بلند می‌شوند و راه می‌روند.

❁ جبرئیل به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرض کرد: بعد از شما ده بار به زمین می‌آیم و هر بار چیزی را می‌برم؛ یک بار غیرت را، بار دیگر شجاعت را و... غیرت را که می‌برد، عصمت جایگزینش می‌شود و شجاعت را که می‌برد، قدرت به جایش می‌آید و... .

❁ حکیمی از محلی عبور می‌کرد که استخوان‌های جمجمه‌ی سر زیادی در آن بود. به نوکرش گفت: یکی از آنها را بردار و ریگی در داخل سوراخ گوشش بینداز. سوراخ گوش مسدود بود و سنگ داخل نشد. به او گفت: این به درد نمی‌خورد، بینداز و جمجمه‌ی دیگری بردار و در گوشش ریگی بینداز. ریگ از یک سوراخ داخل شد و از سوراخ گوش دیگر بیرون افتاد. به نوکرش گفت: این هم به درد نمی‌خورد، بینداز و یک جمجمه‌ی دیگر بردار و در گوشش ریگی بینداز. ریگ از سوراخ گوش داخل شد و بیرون نیامد. حکیم گفت: این به درد می‌خورد. آن را بردار ببریم. اشخاص هم در برابر

سخنان حکمت آمیز به همین سه دسته تقسیم می‌شوند و تنها گروه سوم به درد می‌خورند.

❁ کمال هر شیء در این است که به جایی برود که خداوند او را برای آنجا آفریده است.

❁ درخت‌ها را می‌بینید که وقتی شکوفه می‌کنند، برخی از شکوفه‌هایشان در اثر باد و طوفان می‌ریزد و برخی دیگر هم که به میوه تبدیل می‌شوند، هنوز که نارسند، در اثر سرما یخ می‌زنند و تنها آن مقداری می‌ماند که خدا مقرر کرده است و کاملاً می‌رسد و آن وقت باغبان آنها را می‌چیند. خدا هم انسان را وقتی که رسید، می‌چیند. افرادی که نارس می‌میرند، در عالم برزخ و قیامت بالأخره می‌رسند.

❁ هر چه را که درخور استعداد بشر بوده است، پیامبر اسلام ﷺ آورد و چیزی باقی نماند تا کس دیگری بیاورد.

❁ ابتدا بشر روی زمین و خاک نشست و بلکه خوابیده بود. انبیا علیهم السلام آمدند و گفتند: برای خدا بلند شوید: أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ بعضی از آنها بلند شدند. در قیامت آخر همه می‌نشینند: فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ در نشستن گاه راستی، نزد فرمانروای توانای عالم هستی. نشستن دنیا کجا و نشستن آخرت کجا؟ آن موت و فنا است و این حیات و بقاست.

❁ ممکن نیست کسی به معرفت‌الله و توحید برسد، ولی علی علیه السلام را نشناسد. به وادی توحید جز از طریق ولایت نمی‌توان رسید. عرفای اهل سنت مثل محی‌الدین عربی‌ها، علی علیه السلام را می‌شناختند، ولی چون در بین سنی‌ها زندگی می‌کردند، کتمان می‌کردند و می‌پوشاندند، ولی در عین حال رسوا شدند و سنی‌ها آنها را رافضی خواندند.

جالب است که عرفای شیعه چون از خدا زیاد حرف می‌زنند و به ظاهر کمتر از ائمه علیهم‌السلام دم می‌زنند، شیعه‌ها می‌گویند سنی شده‌اند. خیلی باید مواظب بود که ندانسته حرف نزد و در مورد دیگران قضاوت نکرد.

✽ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: مَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ فَإِنَّمَا يَقْبِضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ وَ يَقْبِضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أَيْدٍ كَثِيرَةٌ کسی که دست خود را از یاری و عطا کردن به خویشاوندانش ببندد، جز این نیست که یک دست از جانب او بر روی آنها بسته شده است و دست‌های بسیاری از آنان بر روی او بسته شده است.

✽ يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ دست خدا با جماعت است. در یک مجلس، یک دل می‌شکند و خدا به سبب همان یک دل، همه‌ی اهل مجلس و حتی همه‌ی اهل مملکت را مورد رحمت قرار می‌دهند.

✽ قرآن در مورد مراحل خلقت انسان می‌گوید: پی در پی به او قوت و ضعف دادیم و آخر کارش ضعف است. ضعف خیلی خوب است. ضعف از عجز شدیدتر است. در حدیث کساء هم دارد که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به حضرت زهرا علیها‌السلام فرمود: إِنِّي أَحَدُ فِي بَدَنِي ضَعْفًا: من در بدنم وضعفی می‌یابم.

✽ کسی که با خواست مردم سر کار بیاید، وجدانش به او می‌گوید باید برای مردم کار کنی.

✽ همه‌ی دعوای خلق با یک‌دیگر بر سر مقدرات الهی است که به دست دیگران برای هر یک از آنها واقع شده است. در این دعوایا از همدیگر خیلی کتک می‌خورند؛ اما کتک‌هایی هم که می‌خورند، برای آنها خاصیت دارد. آخر کار هم با هم صلح

می‌کنند. آخر جنگ‌ها صلح است. «رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند». اینکه قرآن فرمود: **آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** یعنی آخر همه‌ی دعاها به صلح ختم می‌شود و همه از خدا شاکر خواهند شد، چون با این دعاها مشیّت الهی که خیر آنها را در برداشت، عملی شد. خود خدا هم که با این دعاها آنچه می‌خواست عملی شد، وقتی دعا راه افتاد، فرمود: **الْحَمْدُ لِلَّهِ**

✿ در طول تاریخ هر چند قرن یک بار زمین درد مخاض (درد زایمان) گرفته و بحران‌هایی عالم را دربرمی‌گرفت و پس از آن، یک انسان برجسته از قبیل انبیا و اولیا پا به عرصه‌ی ظهور می‌نهاد. امروز هم جهان درد مخاض گرفته است.

✿ سر و مغز فراموشکارند و خصوصاً کمی که سن بالا رفت، دچار فراموشی می‌شوند؛ اما دل و ایمان فراموشی ندارد.

✿ اینکه صوفی‌ها در حال سماع به دور خود می‌چرخند و دست‌هایشان را تکان می‌دهند، معنایش این است که همه چیزم از بین برود، مهم نیست؛ اصل این است که خودم هستم.

✿ همه‌ی خلق از یهود و نصاری و پیروان سایر مذاهب و ادیان، همه امت پیغمبر آخرالزمانند. روز قیامت وقتی هر امتی به سراغ پیامبر خود رفت و همه‌ی انبیا با امت‌هایشان نزد پیامبر آخرالزمان آمدند و از او طلب شفاعت نمودند، معلوم می‌شود که همه امت پیامبر اسلامند. خداوند به پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود تو را برای کافه‌ی ناس فرستادم و یک نفر از بشر را هم استثنا نکرد. قبول خود خلق هم چندان شرط نیست. امروز همه‌ی مخلوقات، از انسان و حیوان و سعید و شقی، همه بر سر سفره‌ی حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رزق می‌خورند.

❁ در دنیا هیچ عملی بدون قصاص نمی‌ماند. قصاص لازمه‌ی بقای خلقت است. چه خوبی و چه بدی را خدا قصاص می‌کند.

❁ انسان وقتی به قیامت نزدیک می‌شود، همه رهایش می‌کنند؛ زن و بچه و دوست و آشنا، همه دست از او می‌کشند. در نزدیکی قیامت، انسان فرد و غریب می‌شود. قرآن فرمود: **كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا**؛ روز قیامت همه را فرد می‌آوریم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **طُوبَى لِلْغُرَبَاءِ**؛ خوشا به حال غریب‌ها. کسی که در دنیا غریب باشد، در آخرت و نزد خوبان قریب است.

❁ عمر من از همه‌ی شما کوتاه‌تر است، چون همه‌ی گذشته‌ام را گم کرده‌ام.

❁ تا او را از دور دیدی و از او خوش آمد، ولو لبث هم به سلام گفتن باز نشد، همین حالت سلام است و او باید به تو جواب سلام بدهد.

❁ عید بزرگ و اساسی وقتی است که عود به سوی خدا کنیم، آن روز خیلی قیمتی است و سیر به سوی قیامت است. روز عید **يَوْمَ الْجُمُعِ**، **يَوْمَ مَجْمُوعٍ**، **يَوْمَ الْجُمُعَةِ** و **يَوْمَ يَجْمَعُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ** است.

❁ بدن‌هایی که در قبر نمی‌پوسد، به این خاطر است که بدن دنیایی صاحبان آنها در دوران عمرشان پوسیده و بدن آخرتی به جایش درست شده است.

❁ امام زمان علیه السلام که تشریف می‌آورند، ظالمان را رعب می‌گیرد. رعب بالاتر از ترس است. رعب که آمد، بدن را از کار می‌اندازد.

❁ هرکس قوی‌تر و فعال‌تر و پر فکرتر است، حساسیت داخلی‌اش بیشتر است.

❁ بعضی وقت‌ها که مریض از عیادت کننده قوی‌تر است، در واقع اوست که عیادت کننده را عیادت می‌کند. در تشییع جنازه بعضی وقت‌ها تشییع کننده قوی‌تر است و جنازه را می‌برد و به خدا تحویل می‌دهد و بعضی اوقات صاحب جنازه قوی‌تر است و مشایعین را با خود به پیش خدا می‌برد.

❁ از زمان حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام تا پنجاه شصت سال پیش، زندگی بشر یکسان بود و اشخاص در فکر خوراک و لباس و بقیه‌ی ضروریات زندگی‌شان بودند و همان ضروریات هم بعضی اوقات کم و بعضی وقت‌ها زیاد بود. اما از آن به بعد همه‌ی هم بشر مصروف زینت شده است و حتی از بعضی از ضروریاتش هم برای زینت صرف نظر می‌کند.

❁ انفاق مال، عبادات ظاهری و جنگ با دشمنان خدا همه جهاد اصغر است. وقتی با دل کار می‌کنی و از آبرویت خرج می‌کنی و اخلاق خوب اعمال می‌کنی، جهاد اکبر است.

❁ اعمال ظاهری شعائر دینی است و شعار برای به حرکت درآمدن شعور است.

❁ مسجدالحرام و مسجدالنبی و مسجد کوفه و زیر قبه‌ی امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام بوی وطن حقیقی انسان را می‌دهد، لذا مسافر می‌تواند نمازش را در آن محل‌ها تمام بخواند.

❁ قدر حسینی‌ی مکتب‌الزهرای دولاب را بدانید. وقتی اینجا خانه بود، خیلی از بزرگان از قبیل مرحوم حاج هادی ابهری، مرحوم شیخ محمدتقی بافقی، مرحوم حاج ملا آقاخان زنجانی و مرحوم شاه‌آبادی شب‌های زیادی را در اینجا به صبح رسانده‌اند. آثار حضور آن بزرگان در این محل بر جای مانده است.

❁ قم خوب جایی است. من هیچ وقت از قم سیر نشدم. همیشه وقتی از قم خارج می شوم، یک نگاهی به پشت سرم دارم. این سرزمین همه اش حرم است؛ سرزمین امن و امنیت است. مردم آن قانع هستند و آرامش دارند. من در قم تجاری را ندیدم که خیلی مال داشته باشند و حریص باشند. همه ی اینها به خاطر زمین آن است. **قُمْ حَرَمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُمْ حَرَمَ مَا أَهْلَ بَيْتِ اسْت.**

❁ حضرت معصومه علیها السلام دوستان برادرش حضرت رضا علیه السلام را گرفت و طلبه و عالم کرد. حتی از نجف هم طلاب را به قم جذب کرد. هر وقت به قم می روید، قصدتان را فقط زیارت حضرت معصومه علیها السلام قرار دهید و ابتدای ورود به قم به حرم مشرف شوید و مقداری در حرم بنشینید و به حضرت عرض کنید آمده ام شما را ببینم. اگر کار دیگری هم دارید، آن را در حاشیه ی زیارتتان قرار دهید و چیزی را بر زیارت مقدم قرار ندهید.

❁ هر کس فاطمه ی معصومه علیها السلام را زیارت کند، مثل این است که برادرش امام رضا علیه السلام را زیارت کرده است.

❁ اینکه گفته شده است هر کس حضرت عبدالعظیم علیه السلام را زیارت کند، مثل کسی است که امام حسین علیه السلام را زیارت کرده است، بدان راست است. حضرت عبدالعظیم خیلی بزرگ است.

رجاء و بشارت

❁ علی علیه السلام فرمود: **الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقْتَطِرِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْسِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ:** فقیه کامل کسی است که مردم را از رحمت الهی ناامید و از لطف الهی مأیوس و از مکر الهی آسوده خاطر نسازد.

❁ فقه مشکل گشاست، نه مشکل زا! فقیه کسی است که مردم را به رحمت الهی امیدوار کند، نه اینکه آنها را مأیوس سازد.

❁ در حدیث قدسی است که خداوند می فرماید: کسانی که به من پشت کرده اند، اگر می دانستند من چه مقدار به آنها اشتیاق دارم، از شوق جان می دادند. (لَوْ عَلِمَ الْمُدْبِرُونَ عَنِّي كَيْفَ اَشْتِيَاقِي بِهِمْ لَمَاتُوا شَوْقًا). کسانی که به خدا پشت کرده اند، ظاهرشان از روی جهل به خدا پشت کرده، ولی عمق باطنشان روکننده ی به خداست. راه موت و بازگشت به خدا این است که بیاییم خدا با ما آشتی است و مشتاق ماست.

❁ **تَبَيَّنَ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْعَفُورُ الرَّحِيمُ:** به بندگانم خبر بده که همانا من بخشنده و مهربانم. چقدر شیرین است و از آن شیرین تر اینکه می گوید اگر توی بغلم نیایی، عذابت می کنم. **وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ:** هرآینه عذاب من همان عذاب دردناک است. این عبارت بیشتر از عبارت اول حاکی از این حقیقت است که خدا بنده اش را دوست دارد. مثل مادری که به بچه اش می گوید اگر این غذای گوارا و لذیذ را نخوری، کتکت می زنم.

❁ در تهدیدهای الهی بیشتر از بشارت ها محبت وجود دارد.

✽ انسان وقتی نوه‌دار شد، بیش از فرزند خودش حواسش به نوه‌اش است و بیشتر نوه را نگاه می‌کند و ناز و نوازش می‌نماید. علّت آن هم این است که نوه دورتر از فرزند است. بشارت می‌دهم که خدا هم بنده‌ای را که از او دور می‌شود، بیشتر مواظبت می‌کند و مورد توجّه قرار می‌دهد.

✽ اگر با قرآن انس پیدا کنی، آیات عذاب را هم شیرین خواهی یافت.

✽ یک اعرابی در حال اضطراب و پریشانی در مسجد پیامبر به خدمت آن حضرت ﷺ رسید و از ایشان پرسید در قیامت کار خلق به دست کیست؟ حضرت ﷺ فرمودند: بِیَدِ الْکَرِیمِ به دست خدای کریم. اعرابی که از شنیدن این سخن غرق بهجت و سرور شده بود، سه بشکن زد و در حالی که مشک‌ش حلّ و نگرانی‌اش برطرف شده بود، از مسجد خارج شد. سه بشکن یکی مال افعال، یکی مال صفات و دیگری مال ذات بود. یا یکی مال دنیا، دیگری مال برزخ و سومی مال قیامت بود. حضرت ﷺ به اصحاب فرمودند: «او جاهل به مسجد داخل و فقیه از مسجد خارج شد».

خوف و انذار

❁ اَتَّقُوا مِنْ غَضَبِ الْحَلِيمِ: بترسید از غضب کردن فرد حلیم. خدا و اهل بیت علیهم السلام حلیمند.
«لطف حق با تو مداراها کند چون که از حد بگذرد رسوا کند»

❁ برای راه یافتن به خوبان خدا ادب لازم است. انذار برای ایجاد ادب در فرد مقابل است، ولی دوست اهل بیت علیهم السلام به انذار احتیاج ندارد، خود محبت در او ایجاد ادب می کند.

❁ همه ی آیات عذاب و قهر خدا مال این است که مردم از دنیا راه بیفتند و حرکت و رشد کنند؛ اما وقتی راه افتادند، باید راه را برای آنها باز کرد و از رحمت و زیبایی حق گفت و به آنها امید داد.

❁ بعضی گفته اند عذاب از ماده ی عذب به معنای گواراست؛ اما این درست نیست. آتش و عذاب و شکنجه حق است؛ اما همه ی اینها برای پاک شدن و رشد کردن است: **كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ**: هر وقت پوست های آنها سوخت و بی حس شد، پوست های دیگری به جای آن برای آنها می رویمانیم تا عذاب را بچشند. برای اینکه درد بکشند و یک آخ بیشتری بگویند و خدا را قبول کرده، تسلیم او شوند تا به بالای جهنم بیایند، آن وقت آنها را می گیرند و به بهشت می برند.

❁ همان طور که پدر و مادر به بچه شان می گویند اگر این غذای لذیذ و مفید را نخوری، می گویم لولو بیاید و تو را بخورد، خدا و اولیا هم می گویند اگر نماز نخوانی، چوب می خوری و عذاب می شوی.

جامعه و مشاغل اجتماعی

❁ در روایت است که: **كُنْ فِي النَّاسِ وَلَا تُكُنْ مَعَهُمْ** در بین مردم باش، ولی همراه مردم نباش. یعنی با بدن با مردم معاشرت کن؛ اما در قلب و درون جدا باش.

❁ جامعه و اجتماع، آتش است. کسی باید داخل آن شود که آتش خاموش کن باشد.

❁ اگر پست و مقامی را خداوند پیش بیاورد و شخص برای آن تقلایی نکرده باشد، بلکه مردم طالب باشند و او برای خیر رساندن و چیز دادن برود و نه برای چیز گرفتن و جمع کردن، اشکالی و آفتی ندارد؛ یعنی از دیگران تذلل و خواست باشد و از او تجلل و خیر رساندن. اما اگر خود شخص برای به دست آوردن آن تذلل نماید و برای چیز گرفتن برود، آفت و وزر و بال است.

مدیریت

✿ همان‌طور که خداوند فرمود: **إِقْرَأْ كِتَابَكَ**، مدیر خوب هم کسی است که به زیردستانش بگوید من تو را قبول دارم، خودت کار خودت را کنترل کن، من نمی‌گذارم کسی در کار تو دخالت کند. مدیر کسی است که عیب زیردستانش را بپوشاند، نه اینکه برای یافتن عیوبشان تجسس کند و عیب‌هایشان را برملا کند.

✿ اگر رئیس اداره‌ای هستی و یکی دو خطا از زیردستت دیدی، به روی خودت نیاور و به رخ او نکش. وقتی او دید در عین اینکه تو می‌توانستی همه‌ی عیب‌هایش را کشف کنی، اصلاً به عیوبش نگاه نکرده‌ای و اگر هم عیبی را متوجه شدی، به روی خودت نیاورده‌ای و باز هم به او ابراز اعتماد می‌کنی، خودش اصلاح می‌شود.

✿ مدیر یعنی مدارا کن. هر کس با زیردستانش بهتر مدارا کند، مدیر بهتری است. وقتی مدارا کرد، آنها عبد و مطیع او می‌شوند و از دل و جان برایش کار می‌کنند.

✿ حق رعیت بر والی این است که در رابطه با آنها سعه‌ی صدر به خرج دهد و سینه‌اش باز باشد و آنها را خوشحال کند. حق والی بر رعیت این است که اطاعت کند و چون و چرا و گله و شکایت نکند. اگر یکی از اینها به هم بخورد و یکی حق دیگری را رعایت نکند، بلایی در آن قوم پدید می‌آید که آن را زیر و رو می‌کند. پس از خدا بخواهید که هم والیانمان را والی شایسته قرار دهد و هم رعیت فرمان ببرند. اگر تو درست وظایف رعیت بودندت را عمل کردی، اگر والی بد هم باشد، خدا او را عوض

می‌کند. اگر این دو حق رعایت شود، در آنجا خدا و پیامبر و ائمه علیهم‌السلام و همه‌ی حق دیده می‌شود. ائمه علیهم‌السلام فرمودند اگر حقّ ما را رعایت نکنید و ما را اذیت کنید، خداوند سلطانی را بر شما حاکم می‌کند که به شما رحم نخواهد کرد.

❁ در خطبه‌ی ۲۱۶ نهج البلاغه امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: از بزرگ‌ترین حقوقی که خداوند مراعات آن را واجب نموده است، حقّ والی بر رعیت و حقّ رعیت بر والی است که اگر هر دو حقوق یک‌دیگر را ادا کنند، همه‌چیز اصلاح می‌شود؛ اما اگر یکی از این دو حقّ دیگری را رعایت نکند، یعنی والی برای رعیت خیرخواهی نکند و در صدد تأمین احتیاجاتش نباشد و یا رعیت از والی اطاعت نکند، همه‌چیز بر هم می‌ریزد و مثل زمینی که سه بار شخم بزنند، همه چیز خراب و ویران می‌شود.

هر کس در زندگی خود سرپرستی عده‌ای را بر عهده دارد، مثل افراد خانواده‌اش یا کارگران و کارمندان و متقابلاً خودش هم سرپرستی دارد، مثل پدر یا مربّی یا رئیس؛ پس هم والی است و هم رعیت. این فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مورد همه کس صادق است، یعنی باید هم حقّ رعیت‌هایش را رعایت کند و هم حقّ والی‌هایش را. همه‌ی خلق رعیت خدا و محمّد و آل محمّد علیهم‌السلام می‌باشند. خدا نکند کسی از والی خود غیبت کند یا به جای مدارا با رعیتش، پرده‌داری کند.

ضمائم و فهرست‌ها

حديث معرفت امير المؤمنين عليه السلام به نورانيت

أقول: ^١ ذكرَ والدي رحمه الله أنه رأى في كتاب عتيق، جمعه بعض محدثي أصحابنا في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام هذا الخبرَ وَجَدْتُهُ أيضاً في كتاب عتيقٍ مُشتمِلٍ علي أخبارٍ كثيرةٍ. قال: روى عن محمد بن صدقة أنه قال:

سأل أبوذر الغفاري سلمان الفارسي رضي الله عنهما يا أبا عبد الله ما معرفة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام بالتورانية؟ قال: يا جندب! فامض بنا حتى نسأله عن ذلك، قال: فأتيناه فلم نجده. قال: فانتظرناه حتى جاء. قال صلوات الله عليه ما جاء بكما؟ قال جئناك يا أمير المؤمنين نسألك عن معرفتك بالتورانية. قال صلوات الله عليه: مرحباً بكما من وليين متعاهدين لدينه لستم بمقصرين. لعمري إن ذلك الواجب [واجب] علي كل مؤمن ومؤمنة ثم قال صلوات الله عليه: يا سلمان ويا جندب! قالوا: لبيك يا أمير المؤمنين. قال عليه السلام: إنه لا يستكمل أحد الإيمان حتى يعرفني كنه معرفتي بالتورانية، فإذا عرفني بهذه المعرفة فقد امتحن الله قلبه للإيمان وشرح صدره للإسلام وصار عارفاً مستبصراً، ومن قصر عن معرفة ذلك فهو شاكٌّ ومرتابٌ. يا سلمان ويا جندب! قالوا: لبيك يا أمير المؤمنين. قال عليه السلام: معرفتي بالتورانية معرفة الله عز وجل ومعرفة الله عز وجل معرفتي بالتورانية وهو الدين الخالص الذي قال الله تعالى: «وما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء ويقيموا الصلاة ويؤتوا الزكاة وذلك دين القيمة» ^٢ يقول: ما أمروا إلا ببؤة محمد ﷺ وهو الدين الحنيفية المحمدية السمحة، وقوله «يقيمون الصلاة» فمن أقام ولا يتي فقد أقام الصلاة وإقامته ولا يتي صعبٌ مستصعبٌ لا يحتمله إلا ملكٌ مقربٌ أو نبيٌ مرسلٌ أو عبدٌ مؤمنٌ امتحن الله قلبه للإيمان. فالملك إذا لم يكن مقرباً لم يحتمله، والنبي إذا لم يكن مرسلًا لم يحتمله، والمؤمن إذا لم يكن ممتحنًا لم يحتمله.

١- مجلسي، بحار النوار، كتاب الامامة، علامات الامام و صفاته و شرائطه و ما ينبغي أن ينسب اليه و ما لا ينبغي، باب نادر في معرفتهم صلوات الله عليهم بالتورانية و فيه ذكر جمل من فضائلهم عليهم السلام، جلد ٢٦، صفحه ١، حديث ١.

٢- البيهقي: ٥.

قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَنْ الْمُؤْمِنُ وَمَا نِهَائِيَّتُهُ وَمَا حَدُّهُ حَتَّى أَعْرِفَهُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا أَحَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: الْمُؤْمِنُ الْمُتَحَنُّ هُوَ الَّذِي لَا يُرَدُّ مِنْ أَمْرٍ إِلَى شَيْءٍ إِلَّا شَرَحَ صَدْرُهُ لِقَبُولِهِ وَلَمْ يَشْكُ وَلَمْ يَرْتَب.^١

اعْلَمْ يَا أَبَا ذَرٍّ! أَنَا عَبْدُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَخَلِيفَتُهُ عَلَيَّ عِبَادِهِ، لَا تَجْعَلُونَا أَرْبَابًا وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكُمْ لَا تَلْعُونُ كُنْهَ مَا فِيْنَا وَلَا نِهَائِيَّتُهُ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَعْطَانَا أَكْبَرَ وَأَعْظَمَ مِمَّا يَصِفُهُ وَأَصْفَكُمْ أَوْ يَخْطُرُ عَلَيَّ قَلْبِ أَحَدِكُمْ فَإِذَا عَرَفْتُمُونَا هَكَذَا فَأَنْتُمْ الْمُؤْمِنُونَ.

قَالَ سَلَمَانُ: قُلْتُ: يَا أَحَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ أَقَامَ الصَّلَاةَ أَقَامَ وَلَا يَتَكَ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا سَلَمَانُ تَصْدِيقُ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ الْعَزِيزِ: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»^٢ فَالْصَّبْرُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالصَّلَاةُ إِقَامَةٌ وَلَا يَتَى، فَمِنْهَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَأَنَّهَا لَكَبِيرَةٌ» وَلَمْ يَقُلْ: وَإِنَّهُمَا لَكَبِيرَةٌ، لِأَنَّ الْوَلَايَةَ كَبِيرَةٌ حَمْلُهَا إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ، وَالْخَاشِعُونَ هُمُ الشَّيْعَةُ الْمُسْتَبْصِرُونَ، وَذَلِكَ لِأَنَّ أَهْلَ الْأَقَاوِيلِ مِنَ الْمَرْجِئَةِ وَالْقَدَرِيَّةِ وَالْخَوَارِجِ وَغَيْرِهِمْ مِنَ النَّاصِيَةِ يُقْرُونَ لِمُحَمَّدٍ^٣ ﷺ لَيْسَ بَيْنَهُمْ خِلَافٌ وَهُمْ مُخْتَلِفُونَ فِي وَلَا يَتَى مُنْكَرُونَ لِذَلِكَ جَا حِدُونَ بِهَا إِلَّا الْقَلِيلُ؛ وَهُمْ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ فَقَالَ: «إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي مَوْضِعٍ آخَرَ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ فِي بُيُوتِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَفِي وَلَا يَتَى فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَبِئْرٍ مُعْطَلَةٍ وَقَصْرِ مَشِيدٍ»^٤ فَالْقَصْرُ مُحَمَّدٌ ﷺ وَالْبِئْرُ الْمُعْطَلَةُ وَلَا يَتَى عَطَّلُوهَا وَجَحَدُوهَا، وَمَنْ لَمْ يُقِرَّ بِوَلَا يَتَى لَمْ يَنْفَعُهُ الْإِقْرَارُ بِبُيُوتِ مُحَمَّدٍ ﷺ. إِلَّا أَنَّهُمَا مَقْرُوءَانِ؛ وَذَلِكَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَهُوَ إِمَامُ الْخَلْقِ، وَعَلَى مَنْ بَعْدَهُ إِمَامُ الْخَلْقِ وَوَصِيُّ مُحَمَّدٍ ﷺ، كَمَا قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» وَأَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَأَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَآخِرُنَا مُحَمَّدٌ، فَمَنْ اسْتَكَمَلَ مَعْرِفَتِي فَهُوَ عَلَيَّ الدِّينِ الْقِيمُ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ»^٥ وَسَائِبِينَ ذَلِكَ بِعَوْنِ اللَّهِ وَتَوْفِيقِهِ.

١- في نسخة: ولم يرتد.

٢- في نسخة: بمحمد.

٣- البقرة: ٤٥.

٤- الحج: ٤٥.

٥- البينة: ٥.

يَا سَلْمَانَ وَيَا جُنْدَبُ! قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ. قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَمُحَمَّدٌ نُورًا وَاحِدًا مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَأَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ذَلِكَ النُّورَ أَنْ يُشَقَّ فَقَالَ لِلنَّصَفِ: كُنْ مُحَمَّدًا وَقَالَ لِلنَّصَفِ: كُنْ عَلِيًّا، فَمِنْهَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلَى مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ» وَقَدْ وَجَّهَ أَبَا بَكْرٍ بِرَأْيِهِ إِلَى مَكَّةَ فَنَزَلَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! قَالَ: لَبَّيْكَ. قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُؤَدِّيَهَا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ عَنْكَ، فَوَجَّهَنِي فِي اسْتِرْدَادِ أَبِي بَكْرٍ فَرَدَدْتُهُ. فَوَجَدَ فِي نَفْسِهِ وَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُنْزِلَ فِي الْقُرْآنِ؟ قَالَ: لَا وَلَكِنْ لَا يُؤَدِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ. يَا سَلْمَانَ وَيَا جُنْدَبُ! قَالَا: لَبَّيْكَ يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ لَا يَصْلُحُ لِحَمَلِ صَحِيفَةِ يُؤَدِّيَهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَيْفَ يَصْلُحُ لِلْإِمَامَةِ؟

يَا سَلْمَانَ وَيَا جُنْدَبُ! فَأَنَا وَرَسُولُ اللَّهِ ص كُنَّا نُورًا وَاحِدًا؛ صَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى، وَصِرْتُ أَنَا وَصِيَّهُ الْمُرْتَضَى، وَصَارَ مُحَمَّدٌ النَّاطِقُ، وَصِرْتُ أَنَا الصَّامِتُ، وَإِنَّهُ لَا بُدَّ فِي كُلِّ عَصْرِ مِنَ الْأَعْصَارِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ نَاطِقٌ وَصَامِتٌ. يَا سَلْمَانَ! صَارَ مُحَمَّدٌ الْمُنْذِرُ وَصِرْتُ أَنَا الْهَادِي، وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُنْذِرُ وَأَنَا الْهَادِي. «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ. عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ. سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ. لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»^١ قَالَ: فَضَرَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَيْهِ عَلَيَّ أُخْرَى وَقَالَ: صَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الْجَمْعِ وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ التَّنْشِيرِ، وَصَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الْحِجَّةِ وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ النَّارِ، أَقُولُ لَهَا: خُذِي هَذَا وَذَرِي هَذَا، وَصَارَ مُحَمَّدٌ ﷺ صَاحِبَ الرَّجْفَةِ وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ الْهَدَّةِ^٢، وَأَنَا صَاحِبُ اللُّوحِ الْمَحْفُوظِ، أَهْمَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِلْمَ مَا فِيهِ.

١- الرَّعْد: ٧.

٢- الرَّعْد: ١١-٨.

٣- الْهَدَّة: صوت الوقع الحائط ونحوه وفي الخبر: «اعوذ بك من الهدة والهدة» وفسر الهد بالهدم والهدة بالحسف، والهدَّة: صوت ما يقع من السماء.

نَعَمْ يَا سَلْمَانُ وَيَا جُنْدَبُ! وَصَارَ مُحَمَّدٌ ﷺ يَسُ وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ^١، وَصَارَ مُحَمَّدٌ نَ وَالْقَلَمَ^٢، وَصَارَ مُحَمَّدٌ طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى^٣، وَصَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الدَّلَالَاتِ، وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ الْمُعْجَزَاتِ وَالْآيَاتِ، وَصَارَ مُحَمَّدٌ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَصِرْتُ أَنَا خَاتَمَ الْوَصِيِّينَ، وَأَنَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ^٤ وَأَنَا النَّبَأُ الْعَظِيمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ^٥ وَلَا أَحَدٌ اخْتَلَفَ إِلَّا فِي وَلَا يَتَى، وَصَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الدَّعْوَةِ وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ السَّيْفِ، وَصَارَ مُحَمَّدٌ نَبِيًّا مُرْسَلًا وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ أَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مِنْ بَشَاءٍ مِنْ عِبَادِهِ»^٦ وَهُوَ رُوحُ اللَّهِ لَا يُعْطِيهِ وَلَا يُلْقِي هَذَا الرُّوحَ إِلَّا عَلَيَّ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ وَصِيٌّ مُنْتَجَبٌ، فَمَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ هَذَا الرُّوحَ فَقَدْ أَبَانَهُ مِنَ النَّاسِ وَفَوَّضَ إِلَيْهِ الْقُدْرَةَ وَأَحْيَا الْمَوْتَى وَعَلِمَ بِمَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَسَارَ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ وَمِنَ الْمَغْرِبِ إِلَى الْمَشْرِقِ فِي لَحْظَةٍ عَيْنٍ، وَعَلِمَ مَا فِي الضَّمَائِرِ وَالْقُلُوبِ وَعَلِمَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

يَا سَلْمَانُ وَيَا جُنْدَبُ! وَصَارَ مُحَمَّدٌ الذِّكْرَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ»^٧ إِنِّي أُعْطِيتُ عِلْمَ الْمَنَائَا وَالْبَلَايَا وَفَصَلَ الْخِطَابِ، وَاسْتُودِعْتُ عِلْمَ الْقُرْآنِ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ أَقَامَ الْحُجَّةَ حُجَّةً لِلنَّاسِ، وَصِرْتُ أَنَا حُجَّةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، جَعَلَ اللَّهُ لِي مَا لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَا لِنَبِيٍّ مُرْسَلٍ وَلَا لِمَلَكٍ مُقَرَّبٍ.

يَا سَلْمَانُ وَيَا جُنْدَبُ! قَالَا لَنَبِيِّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ ﷺ: أَنَا الَّذِي حَمَلْتُ نُوحًا فِي السَّفِينَةِ بِأَمْرِ رَبِّي، وَأَنَا الَّذِي أَخْرَجْتُ يُوسُفَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ بِإِذْنِ رَبِّي، وَأَنَا الَّذِي جَاوَزْتُ بِمُوسَى بْنِ

١- يس: ٢١.

٢- القلم: ١.

٣- طه: ٢١.

٤- الفاتحة: ٤.

٥- النبأ: ٣٢.

٦- المؤمن: ١٥.

٧- الطلاق: ١٠ و ١١.

عِمْرَانَ الْبَحْرَ بِأَمْرِ رَبِّي، وَأَنَا الَّذِي أَخْرَجْتُ إِبْرَاهِيمَ مِنَ النَّارِ بِإِذْنِ رَبِّي، وَأَنَا الَّذِي أُجْرِيَتْ أَنْهَارُهَا وَفَجَّرْتُ عُيُونُهَا وَغَرَسْتُ أَشْجَارَهَا بِإِذْنِ رَبِّي وَأَنَا عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ، وَأَنَا الْمُتَنَادِي مِنَ مَكَانٍ قَرِيبٍ قَدْ سَمِعَهُ الثَّقَلَانِ: الْجِنُّ وَالْإِنْسُ وَفَهَمَهُ قَوْمٌ. إِنِّي لِأَسْمَعُ [لَأَسْمَعُ] كُلَّ قَوْمٍ الْجَبَّارِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ بَلَاغَاتِهِمْ وَأَنَا الْخَضِرُ عَالِمُ مُوسَى وَأَنَا مُعَلِّمُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَأَنَا ذُو الْقَرْنَيْنِ وَأَنَا قُدْرَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

يَا سَلْمَانَ يَا جُنْدَبُ! أَنَا مُحَمَّدٌ وَأَنَا مُحَمَّدٌ وَأَنَا مِنْ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدٌ مِنِّي، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ»^١.

يَا سَلْمَانَ يَا جُنْدَبُ! قَالَا: لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ: إِنَّ مَيِّتَنَا لَمْ يَمُتْ وَغَائِبَنَا لَمْ يَغِبْ وَإِنَّ قَتْلَانَا لَنْ يُقْتَلُوا.

يَا سَلْمَانَ يَا جُنْدَبُ! قَالَا: لَبَّيْكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ. قَالَ ﷺ: أَنَا أَمِيرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مِمَّنْ مَضَى وَمَنْ بَقِيَ، وَأُثِدَتْ بِرُوحِ الْعِظَمَةِ، وَإِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ، لَا تُسَمُّونَا أَرْبَابًا وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا مِنْ فَضْلِنَا كُنْهَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا، وَلَا مِعْشَارَ الْعُشْرِ؛ لَأَنَّا آيَاتُ اللَّهِ وَدَلَائِلُهُ، وَحُجَجُ اللَّهِ وَخُلَفَاؤُهُ وَأَمَنَّاؤُهُ وَأُئِمَّتُهُ، وَوَجْهُ اللَّهِ وَعَيْنُ اللَّهِ وَلِسَانُ اللَّهِ، بِنَا يُعَذِّبُ اللَّهُ عِبَادَهُ وَبِنَا يُثِيبُ وَمِنْ بَيْنِ خَلْقِهِ طَهَّرَنَا وَاخْتَارَنَا وَاصْطَفَانَا، وَلَوْ قَالَ قَائِلٌ: لِمَ وَكَيْفَ وَفِيمَ؟ لَكَفَرُ وَأَشْرَكَ، لِأَنَّهُ لَا يُسَالُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسَالُونَ^٢.

يَا سَلْمَانَ يَا جُنْدَبُ! قَالَا: لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ. قَالَ ﷺ: مَنْ آمَنَ بِمَا قُلْتُ وَصَدَّقَ بِمَا بَيَّنْتُ وَفَسَّرْتُ وَشَرَحْتُ وَأَوْضَحْتُ وَتَوَرَّتْ وَبَرَهَنْتُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَشَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَهُوَ عَارِفٌ مُسْتَبْصِرٌ قَدْ انْتَهَى وَبَلَغَ وَكَمَلَ، وَمَنْ شَكَكَ وَعَنَدَ وَجَحَدَ وَوَقَفَ وَتَحَيَّرَ وَارْتَابَ فَهُوَ مُقْصِرٌ وَنَاصِبٌ.

يَا سَلْمَانَ يَا جُنْدَبُ! قَالَا: لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ. قَالَ ﷺ: أَنَا أَحْيَى وَأُمِيتُ بِإِذْنِ رَبِّي، وَأَنَا أُبْنِكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ بِإِذْنِ رَبِّي، وَأَنَا عَالِمُ بِضَمَائِرِ

١- في نسخة: كل يوم.

٢- الرحمن: ١٩ و ٢٠.

٣- الانبياء: ٢٣.

قُلُوبِكُمْ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ أَوْلَادِي ﷺ يَعْلَمُونَ وَ يَفْعَلُونَ هَذَا إِذَا أَحَبُّوا وَ أَرَادُوا لِأَمَّا كُلُّنَا وَاحِدٌ، أَوْلُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ كُلُّنَا مُحَمَّدٌ فَلَا تَفَرَّقُوا بَيْنَنَا، وَ نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ وَ إِذَا كَرِهْنَا كَرِهَ اللَّهُ، الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ أَنْكَرَ فَضْلَنَا وَ خُصُوصِيَّتَنَا وَ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ رَبُّنَا لِأَنَّ مَنْ أَنْكَرَ شَيْئاً مِمَّا أَعْطَانَا اللَّهُ فَقَدْ أَنْكَرَ قُدْرَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَشِيئَتَهُ فِينَا.

يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ! قَالَا: لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ. قَالَ ﷺ: لَقَدْ أَعْطَانَا اللَّهُ رَبُّنَا مَا هُوَ أَجَلٌ وَ أَعْظَمُ وَ أَعْلَى وَ أَكْبَرُ مِنْ هَذَا كُلِّهِ. قُلْنَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا الَّذِي أَعْطَاكُمْ مَا هُوَ أَعْظَمُ وَ أَجَلٌ مِنْ هَذَا كُلِّهِ؟ قَالَ: قَدْ أَعْطَانَا رَبُّنَا عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمْنَا لِلْإِسْمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي لَوْ شِئْنَا خَرَقَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ الْحِجَّةُ وَ النَّارُ وَ نَعْرُجُ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ نَهْبِطُ بِهِ الْأَرْضَ وَ نَغْرُبُ وَ نَشْرِقُ وَ نَنْتَهِي بِهِ إِلَى الْعَرْشِ فَتَجْلِسُ^١ عَلَيْهِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُطِيعُنَا كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ الثُّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ الْبَحَارُ وَ الْجَنَّةُ وَ النَّارُ، أَعْطَانَا اللَّهُ ذَلِكَ كُلَّهُ بِالِاسْمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي عَلَّمَنَا وَ خَصَّنَا بِهِ، وَ مَعَ هَذَا كُلِّهِ نَأْكُلُ وَ نَشْرَبُ وَ نَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَ نَعْمَلُ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ بِأَمْرِ رَبُّنَا وَ نَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ الْمُكْرَمُونَ الَّذِينَ لَا يَسْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ^٢. وَ جَعَلْنَا مَعْصُومِينَ مُطَهَّرِينَ وَ فَضَّلْنَا عَلَيَّ كَثِيرٌ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ، فَتَحْنُ نَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ^٣ وَ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَيَّ الْكَافِرِينَ^٤، أَعْنَى الْجَاهِلِينَ بِكُلِّ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ مِنَ الْفَضْلِ وَ الْإِحْسَانِ.

يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ! فَهَذَا مَعْرِفَتِي بِالتَّوْرَانِيَّةِ فَتَمَسَّكَ بِهَا رَاشِداً فَإِنَّهُ لَا يَبْلُغُ أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِنَا حَدَّ الْأَسْتَبْصَارِ حَتَّى يَعْرِفَنِي بِالتَّوْرَانِيَّةِ فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَا كَانَ مُسْتَبْصِراً بِالْغَا كَامِلاً قَدْ خَاضَ بَحْراً مِنَ الْعِلْمِ، وَ ارْتَقَى دَرَجَةً مِنَ الْفَضْلِ، وَ أَطْلَعَ عَلَيَّ سِرّاً مِنْ سِرِّ اللَّهِ، وَ مَكُونِ خَزَائِنِهِ.

١- هذا كناية عن شدة قربهم و عظم منزلتهم عند الله، او كناية عن احاطتهم العلمية بامور السماوات و الارضين بإفاضة الله تعالى إليهم او قدرتهم بها و مطاعيتهم عندها.

٢- الانبياء: ٢٧.

٣- اعراف: ٤٣.

٤- الزمر: ٧١.

حدیث معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام به نورانیت

می‌گوییم^۱: پدرم که خدایش پیامرزد ذکر نموده است که او در کتابی که یکی از محدثان شیعه در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام گردآوری نموده این روایت را دیده است. من نیز آن را در کتابی قدیمی که شامل روایات فراوانی بود یافتم. گفت: از محمد بن صدقه روایت شده است که او گفت:

ابوذر غفاری از سلمان فارسی، که خداوند از هر دوی آنها خشنود باد، پرسید که ای اباعبدالله معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام به نورانیت چیست؟ [سلمان] گفت: ای جندب!^۲ بیا برویم تا این را از خود آن حضرت بپرسیم. سپس به محل آن حضرت رفتیم و او را نیافتیم.

[ابوذر] گفت: پس به انتظار ایشان ماندیم تا آن حضرت آمدند. حضرت فرمودند: چه امری شما را به اینجا کشانده است؟ ابوذر و سلمان گفتند: ای امیر مؤمنان به نزد شما آمدیم تا در مورد معرفتتان به نورانیت سؤال کنیم. حضرت فرمودند: آفرین بر شما دو دوست وفادار به دین خویش که کوتاهی کننده نیستید. به جانم سوگند که آن معرفت بر هر مرد و زن مؤمن واجب است. سپس حضرت - که درود خدا بر او باد - فرمود: ای سلمان و ای جندب! هر دو عرض کردند بلی ای امیر مؤمنان. حضرت که سلام بر او باد فرمود: هیچ کس ایمان را به حدّ کمال خویش نمی‌رساند تا آنکه مرا به عمق معرفتم بشناسد. پس آن گاه که مرا به این معرفت شناخت هر آینه خداوند قلب او را با ایمان

۱- مجلسی، بحارالانوار، کتاب امامت، ابواب نشانه‌ها، صفات و شرایط امام و آنچه جایز و سزاوار است که به او نسبت داده شود و آنچه جایز نیست، باب احادیث کمیابی در معرفت اهل بیت - که درود خداوند بر ایشان باد - به نورانیت؛ و در آن باب ذکر جمله‌ای از فضائل ایشان - که بر آنان سلام باد - قرار دارد، جلد ۲۶، صفحه ۱، حدیث ۱.

۲- جندب نام ابوذر رضی الله عنه است.

آزموده، سینه‌اش را برای اسلام گشاده ساخته و عارفی روشن بین گردیده است. و هر کس که از شناخت آن کوتاهی نمود و به آن نرسید، شک کننده و تردیدگر است. ای سلمان و ای جندب! عرض کردند: بلی یا امیرالمؤمنین. حضرت علیه السلام فرمودند: معرفت من به نورانیت معرفت خداوند عزوجل است و معرفت خداوند عزوجل، معرفت من به نورانیت است. و آن همان دین خالصی است که خداوند درباره آن فرمود: «و امر نشدند به چیزی مگر اینکه خدا را به اخلاص کامل در دین پرستش و بندگی کنند و از بندگی غیر او روی برگردانند و نماز به پا دارند و زکات بدهند و این است دین راست و استوار.»^۱ خداوند فرمود: امر نشدند مگر به پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛ و آن دین و آیین یکتاپرستی آسان محمدی است. و این کلام خدا که فرمود: «نماز به پا دارند»، پس هر کس که ولایت مرا به پا داشت نماز را به پا داشته است. و بر پا داشتن ولایت من سخت و دشوار است و جز فرشته مقرب درگاه الهی یا پیامبر مرسل و یا بنده‌ای که خداوند قلب او را به ایمان آزموده باشد کسی متحمل آن نمی‌باشد. پس فرشته وقتی که مقرب نباشد تحمل آن را نخواهد داشت و پیامبر هنگامی که مرسل نباشد تحمل آن را نخواهد داشت و مؤمن وقتی که آزموده نباشد تحمل آن را نخواهد داشت.

عرض کردم ای امیر مؤمنان! مؤمن کیست و منتها و مرز ایمان چیست؟ [بیان بفرمایید] تا آن را بشناسم. حضرتش - که سلام بر او باد - فرمود: ای ابا عبدالله! عرض کردم: بلی ای برادر رسول خدا. فرمود: مؤمن آزموده همان کسی است که هیچ چیزی از ما به او نمی‌رسد مگر این که سینه‌اش را برای پذیرفتن آن گشاده می‌سازد و دچار شک و تردید (و روی گردانی) نمی‌شود.

ای اباذر بدان که من بنده خدای عزوجل و خلیفه او بر بندگانش می‌باشم. ما را به مثابه خدایان قرار ندهید و دیگر هرچه می‌خواهید در فضیلت ما بگویید (که هرچه بکشید و به گمان خویش بلند پروازی کنید) به کنه و حقیقت و منتهای آنچه در ما

۱- سوره بینه، آیه ۵.

۲- ابا عبدالله، کنیه سلمان است.

وجود دارد نمی‌رسید. و خدای عزوجلّ به ما بزرگتر و عظیم‌تر از آنچه که خود وصف می‌نماید و آنچه من توصیف می‌کنم یا به دل هریک از شما خطور می‌کند عطا نموده است. پس آن گاه که ما را اینگونه شناختید مؤمن می‌باشید.

سلمان گفت: عرض کردم ای برادر رسول خدا! و هر کس نماز را به پاداشت ولایت شما را به پا داشته است؟ فرمود: آری ای سلمان! این سخن خدای تعالی در قرآن عزیز تصدیق کننده این حقیقت است که فرمود: «به صبر و نماز یاری و مدد بجوید و هرآینه آن جز بر خاشعان بزرگ و سنگین است.»^۱ «صبر» رسول خدا ﷺ و «نماز» بر پا داشتن ولایت من است. بدین خاطر خداوند متعال فرمود: «و هر آینه آن بزرگ و سنگین است» و نفرمود: هرآینه آن دو بزرگ و سنگین می‌باشند؛ زیرا هرآینه ولایت، حملش جز بر خاشعان بزرگ و سنگین است. و خاشعان همان شیعیان روشن بین و اهل بصیرت می‌باشند. و آن هرآینه برای این است که اهل سخنان منحرف، از قبیل مرجئه و قدریه و خوارج و دیگر ناصیبان، همه به حضرت محمد ﷺ اقرار می‌کنند و در بین آنها اختلافی نیست. در حالی که جز گروهی اندک، همه در مورد ولایت من اختلاف می‌نمایند و منکر آنند و در برابر آن لجاج می‌ورزند، و هم آنان کسانی هستند که خداوند در کتاب عزیز خویش ایشان را توصیف نموده، فرموده است: «هر آینه آن جز بر خاشعان سنگین است.» و خدای تعالی در جای دیگری از کتاب عزیز خویش در مورد نبوت حضرت محمد ﷺ و ولایت من می‌فرماید: "و چه چاه‌های آب که معطل ماند و چه قصرهای عالی که بی‌صاحب گشت."^۲ پس مراد از قصر، حضرت محمد ﷺ است و مقصود از چاه آب معطل، ولایت من است که آن را معطل گذاشتند و انکار نمودند. و هرکس که به ولایت من اقرار ننماید؛ اقرار به نبوت حضرت محمد ﷺ به او نفعی نمی‌رساند. و هرآینه آن دو قرین یکدیگرند. و این به

۱- سوره بقره، آیه ۴۵.

۲- سوره حج، آیه ۴۵.

خاطر آن است که پیامبر، پیامبر مرسل و هم او امام و پیشوای خلق می‌باشد و پس از او علی علیه السلام امام و پیشوای خلق و وصی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: "تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی می‌باشی جز آن که پس از من پیامبری نخواهد بود." و نخستین ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم و میانه ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آخرین ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. پس کسی که شناخت مرا کامل سازد، او بر دین درست و استوار است. چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: "و آن دین درست و راست و استوار است." و به زودی به یاری و توفیق الهی این حقیقت را تبیین می‌نمایم.

ای سلمان و ای جندب! هر دو گفتند: بلی ای امیر مؤمنان که درود خدا بر تو باد. فرمود: "من و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نور واحدی بودیم، نشأت یافته از نور خدای عز و جل؛ پس خداوند - تبارک و تعالی - به آن نور امر فرمود که دو پاره شود. پس به نیمی فرمود: "محمد صلی الله علیه و آله و سلم باش." و به نیمی فرمود: "علی علیه السلام باش." پس، از همین جاست که پیغمبر فرمود: "علی از من است و من از علی هستم و کسی جز علی از جانب من مأموریت انجام نمی‌دهد." و هرآینه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ابابکر را با سوره براءت به مکه اعزام فرمود. پس جبرائیل - که سلام بر او باد - نازل شد و گفت: ای محمد! حضرت فرمود: بلی. جبرائیل فرمود: هر آینه خداوند به تو امر می‌نماید که آن مأموریت را خودت انجام دهی یا مردی از خودت. پس پیامبر مرا به آن سوی گسیل داشت تا ابی‌بکر را بازگردانم. او را بازگرداندم. او در درون خود نگرانی‌یی احساس نمود و گفت: ای رسول خدا آیا در مورد من آیه‌ای نازل گشته است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: نه ولیکن این مأموریت را کسی جز من یا علی انجام نخواهد داد. ای سلمان و ای جندب! عرض کردند: بلی ای برادر رسول خدا. حضرت - که سلام خدا بر او باد - فرمود: کسی که برای حمل نوشته‌ای از جانب رسول خدا صلاحیت ندارد؛ چگونه برای امامت صلاحیت خواهد داشت؟

ای سلمان و ای جندب! من و رسول خدا نور واحد و یگانه‌ای بودیم. رسول

خدا ﷺ، مصطفی (برگزیده) شد و من وصی مرتضی (مورد رضایت او) گشتم. پس محمد ﷺ گویا شد و من، صامت و خاموش شدم.

ای سلمان! محمد بیم دهنده و هشدار دهنده شد و من رهبر و هدایت کننده گشتم و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که «[ای پیامبر] هر آینه تو تنها بیم دهنده و هشدار دهنده‌ای و برای هر قومی رهبر و هدایت گری وجود دارد.»^۱ رسول خدا بیم دهنده و هشدار دهنده است و من رهبر و هدایت کننده‌ام. «تنها خدا می‌داند که حمل هر آبستنی چیست و بار حملها چه نقصان و چه زیادتى خواهد یافت و همه چیز با اندازه معینش در نزد خدا معلوم است. اوست دانا به عوالم غیب و شهود و هم اوست بزرگ و بلند مرتبه. در پیشگاه علم ازلی چه سخن در نهان بگوئید یا آشکارا؛ چه آن کس که [می‌گوید] در تاریکی شب باشد یا در روشنی روز، همه یکسان است و خدا بر همه آگاه است. برای هرچیز از پیش و پس نگهبانانی گمارده که به امر خدا او را نگهبانی می‌کنند.»^۲

[ابوذر] گفت: پس حضرتش - که سلام بر او باد - با یک دست خود بر دست دیگرش زد و فرمود: حضرت محمد ﷺ صاحب جمع شد و من صاحب نشر شدم. حضرت محمد ﷺ صاحب بهشت شد و من صاحب دوزخ شدم، که بدو می‌گویم این را بگیر و آن را واگذار. حضرت محمد ﷺ صاحب «رجفه» شد و من صاحب «هذه» شدم. منم صاحب لوح محفوظ و خداوند علم هر آنچه در آن است را به من الهمام فرموده است.

آری ای سلمان و ای جندب! حضرت محمد ﷺ «یس والقرآن الحکیم»^۳ شد و حضرت محمد ﷺ «ن والقلم»^۴ شد و حضرت محمد ﷺ «طه ما أنزلنا علیک

۱- سوره رعد، آیه ۷.

۲- سوره رعد، آیات ۸ تا ۱۱.

۳- سوره یس، آیات ۲ و ۳.

۴- سوره القلم، آیه ۱.

القرآن لتشقی»^۱ شد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم صاحب دلالتها و راهنماییها شد و من صاحب معجزات و نشانه‌ها شدم؛ و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آخرین پیامبر شد و من آخرین وصی (بلا فصل پیامبران) شدم. منم «صراط المستقیم»^۲، منم «نبا العظیم الذی هم فیه یختلفون»^۳ [خبر بزرگی که آنان (امت آخر الزمان) در آن اختلاف می‌کنند]. و احدی (از اهل اسلام) اختلاف نکرده مگر در ولایت من. حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم صاحب دعوت شد و من صاحب شمشیر شدم؛ حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر مرسل شد و من صاحب امر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شدم. خدای عزوجل می‌فرماید: «خداوند [ملک] روح را به امر خود بر هریک از بندگان خویش که بخواهد می‌فرستد.»^۴ و آن همان روح الهی است که این روح را جز به فرشته مقرب یا پیامبر مرسل یا وصی برگزیده نمی‌دهد و نمی‌فرستد. هر کس که خداوند این روح را به او داد هر آینه وی را از دیگر مردمان جدا و متمایز ساخته و قدرت را به وی واگذار نموده و چنین شخصی مردگان را زنده می‌کند و آنچه بوده و می‌باشد را می‌داند و در یک چشم به هم زدن از مشرق به مغرب و از مغرب به مشرق می‌رود و آنچه در درونها و دلهاست را می‌داند و به آنچه در آسمانها و زمین است آگاه است.

ای سلمان و ای جندب! و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم «ذکر» شد که خداوند عزوجل می‌فرماید: «و هر آینه خداوند ذکر، رسولی، به سوی شما فرو فرستاد که آیات الهی را بر شما می‌خواند.»^۵ هر آینه به من علم منایا و بلایا و فصل الخطاب داده شده است و علم قرآن و آنچه تا روز قیامت خواهد شد به من سپرده شده است. حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم حجت خدا را اقامه نمود، حجتی برای مردم، و من حجت خدای عزوجل

۱- سوره طه، آیات ۱ و ۲.

۲- سوره حمد، آیه ۶.

۳- سوره نبا، آیات ۱ و ۲.

۴- سوره غافر، آیه ۱۵.

۵- سوره طلاق، آیات ۱ و ۱۱.

شدم. خداوند چیزی را برای من قرار داد که برای احدی از اولین و آخرین، نه پیامبر مرسل و نه فرشته مقرب، قرار نداد.

ای سلمان و ای جندب! عرض کردند: بلی ای امیر مؤمنان. آن حضرت - که سلام خدا بروی باد - فرمود: من همان کسی هستم که نوح را به امر پروردگار در کشتی حمل کرد، من همان کسی هستم که به امر پروردگار یونس را از شکم ماهی بیرون آورد، من همان کسی هستم که به امر پروردگار موسی را از دریا عبور داد، من همان کسی هستم که به اذن پروردگار ابراهیم را از آتش بیرون آورد؛ من همان کسی هستم که به اذن پروردگار نهرها را جاری ساخت و چشمه‌ها را شکافت و درختها را کاشت. منم عذاب روز «ظله»، منم آنکه از محل نزدیک ندا کرد که ثقلان (جن و انس) آن را شنیدند و گروهی آن را فهمیدند. هر آینه من به هر گروهی از جباران و منافقان به زبان خودشان می‌شنوایانم، منم خضر دانای موسی و منم آموزگار سلیمان پسر داود، منم ذوالقرنین و منم قدرت خدای عزوجل.

ای سلمان و ای جندب! من محمّد و محمّد من است. من از محمّد و محمّد از من است. خدای تعالی می‌فرماید: «دو دریا را به هم آمیخت و میان آن دو برزخ و فاصله‌ای است که تجاوز به حدود یکدیگر نمی‌کنند.»^۱

ای سلمان و ای جندب! عرض کردند: بلی ای امیرمؤمنان. فرمود: هرآینه مرده ما نمی‌میرد و غایب ما غیبت نمی‌نماید و هرآینه کشتگان ما هرگز کشته نمی‌شوند.

ای سلمان و ای جندب! عرض کردند: ای که درود خدا بر تو باد، بلی. آن حضرت - که سلام بر او باد - فرمود: منم امیر و فرمانروای هر مرد و زن مؤمنی، آنها که در گذشته‌اند و آنها که باقی مانده‌اند. من به روح عظمت و بزرگی تأیید گشته‌ام و جز این نیست [که با این همه مقامات] بنده‌ای از بندگان خداوندم. بر ما نام خداوندی ننهید و هرچه خواهید در فضل ما بگویید که هر آینه شما هرگز به فضل ما و کنه و عمق آنچه

۱- سوره رحمن، آیات ۱۹ و ۲۰.

خداوند برای ما قرار داده، حتی به یک دهم از ده یک فضل ما نخواهید رسید؛ زیرا ما آیات و دلائل الهی هستیم و حجتهای خداوند و خلفا و جانشینان او و امینها و امانتداران او و امامان او هستیم و وجه خدا و چشم خدا و زبان خداوندیم. خداوند به وسیله ما (و به خاطر ما) بندگان را عذاب می‌کند و نیز به وسیله ما (و به خاطر ما) به آنان ثواب و پاداش می‌دهد و خداوند از بین خلق خود ما را پاک نمود؛ و ما را برگزید و انتخاب کرد. و اگر گوینده‌ای بگوید: چرا، چگونه و در چه موردی، هرآینه کافر و مشرک شده است؛ زیرا خداوند درباره آنچه می‌کند [در برابر هیچ کس] پاسخگو نیست و خلایق [باید در برابر خداوند] پاسخگو باشند.^۱

ای سلمان و ای جندب! عرض کردند: بلی ای امیر مؤمنان - که درود خداوند بر تو باد - حضرتش - که سلام خدا بر او باد - فرمود: هر کس به آنچه گفتم ایمان آورد و آنچه را تبیین نمودم، تفسیر کردم، شرح گفتم، توضیح دادم، روشن ساختم و مبرهن نمودم تصدیق کند؛ مؤمن آزموده‌ای است که خداوند قلب او را برای ایمان آزموده و سینه‌اش را برای پذیرش اسلام گشاده ساخته و هم او عارف روشن بین و اهل بصیرتی است که به نهایت و بلوغ و کمال رسیده است و کسی که شک کند و عناد ورزد و انکار بورزد و باز ایستد و متحیر شود و تردید نماید، پس او مقصر و ناصبی است.

ای سلمان و ای جندب! عرض کردند: بلی ای امیر مؤمنان که درود خداوند بر تو باد. حضرتش - که سلام بر او باد - فرمود: من به اذن پروردگارم زنده می‌کنم و می‌میرانم و از آنچه می‌خورید و آنچه در خانه‌هایتان می‌اندوزید؛ به اذن پروردگارم به شما خبر می‌دهم. و من به پنهانی‌های دل‌هایتان آگاهم و امامان از فرزندان من نیز - که سلام بر ایشان باد - وقتی دوست داشته باشند و اراده کنند اینها را می‌دانند و انجام می‌دهند؛ زیرا ما یکی هستیم. نخستین ما محمد، آخرین ما محمد و میانه ما محمد است و همه ما محمدیم. پس بین ما جدایی قائل نشوید. هنگامی که ما چیزی را

۱- سوره انبیاء، آیه ۲۳.

بخواهیم خدا آن را می‌خواهد و هنگامی که از چیزی کراهت داشته باشیم؛ خداوند از آن کراهت دارد. وای و همه وای بر کسی که فضل ما و ویژگی ما و آنچه الله پروردگار ما به ما عطا نموده است را انکار نماید؛ زیرا هر آینه هرکس چیزی از آنچه خداوند به ما عطا نموده است را انکار نماید همانا قدرت الهی و مشیت خداوندی را در مورد ما انکار نموده است.

ای سلمان و ای جندب! عرض کردند: بلی ای امیر مؤمنان که درود خداوند بر تو باد. حضرتش - که سلام بر او باد - فرمود: هر آینه پروردگار ما «الله» چیزهایی به ما عطا کرده است که برتر، عظیمتر، بالاتر و بزرگتر از همه اینهاست. عرض کردیم: ای امیر مؤمنان، آن چیزی که خداوند به شما عطا نموده و از همه اینها عظیمتر و بالاتر می‌باشد چیست؟ حضرت فرمود: پروردگار ما، خدای عزوجل آگاهی به اسم اعظمی را به ما عطا فرموده است که اگر بخواهیم، به وسیله آن آسمانها و زمین و بهشت و دوزخ را می‌شکافیم و به وسیله آن به آسمان بالا می‌رویم و به زمین فرود می‌آییم، به شرق و غرب می‌رویم و به وسیله آن به منتهای عرش صعود کرده، بر عرش، در برابر خدای عزوجل می‌نشینیم و همه چیزها، حتی آسمانها، زمین، خورشید، ماه، ستارگان، کوهها، درختان، جنبندگان، دریاها، بهشت و دوزخ، از ما اطاعت می‌کنند. همه اینها را خداوند به وسیله اسم اعظمی که به ما عطا نموده است به ما آموخته و ما را بدان مختص ساخته است و با وجود همه اینها، می‌خوریم و می‌آشامیم و در بازارها راه می‌رویم. و ما این کارها را به امر پروردگارمان انجام می‌دهیم. ما بندگان صاحب کرامت خداوندیم. «آنان که در سخن، بر خداوند پیشی نمی‌گیرند و سبقت نمی‌جویند و هم آنان به فرمان او کار می‌کنند»^۱ خداوند ما را معصوم و پاک قرار داده و بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشیده است. پس ما می‌گوییم: «سپاس و حمد، خدایی را که ما را به این هدایت نمود و اگر نبود که خداوند هدایت‌مان نمود ما کسی نبودیم که خود به هدایت دست یابیم»^۲ و «کلمه عذاب بر کافران محقق و قطعی شد.»^۱ و مراد من از «کافران» منکران همه

۱- سوره انبیاء، آیه ۲۷.

۲- سوره اعراف، آیه ۴۳.

«کلمه عذاب بر کافران محقق و قطعی شد.»^۱ و مراد من از «کافران» منکران همه آنچه که خداوند از فضل و احسان به ما عطا فرموده است، می باشد.

ای سلمان و ای جنبد! این معرفت من به نورانیت است. پس هدایت یافته و کامل بدان تمسک بجوی که هرآینه هیچ یک از شیعیان ما به مرز نهایی بصیرت و روشن بینی نمی رسد؛ مگر اینکه مرا به نورانیت بشناسد؛ پس هنگامی که مرا به نورانیت شناخت، فرد اهل بصیرت و روشن بین و به هدف رسیده و کاملی خواهد بود که در دریایی از دانش غوطه ور شده و به درجه ای از فضل رسیده و بر سرّی از اسرار الهی و بر گنجینه های پنهانش مطلع گشته است.

۱- سوره زمر، آیه ۷۱.

نمايه آیات قرآن

٤٦٤	آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (يونس: ١٠)
٤٥٦	اجْتُمَعْتَ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (ابراهيم: ٢٦)
١٨	اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ (اعراف: ١٣٨)
١٢٠	أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمَنِينَ (حجر: ٤٦)
٤١٨، ٣٥٩، ١٧٩	أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ (غافر: ٤٠)
١٨٠	ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (فصلت: ٣٤)
٢٣٣	إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (يونس: ٤٩)
٣٥٤، ١٧٢	إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ (بقره: ١٨٦)
٤٣٩	إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (اعراف: ٢٠٤)
١٢٩	اذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ (بقره: ١٥٢)
٢٨٩، ٤١	اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ (بقره: ٤٥)
٤٥٦	أَصْلُهَا ثَابِتٌ (ابراهيم: ٢٤)
٢٣٦	أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (غاشيه: ١٧)
٤٣٥، ٤٣٤، ٤٣٣، ٤٣٢، ١٨١	اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (اسراء: ١٤)
٤٠٤	أَكُلْهَا دَائِمٌ (رعد: ٣٥)
٤٠٩، ١٧٩، ١٤١	أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (رعد: ٢٨)
١٨٤	السَّلَامُ عَلَى يَوْمٍ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (مريم: ٣٣)
٣١٣	الْأَقْيَلًا سَلَامًا سَلَامًا (واقعة: ٢٦)
٤٢١	الَّذِينَ آمَنُوا وَآلِهِمْ مَطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ (نحل: ١٠٦)
٣٦١	الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (شعرا: ٨٢)
٢٠، ١٨	الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ (انعام: ٨٢)

٣٣	الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ، اللَّهُ حَفِظُهُ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (شورى: ٦)
١١٥	الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ (نحل: ٣٢)
٤٣٨	الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (الرحمن: ٣ و ٢ و ١)
٢٧٨	اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (نور: ٣٥)
١٠٧، ٩٠	اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا (زمر: ٤٢)
٢٦	الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ اللَّهُ (حج: ٥٦)
١٦٢، ١٦١	أَلَيْسَ الصَّبْحُ بِقَرِيبٍ (هود: ٨١)
٣٦٣، ٣٦٢، ١٧٩	أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ (زمر: ٣٦)
٤٤٣	إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (حجر: ٣٨)
٣٥٣	أَمَنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ (نمل: ٦٢)
٣٨١	إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا (اسراء: ٧)
١٠٥	إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ (احزاب: ٧٢)
٢٩٢	إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ (حجرات: ١٣)
١١٢	إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (مريم: ٩٦)
٤٥٤	إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (اسراء: ٣٦)
١٧٣	إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (نجم: ٢٨)
١٠٦	إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ (توبه: ١١١)
٢٧	إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (بقره: ١٥٣)
٢٣٣	إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (نحل: ١٢٨)
٢٦	إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا (توبه: ٤٠)
٤٥٦، ١٤٠، ٩٢، ٢١	إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (بقره: ١٥٦)
٣٥	إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ (ذاريات: ٥٨)
١١٠	إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا (نساء: ٥٨)
٢٦٤	إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ (بقره: ٢٢٢)
٣٨	إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (آل عمران: ٣٧)
٣٨٤	إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (انسان: ٣)

٤٦٢	أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ (سباء: ٤٦)
١٦٢	إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (عنكبوت: ٥٤)
١٩٩	إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ (فجر: ١٤)
٤٤٥	إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ (حجر: ٤٢)
٤٤٣	إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (نساء: ٧٦)
٢٣٩	أَنَّمَا أَعْطَٰكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ (سباء: ٤٦)
١٤٠	أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ (محمد: ٢٦)
١٨٣	إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ (صافات: ٨٣)
١٥٧	إِنَّ مِنْكُمْ لَأَ وَارِدُهَا (مريم: ٧١)
٣٥٢	إِنَّ هِيَ لَأَفْتَنَّكَ (اعراف: ١٥٥)
٢١	أَنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ... (انعام: ٧٩)
٥١	أَوَلَيْكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوَلَيْكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (بقره: ١٥٧)
٣٤١، ٢٤، ١٢٩، ٢١	أَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ (بقره: ١١٥)
١٩	أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (فاطر: ١٥)
٤٣٩، ٣٤٣، ١٥٤	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (حمد: ١)
٢٦	تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ (ملك: ١)
١٨٠	تُبْتُ الْآنَ (نساء: ١٨)
٢٢٨	تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ (قدر: ٥ و ٤)
٤٣٦	تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (واقعة: ٨٠)
٢٤٣	ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ (واقعة: ١٣ و ١٤)
٦٣	جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا (طه: ٥٣)
٤٢٠، ٤١٠	حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ (حجرات: ٧)
٣٢٢، ٢٢١، ٢١٩	حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا (يوسف: ١١٠)
٤٤٨	حَرَمًا آمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ (قصص: ٥٧)
١٨٦	حُمُرٌ مُسْتَنَفَرَةٌ، فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (مدثر: ٥٠ و ٥١)
٣٦٢، ٤٢	خُلِقَ الْإِنْسَانُ هَلُوعًا (معارج: ١٩)

- خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (ملک:۲) ۴۲۵، ۸۷
- رَبِّ أَدخلْنِي مُدخلَ صَدِيقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صَدِيقٍ (اسراء:۸۰) ۳۱۳
- رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ (اعراف:۱۴۳) ۴۰۷
- رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ (يونس:۸۸) ۳۵۲
- سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ (حديد:۲۱) ۲۴۲
- سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ (آل عمران:۱۳۳) ۹۴
- سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ (فصلت:۵۳) ۲۲۶، ۲۱۹، ۱۶۹
- شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ (آل عمران:۱۸) ۲۱
- صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً (بقرة:۱۳۸) ۲۵۱، ۲۱۷، ۱۷۶
- فَإِذَا سُوِّيَتْهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ، فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (حجر: ۲۹ و ۳۰) ۲۲۸
- فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (نحل:۴۳) ۳۴۷
- فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ (بقرة:۱۴۸) ۲۴۳
- فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا (اعراف:۲۰۴) ۸۹
- فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (حج:۵۶) ۱۶۲
- فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (قارعة:۶) ۱۴۸
- فَانْتَظِرُوا أَنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ (اعراف:۷۱) ۱۶۹
- فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (انشراح: ۵ و ۶) ۷۶، ۲۷
- فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْتُهُمْ ... (زمر:۱۸) ۱۹۰
- فَبِعِزَّتِكَ لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (حجر: ۴۰) ۴۴۵
- فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا (واقعة:۳۶) ۱۵۵
- فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ (يس:۸۳) ۲۶
- فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ (نجم:۳۲) ۲۲۶
- فَلَا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ إِلَىٰ مَرْجِعِهِمْ (لقمان:۲۳) ۳۳
- فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ (اعراف:۱۴۳) ۴۰۷
- فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا (توبه: ۸۲) ۳۰۴
- فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ ... (كهف: ۱۱۰) ۲۳۵، ۲۰۲

- فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (زلزال: ٧ و ٨) ١٦٣
- فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ (نور: ٣٦) ٢٧٨، ٢٩٨، ٤٠٤
- فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ (قمر: ٥٥) ١٧٦، ٢٣٩، ٣٤٩، ٤٦٢
- قُضِيَ الْأَمْرُ (يوسف: ٤١) ١٢٦، ١٢٧
- قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا (شمس: ٩) ٥٥
- قُلْ اْعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ (توبه: ١٠٥) ٣٧٧
- قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ (كهف: ٢٩) ٣٨٤
- قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (انعام: ٩١) ١٧
- قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ (آل عمران: ٢٦) ٢٦
- قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (آل عمران: ٣١) ١٢٢
- قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا (توبه: ٥١) ٣٦
- قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (توحيد: ١) ٢٧٥، ٢٤، ٢٣
- كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (روم: ٤٧) ٤٤٤
- كَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (انعام: ٧٥) ٢٢٦
- كُلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ (نساء: ٥٦) ٤٧٠
- كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (الرحمن: ٢٦، ٢٧) ١٣٣، ١٤٦
- كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ (نساء: ٧٨) ٢٦٥، ٣١
- كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ (آل عمران: ١٨٥) ١٤٦
- كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (مريم: ٩٥) ٤٦٥
- كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (اعراف: ٢٩) ٤١٤
- كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ (انبیاء: ١٠٤) ٤١٤
- كُنْ فَيَكُونُ (يس: ٨٢) ٢٢٧
- كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (توبه: ١١٩) ٣٥١، ٣٤٩
- لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (ابراهيم: ٧) ٨٥
- لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ (بقره: ٢٥٦) ٣٨٤
- لَا تَجَسَّسُوا (حجرات: ١٢) ٣٧٩

۲۵	لَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (جن: ۱۸)
۳۸۴	لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ (بقره: ۱۹۷)
۴۰۳	لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَلَا الطَّيِّبُ وَلَا أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ (مائده: ۱۰۰)
۴۳۸	لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (واقعه: ۷۹)
۱۰۶	لَتَسْكُنَنَّ يَوْمَئِذٍ النَّعِيمِ (تكاثر: ۸)
۳۸۹	لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا (روم: ۲۱)
۱۰۳، ۶۱، ۴۸	لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ (حديد: ۲۳)
۱۰۳	لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ (آل عمران: ۱۵۳)
۱۶۲، ۱۴۵	لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (غافر: ۱۶)
۲۶	لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (توحيد: ۳)
۱۶۵	لَنْ تَرِنِي (اعراف: ۱۴۳)
۱۱۰	لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ (آل عمران: ۹۲)
۲۲۷، ۱۳۷، ۵۷	لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (قدر: ۳)
۴۰۳	لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ (انفال: ۳۷)
۲۲۸، ۲۲۱، ۱۷۷، ۳۱	مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ (نساء: ۷۹)
۳۱	مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ (نساء: ۷۹)
۴۰۴	مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ (زخرف: ۷۱)
۳۲۶	مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ (نساء: ۱۴۳)
۱۰۹	مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ (يوسف: ۷۹)
۱۸۰	مَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (آل عمران: ۵۴)
۴۴۹	مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا (مائده: ۳۲)
۴۴۹	مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ (صف: ۱۴)
۱۴۳	مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا (بقره: ۲۴۵)
۳۹	مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ (طلاق: ۶۵)
۲۸۵	مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نَوْراً فَمَا لَهُ مِنْ نَوْراً (نور: ۴۰)
۴۶۸، ۱۷۷	نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (حجر: ۴۹، ۵۰)

- ١٩٩ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي (حجر: ٢٩)
- ١٠٨ نورٌ عَلَى نورٍ (نور: ٣٥)
- ٢٦٦ وَاسْتَغْفِرِ لِدُنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ (محمد: ١٩)
- ٢٥١ وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ... (كهف: ٢٨)
- ٢٥٤ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ، إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (لقمان: ١٩)
- ٤٠٣ وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ (اعراف: ٥٨)
- ٣٢٢، ٦٣ وَالْجِبَالُ أَوْتَاداً (نبأ: ٧)
- ٣٤٩ وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (زمر: ٣٣)
- ٢٤٩ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (عنكبوت: ٦٩)
- ٣٣٢، ٢٥٤ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ (معارج: ٢٣)
- ٢٤٢ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (واقعة: ١٠)
- ٢٥٢ وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرُ إِذَا تَلِيَهَا (شمس: ١، ٢)
- ٢٦ وَاللَّهُ مَعَكُمْ (محمد: ٣٥)
- ١٠٧ وَالْوَلَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا (جن: ١٦)
- ٨٤ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (ضحى: ١١)
- ٤٤١ وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا (نحل: ١٨)
- ٦٩ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (حجر: ٢١)
- ٢٥٢ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ (نحل: ١٦)
- ٤٨ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً (اسراء: ١٢)
- ١٠٧ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (انسان: ٢١)
- ٦٠ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ (ابراهيم: ٢٢)
- ١٦٩ وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ، أَفَلَا تُبْصِرُونَ (ذاريات: ٢٠، ٢١)
- ٥٥، ٣٠ وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ (بقرة: ١٧٩)
- ١٣٣، ٤٠ وَاللَّهُ الْعَزِيزُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ (فاطر: ٣٥)
- ٥١ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ ... (بقره: ١٥٥)
- ٢٢٦ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا (نور: ٢١)

۱۳۱	وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى (روم: ۲۷)
۴۲۱، ۴۱۱	وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ (طه: ۷۳)
۶۹	وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (اسراء: ۸۵)
۱۲۸	وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (بقره: ۱۴۹)
۲۷۲، ۲۷۲	وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا (انسان: ۲۶)
۴۵۵، ۳۲۷	وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ (حج: ۱۱)
۱۸۱	وَمَن يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ ... (نساء: ۱۰۰)
۱۹۵	وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ (انعام: ۱۶۵)
۲۴	وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ (حديد: ۴)
۱۶۱	هَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (روم: ۵۶)
۴۳۸	هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا (انسان: ۱)
۳۴۱، ۹۵	هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (زمر: ۹)
۲۱	هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (حديد: ۳)
۲۵۳	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ (حجرات: ۲)
۲۵۲	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ (حجرات: ۱)
۳۲۸	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ؟ (صف: ۱۰ و ۱۱)
۲۲۰	يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضُّرَّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ ... (يوسف: ۸۸)
۴۱۲	يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ (فرقان: ۷۰)
۱۱۵	يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ (سجدة: ۱۱)
۲۰۸	يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ (شورى: ۱۹)
۲۰۸	يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ (نحل: ۹۳)
۴۶۵	يَوْمَ الْجَمْعِ (شورى: ۷)
۳۱۸	يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ (ابراهيم: ۴۸)
۴۶۵	يَوْمَ مَجْمُوعٍ (هود: ۱۰۳)
۲۷۷	ءَأَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (ص: ۷۵)
۱۷۴	ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (واقعة: ۶۴)

نمایه ی احادیث معصومین علیهم السلام

۱۲۱	أَدَمُ وَمِنْ دُونِهِ تَحْتَ لَوَائِي
۴۰۸	آه آه شوقاً الى اخواني أما نحنُ اخوانك؟
۳۷۶	أَبْغَضُ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الطَّلَاقُ
۳۴۸	أُتْرِكُ الْمِرَاءَ وَلَوْ كُنْتُ مُحَقَّقًا
۴۷۰	اتَّقُوا مِنْ غَضَبِ الْحَلِيمِ
۳۷۸	أَحَبُّ اخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ غُيُوبِي
۳۹۲	أُحْصِدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرِ غَيْرِكَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ
۳۹	إِذَا أُمِلْتُمْ فَتَاجَرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ
۳۲۸	إِذَا عَمِلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَّقِنِ
۴۵۵	إِذَا لَرَفَعَنَا اللَّهُ إِلَيْهِ
۲۹۲	إِذَا قَالَ لَقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ ...
۳۶۸	ارْفَعْ ... ضَعِ
۲۶۶	أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ
۲۰۵	أُعْبُدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ
۲۲۹	اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا
۳۲۰	أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ
۳۴۲	أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا
۵۶	أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الصَّبْرُ وَالصَّمْتُ وَانْتِظَارُ الْفَرَجِ

۳۹۶	أَقْبِلُوا ذَوِي الْمَرَوِّاتِ عَثَرَاتِهِمْ فَمَا يُعْثِرُ مِنْهُمْ عَاثِرٌ إِلَّا وَيدُلُّهُ بِيدِهِ يَرْفَعُهُ
۱۰۰	أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَّه
۳۲۰، ۱۶۶	أَكْثَرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ
۹۶، ۹۰	أَكْثَرُوا ذِكْرَ هَادِمِ اللَّذَاتِ
۴۶	أَكْرَمَ الْقَوْمِ خَادِمَهُمْ
۴۵	أَكْرَمَ الضَّيْفَ وَلَوْ كَانَ كَافِرًا
۲۳۸، ۷۲	الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ، وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ، وَ الْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ، وَ ...
۴۵۰	الْإِسْلَامُ يُعْلَوُ وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ
۸۷	الْإِنْتِظَارُ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ
۷۲	الْإِنْسَانُ عَبِيدُ الْإِحْسَانِ
۴۱۲، ۲۲۰	الْثَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ
۴۳۰، ۱۹۰	التَّفَكُّرُ فِي آلاءِ اللَّهِ نِعَمُ الْعِبَادَةِ
۴۲۲	الْجَاهِلُ بِنَفْسِهِ جَاهِلٌ بِكُلِّ شَيْءٍ
۳۴۸	الْحَجُّ قَصْدٌ
۲۲۶	الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَضْلُ اللَّهِ وَ رَحْمَتُهُ
۲۲	الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ
۹۰	الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانِي بَعْدَ مَا أَمَاتَنِي وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ ...
۴۴۱	الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتُهُ الْقَائِلُونَ وَ لَا يُحْصَى نِعَمَاتُهُ الْعَادُونَ
۳۵۴	الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ لَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرُهُ
۳۷۳	الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ
۱۳۶	الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ
۲۹۱	الدَّهْرُ أَنْزَلَنِي ثُمَّ أَنْزَلَنِي حَتَّى يُقَالَ مُعَاوِيَةَ وَ عَلَى
۳۴۹	الرَّاحَةِ فِي الصَّدَقِ
۲۱۳، ۱۱۳، ۷۸	الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ فِيهِ مَعَهُمْ
۲۶۰	الرَّقِيقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ

١٧٤	الزَّرْعُ لِلزَّارِعِ وَإِنْ كَانَ غَاصِبًا
٣٥٠	الصَّدَقُ سَيْفُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ
٧٢، ٣٠، ٢١	الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ
٩٤	الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ
٣٧٠	الْعَضْبُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ
١٩	الْفَقْرُ فَخْرِي
٤٦٨	الْفَقِيهَ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يَقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤَيِّسْهُمْ مِنْ ...
٤٣٦	الْقُرْآنُ عِبَارَاتٌ وَ إِشَارَاتٌ وَ لَطَائِفٌ وَ حَقَائِقُ. فَأَمَّا الْعِبَارَاتُ لِلْعَوَامِ ...
٢٤٧	الْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ
٣٦٢	الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ قَطْعُ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ
٢٢٠	اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا
٤٤	اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْمَسَاكِينِ
٨٨	اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ ...
٢٧٤	اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ
٢٦٥	اللَّهُمَّ أَنْتَ أَنْتَ وَ أَنَا أَنَا، أَنْتَ الْعَوَاذُ بِالْمَغْفِرَةِ وَ أَنَا الْعَوَاذُ بِالذُّنُوبِ
٢٢٨، ٧٠	اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ أَنْ لَا تُعْبِدُ لَا تُعْبَدُ
٢٧٤	اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ
٣٣٥	اللَّهُمَّ اهْدِنِي مِنْ عِنْدِكَ وَ أَفْضَ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ وَ انْشُرْ عَلَيَّ ...
٢٧٤	اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ صَلِّ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ
٢٧٩	اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ مَا دَامَتِ الصَّلَوَاتُ وَ صَلِّ عَلَى ...
٢١١، ١٤٨	اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا وَ لَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا ...
٣٨٧	الْمَرْأَةُ رِيحَانَةٌ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ
١١٧	الْمَرْءُ يُحْشَرُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ
٣٨١	الْمُؤْمِنُ بُشْرَةٌ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ
٤٠٧، ٣٢٢، ٤٣	الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ

٢٥، ٢٠٢	المؤمن كل شىء
٣٧٨، ٣٧٢	المؤمن امرأة المؤمن
٢٣، ٢٥، ٣٧٥، ٤٤٨، ٤٤٩	المؤمنون كنفس واحدة
٢٨٢	النار ولا العار
٩٥، ٤٦١	الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا
٣٤٩	النجاة فى الصدق
٩٠	النوم اخ الموت
٣٣٣	الوضوء على الوضوء نور على نور
٣٥٩	الهي البيت بيتك والعبد عبدك
٢٨٩	الهي بحق على الهي بحق على
٧١	الهي رضا بقضائك
١٤١	اما روضة من رياض الجنان واما حفرة من حفر النيران
١٧٨	ام تضيع من ربته
٤٣	ان اخوف ما اخاف عليكم اثنان: اتباع الهوى وطول الامل. فاما ...
٣٧٩، ١٧٣	انا عند ظن عبدي بي فلا يظن بي الا خيراً
٥٢	ان الدنيا بحر عميق قد هلك فيها عالم كثير
١٥٢	ان الدنيا والآخرة عدوان متفاوتان وسبيلان مختلفان. فمن ...
١٦٦	ان الراجل اليك قريب المسافة وانتك لا تحتجب عن خلقك الا ...
٥٠	ان هذه القلوب اوعية وخيرها اوعاها
١٠٠	ان الله تبارك وتعالى نعم الرب وان محمداً صلى الله عليه وآله نعم ...
١٧٣	انا عند ظن عبدي بي فلا يظن بي الا خيراً
٣٩	انا وعلى ابوا هذه الامة
١٨٧، ١١٨	ان اولي الالباب الذين عملوا بالفكرة حتى ورثوا منه حب الله
٣٢٠	ان اهل زمان غيبته افضل اهل كل زمان لان الله اناهم من العقل و ...
١٢٨	انت الذكر قبل الذكرين

١٥٦	أَنْ تُخَلِّدَ فِيهَا الْمُعَانِدِينَ
١٦٦	إِنْتَظَارُ الْفَرَجِ هُوَ الْفَرَجُ
٣٧٧	أَنْتَ فَتَى هَذِهِ الْأُمَّةِ
٤٤٧	إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوِيَهُ وَ مُنْتَهَاهُ
٢٣٠	إِنْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ، أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا وَ لَا تَعَرَّضُوا عَنْهَا
٣٥٩	إِنْ كُنْتُ عِنْدَكَ فِي أَمِّ الْكِتَابِ شَقِيًّا فَاجْعَلْنِي سَعِيدًا فَإِنَّكَ تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَ تُثَبِّتُ ...
٨١	إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ
٣٠	إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ تُرَدُّ إِلَيْكُمْ
٣٨٨	إِنَّمَا هِيَ امْرَأَةٌ كَامِرَةٌ
٢٧٢	إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ
١٥٨	إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعٍ. الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ وَ الْحَقُّ ...
٢٧٥	إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
٤٦٣	إِنِّي أَجِدُ فِي بَدَنِي ضَعْفًا
٣٨٣	أَنْ يَنْصُرَهُ ظَالِمًا وَ مَظْلُومًا
٢٤٥	أَوْصِيَكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطُ الْإِبِلِ لَكَانَتْ لِذَلِكَ أَهْلًا...
٥٦	أَوَّلُ الْعِبَادَةِ الصَّمْتُ وَ الصَّوْمُ
٢٨٠، ١٧١، ١١١، ٢٤، ٢٣	أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ، أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ، آخِرُنَا مُحَمَّدٌ، كُلُّنَا مُحَمَّدٌ
٢٧، ١٩	بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ
٣٧١	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
٢٥	بَعْدَ الْوَاحِدِ لَا اثْنَيْنِ
٣٤٢	بِمَحَبَّتِكُمْ وَ لَا يَتِيَكُمُ عَلَمُنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا
٤٦٩	بَيْدِ الْكَرِيمِ
١١٣	بِى يَسْمَعُ وَ بِى يَبْصُرُ
٣٨٢، ١٧٦	تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ
٥٦	ثَلَاثَةٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ: كِتْمَانُ الصَّدَقَةِ وَ كِتْمَانُ الْمُصِيبَةِ وَ كِتْمَانُ الْمَرَضِ

۲۴	جَعَلْتُ لَكَ وَلِامَّتِكَ الْأَرْضَ كُلَّهَا مَسْجِدًا
۲۱۱	جُفَّ الْقَلَمُ
۴۳۳	حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا
۱۵۲	حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ
۴۱۲، ۱۱۴	حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ
۱۷۹	حَتَّى كَأَنِّي لَا ذَنْبَ لِي
۱۷۳	حَسِّنُوا ظُنُونَكُمْ بِاللَّهِ وَاصْلِحُوا نِيَّاتَكُمْ
۴۲۰	حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ
۳۴۳	خُذُوا الْعِلْمَ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ
۱۴۴	خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا لِأَجْلِكَ وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي
۲۹	خَيْرُ الزِّيَارَةِ فَقْدَانُ الْمَرْزُورِ
۳۸۶	خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي
۴۷	دَارُ الْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ
۴۲۷، ۱۵۰	دَعِ الْبَاطِلَ حَتَّى يَمْحُوَ
۲۵۳	ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ
۳۱۶، ۲۷۹، ۲۷۸	ذِكْرُكُمْ فِي الذَّاكِرِينَ وَأَسْمَائُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَأَجْسَادُكُمْ فِي ...
۱۱۸	رَبِّ زِدْنِي تَحِيْرًا
۲۲	سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ
۲۷۸	سُبْحَنَا فَسَبَّحْتَ الْمَلَائِكَةَ
۲۷۲	سُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ
۳۴۷	سَلْ تَفْقُهَا وَلَا تَسَلْ تَعْنَتًا
۳۲۶	سَلَمَانُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ
۹۶، ۶۵	سِيَّاحَةُ أُمَّتِي فِي الصَّوْمِ
۲۰۶	سَيِّدِي عَرَّفَنِي نَفْسَكَ
۴۱۶	شِيعَتُنَا خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا وَعُجِّنُوا بِمَاءِ وَلَايَتِنَا

٤٠٣	صَدْرُ الْعَاقِلِ صَنْدُوقُ سِرِّهِ
٣٨٤، ٣٦٨	صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَاعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَاعْطِ مَنْ حَرَّمَكَ وَأَحْسِنِ إِلَى ...
٣١٦	صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا ابَاعِبِدِ اللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا ابَاعِبِدِ اللَّهِ وَ ...
٤٦٥، ٤٠٦	طوبى للغرباء
٤٠	طوبى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ وَعَمِلَ لِلْحِسَابِ وَقَنَّعَ بِالْكَفَافِ وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ
٢٨٤	عَادَتْكُمْ الْإِحْسَانُ وَسَجَّيْتُكُمْ الْكَرَمَ
٢٠٢	عَايِنِ رَبَّهُ فِي قَلْبِهِ
٢٨١، ١٣١	عَبْدِي أَطْعِنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي
٣٧٠	عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَعْيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ ...
٢٦٤	عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ وَمَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ
٤٠	عَزَّ مَنْ قَنَّعَ وَذَلَّ مَنْ طَمَعَ
٤٣٠، ١٨٩	عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَاتٌ ... سَاعَةٌ يَتَفَكَّرُ فِي مَا صَنَعَ اللَّهُ ...
٤٣٨	عَلَى مَمْسُوسٍ فِي ذَاتِ اللَّهِ
٩٤	عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ
١٩٤	عَمِلَ فِي الْقُدْرَةِ
٣٧٧، ٢٣١، ٢٠٧	غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
٣٢٠	فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ
٢٥٢	فَاهْتَدُوا بِعِلْمِكُمْ
٢٧٨	فَبِهِمْ مَلَأَتْ سَمَائِكَ وَارْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
٢٣٨، ٤٨	فَعَلُهُ قَوْلٌ
٢٠٢	فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يُحْمَدُ الْقَوْمُ السَّرِيُّ
٤٣٠	فِكْرَةُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً
٢٣٩	فَكَيْفَ حِيلَتِي يَا سَتَّارَ الْغُيُوبِ وَيَا غَلَامَ الْغُيُوبِ وَيَا كَاشِفَ الْكُرُوبِ
٢٣٩، ١١٦، ٩١	فَمَنْ يَمُتْ يَرَنِي
٣١٦	قَبْرُهُ فِي قَلْبٍ مِنْ وَالَاهُ

۳۱۵	قُبُورُنَا فِي قُلُوبِ مَنْ وَالانَا، قُبُورُنَا قُلُوبُ شِيعَتُنَا
۳۰۴	قَتِيلُ الْعَبْرَاتِ
۸۹	قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ الرَّحْمَانِ يُقَلِّبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ
۴۶۷	قُمْ حَرَمْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ
۴۳	قُمْ فَاعْتَنِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ
۸۷	قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا
۲۳۶	كَالْأَبَاعِرِ
۲۵، ۲۱	كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ وَالْآنَ كَمَا كَانَ
۱۷۹	كَانَ لِي التَّطَوُّلُ عَلَيْكَ
۴۱۲	كَفَى بِالْإِنْدَمِ تَوْبَةً
۱۴۱	كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِبَانِهِ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ ...
۲۳	كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرٌ بَاطِنٍ وَكُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ غَيْرٌ ظَاهِرٍ
۲۲۳	كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتَهُ
۳۹۶، ۳۹۵	كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ أَبَوَاهُ يَهُودًا أَوْ يُنَصِّرَانِهِ
۳۰۱، ۵۳، ۵۲	كُلُّنَا سَفْنُ النَّجَاةِ وَ سَفِينَةُ الْحُسَيْنِ أَسْرَعَ
۲۴	كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي
۳۶۶، ۳۸۲، ۳۸۱	كَمَا تُدِينُ تُدَانُ
۲۷	كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ ...
۲۳۴	كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ
۱۲۱	كُنْتُ نَبِيّاً وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ
۴۷۱	كُنْ فِي النَّاسِ وَلَا تَكُنْ مَعَهُمْ
۳۶۱	كُنْ لِمَا لَا تَرْجُوا أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو
۳۹۲	كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ السِّنْتِكُمْ
۲۸۴، ۸۲	كُونُوا لَنَا زِيناً وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شِيناً
۱۵۵	كَيْوَمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ

٣٤٢	لا أَدْرِ نِصْفُ الْعِلْمِ
٢٧، ١٩	لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّهِ
٣٧٣	لا حَيَاءَ فِي الدِّينِ
٣٦١	لا يَصْدِقُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقُ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ
٢١٧	لا يُعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِاللّهِ وَ لا يُعْرِفُ الْمَخْلُوقُ إِلَّا بِاللّهِ
٣٢٠	لا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ
٤٣٧	لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ فِي كَلَامٍ وَ لَكِنَّ الْخَلْقَ لَا يُبْصِرُونَ
٣٤٣	لِكُلِّ كَبِدٍ حَرٌّ أَجْرٌ
٤١٤	لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا وَ لَمْ تُلَبِّسْكَ مِنْ مُدْلِهَمَاتِ ثِيَابِهَا
٩٤	لَنْ يَلِجَ مَلَكَوتَ السَّمَوَاتِ مَنْ لَمْ يُولَدْ مَرَّتَيْنِ
٤٦٨	لَوْ عَلِمَ الْمُدْبِرُونَ عَنِّي كَيْفَ اشْتِياقِي بِهِمْ لَمَاتُوا شَوْقاً
٤١٣	لَوْلا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ
٢٧٧	لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا
١٤٥	لَيْسَ الزُّهْدُ أَنْ لَا تَمْلُكَ شَيْئاً وَ لَكِنَّ الزُّهْدَ أَنْ لَا يَمْلِكَكَ شَيْءٌ
٣٤٦	لَيْسَ الْعِلْمُ فِي السَّمَاءِ لِيُنْزَلَ عَلَيْكُمْ وَ لَا فِي الْأَرْضِ لِيَصْعَدَ لَكُمْ، بَلِ ...
٤١٩	لَيْلَةُ الرَّغَائِبِ
٣٦٤	مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْإِغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَا طَلِباً لِمَا عِنْدَ اللَّهِ وَ أَحْسَنَ مِنْهُ تِيهَ الْفُقَرَاءِ ...
٣٦	مَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَكَ وَ مَا أَخْطَاكَ لَمْ يَكُنْ لِيَصِيبَكَ
١٤٤	مَا أَقْرَبَ الْعَدُوِّ مِنْ يَوْمٍ
٢٣٩	مَا الْحِيلَةُ؟ تَرَكُ الْحِيلَةَ
٣٨٨	مَا أَوْذَى نَبِيٍّ بِمِثْلِ مَا أَوْذِيَ
٢١	مَا رَأَيْتَ شَيْئاً إِلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ وَ فِيهِ
٢٢١	مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ
١٥١	مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٌ
٤٩	مَا مِنْ بَلِيَّةٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا نِعْمَةٌ تُحِيطُ بِهَا

۱۵۲	ما مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا
۴۱۴، ۴۱۵	مُبَدِّلُ السَّيِّئَاتِ الْحَسَنَاتِ
۳۸۲	مُدَارَةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَ الرِّفْقُ بِهِمْ نِصْفُ الْعَيْشِ
۱۳۴، ۵۱	مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ وَ حَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ
۳۳۶	مَلَأَتْ أَرْكَانُ كُلِّ شَيْءٍ
۳۷۵	مَلْفُوفًا
۱۱۵	مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْسَتْ عِدَّةٌ لِلْفَقْرِ جَلِيبًا
۴۱۸، ۱۶۱، ۷۸، ۳۰	مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِينًا فَقَدْ أَصْبَحَ عَلَى اللَّهِ سَاخِطًا
۷۸، ۴۱۸	مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِينًا فَقَدْ أَصْبَحَ لِقَضَاءِ اللَّهِ سَاخِطًا
۶۰، ۴۱۸، ۳۸۱	مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ، أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ
۲۵۴	مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ
۱۰۱	مَنْ بَلَغَ
۴۳۷، ۱۳۸	مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ
۲۹	مَنْ زَارَ مُؤْمِنًا فَقَدْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ
۳۴۵	مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا عَلَّمَهُ اللَّهُ بِغَيْرِ تَعْلِيمٍ
۲۷۳	مَنْ صَلَّى عَلَى مَرَّةٍ لَا يَبْقَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَعْصِيَةِ ذَرَّةٌ
۱۱۶	مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَ مَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي وَ مَنْ عَرَفَنِي أَحَبَّنِي ...
۴۵۵	مَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ
۴۲۲، ۲۲	مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ
۳۴۵	مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلَّمَ وَرَّثَهُ اللَّهُ مَا لَمْ يَعْلَمْ
۲۳۱	مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ وَ مَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ قَلَّ حَيَاتُهُ وَ مَنْ قَلَّ ...
۳۷۳	مَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ لَا إِيْمَانَ لَهُ
۲۳۱	مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَاعِظٌ مِنْ قَلْبِهِ وَ زَاجِرٌ مِنْ نَفْسِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرِينٌ ...
۴۶۳	مَنْ يَقْبِضُ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ فَإِنَّمَا يَقْبِضُ مِنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةً وَ يَقْبِضُ ...
۳۰۰، ۹۴، ۸۹	مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا

- ٣٥٣ مَوْلَايَا مَوْلَايَا أَنْتَ الْغَنِيُّ وَأَنَا الْفَقِيرُ هَلْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ إِلَّا الْغَنَى
- ٢٧٧ نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا
- ٢٧٧ نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالْخَلْقُ مِنْ بَعْدِ صَنَائِعُنَا
- ٢٨١ نَزَّلُونَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ وَلَنْ تَبْلُغُوا
- ٩١ ثُمَّ كَتَّوْمِ الْعُرُوسِ
- ١٦٦، ١٦٥ نَوْرُ أَبْصَارِ الْوَرَى
- ٢٤٣، ٢١١، ١١٣ نَبِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ
- ٢٢٩ وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا
- ١٢٢ وَأَنَا أُخْرِجُهُ
- ٤٢٠ وَجَعَلَ شَهْوَتَهُ وَمَحَبَّتَهُ فِي خَالِقِهِ
- ١٦٠ وَعَدُّ الْكَرِيمِ نَقْدٌ وَتَعْجِيلُ
- ٢٢١، ٢٢٠ وَقَدْتُ عَلَى الْكَرِيمِ بَغِيرَ زَادٍ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ وَحَمَلَ الزَّادِ أَقْبَحُ
- ٣١٥ وَفِي قُلُوبٍ مَنْ وَالَاهُ قَبْرُهُ
- ١٣٤ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ
- ٢٤ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي
- ١٥٢ وَلِكُلِّ مِنْهُمَا بَنُونَ، فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَلَا تَكُونُوا مِنْ ...
- ٣٥٣ وَلَهُ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكِبَرِيَاءُ وَالْآلَاءُ
- ١٠٥ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟ ... الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ وَالْحُبُّ هُوَ الدِّينُ
- ٤٤٩، ١٤٣ هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي
- ١٤٨ هَمُّهُنَّ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
- ٣١٨ يَا أَهْلَ الْعَالَمِ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ وَنُوحَ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى وَمُحَمَّدٍ ...
- ٢٣ يَا بَاطِنًا فِي ظُهُورِهِ وَظَاهِرًا فِي بُطُونِهِ وَمَكْنُونِهِ
- ٣٠٣ يَا بَنَ الشَّيْبِ إِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لَشَيْءٍ فَأَبْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
- ٦٨ يَا دَاوُدُ، أُرِيدُ وَتُرِيدُ وَلَا يَكُونُ إِلَّا مَا أُرِيدُ، فَإِنْ أَسْلَمْتَ لِمَا أُرِيدُ ...
- ٣٤٠ يَا دِينَ مَنْ لَا دِينَ لَهُ

۴۶۱، ۲۶۰	یا رَفِیقَ مَنْ لَا رَفِیقَ لَهُ
۱۶۶	یا سَلَمَانَ وَ یا جُنْدَبَ إِنَّ مِیْتَنَا لَمْ یَمُتْ وَ غَائِبُنَا لَمْ یَغِبْ وَ إِنَّا قَتَلَانَا لَنْ یَقْتُلُوا
۲۸۹، ۴۱	یا عَلِیَّ أَنْتَ الصَّوْمُ وَ أَنَا الصَّلَاةُ
۲۹۰	یا عَلِیَّ کُنْتُ مَعَ الْأَنْبِیَاءِ سِرّاً وَ مَعِی سِرّاً وَ جَهْراً
۲۸۹	یا عَلِیَّ مَا عَرَفَ اللَّهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ غَیْرِی وَ غَیْرَکَ وَ مَا عَرَفَکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ ...
۲۷۳	یا قاضِیَ الْحَاجَاتِ
۳۷۳، ۲۰۸	یا لَیْتَ لَمْ یُخْلَقْ مُحَمَّدٌ
۱۲۹	یا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِکْرُهُ شِفَاءٌ
۲۷۵	یا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِیلَ
۳۳	یا مَنْ بَیْدَهُ نَاصِیَتِی
۲۸۴	یا مَنْ تَحَلَّى بِهِ عَقْدُ الْمَکَارِهِ
۳۲۴	یَحْکُمُ بِحُکْمِ دَاوُدَ
۹۷	یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ یُمِیتُ وَ یُحْیِی وَ هُوَ حَیٌّ لَا یَمُوتُ
۳۰۱	یُخَالِطُهُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ
۴۶۳، ۲۹	یَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ
۳۲۲	یُصْلِحُ اللَّهُ أَمْرَهُ فِی لَیْلَةٍ
۳۲۳	یَکْفُرُ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ وَ یَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً
۲۳	یَکُونُ ظَاهِراً قَبْلَ أَنْ یَکُونَ بَاطِناً

نمایه‌ی تعابیر اهل معرفت و عبارات عربی

۱۶۰	اتَّجِرْ نَقْدَ بِنَقْدٍ يَا أَخِي
۱۴۱	الْآخِرَةُ دَارُ الْقَرَارِ وَالدُّنْيَا لَيْسَ لَهُ مِنْ قَرَارٍ
۴۷	البلاءُ للولاءِ
۱۱۶	الحُبُّ إِذَا وَصَلَ الشَّغَفَ إِمَّا الْوَصْلُ وَإِمَّا الْمَوْتُ
۸۹	العَبْدُ كَالْمَيِّتِ بَيْنَ يَدَيِ الْغَسَّالِ
۱۲۳	الْمَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ
۲۵۱	الْمُجَالَسَةُ مُؤَثَّرَةٌ
۲۷۰، ۸۴	المُفْلِسُ فِي أَمَانِ اللَّهِ
۴۰۵	المُؤْمِنُونَ حُلُوبُونَ
۲۲۹	الْوَقْتُ ضَيْقٌ وَ الطَّرِيقُ بَعِيدٌ
۳۶۱	الهِى إِلَيْكَ طَمَعْتُ
۱۸۳	الهِى أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْآثَارِ فَارْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ وَ هِدَايَةِ الْإِسْتِصَارِ ...
۴۲۶	الهِى كَيْفَ أَسْتَعِزُّ وَ فِي الذَّلَّةِ أَرْكَزْتَنِي أَمْ كَيْفَ لَا أَسْتَعِزُّ وَ ...
۲۰۹	أَهْلُ الْكِرَامَةِ مَحْجُوبُونَ
۳۷۴، ۱۱۴	بَيْنَ الْأَحْيَابِ تَسْقُطُ الْأَدَابُ
۴۲۸، ۱۴۸	جَمَالُ النِّسَاءِ زِينَتُهُنَّ وَ جَمَالُ الرِّجَالِ عَقْلُهُمْ
۳۱۴	زُرْ فَانصَرِفْ
۸۳	شُكْرُ النِّعَمِ دَرَكُ النِّعَمِ، شُكْرُ الْمُنْعَمِ دَرَكُ الْمُنْعَمِ

۲۳	عَمِيتَ عَيْنٌ لَا تَرَكَ
۳۲۳	فَارِسُ الْحِجَازِ
۳۹۳	فَاقْتُلْهُ بِسَيْفِ جَدِّهِ
۱۰۷	فِي مَوْتِي حَيَاتِي وَ فِي حَيَاتِكَ قَتْلِي
۱۷۸	كُلُّ ذَنْبِكَ مَغْفُورٌ سِوَى الْإِعْرَاضِ عَنِّي
۳۰۰، ۴۷، ۲۴	كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا
۲۱۷	كَيْفَ يَسْتَدِلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ
۸۰	لَا سَخَطَ بَعْدَ الرِّضَا
۱۴۵	لَيْسَ الزُّهْدُ أَنْ لَا تَمْلِكَ شَيْئاً وَلَكِنَّ الزُّهْدَ أَنْ لَا يَمْلِكَكَ شَيْءٌ
۲۰۷	مَاذَا فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ وَ مَا الَّذِي وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ
۲۶۵	مِنْ كُلِّ مَعْصِيَةٍ وَ طَاعَةٍ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ
۳۹۸	مَنْ لَمْ يُؤَدِّبْهُ الْإِبْرَاهِيمُ يُؤَدِّبْهُ الزَّمَانُ
۲۳	يَا غَائِباً مِنْ فَرَطِ الظُّهُورِ
۴۹	يَا مَنْ عَطَائُهُ عَطَاءٌ وَ مَنْعُهُ عَطَاءٌ
۱۶۵	يَا مَنْ هُوَ اخْتَفَى لِفَرَطِ نُورِهِ

نمایه‌ی نام اشخاص

ابن عربی، محی الدین	قرنی، اویس
ابهری (خان صنمی)، هادی	قطب، عبدالله
آشتر نخعی، مالک	قمی، حسین (آیت‌الله العظمی)
انصاری، عبدالله (خواجه)	قمی، غلامعلی (آیت‌الله تنوماسی)
انصاری همدانی، محمدجواد (آیت‌الله)	کوفی، محمد
بافقی، محمدتقی (آیت‌الله)	گلپایگانی، سید جمال (آیت‌الله)
بروجردی، سید حسین (آیت‌الله العظمی)	مطهری، مرتضی (آیت‌الله)
تناوش، سید جلال (مهندس)	معین شیرازی، سید عبدالحسین (حجّه الاسلام و المسلمین)
تناوش، سید محمدرضا (حجة الاسلام و المسلمین)	ملکی تبریزی، جواد (آیت‌الله)
حسینی تهرانی، سید محمدحسین (آیت‌الله)	مولوی، جلال الدین محمد بلخی
خراسانی، میرزا حبیب الله (آیت‌الله)	مولوی، محمدحسن (حجة الاسلام و المسلمین)
خمینی (موسوی خمینی)، سید روح الله (آیت‌الله العظمی امام)	میلانی، سید هادی (آیت الله العظمی)
خمینی (موسوی خمینی)، سید مصطفی (آیت‌الله)	نجفی، محمدحسن (آقا نجفی قوچانی)
شاه‌آبادی، محمدعلی (آیت‌الله)	نراقی، احمد (مولی)
شریف شیرازی، سید محمد (آیت‌الله)	نواب صفوی (میرلوحی)، سید مجتبی (حجة الاسلام)
شیرازی، سید عبدالهادی (آیت‌الله العظمی)	واحدی، سید عبدالحسین
طالقانی، نظرعلی (مولی)	واحدی، سید محمد
طباطبایی، سید محمدحسین (علامه)	یزدی، سید محمدکاظم (آیت الله العظمی)
طهماسبی، خلیل	
عتیق، محمود (حاج ملا آقا جان زنجانی)	
فیض کاشانی، محسن (مولی)	
قاضی، شریح	